مدت طلوع بروج بافق ...

لا الہ ط حح در ه و

الله ال الو کا ل ه

مدت طلوع درجات

مدت طلوع بروج باقی ...

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی خلق الخلق علی غیر مثال بعزته وابدع الاشیاء بقدرته وخلق
اللیل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره وخلق السموات والارض والجبال
والبحار بعظمته واتما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون الذی عجزت السن الائمة
عن علم شیئ من امره الا ما علمه ایاه فتبارک الله احسن الخالقین والصلوة والسلام
علی رسوله محمد المصطفی واله واصحابه الطیبین الطاهرین اما بعد مصنف این کتاب
محمد بن علی الشریف البکری میگوید از بسکه دیدم وخواندم از علم نجوم احکام
استادان وکتب ایشان چنانم غرض افتاد که این کتاب تصنیف کردم زیرا که عمر دراز
وطی فارغ باید تا کتابها از کتب استادان بتمامه خوانده شود واز یک کتاب مقصود
حاصل نشود پس جهد وتامل تمام کردم واین کتاب را جمع کردم از اقاویل حکما
متقدمین ومتاخرین واغلب مرا استادان ودوستان مرا از امر این صناعت
غنی کرداند وذخیره باشد مرا ویادگاری شافی کافی ونام من در روزگار بماند
ومرا بدعای خیر یاد کنند چنانچه من در حق برادران ودوستان بجای آوردم
واین کتاب را برهان الکفایه نام کردم از جهت آنکه برهان علم نجوم درو پیداست

از بیرون آوردن ضمائر وپدید کردن خبی ودانستن چیزهای طرفه چنانکه کفایت
باشد ویک کتاب دیگر حاجت نباشد وهر مسئله که ازین کتاب ضبط کرده شود
بسیار مسائل دیگر ازو ظاهر ومعلوم گردد هر چند علم احکام نجوم را حد ونهایت
نیست این اصل که من نهادم بسیار معین را کفایت باشد شرایط احکام علم
احکام را چند چیز باید تا حکم درست آید اول انتصابات عالم وطالع سال عالم ووقت
اجتماع یا استقبال که پیش از مسئله یا پیش از مولود باشد وخاصه طالع ان
شهر که در وی حکم میکنی تا بر چه طالع بوده است اساس وی یا مردمان وی
ان شهر واغنای بکدام کوکب وبکدام برج دلالت میکند ودر این طالع وقت
صاحب برج طالع شهر در کدام جایگاه هست وبچه دلالت میکند بباید دانستن
ومعرفت سیر کواکب بتحقیق بدرجات ودقایق وطول وعرض وصعود
وهبوط وناقص وزاید وسریع السیر وبطی السیر وتشریق وتغریب وظهور و
اختفا ومواضع دلائل وسهام وقبول وغیر قبول وحالات کواکب وطبایع
بروج ومزاجات شان بفلک عوج وفلک تدویر این هم بتحقیق نباید دانست
تا حکم درست آید دیگر بعد ازین تمام در سائل نیک بتامل نگاه کنی تا بکدام کوکب
وبکدام برج دلیل میکند از وی دلیل کبری وبسیار باشد که فراست سائل
در رسیدن آن آید که طالع زمانی وصاحب او دیگر وقت طالع گرفتن نزد اهل
این صناعت مختلف است والبیر مصری گوید وقت نگریستن در مسئله آنگاه باشد
که سائل نزد منجم رسد اگر قیاس کرد یا نکرد وهرمس گوید آن وقت است که سائل
ومسئول وقیاس متفق باشند یعنی سائل باتفاق قیاس نزد منجم رسد
واهل بابل گوید که وقت سوال باندازه قصد باشد که از ان خبر پرسد

واهل هند وفارس کویند اختلاف مسئله براندازه اختلاف سوال سائل باشد
وهر وقتی که باشد سائل سوال نکند الا بتاثیر فلک وما نیز چنین یا فتیم
ولیکن قول هرمس بصواب اقربست معرفت بقاء دلالت مسئله که چند گاه باشد
همه مختلفاست بطلمیوس کوید تا انگاه که افتاب یك دور بکردد اگر مسئله
روزی بود وچون شبی بود مدت یکدور قمر ووالیس کوید تا انگاه که یك
دور بکردد کوکبی که دلیل مسئله است یا رب طالع وهندیان واهل فارس
کویند بقاء مسئله تا انگاه بود که ضمیر بکرا ردیعنی که بمسئله دیکر بکردد و
منتقلهان کویند تا انگاه بود که دلیل مسئله برهمه برجها و تمام کواکب بکذرد
وقولی که ما بران اعتماد کردیم و بیان کارها کنیم انست که بقاء مسئله تا انگاه
بود که حاجت سائل زائل شود بتمام شدن یا بنومیدی واکر سوال از کاری
بود مقیم تا وقت انفساخ وی بود مدت مسئله والله اعلم افتادن خطا
در حکم مسئله از چهار جهت باشد اول ازالت قیاس که رفتن ساعت مسئله
بود که ان الت که بود یا خطا چون اصطرلاب وربع و مانند ان دوم از پس
بود که نیت راست ودرست نتواند کرد وانچه در دل وی باشد بزبان بیان
نتواند کرد یا سوالش از راه تعنت یا امتحان بود سیم انکه سوال وقت نیم روز
بود یعنی وقت زوال وندانند که افتاب زایل کشت یا نه که هرچند اندك دقیقه
بود از ارتفاع وظل درین وقت بسیار خطا افتد اندر ساعت وطالع از
نصب جیب وبرجها چهارم انکه قوت سعدین ونحسین برابر باشند بشهادت
ودلالت چنانچه فرق نتوان کردن وقیاس درست نتواند کرد و منجم نتواند
شناخت انگاه خطا افتد وهر مسئله که ازین چهار علت خالی باشد صواب

اید دیگر کیفیت ضمیر که رفتن خداوند مسئله در بیشتر کارها باید که ضمیر کند مدت بیست و
روز نیم که یك دور قمراست تا قمر یك دور بر کشته باشد واز همه فلك وکواکب
نور بر کرفته باشد وبه بیست سائل بر رسید وانچه کمتر ازین باشد هفت شبا
روزاست تا تمامی پادشاه هفت کوکب در این ایام سپری شده باشد وانچه
کم ازین هشت شبانروزاست که قمر اندران برج که باشد اتصال وانصراف
باشد یا بکواکب یا بسهام بکلی وانچه ازین کمتر است یکشبانروزاست تمامی یك دور
فلك که بیست وچهار ساعت است که طلوع وغروب بیست دوازده برج باشد
که تا تاثیر فلك در ضمیر سائل درست باشد وهرچه کمتر ازین باشد خطا افتد
وحکم راست نیاید مگر که کاری باشد افتاده سخت هایل یا غمی بزرك یا طمعی بزرك
که تمام حواس سائل بدان مشغول باشد انگاه که بیاید وسوال کند از انکه
وسوال وی نباشد الا بتاثیر فلك چون در طالع وی بنگری وحکم کنی صواب
اید دیگر حذر کن از کسی که سوال کند بتعنت یا امتحان یا بعمدا که هیچ صواب نیاید
دیگر هیچ طالع یکسان ومحا با منکری الا انچه وی اندیشه کرده بود وانچه در
وهم وخاطر سائل نکذشته باشد بروی مجا با منکری که درست نیاید مثلا
ضمیر تزویج آورده باشد وتو حکم کنی واز کوید از سفر نیز حکم کن ودر ضمیر
وی نبوده باشد حکم سفر کنی خطا اید مکر که ضمیر از کل احوال خویش کرده باشد
انکه هرچه حکم صواب اید چه فلك بر مقدار همت سائل برابر اید انچه اندر
همت وبود بیرون اید از ضمیر دیگر بهترین ضمیر ان باشد که سائل انچه همت بر انچه
نیکو ده باشد نهد ووهم وخاطر خود بران منجم که خواهد دلالت کند وکوید
که چون روی از منجم ببینم سوال کنم تا بر ان ضمیر معلق کویند وضمیر جری

واین سخن درست آید دیگر چون طالع بنهی بتسویه راست کند و دلیل طالع بیرون
آری و بفراست سائل نیک بنگری تا از کدام ستاره بهره دارد و بکدام برج
منسوب باشد آن ستاره را نیز بدلالت یا مستولی طالع یاد کن تا حکم درست
آید معرفت ضمیر از دلائل بعصائل دلیل سائل طالع بنه و اوتاد راست کن اگر
خداوند طالع در طالع بود یا بطالع ناظر بود وی دلیل است و اگر خداوند
طالع ساقط بود و قمر بطالع ناظر بود وی دلیل است اگر وی نبود صاحب
شرف طالع نگر اگر وی نیز نباشد بارباب مثلثات طالع نگر اندر دوازده
خانه اگر وی نیز نباشد بصاحب حد طالع نگر اگر وی نیز نباشد بصاحب
وجه طالع نگر و اگر وی نیز نباشد بر گوهر برج کن و بر کوکبی که بر طالع باشد
دیگر دلیل مسئول عنه اگر این دلیلها که گفتم ساقط باشد نگاه کن که قمر از که
بازگشته است و بکه متصل است آن کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل سائل است
و آنکه قمر بوی متصل است دلیل مسئول عنه و خداوند هفتم و آن کوکبی که
در هفتم بود دلیل مسئول عنه بود و خداوند برج قمر دلیل مسئول عنه
و اگر قمر در برج خویش بود صاحب شرف خوانند قمر دلیل مسئول عنه بود
و اگر قمر در شرف بود صاحب مثلثه خوانند قمر دلیل مسئول عنه است و اگر وی
نیز دلیل نکند صاحب ساعت را دلیل سائل کن و صاحب برج خداوند ساعت
دلیل مسئول عنه کن دیگر اگر در برجی قران بود و بطالع شهادت دارند
یا نظر بود ستان هر کدام کوکب را که قمر باشد دلیل سائل است و آنکه طالع
باشد دلیل مسئول عنه دیگر در مقابله و تثلیث و تسدیس و تربیع هر
کدام از این کواکب که مشرقی بود آن دلیل سائل است و هر کدام که مغربی

بود دلیل مسئول عنه و همچنین شمالی دلیل سائل و جنوبی دلیل مسئول عنه
بود شمس دلیل سائل است و خداوند شمس دلیل مسئول عنه و ساعت اگر
طاق آید دلیل سائل است و اگر جفت دلیل مسئول عنه یعنی ساعت دیگری
که مران طاق را جفت کند دیگر بنگر که ماه از پس بازگشتن از آفتاب در حد
کدام کوکب بوده است و باز در طالع مسئله در حد کدام کوکب است حد نخستین
دلیل مسئول عنه است و حد دویم دلیل سائل لیکن تمامی در یافتن دلیل
سائل و مسئول پس نیک فهم کن دلیل حاجت هر حاجتی که در خانهٔ حاجت بود
یا صاحب حاجت یا صاحب شرف یا صاحب مثلثه یا صاحب حد یا صاحب
وجه خانه حاجت هر کدام را که شهادت بیشتر و غالب تر بود وی دلیل حاجت
بود و قمر و سهم حاجت و صاحب ساعت حاجت و کوکبی که دلیل است
بر طبع حاجت چون شمس بر سلطان و مشتری بر مال و زهره بر زن و مانند
آن این همه دلیل حاجت اند و اگر از این دلائل یکی را دو شاهد بود یا بیشتر
اعتماد بر آن کن و اثر دلیل ساز و دیگرانرا مهمان دلیل ابتدای کار طالع
طالع و صاحبش دلیل آغاز کار است و قمر دلیل ابتداء کار است و دلیل طالع
هم دلیل ابتداء کار است و سهم السعادت و خداوند سعادت چون بطالع
ناظر بود هم دلیل ابتداء کار است دلیل عاقبت خانهٔ چهارم از طالع و صاحبش
دلیل عاقبت کار است و خداوند خانهٔ قمر و آن کوکب که قمر بوی متصل است
هم دلیل عاقبت است اگر هر آن یکی اتصال باشد و خانه چهارم از درجهٔ
قمر و صاحب سهم السعادت هم دلیل عاقبت است معرفت مقادیر شهادات
بر کون و فساد بدانکه حاجتی که مسئول عنه است تمام نشود مگر بدو شهادت

شهادت صاحب طالع و قمر با شهادت صاحب طالع و صاحب بیت حاجت
و قوی ترین شهادتها قبول است پس قبول را بباید دانستن دلیل سائل
است تا بدانی که حاجت تمام میشود یا نه و اگر شود بچه مقدار شود اما
بدانکه قبول شهادت و رد و قبول دو شهادت است و این حال بیشتر قمر را باشد
زیرا که افتاب مر قمر را قبول کند از همه برجها و چون در اسد باشد یا در حمل
و با فتاب متصل شود اینجا رد و قبول بود قبول طبیعت و قبول خانه و اگر در
حمل باشد و با فتاب اتصال کند و باز بمریخ متصل شود اینجا سه شهادت
بود هر قبولی را یک شهادت و اگر با این همه افتاب در اسد بود نیم شهادت
دیگر بیفزاید بران سه شهادت و اگر شمس در خانه خویش بود و مقبول
باشد چهار شهادت بود اکنون مفصل یاد کنیم شهادات قمر اتصال قمر بشمس
یک شهادت بود و اتصال قمر بشمس از زحل یا اسد دو شهادت بود و اتصال
قمر بکوکبی سعد که اندر خانه خویش باشد و اندر وتد بود همه شهادت
و اتصال قمر بکوکبی سعد که در وتد بود و نه پذیرد قمر را نیمه شهادت بود
و چون قبول کند یک شهادت و نیم بود و با این همه اگر چه قمر را قبول
نکند و ان کوکب در خانه خویش بود یک شهادت بود و اگر ان سعد
که اندر وتد بود در خانه قمر بود یا در شرف وی یک شهادت بود و اگر ان
سعد زایل باشد از وتد نیم شهادت بود و اتصال قمر از وتد بصاحب وتد
یک شهادت بود و اتصال قمر بصاحب حاجت نیم شهادت بود و اتصال
قمر بکوکبی که در خانه حاجت بود نیم شهادت بود و بودن ماه در طالع

یا در وتد نیم شهادت بود و بودن ماه در خانه حاجت نیم شهادت و اگر قمر
خانه قمر در وتد بود نیم شهادت بود و اتصال قمر بکوکب مقبول نیم شهادت
و همچنان بود که سعد بود و نیکو جایگاه شهادات صاحب طالع قبول طالع
یک شهادة است و قبول صاحب حاجت نیم شهادت و اتصال صاحب طالع
و صاحب حاجت بیکدیگر یک شهادت و اگر از یکدیگر مقبول باشند
دو شهادت و اگر در خانهای یکدیگر باشند سه شهادت بود نقل
النور نیم شهادت بود و بیشتر قمر راست جمع النور نیم شهادت بود و بیشتر زحل
راست اتصال صاحب طالع بکوکبی سعد از وتد که بپذیرد نیم شهادت بود
و اگر ان سعد در خانه خود بود یک شهادت باشد و اتصال سعدی
از وتد بصاحب طالع بی قبول نیم شهادة است و اگر قبول باشد یک شهادت
و نیم و اتصال صاحب طالع بکوکبی که در وتد بود در خانه صاحب طالع
یک شهادت بود و اگر ان کوکب در وتد نبود نیم شهادت بود و اتصال
صاحب طالع بسعدی در خانه حاجت نیم شهادت بود و چون میان ایشان
قبول بود یک شهادت بود و اتصال سعدی از خانه حاجت بصاحب
طالع نیم شهادت بود و اتصال صاحب طالع بسعدی که در خانه صاحب
طالع بود یا در شرف وی نیم شهادت بود و اتصال صاحب حاجت بکوکبی
سعد در طالع یک شهادت بود و اتصال سعدی بصاحب طالع از خانه
صاحب طالع یا از شرف یک شهادت بود و اگر صاحب طالع در خانه حاجت
بود نیم شهادت بود و اگر صاحب خانه خداوند طالع در وتد بود نیم شهادت
بود و اگر صاحب حاجت در تحت الشعاع بود دلیل کند بر قضاء حاجت زیرا

کراین شهادتیست بزرک چون خداوند خانه اش را بوی نظر نبود و قوی تر انکاه
بود که صاحب طالع بخانه خود نظر کند اینست مقادیر شهادات نیک فهم کن
معرفت استخراج دلیل یعنی مستولی بدانکه دلیل از کوکبی باشد که وی مستولی بود
در فلک بوقت مسئله یا در ابتدا کاری و دانستن وی را وجوه بسیار است
اول از طالع نکرند و از بروج نیرین و از سهم السعادة و از خداوند ساعت
و از جزو اجتماع و استقبال که بیشتر از مسئله بوده است و از صاحب فردار عالم و
از انتهاات عالم و از مستولی صاحب اجتماع یا استقبال و یا از مستولی صاحب ارباع
و فصل ازین دلایل که کفتیم هر کدام را که بر طالع زمانی تولیت باشد بیشتر
یا کثر نهایا با دلیلی دیکر و وی را شهادت بود در طالع وی دلیل باشد پس نکر
بصاحب برج و بصاحب شرف و بصاحب حد و بصاحب مثلثه و بصاحب وجه
و بصاحب ساعت هر کدام ازین دلیلها که کفتیم در طالع مراغنه یا شهادت دارد
وی دلیل باشد مثلا طالع سنبله امد عطارد در طالع بود وی دلیل بود و
با ثار رتبت در برج طالع و برج نیرین خداوند برج را پنج بهره دلالتست و خداوند
شرف را چهار بهره است و خداوند حد را سه بهره و خداوند مثلثه را دو بهره
و خداوند وجه را یک بهره و خداوند ساعت را هم یک بهره دیکر در برج سهم
السعادة و برج اجتماع یا امتلا خداوند برج را سه بهره و خداوند شرف را
دو و خداوند حد را یکی و خداوند مثلثه و صاحب وجه را بشمارند و اکر خداوند
خانه را نیز در طالع حد بود یا خداوند ساعت بود شهادت غالبتر بود
دلالت قوی تر شود و اکر خداوند طالع در وتد بود خاصه در وسط
السماء و از حظها وی را جز خداوندی طالع دیکر حظی نبود وی دلیلی باشد

باشد که دیکری شریک وی نباید مکر کوکبی باشد که وی را ولایت شرف بود
یا حد یا مثلثه و نیز در وتد بود انکاه روا بود که مشارک خداوند طالع بود بدانک
اکر خداوند طالع در نیمه اول بود و در برج اما اکر در نیمه اخر بود اکر صاحب حد
یا صاحب مثلثه یا صاحب وجه یا صاحب ساعت در دهم بود پس دلالت باشد
و دلیل خداوند خط بود اما هر وقتی که از دلالت بیفتد خداوند طالع یا خداوند تاریخ
چون دلالت خداوند حد ابود و در وتد بود وی دلیل بود و خداوند مثلثه
را نیز همچنین و اما خداوند وجه ضعیفست تا انکاه که همین صاحب وجه بود یا
این همه نیز اکر صاحب برج افتاب بود در مسئله روزی یا خداوند برج در مسئله
شبی یا خداوند خانه سهم السعادة یا خداوند ساعت انکه دلالت وی قوی کردد
و چون در وتد بود یا جایکاهی نیک وی دلیل باشد و اکر خداوند برج شمس
یا خداوند برج قمر هم خداوند ساعت باشد وی دلیلست و بود که دو دلیل هم در
حظ و بقوت برابر باشد انکاه بنکر و اکر قمر یکی از ایشان نکرد یا قران ندارد
بخوانه خویش بود یا صاحب حد ان نیز بود که نوبت وراست یا صاحب سهم السعادة
بود انکاه قوة وی را باشد و قوی تر انکاه بود که قمر از طالع بوی متصل باشد
و این دلیلها که کفتیم نیک تفحص کن و تمییز کن تا ترا نیک معلوم شود و
چون این باب را نیک بدانی و دلیل بشناسی همه بر تو اسان شود وجهی
دیکر اما دلیل طلب کردن را اندر طالع نه دلیل است و بجایهای دیکر اما
انچه در طالع است اول صاحب طالع دوم صاحب شرف سیوم صاحب حد
چهارم صاحب مثلثه پنجم صاحب وجه ششم صاحب نه بهر که وی را
تسع خوانند هفتم صاحب خط که وی را اثنی عشر خوانند هشتم کوکبی کرد

چه طالع بوی متصل شود نهم انکه اندر طالع است واما انکه در خانهای دیگر است
اول سهم السعادة است با خداوندش دوم خداوند ساعت سیوم خداوند خانه
افتاب بروز وخداوند خانه ماه بشب از اینها که یاد کردیم هر کدام را که شهادت
بیشتر بود وی دلیل است اگر خداوند طالع هم خداوند خانه نیرین بود یا خداوند
خانه سهم السعادة وی دلیل است واگر این هم نبود بنگر بصاحب طالع و قمر
هر کدام از ایشان که در وتد بود وی دلیل است واگر هر دو اندر وتد بود هر کدام
که بجایگاه قوی تر بود وی دلیل است واگر هر دو ساقط باشند از وتد اگر کوکبی
نور یکی را بطالع رد کند وی دلیل است واگر این نیز هم نبود هر کدام که نور دیگر را
بخویشتن جمع کند کوکب جامع دلیل بود و هرمس گوید که اگر کوکبی را شهادت بسیار
بود بدان فریفته مشو که بسیار بود که دلالت هر کوکبی بود که صاحب فردار یا متولی
انتهاات یا قرانات بود یا صاحب وارباع اجتماع وامثال اگر یکی از این دلیلها را
که گفتیم ولایتی اندر طالع وی دلیل باشد درست نه انکه وبرا شهادت بیشتر باشد
از صاحب خطوط دیگر همیشه هر ساعتی بنگر بصاحب حق سهم السعادة و بصاحب
خطوط برج وی بر ساعتی در هر حاجتی و شهادت جوی از جایگاه وی از طالع و
بروی حکم کن چون بدین دلالت دلیل جوی خطا نیفتد و همیشه بجو دلیل را از
خداوند اثنی عشریات هر برجی و کوی نیرترین بدلالت قوی تست خاصه که بطالع ناظر
باشد یا صاحب نیرین باشد که وی دلیل باشد و خداوند طالع در طالع بود دلیل
طالع وی حق تر از همه دلائل بود که دلیل از بسیار شهادت و یاری گران باشد از
خداوند خانه وخداوند شرف وخداوند حد وخداوند مثلثه وخداوند وجه
وخداوند ساعت وخداوندان نیرین واگر دلیل در خانه خویش یا در شرف یا

یا در حد و مثلثه خویش بود وی سزاوارتر بود بدلالت اما بدانکه بروز ولایت شمس
و برج وی و طالع و بخصوص این دو برج قوی و شاهد بروز و بشب برج قمر و سهم
السعادة وخداوند حد بود و وجوه این دو برج غالبتر و شاهدتر از ایشان اولی
تر باشند بدلالت و غافل مباش از مستولی سال که یا در شاهی وی و دلالت و ولایت قوی
و غالب تر بر همه دلیلها بود و همچنین صاحب ارباع اگر دلیل از بعضی دلائل غالب باشد
و بموضع خویش نظر کند که در وی دلالت بود یا در وی نظر کند بوی خداوند این برج
یا خداوند حد حکم کن بر بزرگی حال انچه دلیل کند بر نیکی و بدی و نگاه دار جایگاه منحوس
و برجها بوقت تحویل غالب که ان جایگاه دلالت شر باشد در مسئلها و حاجتها اگر این
دلیل طالع انجا بود و همچنین مواضع سعدین در تحویلها دلیل سعادت بود
چون دلیل انجا اید یا انجا باشد و نگاه کن بخداوند حد دلیل که کدام جایگاه است
از طالع و حال وی اندر ذات خویش و طبع برج خویش حکم کن بر دلالت خیر و شر
انچه واجب کند چون دلیل دانستی بنگر که کجا است و بکه متصل میشود و از که منصرف
شده ما ضی مذهب کن انچه برسد از درجه افتاب بنگر بروز و بشب از درجه ماه
هر کجا برسد ضمیر سائل بر طبع از برج و صاحبش بود دیگر دلیل اگر بر وتد بود
سائل از چیزی پرسد که در دست وی بود یا از حالی که وی اندران باشد واگر
در مایل وتد بود از چیزی که پرسد که طلب کند یا امیدی دارد و بدست خواهد
اورد و اگر ساقط بود از چیزی پرسد که از دست بیرون رفته است یا غایب بوده
یا هلاک شده یا از کاری که از وی شده باشد دیگر دلیل اندر طالع ضمیر سائل
از حال تن و جان و جای زاد و بود خویش بود و یا از حال خویش پرسد واگر در بیت
المال بود از همبازی یا از خصومت زنان یا از مال پرسد واگر در سیوم بود

از حال برادران و دوستان و سفر نزدیک و پرسد و اگر در چهارم بود از حال پدر
یا عاقبت کارها پرسد یا از حال زمین و عقار و صنعت و اگر در پنجم بود از حال فرزندان
پرسد و آنچه بدین ماند و اگر در ششم بود از حال بندکان و حیوان پرسد یا از بیماری
و اگر در هفتم بود از زن یا شوهری یا نکاح یا همبازی و خصومت پرسد و اگر در هشتم
بود از مرک و میراث و بیم و ترس پرسد و اگر در نهم بود از معاملت و اگر در دهم بود
از شغل و پیشه و عمل و سلطان پرسد و اگر در یازدهم بود امید و سعادت و
دوستان و عشق پرسد و اگر در دوازدهم بود از زنان و غم و اندوه و دشمنان
و ستوریان پرسد و همچنین هر یکی را فرق کن و بتامل جواب کوی چنانکه بباید از
دلیل و مزاجات کواکب و از طبایع بروج و صفت خانها دانستن ضمیر و قول ما شاء الله
که هیچ خطا نکند و اما دلیل جامع و کافی در ضمیر اینست که من تجربه کردم بنکر بدلیل که بکه
اتصال میکند پس ضمیر از اتصال و انصراف بود و اگر اتصال و انصراف شود بنکر اگر
دلیل در طالع بود مسئله از تن و جان است و از حال زاد و بود خویش و غم خورد و اگر
دلیل در دوازدهم ساقط بود از طالع از چیزی پرسد که از وی شده باشد یا مالی که تمام
شده و همچنین همه خانها و اگر دلیل در هبوط خویش باشد از دزدیده یا محبوس یا از
چیزی که هلاک و تباه شده بود و اگر در احتراق باشد از سفر پرسد یا از کوچ کردن
و اگر خداوند سوم در چهارم بود و خداوند چهارم در طالع از کنج پرسد و یا
مانند آن و اگر خداوند طالع در چهارم بود و خداوند چهارم در طالع از زمین
پرسد و یا از کوچ و اگر دلیل بصاحب ثامن و یا بصاحب ثانی عشر بپیوندد و صاحبان
یکی از نحسین بود از مرک یا از بیم و ترس پرسد و اگر دلیل مقیم باشد مراجعت را از قصد فرو
پرسد که باز کردد و اگر مقیم باشد مر استقامت را از حکونکی احوال پرسد که کی نیکو شود

شود و اگر متحیر باشد از متحیر باشد پرسد و اگر دلیل با راس باشد در شرف خویش یا
در وسط السماء از خدای یا از کارهای خدائی پرسد و اگر در چهارم یا هفتم بود
از کنج پرسد و همچنین اگر دلیل در چهارم بود یا راس یا ذنب در طالع یا در
چهارم و همچنین اگر خداوند دوم در چهارم بود یا صاحب چهارم در طالع و اگر
دلیل با قمر بود از سحر و خصومت پرسد و اگر ماه در طالع باشد از خبر یا از خصومت
یا از سفر پرسد و اگر دلیل با ذنب بود بغیر از آنچه کاهی که یاد کرده شد از سحر و جادوی
پرسد و چون عطارد جادوی بود شاهد بود در دروغ بود و حقیقت و اگر دلیل
با زحل بود و عطارد بوی ناظر بود و یا با عطارد بود و زحل بوی ناظر بود از سحر
و بند و جادوی پرسد و همچنین اگر دلیل از تحت الشعاع بیرون آید و متصل شود
بنحسین یا در حد عطارد بود یا در حد زحل بود از جادوی پرسد و اگر دلیل در
تحت الشعاع بود از دیوانه و مصروع و از هوش رفته پرسد و اگر دلیل با
زهره باشد و مریخ بوی ناظر یا با مریخ بود و زهره بوی ناظر از تهمت پرسد
از قبل زنان و اگر دلیل با مریخ بود در طالع و برج آتشی بود از کیمیا پرسد
و اگر برج بر صورت آدمی بود از حرف پرسد و اگر طالع از خانهای عطارد
باشد و عطارد بوی ناظر بود یا دلایل در جایگاه عطارد باشد و بوی متصل
بود از کتاب و نامه یا از خط و خبر پرسد و اگر دلیل در چهارم بود از مجوس
پرسد یا از کار کهانه یا از پدر یا از اجداد یا از آب و زمین اما بدانکه دلیل حبس
چهارم است و ششم و دوازدهم و اگر دلیل با زحل بود و مریخ بوی متصل بود
از ثامن از مرک پرسد و اگر قمر منحوس بود و عطارد در عقرب بوی ناظر مسئله
از موسوسان و دیوانکان باشد و همچنین اگر زحل یا عطارد در طالع بود

ومریخ در هفتم بی نظر واز سعدین و همچنین اگر قمر در طالع بود و زحل در وسط
السماء و عطارد در هفتم واگر قمر و مریخ و عطارد را در اوتاد یابی و دلیل نیز
اعجابا باشد از دزدی یا از دزد پرسد و همچنین اگر زحل و عطارد و مریخ
در هفتم بود و قمر در غرب بیع از دزد یا از کشنده پرسد و همچنین اگر مریخ و
عطارد در اوتاد پیوند بیک در جا از دزد و یا از دروغ گویان و سخنان
دروغ پرسد اینست دلائل مثال ضمیرها وجه دیگر در دانستن حقیقت ضمیر
که از چه چه چیزاست اگر طالع برج نحس بود و یا نحسی در طالع بود و یا نحسی
بدرجات طالع ناظر باشد خاصه که طالع اسد یا عقرب یا دلو باشد یا خداوند
این برج با ایشان ناظر باشند یا طالع غیر این برجها بود و مریخ بوی ناظر
بود مسئله از گم شده بود یا گریخته واگر نحس یا صاحب دوم بود و در ششم
یا هفتم از طالع و طالع برج نحس بود مسئله از گم شده و گریخته واگر نحس صاحب
طالع بود و در دوم یا در ششم یا در چهارم و نحسی در طالع بود مسئله از
گم شده یا گریخته بود واگر خداوند دوم از طالع که برج ثابت باشد در طالع
بود وی دلیل بود یا صاحب طالع در طالع بود یا خداوند مثلثه در طالع
بود مسئله از چیزی که فراموش کرده بود واگر طالع از ذوجسدین باشد
و صاحبش در طالع بود یا ناظر بود بوی مسئله از گم شده یا افتاده یا دزدیده
باشد واگر طالع برج منقلب بود و خداوندش بوی ناظر بود یا اندر طالع
بود مسئله از دیه بود و بر سی رفته بود واگر طالع برج منقلب بود
و خانه سعدی بود و در وی ستاره نحس بود از چیزی پرسد که درست
وی باشد واگر طالع خانه سعدی بود و سعد در طالع بود و یا ناظر بود

بود مثلثه خویش از چیزی پرسد که اندر دست بود ولیکن در وی چیزی نباشد
واگر طالع برجها بادی بود یا سنبله و هیچ کوکب در طالع نبود مسئله از حیوان
دوپا باشد واگر یکی از کواکب در سیوم بود یا در پنجم واین برج ذوجسدین باشد
و یکی از کواکب در وی باشد یا ناظر باشد بطالع یا مثلثه طالع وان ناظر صاحب
طالع بود مسئله از حیوان دوپا باشد واگر طالع برج حیوانی باشد یا از حمل
یا بان چون ثور و قوس و حوت یا از برجهای ستوران مسئله هم از آن جنس بود
واگر طالع از بروج سباعی بود و نحسی در وی بود یا بوی ناظر بود مسئله از بیم
بود و بیم و ترس از سباع واگر زحل از شرفش بطالع نگرد و طالع از برج ذوجسدین
بود یا خود اندر طالع مسئله از شر دیوان و پریان و جادوان بود واگر بجای
زحل عطارد بود مسئله از علماء نجوم و فنونگران و کاهنان و خداوند همت
و بازیگران و صناعان بود واگر طالع از برجهای بود که بر صورت آدمی است
یا بروج ذوجسدین و شمس بوی ناظر بود مسئله از ملوک بود واگر بجای شمس مریخ
بود مسئله از اسیران و دزدان بود واگر مشتری باشد از احباس مشتری باشد
و همچنین از جوهر زهره و عطارد و قمر بگو دیگر بردانستن ضمیر ناجی که از چه
چیزاست اگر طالع برجها آتشی بود از گوهر پرسد واگر راس یا مشتری یا قمر یا زهره
در طالع بود یا ناظر طالع بود از گوهر آبی پرسد واگر زحل یا مریخ یا شمس یا
عطارد اندر طالع بود یا ناظر از جوهر آتشی پرسد واگر ازین کواکب دو یا سه
در طالع بوند یا ناظر بنگر هر کدام که قوی تر باشد و بدرجه طالع نزدیکتر وی
اولی تر واگر طالع از مثلثه خاکی بود از نبات زمین پرسد واگر راس یا قمر یا
زهره یا مشتری در طالع بود یا ناظر از نبات آبی پرسند واگر مریخ یا زحل یا

شمس یا عطارد بود در طالع یا ناظر بطالع از نباتات بیابانی پرسد و اگر طالع
از مثلثه‌های بادی بود از مرغان آبی یا ماهی پرسد خاصه که مشتری در وی
باشد یا زهره یا بطالع ناظر بود و چون زحل یا مریخ نکوهیده باشند یا اندر وی
باشد از حیوان دشتی یا از حیوانی که اندر میانهٔ سنگها یا کوهها بود یا از مرغان
یا از دو پای پرد و اگر راس بود از چهارپای پرسد و اگر زحل بود از هوام زمین پرسد
و اگر مشتری بود از چهارپای پرسد و اگر عطارد بود از مرغان و اگر قمر بود از
آدمی و اگر شمس بود از ملوک یا اشراف پرسد یا از بهایم زمین که پای بسیار داشته
باشد دیگر در سلطانیهٔ کواکب بدان دلیل که مشتری پادشاهی بر پیلانست
مریخ را بر کرگدن عطارد بر خران قمر بر گاوان شمس بر استران همچنین هر یکی را حکم
کن دیگر در دقایق ضمیر اگر دلیل آفتاب باید و در طالع بود پاکی و فکرت سائل
باشد و اگر زهره بود پاکی حفظ سائل باشد و اگر عطارد باشد پاکی زبان
و پاکی الفاظ سائل باشد و اگر ماه باشد دلیل کند که معر سائل پاک نباشد
و اگر زحل باشد دلیل کند که فکرت سائل با خیال پیوسته است و اگر مشتری
باشد حفظ وی پاک باشد و اندیشه‌های نابکار و اگر مریخ بود نطق و بحث
پیوسته باشد و اگر آفتاب دلیل باید در وسط السماء دلیل نطق است
بر سیاست و مریخ دلیل دست باشد بر سیاست و مشتری دلیل عدل است
زحل اندیشه را دلیل کند یا بدلاکی و تباهی و اگر زهره بود دلیل دوستی و مهربانی
باشد و عطارد دلیل احتیال و سخن فروشی و قمر را با انحراف و انتقال
نگر و بدان قدر حکم کن اما هر کوکبی که در طالع باشد دلیل وی بجز اندر
فکرت بود و هر کوکبی که در وسط السما باشد دلیل سیاست بود یا دست

دست این دلیلها که یاد کردیم اگر کوکب مسعود باشد همانست که گفتیم و اگر منحوس
باشد یا راجع دلیل کند بر آنکه بدگمان و بدسیر باشد و ضعیف رای و بدخود
اینکه یاد کردیم آنست که بنگری بوقت سائل که نزدیک تو آید بدانی که بچه حاجت
خواهد آمد و هر سائلی که نزد تو آید بنگر که صاحب طالع تو از آن طالع
سائل بچه جایگاهست و بچه صفت است آن ماجری که میان سائل و میان
تو روزان باشد و دیگر یاد بر چیز و بر ضمیر احوال خویش بنگر و معلوم
کن مستولی طالع و هر وقت که سائل نزد تو آید بدان طالع طالع سائل
بنگر تا مستولی طالع تو کجا افتد و بچه صفت است و کدام برج نظر دارد
و بطالع زمانی سائل بچه صفت است ماجرای که میان تو و سائل رود
از آنجا توان دانستن زیرا که سائلی بیامد بطالعی که مستولی طالع سائل مر طالع
مرا دشمن بود و بنظر تربیع پیوسته گفتم باستهزا و عداوت من آمدی میان
مردم شرم داشت و مقر آمد و توبه کرد این که یاد کردم بسیار سود دارد
چون دلیل در وسط السما بود و کوکب علوی باشد و دلیل کارها بزرگ
باشد با سلطان پیوسته و اگر کوکب سفلی باشد دلیل از پیشه و خدمت
و معاملت بود و اگر برج وسط السما خانهٔ کوکب علوی بود همان آید
که گفتیم و اگر وسط السما خانهٔ کوکب سفلی باشد همان دلیل کند که کوکب سفلی
اندر وی و اگر علوی بخانهٔ سفلی بود و یا سفلی بخانهٔ علوی حکم آمیخته
کن این دلیلها که گفتیم پسندیده است در یافتن ضمیر را دیگر چون کوکبی را
دلیل مسئله یابی و مقیم اول باشد مر رجعت را دلیل تحیر سائل بود
دران برج که ستاره است و اگر مقیم باشد استقامت استقامت کار کند

بود و یا از کاری باز کردد که ناصواب بود و بصواب اید واکر کاری اغاز کرده
باشد برجعت کوکب چون مستقیم شود ان کار رفته بماند واکر بوقت استقامت
کوکب اغاز کرده باشد برجعت کوکب چون مستقیم شود ان کار رفته بماند
واکر بوقت استقامت کوکب اغاز کرده کوده باشد ان کار پایدار باشد تا
بوقت رجعت کوکب یا سوختن یا زایل کشتن وی از وتد و همچنین
حکم کن خداوند خانه قمر را اکر دلیل کوکبی باشد که وی زیر شعاع باشد
دلیل ضعف ان کار باشد که سائل از ان پرسد واکر بمثل سائل از بیمار پرسد
علامت هلاک بیمار باشد از بیماری سل و دق و دیوانکی وانچه بدین ماند
واکر دلیل از سعدی باز کردد و بسعدی پیوندد این دلیل نیک بختی باشد
و سلامتی در کارها واکر از نحسی بر کردد و بسعدی پیوندد از بدی رستن
باشد و بنیکی پیوستن واکر از سعدی باز کردد و بسعدی بپیوندد
این دلیل نیک بختی باشد و بنحسی پیوندد این علامت بد باشد که از نیکویی
جدا شود و بذل و مشقت و محنت افتد واکر از نحسی باز کردد و بنحسی پیوندد
این علامت بدبختی باشد و همچنین حکم کن و بکوکبی که از وتد باشد باز کردد
و بکوکبی پیوندد که ساقط بود یا از ساقطی با ساقطی دیکر متصل شود هم
بران صفت که در سعد و نحس یاد کرده قیاس کن واکر کوکبی از شرف باز کردد
و بکوکبی پیوندد که در هبوط وی بود یا از هبوط بشرف یا سریع السیر بود یا از
بطی السیر کردد یا سریع السیر کشت یا از شمال بجنوب و یا از جنوب بشمال متصل
شود و یا از اوج بحضیض و از حضیض باوج متصل شود همچنین حکم کن از
سعادت بنحوست و از نحوست بسعادت چنانکه کفتیم وجه دیکر در بیرون

اوردن ضمیر اکر دلیل اندر طالع باشد یا اندر خانه خویش یا اندر حد خویش یا بنظر
خانه خویش نکرد تدبیر سائل در کار خویش بود و از زاد و بود و غم خویش پرسد
واکر بکوکبی دیکر پیوندد تدبیر در کار کسی دارد واکر بهفتم نکرد یا بصاحب او یا
اندر خط و طرح هفتم از جهت کسی دیکر پرسد واکر اندر طالع کوکبی غریب بود ضمیر
هم از جهت کسی دیکر بود واکر بکوکبی نکرد که اندر دوم باشد یا صاحب دوم
نکرد یا سوی مشتری نکرد تدبیر سائل اندر شغل مال بود یا اندازه اتصال
واکر این که کفتیم بصاحب سوم بود ما بسوی مریخ تدبیر سائل از شغل برادران
بود یا سفر واکر دلیل در چهارم بود یا بصاحب چهارم نکرد شغل وی
در املاک باشد خاصه که زحل را در وی شهادت بود واکر شهادت مر
افتاب را بود از پدر پرسد واکر ماه را بود از مادر پرسد از چیز مرده و کم
شده واکر زحل باشد از کارهای مبهم و قدیم پرسد از روی ابادانی واکر
مشتری بود از قبیل پدر یا از قبیل کنج و زنان بود و هر دلیلی که در وی منحوس
یا مهبوط باشد مرک و حبس و ویرانی بود واکر مریخ بود خصومت و حرب
و دزدی و کریختن و مرک فجا باشد واکر دلیل در پنجم بود یا بصاحب پنجم نکرد
و یا کوکبی باشد در وی یا عطارد و مشتری را در وی شهادت بود ضمیر
سائل از شغل فرزندان بود یا مال پدر را طلب کند یا کوچ کردن باشد
واکر دلیل در ششم بود یا بصاحب ششم نکرد یا مریخ را در وی شهادت
بود ضمیر سائل از شغل بیمار بود یا از قبیل حیوان یا چیزی جنس را طلب کند
یا از محبوس پرسد واکر دلیل در هفتم بود یا بصاحب هفتم نکرد شغل
سائل در کار انبازی بود یا معامله یا خصومت و دعوی واکر زهره را

در روی شهادت بود از قبل زنان پرسد و همچنین اگر شهادت عطارد و مشتری باشد
از قبل زن و انبار پرسد و اگر در هشتم بود یا نصاحب هشتم نکرد یا بکوکبی که در هشتم
بود ضمیر سائل از میراث بود یا از مرات یا از کابین و جهاز زنان و یا از کار کتابت و یا دعوی
و یا مال ضایع شده طلب کند و اگر دلیل در نهم بود یا بکوکبی نکرد یا نصاحب نهم یا بمریخ
نکرد از تسدیس و تثلیث یا بکوکبی نکرد که تحویل نکرد و خواهد کردن یا بکوکبی نکرد که از ان
خواهد شدن ضمیر سائل در کار سفر بود یا در کار دین یا چیزی ضایع شده را طلب خواهد
کند و اگر دلیل مشتری بود در روی سؤال در دین و طاعت و مال بود و اگر ماه بود نامه و خبر
بود و همچنین هر کوکبی را باندازه حکم کن و اگر دلیل در دهم بود و با او متصل شود بکوکبی که
در دهم بود یا نصاحب وی یا با فتاب پیوندد شغل وی در کار سلطان بود و اگر کوکب
سفلی بود در کار و پیشه بود و اگر شهادت زهره را بود شغل وی در باب زنان بود
یا بچیزی که بزنان منسوب است و اگر دلیل در یازدهم بود یا نصاحب یازدهم متصل بود
یا بکوکبی که در وی باشد ضمیر از دوستان بود یا از امیدی که بدو دارد یا از قبل فرزند
پرسد یا مال سلطان طلب کند یا از چیزی پرسد که از چیز سلطان را بکار اید یا بکسی
پیوستن خواهد کرد و اگر دلیل در دوازدهم بود یا متصل بود بکوکبی که در دوازدهم
بود یا نصاحب دوازدهم یا شهادت باشد زحل و عطارد را در روی ضمیر سائل از
دشمنان بود یا در کار مکر و حیله یا از غم و زندان پرسد یا از مرات یا از دزدی و
کم شده یا از جور کسی پرسد **در معرفت انکه** ضمیر سائل در کدام خانه است اگر دلیل
در طالع باشد بنگر که عطارد را بوی نظر هست یا نه اگر نظر باشد ضمیر اندر طالع
و اگر دلیل افتاب و مشتری باشد ضمیر در غم مال باشد و اگر دلیل در برج دوم بود
و مشتری بوی ناظر دلیل ضمیر هم اندر دوم بود زیرا که مشتری دلیل مال است و اگر مریخ

مریخ را شهادت باشد ضمیر از زبان بود و اگر دلیل در برج سوم بود بنگر که مریخ و قمر
بوی نظر دارد یا نه اگر ناظر باشد هم اندر سیوم ضمیر بود و اگر دلیل در چهارم باشد
اگر افتاب و ماه و زحل و مشتری را شهادت بود اندرو نیز ضمیر در چهارم بود و اگر
دلیل در پنجم بود و مشتری و زهره و عطارد را در روی شهادت بود بدانکه ضمیر
هم از پنجم است و اگر دلیل در ششم بود و هر کوکب را که در روی شهادت بود از این
هفت کوکب بدانکه ضمیر هم از ششم است خاصه مریخ را که در روی هیچ کوکب خطا نکند
و اگر دلیل در هفتم باشد و زهره و عطارد و قمر را در او شهادت بود ضمیر هم از
هفتم بود خاصه در کار زنان و اگر شهادت زحل و مریخ را بود ضمیر از دعوی و
خصومت بود و چون شهادت مشتری را بود ضمیر از وکالت و وصایت اگر مشتری
راجع باشد در کار و کار وکالت و وصایت خلل باشد و اگر دلیل در هشتم بود و زحل
و مریخ را در روی شهادت بود و صاحب ساعت را بدانکه ضمیر در هشتم است
و اگر دلیل در نهم بود و شمس و مریخ و قمر را در روی شهادت بود و ستاره تحویل کنند
و اوتاد زائله و بر تثلیث و تسدیس بود بدانکه ضمیر هم اندر رویت و اگر در دهم
بود از هفت کوکب هر کدام که باشد یک شهادت بود ضمیر هم اندر وی بود و اگر شهادت
کوکب علوی را باشد یا صاحب شرف یا کوکب شرف را ضمیر در باب سلطان بود
و اگر در یازدهم بود و شهادت زهره و مشتری و عطارد را بود ضمیر هم اندر رویت
خاصه چون مشتری باشد و اگر در دوازدهم باشد و شهادت زحل و مریخ و عطارد
و قمر را بود ضمیر هم اندر رویت خاصه که زحل و عطارد شهادت باشند اینست
دانستن دلائل ضمیر **دانستن چگونگی** سائل و خرقت و سیرت از طالع بعد و بنگر
که دلیل سائل چون است اگر دلیل کوکبی باشد ساقط از وتد یا اندر برج

سائل مردی مجهول باشد و بخت وی کی از وتد ساقط بود لیکن در حظوظ خویش باشد
بدان مقدار معروفی باشد سائل مثلا اگر دلیل در ششم بود در حظوظ خویش
نام وی بنام چهارپایان بود چنانکه رایض و بیطار و شبان و آنچه بدین ماند و
اگر منحوس باشد دروی زشت کار و زشت رو باشد و اگر دلیل زحل و مریخ باشد و خالی
السیر باشد سائل مردی وحشی طبع باشد و اگر زهره و مشتری باشد سائل مرد بجشن باشد
یا تره فروش و اگر عطارد و ماه باشد سائل نخاس باشد یا برده فروش یا بجشك
و اگر دلیل در وتد بود مردی معروف بود باندازه قوت کوکب اگر در خانه آفتاب و مشتری
باشد معروفی وی از قبل سلطانان باشد و اگر ناظر در این میان عطارد باشد
معروفی وی در بازرگانی و علم و حکمت بود اگر ناظر زحل باشد از شمار ابادان کنندگان
باشد چون راوند و کشاورز اگر دلیل زحل باشد اندر طالع و قمر بوی ناظر بود از تثلیث
و تسدیس در برج خاکی یا آبی این مرد پالیزبان باشد و اگر عطارد ناظر باشد قسام باشد
که زمینها قسمت کند و خداوند فکرت بود و دوست دارنده غلامان و محتال بود
اگر دلیل مشتری باشد در طالع و عطارد بوی ناظر این مرد خداوند ادب بود و نیز
و با حفظ و زبان آور و اگر مریخ باشد دلیل و عطارد با وی یار باشد خداوند حیلت
باشد و دزد و کیمیاگر و زراق و مرد رو بد هادیکی را و کواکب باقی را هم بر این قیاس
حکم کن اگر دلیل مسلط مقابله کواکب باشد این مرد سخن چین و خداوند شر بود
و اگر در هبوط خویش باشد یا راجع این مرد تهمت زده باشد و نکوهیده و اگر دلیل
مریخ بود در خانه زهره و زهره در خانه مریخ این سائل سخن چین بود و اگر عطارد با مریخ
بود و زهره در وسط السماء یا مریخ در وسط السماء و زهره بوی ناظر بود و ایشان
هر دو مشرقی باشد پس این سائل معروف بود بسخن چینی و حریص بود در آن کار و

و اگر زهره و مریخ هر دو بیکدیگر ناظر باشد از چهارم و هفتم پس این سائل سخن چین باشد
مرد یا زن اگر مشرقی باشد آشکارا بود در آن کار و اگر مغربی باشد پنهان سخن چینی
کند اگر صاحب ساعت صاحب طالع و قمر و خداوند برج قمر و یا صاحب مثلثه قمر در
تحت الارض باشد این سائل استهزا کننده بود و آزماینده و اگر فوق الارض بود نکو بود
و اگر چنان بود که بعضی از این دلائل تحت الارض بوند و بعضی فوق الارض این سائل
استهزای خویش فاش کند و اگر دلیل ناظر کوکبی باشد به تثلیث یا تسدیس این مرد خردمند
بود و آمیزنده با مردمان و دوست دارنده سفر باشد و اگر مقارن باشد خداوند
اسرار باشد و کارهای پنهانی و باطن و اگر دلیل در برج منقلب باشد این مرد ناشکیبا
بود و خلاف کننده همه کارها و متلون و سبکبار و اگر در برج ثابت باشد صبور
بود در نیك و بد و راست کار و اگر در برج ذو جسدین باشد این مرد دو رو بود
در کارها و حیله گر بود و خداوند صناعت و اگر دلیل کوکب سعد باشد در برج نحس
و نحس بود ناظر ظاهر این مرد و جامه او شفق بود و طا باطن او پاکیزه و اگر دلیل
کوکب سعد بود در برج سعد و سعدی بوی پیوسته ظاهر و باطن و لباس
و خوی سائل پاکیزه و نیکو بود و اگر دلیل کوکب نحس باشد در برج سعد ظاهر این مرد
بهتر از باطن او باشد چنانکه مرائی یا منافق بود و اگر دلیل کوکب نحس بود در برج
نحس ظاهر و باطن این مرد تباه بود و بدبخت و نکوهیده و همچنین دلیل کند سهم
التهلیف برانکه گفتیم اگر سهم الغیب در وتد باشد مردی پاینده باشد اندر دانش
و اگر سهم الغیب منحوس باشد بنظر با نحس یا ببرج ظاهر این مرد بد بود و همچنین اگر
خداوند سهم راجع بود یا نحس باشد باطن وی چون ظاهرش باشد بد و تباه
و اگر خداوند سهم در برج ذو جسدین باشد از دینی بدینی آید و بر یکدین نماند

واگر سهم الغیب در طالع بود و سعدی پیوسته یا خداوند طالع با وی باشد یا گوا
سعد و بسیار سائل قوی باشد در هر چه اندیشد واگر نحسی پیوسته باشد اگر
وی همه هوس باشد واگر سهم الغیب در نهم باشد و خداوند سهم به دحه سهم
ناظر باشد و خداوند طالع به تثلیث یا بتسدیس ناظر باشد دلیل کند که سائل از اهل
ورع و دنیا نام وی بماند خاصه که مشتری از روی شهادت بود و همچنین بود اگر
خداوند نهم در طالع بود و سعد بود در طالع بر مذهب سنت و جماعت باشد و خا
وی جایگاه مجتهدان و نیک مردان باشد واگر نحس باشد خانه وی جایگاه دزدان با
و همچنین اگر خداوند طالع در نهم بود و بر این قیاس حکم کن واگر دلیل در یازدهم
بود دوست روی بود و دردمند و با همت واگر در پنجم بود مزاح کننده و گشاده
طبع بود واگر در سیوم بود خردمند بود و امیزنده واگر در دوم بود تباه کنند
مال بود واگر در چهارم بود پر طمع بود و آبادانی کردن دوست دارد واگر نحسی
مقابله باشد از جای فرو افتد یا از سلطان بوی آسیبی رسد بد خوی معنی بد
واگر در ششم باشد وحشی طبع و بسیار رنالند باشد و دل او با حیوان پیوسته واگر
در هفتم باشد بدم زنان [illegible] بود یا هنباز و زن کننده بود واگر نحسی مقابله گر
اگر آن نحس خداوند ششم یا خداوند هشتم بود بیماری و مرگ از سد او و از شیب
اندلختن یا خصومت رسدش واگر در هشتم بود ضعیف دل و مرده رو بود
و میراث جو و دل پیوسته بکار مردگان دارد واگر در دهم بود خداوند همت
و پیشه دار بود یا سلطانی بود واگر در دوازدهم بود دشمن روی باشد و
بدمهر و بداندیش بود به هم شغلها خاصه در ستمکاری واگر نحسی پیوسته بود
با سهم السعاده نحس کننده بود و با وی باشد واگر نحس کننده خداوند هشتم بود

بود یا خداوند هفتم سائل کشنده بود خویشتن را یا کسی دیگر را بکشد واگر نحسی
دیگر در وسط السما باشد و در برج ذو جسدین این سائل کسی را بر سر دار کند
یا خود بر سر دار شود این مثالها که نمودیم قوی تر آنگاه بود که این دلیل خداوند
طالع را بود خاصه در مولود پس یاد دار در معرفت خو و طبع و سیرت وی اگر
دلیل کوکبی باشد سعد اندر طالع و مسعود اندر خطوط خویش و دلیل کند که
این سائل آهسته و رحیم دل و حلیم باشد و هنران باشد که در برج ثابت باشد و
اگر نحس ناظر باشد بکاهد از سعادت وی باندازه قوت نحس واگر سعد ناظر باشد
سعادت و نیک خوی و حلیمی زیادة باشد واگر دلیل نحس باشد سائل ضد او و خشم
و بدکردار و بدطبع و خلاف کننده و خشمگین باشد واگر سعدی بوی ناظر بود
بکاهد از نحوست واگر نحسی ناظر بود زیادت کند بدخوی و بدطبعی ناپکار باشد
واگر این دلیل در برج منقلب بود این سائل در گفتار و رفتار رحب جنبان باشد
و بر خویشتن لرزنده باشد و بر یک حال نپاید و آهسته نبود در کارها و بدتر آنگاه
باشد که راجع بود و هر مرادی که دارد خلاف آن برآید واگر در برج ثابت بود این
مرد حبکار و آهسته و درست کار و راست و پر خشم بود واگر در برج ذو جسدین
باشد میانه باشد در آهستگی و علم آن و اندیشه بسیار کند واگر عطارد بدان
دلیل ناظر بود خداوند مسئله سکسار بود و دوست دار و سخن و فهم کننده واگر در
میان مریخ یار باشد مردی مکار بود و روی سخنان بد گوید واگر زحل ناظر بود نحس
و دوست دارنده آب و زمین و سودا آمیغ بود و دور اندیش و سفله واگر مشتری
ناظر بود پاک دل و خوب روی و نیکو محضر بود و میش چشم و دوست دارنده مال
و تجمل واگر مشتری در هبوط بود یا منحوس مرائی بود واگر زهره ناظر بود خداوند

طرب بود و بزنان کراینده بود واکر ناظر قمر بود سبک رای و سبک اندام و بیقرار بود
و دروکی دارها و سخن کفتن و مزاح کار باشد و امیزنده بارسولان و بیکان واکر ماه تنها
باشد در دو رعید طالع مردی بعقل و مصروع باشد واکر زحل بوی یار باشد زشت
رو و ابله و نادان بود واکر قمر در سیوم بود و منحوس کشته بمریخ و زحل معیوب چشم
بود خاصه در برج سرطان و اسد و دلیل را هر کجا یابی باندازه سعادت و نحوست
کواکب حکم کن و با دلیل یار کن تا پوشیده نماند اکر دلیل ماه باشد در طالع یا ماه اندر
طالع بود با دلیل پیوسته یا دلیل در طالع بود و ماه بوی پیوسته این مرد بیک و عبا سوس
بود اکر برج منقلب بود اکر برج ذو جسدین بود و عطارد بوی نظر دارد این کس صاحب نامه
و خبرها و پیغامها بود و سخن چین باشد واکر دلیل ستاره نر باشد اندر تربیع ماده
ظاهر مردان بود و باطنش باطن زنان واکر دلیل ستاره ماده باشد در تربیع نر ظاهر
ظاهر زنان بود و باطنش باطن مردان واکر این دلیل در برج ذو جسدین باشد بود و مغل
دلیل اکر این دلیل از آن زن بود و در برج ذو جسدین زن بازن کرداینده بود و اکر
باشد این مرد غلام باکی کند و هم فعل مخنثان و بدتر انکاه بود که در برج وبال یا
کند بود یا نحسی بوی ناظر بود این مردان کار نکوهیده بود در میان مردمان واکر
ان دلیل در حد زهره بود بدتر بود و این مرد ناشکیبا بود در کار خویش واکر زن
باشد در حد عطارد و مریخ بود بدتر بود واکر در برج منقلب بود این مرد در کار
خویش اشکار کننده و بی شرم بود واکر در برج ثابت بود دران با صبور بود و
و پشیمان واکر زحل ناظر بود زشت و نازیبا بود و ناخوش کار واکر مریخ ناظر
بود در کار فحش قوی باشد و از همه رو حرام دوست دارد واکر مشتری ناظر بود
این مرد از لواطه کار باز ایستد و یا کار بسر کند یا سیم دهد بران کار و کودکان کودرو

واکر عطارد ناظر بود لطیف طبع و زیبا بود دران کار و کرمی ریشان و نیکورویان
کوید واکر زهره و عطارد و مریخ باشند و مقبول هر یک کو را پیوسته دل او بعشق
مشغول باشد و ان ستاره که دلیل این طالع بود هرجا باشد بنکر ار جایدم انخانه زحل
باشد یا دلیل خود در خانه زحل جایکاه خلوت وی ویرانها و بیابانها بود واکر خانه
مریخ باشد جای خلوت وی کلخن و آتشکده بود واکر با زهره و مشتری بود باشد جای
خلوت وی بساطها و جایکاه خرم بود واکر شمس بود جای خلوت وی ایوانها
و سراها و جایکاه بزرکان بود واکر عطارد بود جای خلوت وی کتابخانها
و راهها و دیرها بود واکر قمر بود نزدیک حوضها و جویها و آبهای روان بود و بنکر که
بکه متصل است باندازه اتصال حکم کن والله اعلم **باب در معرفت** بیرون و درون جیب
اکر کسی سوال کند که در دست من چیست شاید که چیزی نباشد لیکن مراد سایل دانستن
ضمیری بود اکر چیزی باشد یا نه چون در ضمیر چیزی در امده باشد حکم ان چیز
دارد اکر خواهی که بدانی که در دست سایل چیزی هست یا نه بنکر بهر اکر صاحب طالع
یا بصاحب ساعت یا بصاحب برج خویش متصل بود و مقبول باشد پس بدان که
در دست چیزی دارد واکر اتصال نبود بیکی از این که یاد کرده شد هیچ چیز در دست سایل
نبود و بتعنت پرسد خصوصا که نحسین در او تاد کرده یابی و ممکن بود که چیزی
باشد کار از حال و جوهر اصلی کرده باشد **در معرفت** جنس طالع بنه و او تاد راست
کن و دلیل پیدا کن جوهر جنس از جوهر طالع و از خدا و ندش کوی و لون از لون
صاحب کوی و طعمش از صاحب حد طالع نکر و عدد چیز از قمر با عطارد و رو کمی
و نوی وی از جایکاه صاحب طالع از ارباع شمس و ارباع فلک **جوهر** جنس اکر
طالع برج اتشی بود چیزی بود که در اتش امده بود و یا از حیوان بود واکر برج

خاکی باشد از معدن بود زمین بود یا از نبات یا از خاک و اگر بادی جانور باشد یا مرغی
بود که در هوا پرد یا چیزی باشد که در سر درختان باشد و اگر برج آبی باشد
آبی یا نمناک و مانند آن **لون نجوم** اگر صاحب ساعت شمس بود زرد فام بود و اگر قمر
بود سپید بود و اگر عطارد بود آسمانگون بود و اگر زهره بود نیلگون سبز بود و اگر
زحل بود سیاه بود اگر مشتری بود گندم گون بود و اگر مریخ بود سرخ بود و نیز
دلیل گیر از الوان برجها و ارباع فلک با حال وی ساعت پس بنگر که صاحب ساعت
در کدام برج است و لون آن برج چیست و بکدام ربع است از ارباع فلک لون صاحب
ساعت با لون آن برج یا لون آن ربع فلک قیاس گیر و بنگر که بکدام خانه است
و با وی نیز بیامیز و بنگر تا بکه متصل است از لون آن کوکب نیز با وی بیامیز تا درست
شناخته گردد **در معرفت** لباس کواکب قمر سفید است که بزردی زند زهره زرد است
که سفیدی و سرخی با وی آمیخته است عطارد سیاه و سفید است و وشی زحل سیاهست
همیشه مشتری سرخ ملیح و مریخ در وی سفیدیست گاه گاه سیاهی و آفتاب زرد است
گاه گاه در وی سرخی هست و سیاهی اما این الوان که ما یاد کردیم لباس کواکب است
مزاج کواکب دیگر است و همچنین بخانه و ارباع و برج مختلف اما رنگ این الوان
ظاهرتر باشد **در معرفت** لباس بروج حمل سرخ است و ثور سفید است سخت
سفید جوزا سرخ است و در وی تاریکی هست سرطان سفید است سخت سفید
اسد سپید است با سرخی سنبله سفید است و سبز میزان سفید است با زردی عقرب
سبز و زرد است قوس سفیدی تابان است جدی سیاه و تاریک است دلو سیاهست
سخت سیاه است حوت سفید است **در دانستن** الوان بروج انچه یاد کردیم
لباس بروج است و این لون بروج است بحقیقت حمل سرخ است و سبک ثور را

ثور سفید است و گران جوزا سبز است و سبک سرطان سپید است و سبک اسد بور است
و گران سنبله زرد است که بسبزی زند و گران میزان سبز است و سبک عقرب سفید است
و سبک قوس سفید است و گران جدی سیاه است و سبک دلو سیاه است و گران حوت
سفید است و سبک **وجه دیگر** حمل سرخ و سفید است و ثلث ثور سفید است و ثلث جوزا
سبز است و شهرت سرطان برنگ دود است و شور اسد همرنگ آتش است و ثلث سنبله
بنفش است و ثلث میزان سرخیست که بسفیدی زند عقرب سیاهست و شور قوس زرد است
و ثلث جدی سیاهیست که بسپیدی زند و ثلث بور دلو سرخیست که بسیاهی زند و نیز
حوت سفید است و بسرخی زند و شوراست این است بحقیقت الوان بروج **دانستن**
الوان ارباع فلک از طالع تا چهارم سرخ است و از چهارم تا هفتم سیاهست و از
هفتم تا دهم سبز و از دهم تا طالع سفید **الوان بیوت** طالع اغبر است دوم و دوازدهم
سبز است هشتم و یازدهم زرد است چهارم و دهم سرخ است پنجم و نهم سفید است ششم
و هشتم سیاهست هفتم تاریکست بر لون آن ساعت که آفتاب فرو میرود **عدد** چیزی
از درجه قمر تا درجه عطارد و درجات جمع کن بنگر اگر میان ایشان از برجها جفت
بود آن چیز بیش از یکی بود یا چیزی بود پیوسته اگر میان ایشان از برجها طاق بود
چیزی بود تنها و یکی و اگر عدد بسیار بود از درجات قیاس گیر و اگر قمر و عطارد هر دو
دلیل برج باشند اگر برج منقلب بود عدد بسیار بود و اگر ذو جسدین بود دو و بود یا چهار
یا چیزی باشد مرکب بر یکدیگر ساخته و تافته یا بافته و اگر برج ثابت باشد یک برج
بود تنها و بنگر دلیل حسبی را اگر اندر آن برج که هست در وجه اول بود از یکی بود تا ده
و اگر در وجه دوم بود از ده بود تا صد و اگر در وجه سیوم بود از صد تا هزار باشد وجه
دیگر بنگر که در طالع چند کوکبست اگر یک کوکب بود یک چیز بود و اگر دو بود دو و اگر سه بود

سه وجه دیگر بنگر که عدد چیز چند واجب کرد اگر زیادت از یک ود و تیه باشد بنگر که
دلیل جنی در کدام برج است و کدام ستاره است و سال الصغری ان دلیل چند است بعدد
وی باشد اگر در هبوط بود و اگر در مثلثه خویش بود در ده ضرب کن و اگر در شرف بود
در صد ضرب کن و اگر در خانه خویش بود در هزار ضرب کن و چون کوکب راجع باشد آنچ
بیرون اید نیمه کم کن و اگر محترق باشد باندازه درجه احتراق کم کن مثلا دلیل از افتاب
شش درجه است با احتراق نیمه انچه از عدد بیرون آمده کم شود و اگر چهار درجه بود
ثلثان عدد بماند باقی کم شود و اگر دو درجه بود ربع ان عدد بماند باقی کم شود
و اگر راست بدرجه احتراق باشد همه کم شود و هیچ نماند باز بنگر بدلیل اگر نظر دارد
اگر بکوکب سعد ناظر بود زیادت کند باندازه قوة خویش چنانکه یاد کرده ایم از علل
و اگر کوکب نحس باشد نقصان کند و اگر دلیل با راس باشد چهار یک ان عدد که از دلیل
بیرون امده است بیفزاید و ذنب ربع ان عدد بکاهد و اگر دلیل با شمس باشد هیچ
زیادت نکند و کوکب سعد زیادت کننده را همچنان نگاه دارد در رجعت و احتراق کد دلیل
را نگاه داشت و نحس کاهنده را نیز همچنان و اگر دلیل افتاب بود و سعد با وی مقارن
بود هیچ بیفزاید و اگر نحس مقارن بود هیچ نکاهد و انکوکب افزاینده و کاهنده بود
مر عدد را بنگر اگر در برج ذو جسدین باشد تضعیف کن و و برا شمس بنظر مودت
بیفزاید و با اجتماع و مقابله و تربیع بکاهد این باب چون باب هیلاج و کدخداست
کرد در باب زائد الزوائد و ناقص النواقص که سعد بتثلیث و تسدیس و قران
بیفزایند و نحسین بتربیع و مقابله و قران کم کنند و الیهش کوهیمیکا بکیرند درجه وتد
چهارم از طالع تا درجه شمس اخیر بیابی از عدد درجات ان باشد عدد چیز
در روی شو س کو ید بنگر اگر دلیل در برج مجسد بود یا برج کثیر الاولاد عدد بسیا

بسیار رو و اگر برج منقلب بود همچنین و اگر برج ثابت باشد کمتر باشد بعدد یا یک چیز بود
این باب را نیک تامل کن که بسیار جایگاه بکار اید در معرفت نوی و کهنگی چیز دلیل
جنی یعنی صاحب طالع اگر مشرقی بود از افتاب و از طالع و از برج ان چیز نو بود و اگر
مغربی کهنه و اگر جنوبی یا شمالی بود شمالی میانه بود که بنوی نزدیکتر بود و جنوبی
میانه بود که بکهنگی نزدیکتر باشد و اگر مختلف بود حکم بر غالب تر کن اما بدانکه هر چیزی
سوال وی روزی وزری و ساعتی بود مشرقی و مغربی وی بطالع و از رابع طالع
در نشاید و هر چیزکه وی دایم بود در روزکار دراز تر بنگر که هر چه دلیل مشرقی یا مغربی
وی در ربع افتاب بفلک تدویر دیرتر باشد یا در رابع طالع هر کدام که دیرتر باشد
حکم بر وی کن دانستن جایگاه جنی اگر دلیل اندر تحت الارض بود ان چیز مدفون بود در زمین
یا در دست یا در جائی پوشیده باشد و اگر فوق الارض بود ظاهر باشد و اشکارا یا
در دیوار یا در سقف خانه یا بر روزن و اگر در برج ذو جسدین باشد همچنین باشد که اگر
فوق الارض گفتیم در سوراخ دیواری یا فراز طاقی و اگر در برج منقلب بود در جای
بود که کردان در میان جامه یا در چیزی بی ثبات یا با وی یعنی با خود دارد و اگر برج ثابت
بود جای محکم و سخت و استوار بود که بجنبد و اگر دلیل در طالع بود یا وسط السماء
ان چیزی بر اینده و لطیف و سبک چون روحانی و از وسط السماء تا هفتم از چیزی
فرو رونده بود از سبکی بکثافت جسمانی بود و روحانی نبود و از درجه مغرب تا
چهارم ان فرو رونده است بخاکی و کثیف و جسم است و از چهارم تا طالع بر اینده است
بروشنائی از تاریکی و بی روح است و این دلیلها که نمودم و مثل زدم باید که نیکو دیده
شود تا در شناختن دلیل و قیاس کرفتن چنی کیفیت چنی اگر دلیل در وتد بود ان
چیزی بود با بستنی و کار امدنی خاصه که مشرقی بود قیمتی بود و اگر در زوایل و تدریج

واکر ساقط بود یا زائل چیزی بود نابکار و شکسته و عیبناک و اکر دلیل در خانهٔ خویش بود
چیز معروف و بایسته و همچنین در حظ خویش باندازه نصیب حظها و اکر در هبوط بود
چیزی بود تباه یا کنده یا شکسته و سقط و اکر با ذنب بود ریزه و شکسته و سقط
بود و اکر با راس باشد چیزی بود نیکو و ستوده و بس بها دادنی و اکر زحل بود دلیل
چیزی باشد از آهن و سنگ و آنچه بدین ماند باندازه کوهر و اکر دلیل زحل ناظر
بود چون از اجناس بود که کفتیم و اکر مشتری ناظر بود چیزی بود که بزر و سیم بیع
باشد یا از اجناس او و اکر مریخ ناظر بود از آلات برنده و خلنده بود و اکر آفتاب
ناظر بود از اجناس جواهر بود و اکر زهره ناظر بود از اجناس زر و جامها بود یا از اجناس
جامهای رنک رنک یا پیرایه و اکر عطارد ناظر بود از اجناس کتب و دیوان و نامه
و خط بود یا از نقشها و اکر قمر ناظر بود از نظر و طبع برج حکم کن و قیاس کیر جنس
دیکر اکر دلیل در ربع شرقی باشد چیزی باشد جنبنده یا جانور بود و اکر در ربع جنوبی
باشد چیزی باشد بیجان و بیجشم که از او حرکت نبود یا چیزی باشد نابکار یا خوار چیزی
نبود و اکر در ربع مغربی بود چیزی باشد که آن را حرکت نبود و ساکن باشد و اکر
در ربع شمالی بود چیزی باشد دایم جنبنده یا جانوری بود یا دو چیز بود مرکب یا
دو چیز باشد جفت یکی بدیکر وجه دیکر اکر خداوند طالع راجع بود یا در هبوط یا
منحوس چیزی بود عیبناک و اکر محترق بود سوخته بود و اکر مسعود بود یا بدرجهٔ
شرف بود چیزی باشد نیکو و خوب رنک و طرفه و اکر بدو تد بود یا مایل الوتد چیزی
باشد با پیشه و زیبا و اکر ساقط بود چیزی باشد نابکار و سقط و اکر صاحب طالع
بود یا سعدی پیوسته بود این چیز اکر از حیوان باشد یا بجز حیوان خوردنی را شاید
اکر از جنس خوردنی باشد و اکر از جنس دیکر باشد پس سخت اندر بایی و کار آمدنی باشد

باشد و بنکر که صاحب طالع در کدام برج است از آبی و خاکی و بادی و آتشی جوهر چیزی بود از
و زندکانی وی از آن چیز باشد مثلا صاحب طالع در برج خاکی بود و زهره بوی پیوسته
از برج آبی با دلائل دیکر کفتیم حیوانی است بیجان یا چیزی که از حیوان بیرون آمده باشد
که زندکانی وی از خاک و آب بود چنین آمده پاره استخوان بود و اکر خداوند ساعت
سفید بود و اندر برج سرخ بود و بخانه یا بربع سبز بود بکو این چیز سپید باصل
لیکن ویرا رنک کرده باشند بهر رنکی که دلیل کند برج و خانه و ربع فلک و اکر دلیل
از طالع باشد تا وسط السماء این چیز سبک و لطیف بود سخت لطیف و روحانی و اکر از
وسط السماء بود تا هفتم آن چیزی باشد با اصل که نه روح بود و نه جسم و از هفتم
تا چهارم چیزی باشد با جسم و روح و از چهارم تا طالع جسمی باشد بی روح مزهٔ خبی اکر خداوند
حد طالع زهره بود چیزی باشد خوش مزه و چرب یا بکار نرم و دل شاد کنند و روشن
و اکر صاحب حد طالع عطارد بود چیزی بو مزه ماز و ترش و بی مزه یا بد بیار درست و تلخ
و اکر زحل بود چیزی بود تند چو هلیله یا درشت بی بار و خشن و اکر مشتری بود شیرین
بود و نرم بود بدا بهار و اکر مریخ باشد تلخ بود و بکار سخت و مزاج کواکب ناظر نیز
یاد کن تا درست آید کرانی و سبکی خبی اکر دلیل در طالع بود این خبی کران بود و همچنین در
در دوم و در سیم سبک بود و در چهارم کران و در پنجم میانه بود و در ششم سبک بود
که پاره کرانی دارد یا کرانی بود که پاره سبکی دارد و در هفتم مقداری کران سبک بود و در
هشتم سبک بود و در نهم سبکتر باشد و در دهم سخت سبک و در یازدهم سبک بود
و در دوازدهم میانه بود نه سبک و نه کران شکل خبی اکر دلیل زحل بود کرد بود در روی
پاره کوی و جنبدکی بود و اکر دلیل مشتری بود کرد بود و معقده و غلتان و اکر مریخ
بود چیزی باشد دراز و در روی سوراخ بود و اکر شمس بود کرد بود و اکر زهره بود چیزی

باشد چهار گوشه و اولش گرد بود و اگر عطارد بود چیزی بود اولش باریک و میانش پهن
و آخرش باریک و اگر قمر بود بنگر که بوقت سؤال جرم قمر چه صفت و چه ساخت هم بدان
مانند باشد و نیز نظر قمر باتصال کواکب دلیل کبر و امتزاج شده تا در بشاید درازی و
کوتاهی چیزی اگر دلیل از طالع بود یا از وسط السماء تا هفتم خاصه که زائد النور باشد آن چیز
دراز باشد و چندان که اندازه خویش و اگر در تحت الارض باشد یا ناقص النور باشد آن چیز
کوتاه باشد از اندازه خویش یعنی بدان اندازه که اجناس چیز باشد در معرفت الکه خوش بوی
باشد و اگر دلیل ساقط باشد از اوتاد یا در جایگاهی که بطالع نظر ندارد یا شمس و قمر نظر نکنند
و نه بسعد بران چیز گنده باشد خاصه که نحسین بوی نظر دارند یا با راس یا ذنب باشد یا
با کید و اگر در اوتاد یا مایل الاوتاد باشد یا شمس و قمر بوی نظر دارند یا بطالع نظر دارد آن چیز
خوشبوی باشد دانستن چیزی که از چه جایگاه است اگر دلیل در وجه اول بود چیزی باشد که از
اول آن جوهر باشد و اگر در وجه دوم بود از میانه آن جوهر باشد و اگر در وجه سوم
باشد از آخر آن جوهر باشد مثلا طالع برج بادی باشد چیزی از جانور بود یا از درخت چون
طالع را در وجه اول یافتیم گفتیم از سر جانور است یا از سر درخت همچنین تا هر سه وجه
و چون خواهی که اجزای آن بدانی هم برین قیاس میکن درجه بدرجه تا آخر برج در معرفت
صفت چیزی چون معلوم شد که از حیوان است اگر دلیل در جوزا و سنبله یا قوس و حوت
باشد یا در وجه دوم از جدی دلیل کند که پرنده است که بپرد اگر دلیل در حمل و ثور و آخر
باشد یا نیمه آخرین از قوس یا در نیمه اول از جدی چهارپائی باشد و اگر در حمل و ثور الی
نیمه جوزا باشد چهارپای سم کفته بود و اگر در اسد باشد چهارپای با چنگال و نشتر
باشد و اگر در نیمه آخرین قوس بود چهارپای با سم بود و اگر در اسد و عقرب و قوس
و حوت بود از سباع بود درنده و اگر در سرطان و عقرب و جدی بود حیوان هوام

هوام باشد چون مار و کژدم و جنبنده زمین و مانند آن برجهای آبی دلیل حیوان آب
باشد و اگر دلیل در حوت باشد مرغان آب یا ماهیان باشد و اگر دلیل در سرطان باشد
کرمان و ماهیان و ماران باشد یا هرچه حیوان آبی است و اگر دلیل عقرب بود سباع آبی
باشد درنده و گزنده و چون دلیل در جوزا بود یا اسد یا میزان یا دلو دلیل درختان
دراز باشد و چون در سرطان و عقرب بود یا در نیمه آخرین حوت دلیل بود بر درختان
میانه بالا و چون دلیل در ثور و سنبله و جدی باشد دلیل کند بر نبات زمین اگر
در ثور بود نباتی مانند درخت بود که تخم و گل کند و بالا کشد و اگر در سنبله بود
ریاحینها بود و جدی نبات و گیاهها بود اما بدانکه حمل و ثور و اسد دلیل بهایم چهارپا
باشد جوزا و سنبله و میزان و نیمه اول قوس و دلو صورت مردم است سرطان و عقرب
و جدی دلیل هوام زمین است و آب جوزا و سنبله و قوس و آخر جدی و حوت
دلیل پرندگانند اسد و عقرب و قوس نیمه آخرش و حوت دلیل سباع اند این
قدر که یاد کردیم چون نیک تامل کنی و یاد داری تورا بسیار فایده دهد و کفایت باشد
در معرفت آنچه بدین دوازده خانه منسوبست اول دلایل طبایع طالع دلیل است بر
سؤال [illegible] سائل از تن و جان خویش و از عوارض تن و هرچه طلب خواهد کرد یا در هر
کاری که آغاز کند یا کاری که در روی باشد و بر مولود و مدت مکث مولود
در رحم مادرش و بر عمر و شرف و زمینی که در آن زمین زاده بود و کارهای نو
و از حال زندگانی و خیر و شر که بمردم رسد دوم بیت المال است دلیل کند بر احوال
مال و کسب معاش و یاری دهان و گواهان و درم روان و خصومت زبان بستن
و دادن و وصیت نامها و بستن کارها نو و امانت نهادن و امانت ستدن و همیانی
و حرصها و کلیدها و در آمدن بهر کاری و نامه سلطان که بشهر خواهد آمدن و بیرون

وبیرون رفتن بیش غائب واب خانها وشادیها وکنجها وباد بر خواستن کنکه باشد
واکر عجنی در این خانه بود مولود را اندر دیدار چشم عیبی رسد ج بیت الاخوة دلیلست
بر سفر نزدیك وزوال الخبری وفرج یافتن وبر حال خواهران وبرادران ودوستان
وخویشان وجیران وخوابها ودین وفقه ورازها وامراء وشرحوردکان وبزرکان
افزبان وفهم وفکرت وعلم وعبادت خانها وکلیسیاها جهودان ومغان وترسایان
وانچه بدین ماند د بیت العاقبة دلیلست بر بیداد وعاقبت کارها وضیاع وسراها
وعقار وکشت زار وکارهای پوشیده ونهان وبر خانه که مولود اندر زاده باشد وبند
وزندان وبازداشت وخویشان پدر واجداد وبناها وعنصر واصل وانچه از پس مرك باشد
وجایهای کهنه وچیزهای قدیم وشوی مادر وانچه بجهان از نیك وبد وجای پنهان
کردن دزدیده وجای تعلیم کردن کودکان وکنجها ودهها وشهرها وبنیادها ودفینها
ه بیت الولد دلیلست بر حال فرزندان ورسولان وهدیها ونیکویها وامید طیب
زنان ودوستها ودوستان ورفیقان ورنج بردکان وشهر وحال مردمان شهر وبرغلها
وضیاع وبر آبستن شدن زنان وخروشها وپیغامها وشادی وجایکاه حقوق ورشی
واملاك زنان وپوشیدن جامها ونبات زمین ومزاح وبازی وبرکماشتن کودن بر
مالهای کذشته ومال پدران ورعیتها وانچه کویند مولود را از پس مرك وی از
حمد وثنا ونیکوهش ودشنام وطلاق زنان وانچه بدین ماند و بیت المرض دلیلست
بر بیماریها واسبابان وبندکان وپرستاران وستم ونقل کردن از جای بجای ومحنتها
ودلیل باشد بر باطل اندامها وبرجای ماندن وعیبها وجایهای دروغ کفتن وچیزهای
حقیر وضایع مانده وچیزهای که با تمکین نباشد وهمت در کار زنان وخصمان وتنکدلی
وزور وبهتان وسخن چینی وکوا دروغ وبند وبازداشت وحبس وسحر وعناد بود

دیوان ومریمان سقط دون وفرق مابه اکر مریخ طالع مولود انجا بود مولود
طبیب بود ز بیت دلیلست بر زنان وتزویج وزنا شوهری وسببهای وی ونیکی
وانبازی ومعاملت وغائبان ودزدان وحقیت ایشان وحرب وکارزار و
هر چیز بکه طلب کند وجای که کسی قصد وزمینی که انجا سفر کند ودلیلست بر کار
اسیران وهمسایکان بد وحاسد ومرك زنان وابتلاء ایشان ومعالجات ایشان
وفصد کردن وضدان ویاران بد واستخفاف کردن با مردمان وتعجیل بود
در کارها وغربت کردن در زمین ومرك دشمن وصید کردن ح بیت الموت
دلیلست بر مرك وکشتن ومیراثها وزهرهای کشنده وبیم وترس وبر هر چه
هلاك شده وضایع مانده وامانت وبیکاری وکاهلی وبیزمانی وحیلها
وسوختن دلیلست بر یاری کران منسوله ومال وی وکنج ودفین وچیزی
پوشیده ونهان کرده ودزدیده وزهر دادن وغرق شدن وحیلها مرك
وهرچه کهن بود وچیزی که بنا حق خصومت کند ومرك در غربت وطریقها
وتباهی تن واز داروها ودرویشی وحاجتهای دشوار وسل وبیم وترس وحمق
وابلهی وبیهوشی ط بیت السفر دلیلست بر سفرها وراهها وغربت وکارهای
خدائی ونبوت ودین وعلم ومسجدها وعلم فلسفه ودانستن حال مستقبل وعلم
نجوم وکهانت وکتابها ورسولان وخبرها وخوابها وخدمت ملوك وزوال خبرها
وکارهای کذشته وابدالی وزاهدی ودین داری وهوا ی بیت العمل دلیلست
بر رفعت وملك وسلطان ووالی وقاضی وحاکم وعامل وصاحب شرف وکار
وپیشه وکارهای مادران وبازرکانی ودست پیشه وامر ونهی وغایت کارها
وچیزهای نو وتمیز کردن در کارها ورسیدن در کارها ومعروفی میان عام

وخاص وزنان پدر و مادران وجوانان یا بیت الرجا دلیل است بر امید وسعادت
وبخت ودولت ودوستان وزندان ویاران وحمد وثنا وعشق وپیوستن
زنان بدوستی ومهر وجایگاه نیک بختی مولود ودانستن آنکه مال وفرزند کی باشد و
کارهای بزرگ هم ودولت کی باشد ویاری دهان سلطان ومال الملوک وبرحق
بودن ودوستی بزرگان وحرمت وحشمت نزد بزرگان وچیزهای درست وپاکیزه
وچیزهای نیکو پاکیزه وتجارت با مال وفائده یافتن سود کردن ورشوت
خانه واین خانه دشمن دشمن است یب بیت الاعدا دلیل است بر امید وشقاوت
ودشمنان وحاسدان وبدبختی واحوال دشمنان وغم وحبس وبند وزندان
وسخن چینی ومکر وحیله ورنج ومحنت ومشقت وتعب وعنا وستوران و
بندگان وکارهای که پشیمانی آرد وبلا ودزدی وذل وبیماری وخواری
ومردمان دون وخسیس وکارهای دزدان وکسی که گردن از طاعت بکشد
وبیماریها وکنیزکان مادر وفرزندی که در شکم مادر بود وهر کاری که پیش
از مسئله بوده باشد وچهار پایان ونکبت وابتلا وبلاهای سخت رسیده
ومال دزدان وگرفتاران وعاصیان وچیزی که رفته باشد از مال وبدگمانی
ودوروی وبدنهانی وزندان هم براین مثال نیکو از آنچه پرسد سائل تا بکدام
خانه منسوبست از وی واز صاحب حکم کن به نیکی وبدی باندازه نظر سعدین
وهمچنین دانستن آنچه بدین هفت ستاره منسوبست ا کیوان واورا تازی
زحل خوانند وبرومی قرونوس طبیعت وی سرد وخشک وتاریک از تن مردم
بزانوها وساقها ومغز واستخوان وگردها ومثانه وسپرز وگوش راست و
هرچیز که در تن آدمی کسته وپلید است بزحل منسوبست واز علتها فالج ونقرس

ونقرس وسل وماخولیا وگنگی وکری وآنچه بدین ماند ودلیل است بر بنیادهای
صعب وگران واز پیشها کشاورزی وملاحی وسفرها ورود دراز ودریاها وکوه
کوهها وبازرگانیها وپیشهای صعب ودلیل است بر آهستگی وبزرگی وتنهائی ودرماندگی
ودرکارها وبسیار خوردن وبیچارگی ودرویشی وصنعتهای دشوار وسخت
وعمارت زمینها وآبادانیها وبناها وآبهای صعب وجویهای بزرگ ومساحت
وقسامی وغربت ومکر وحیله وغدر ومخادعت وکم آمیختن با مردمان وغصب
وغارت وکشتن وبند وزندان وحبس واسیری وشکنجه وجدا گرفتن بطریق
راه هرکه خشم نکند وچون کرد خود را نتواند داشتن ونیکی را نیکی که خواهد
ودلیل است بر پیران وگدایان وبیم وترس وشدت ومشقت وغم وتحیر ودشواری
وتنگی روزگار ومرگ ومیراث ونوحه ویتیمی وپدران وجدان وبرادران بزرگ
وبندگان ودزدان وگریز پایان وگورکندن وکفن دزدی ومرده شوئی ودباغی
گری وخصی وجادوئی وفسونگری ودلیل است بر کارهای سخت وکنده ودشوار
وپیشهای که تعلق بموی وپشم وپوست دارد وراستی قول وصدق این همه افعال
زحل است ب مشتری وطبیعت وی گرم وتر ودلیل است بر زندگانی وفرزندان
ونیکان وتحمل وبرعلما وقضاة وانصاف دادن وحکم کردن میان مردمان
وراستی ودین وعبادت وزهد وورع وتقوی وافتخار کردن بکارها ونهفته
بودن وموحدی ومصلحی وحمد وثنا وظفر یافتن بر دشمنان وریاست
وبزرگی واشراف وکرامت ونیک بختی وبرآمدن امید وشادی ورغبت
کردن بجمع مال وعلما وتوانگری ونیکوئی معیشت ونیک خوی وجوانمردی
وکارهای خیر وراستی کردن با دوستان ودوست داشتن ریاست براهل شهر

و یاری کردن کسان و بازرگانی و عمارتهای عالی و عهد وفا کردن و امانت داشتن
و زینت و بسیارگوی و چرب زبانی و بسیاری نکاح و نیکو کردن کار مردمان و امر
معروف فرمودن و از منکر نهی کردن ج مریخ طبیعت وی گرم و خشک و طعم وی
تلخ است دلیل است بر آتش و سوختن و غارت کشتن و خون ریختن و کارهای ناگاهان
پیش آمدن و سرهنگی و سپاه سالاری و لشکری و صحبت با سلطان و حرب
کردن و مردانگی و سرکشی و جنگ جوی و طلب بزرگی و آراستن بغیر فتنها
انگیختن و دزدی و عیاری و راه زدن و مکاری کردن و تیزی کردن و غضب
و حرام را حلال دانستن و عذاب کردن و بند و زندان و بریدن اندام و
چوب زدن و تنگی جا و گریختن و بیم و ترس و خصومت و ستمکاری و
شتاب زدگی و جفا کردن و پیش رفتن بکارهای زشت و بدسخنی و بدزبانی
و فحش و فجور و پیدا کردن دستها و سرها و قلبها و حاضر جوابی و بیوفائی
و بیورعی و بسیاری دروغ و سخن چینی و پلیدی و سوگند بدروغ خوردن
و مخادعت و مکر و تباهی چیزهای نیکو و زود برگردانیدن رای ناتمام عجالی و زود
پشیمان گشتن و بیشرمی و استهزا کردن و فحش دری و بسیاری رنج و وحشت در
سفرها و زنا کردن و می خوردن و لواطه کردن و مخنثی و طلاق دادن و زود دیگر
افکندن و نکاح فجور و بیطاری و شبانی و دارو کردن جراحتها و صنعتهای
که با آهن باشد و کودک ختنه کردن و کور باز کردن و کفن دزدیدن این همه از
تاثیر مریخ است د شمس طبیعت وی گرم و خشک است و او دلیل است بر جان و تن و
عقل و فهم و روشنائی و بر ملوک و رئیسان و جباران و اشراف و جماعت
مردمان و غالب گشتن بر هر چیزی بقوت و بزرگی و آشکارا کردن خبرها و دوست

دوست داشتن سیم و جواهر نزدیک بودن بوی شر و تباهی بود و پیوستن با وی از دوری
و سعادت بود که ارتفاع باید که سقوط که بر سعادت بود که بر مشقت دلیل کند بر حکم
و قضا و پدران و برادران و شیخی هرکه از وی چیزی خواهد بدهد بزرگی بر سرها و عداوتها
خصومت و بود و گروه ساختن خصمان همیشه قوی باشد اما زهره طبیعت وی سرد بود
و تر است و دلیل است بر زنان و مطربان و مغنیان و شاعران و مادران و خوجردی و
پوشیدن و پیراستن و زر و سیم و مهربانی بر برادران و عجب آوردن و دوست داشتن
توانگری و لهو و طرب و زینت و شادی و سماع و بخورها و تار و عروسیها و بویهای
خوش و شعر و غزل و نرد و شطرنج باختن و زنا کردن با زنان زانیه و کودکانی که از زنا
و حرام زاده باشند و سرودگوی و بسیاری سوگند خوردن و دروغ گفتن و بکار داشتن
مسکرات و نکاح بسیار کردن و مجامعت و بر دوست داشتن فرزندان و دل نهادن بر
هرکس بدوستی و نیک خوی و سخاوت و جمال و شیرین سخنی و عشق و فوت تن و ضیق
جان و فرجی و صنعتهای نغز و چوب رنگ برنگ و تاج ساختن و راستی ترازو و پیمانه
و نشستن در بازارها و بزازی و عطاری و رنگرزی این همه از تاثیر زهره است و
عطارد وی ممزوج است با هر کوکبی و هر برجی دلیل است بر کودکان و جوانان بخردتر
و دعوی ربوبیت و وحی و نبوت و عقل و سخن گوی و کلام و حکایات و اخبار و
یادداشتن سخنها و حدیثها و علم و تصدیق و آموختن علوم و آداب و مناظره و فلسفه و دانستن
چیزهای مستقبل و حساب و مساحت و هندسه و علوم علوی و روحانی و علوم زمینی
و علوم ربانی و زجر و فال و دانستن حکمت و کتابت و سخن وری و فصاحت و بلاغت
و شیرین سخن و رودگوی و بیان کردن و مشغول بودن بعلوم و ریاست جستن و شهرت
بعلوم و یاد و حمد و ثنا بسبب علوم و صناعت و شاعری و کتاب خواندن و نوشتن

وقصه‌ها و دروغ و زور و بهتان و کتب دروغ ساختن و یافتن روزهای مردمان و کمی
شادی و تباهی مال و جمع مال و افراط کردن و بازرگانی و بیع و شری و انبازی کردن و رنج
کوشیدن و خصومتها و مکر و مخادعت و انکه کس از احوال و اسرار و خبرها دارد و عداوت
کشنده بود و ترسنده از دشمنان و شتاب زده در کارها و خوهای کوناگون و زبان آوری
و مهربانی و دوستداری و رحیمی و پاک دینی و طعنه زدن بر کارهای خدائی و نگاه دارنده
حقها و برادران خویش و نیک نام بودن و مشهوری و فراخ روزی بود در صناعتی و زیرکی
بود در کارها و تمام کردن هر کاری و دلیل است بر بندگان و خدمت و موی ستردن و حجامت
و دلیل است بر چشمهای آب و جویها و رودها و راهها و زندانها و مرگ و انچه بدین ماند اما
قمر طبیعتش سرد و تر است و در وی حرارتی عرضی هست و سپید و شایسته هر کاری دلیل ابتدای
کار ملوک و اشراف است و سفارة معاش و ظفر یافتن بهرچه خواهد و پیش رفتن در علوم
و در علوم علوی و بسیاری فکرت در کارها و حدیث خوان و هندسه و علم زمین و انها
و تقدیر ایشان و حساب و ضعف عقل و دلیل است بر زنان عزیز و شریف و زنان حامله و
تزویجها و تربیت و احوال وی و خواهران و مادران و دایگان و خواهران مادر و خواهران
بزرگتر و رسولان و پیکان و جاسوسان و گریزپایان و دروغ و سخن چینی ملک است با ملوک
و بنده است با بنده و با هر کسی چون وی باشد قرابت کار و خیانت کو سلیم دل و بازارکار
دار صاحب لذت بیماردارنده اجسام بیماران ستر موی و فراخ در طعام دادن و کم نکاح
اینست فعالی کواکب هفت کانه که یاد کردیم چون سعد باشند اینچه در سعادت گفتیم زیادت
بود و چون نحس باشند نحوست زیادت کنند و بسیار چیزی هست که در یک کوکب دو
لون فعل هست و نیکو تا جایگاه او و حکو[...]است و اتصال سعد و نحس و خط و شهادت
بتمامی بنگر تا تاثیرات بتمامی بدانی و بر تو معلوم شود اکنون یاد کنیم مفاتیح القضا چنانکه

چنانکه باید **باب** در مفاتیح القضا دانستن حالات کواکب انچه تمام کند حاجتها و دلیلات
بر آمدن مرادها از علم نجوم و اهل این صناعت گفته اند و آن بیست و پنج است رویت ۱ نظر ۲
اتصال ۳ انفصال ۴ انصراف ۵ خالی السیر ۶ وحشی السیر ۷ نقل ۸ جمع ۹ رد نور ۱۰ منع و
دفع قوت ۱۱ دفع طبیعتین ۱۲ رفع تدبیر ۱۳ رد ۱۴ نکث ۱۵ اعتراض ۱۶ فوت ۱۷ قطع
النور ۱۸ نعمت ۱۹ مکافات ۲۰ قبول ۲۱ سعادت ۲۲ نحوست ۲۳ قوت و ضعف ۲۴ محصور ۲۵ فنا
قمر ۲۶ خیر ۲۷ اقبال ۲۸ ادبار ۲۹ مراتع ۳۰ امسر ۳۱ فرح و قوت در خانها هر یکی جداگانه شرح یاد
کنیم انشاء الله **اما** نظر از بروج بود چنانکه خانه سیم و چهارم و پنجم و هفتم و نهم و دهم
و یازدهم اگر کوکبی یا سهمی در این خانها بود ناظر بطالع خوانند و قوی ترین نظرها
ان بود که بدرجات یکی باشند اتصال ان بود که کوکب دو در روبان دیگر و متصل شود
چون میان ایشان بعد بقدر درجهای جرم ایشان بود در وی نه باتصال خوانند و چون
بیک دقیقه رسد اتصال تمام شود و اما اتصال المقارنه هم برین سبیل است لیکن چون
میان ایشان قران تمام شده و بقوت مزاج یکدیگر باشند و اگر کوکبی با ایشان متصل شود
ان کوکب بطبع این دو کوکب که قران کردند و اما اتصالی دیگر هست که انرا اتصال عرضی
خوانند و ان چنان باشد که دو کوکب مقارن باشند و هر دو را عرض برابر باشد در یک جهت
یکی ان دیگر را بپوشد وجه دیگر انست که مقابل یکدیگر باشند یکی صاعد باشد
در شمال و دیگری هابط بود هم در شمال و درجات عرضشان یکی باشد وجه سیوم
انست که ناظر باشند از تثلیث یا تسدیس یا تربیع یکی صاعد اندر شمال و دیگری هابط
اندر جنوب یا یکی صاعد بود در جنوب و دیگری هابط بود در شمال اینها که یاد کردیم اتصال
عرضی است و چون یکدرجه از یکدیگر منصرف شوند در قوت یکدیگر باشند تمام
کنند بلی جهت باشد که اتصال عرضشان بود و چون جهت عرض مخالف شد پس اتصال

منقطع شود و بسیار بود که کوکبی دیگر متصل بود بطول بکوکبی و بعرض بکوکبی متصل
باشد و ازا بجمله گفته است درو بنوس حکیم که اگر بنده بگریزد و قمر متصل باشد بمریخ
بالطول و بعرض بمشتری یا بطول بمشتری متصل باشد و بعرض بمریخ و اتصال قمر بمریخ بطول یا
بعرض دلیل باشد بر انکه این بنده گریخته بعد از عقوبت و خوشنود بخداوند شود و قوی تر
انگاه بود که اتصال یا انصراف از صاحب خانه یا صاحب شرف یا صاحب حد و مثلثه و وجه
باشد و قوی تر انگاه بود که اتصال طول و عرض یکی باشد بیک کوکب چون چنین باشد
دلیل هرگز خلاف نکند و نوعی دیگر هست از اتصال و انصراف که انرا اتصال الطبیعی خوانند
و در مسائل و موالید بسیار بکار آید چنانکه اتصال از بروج متفقة المطالع بود یا
از بروج متفقة الساعات و شرح و بیان این بعد ازین یاد کنیم علی حده اما انصراف
ان بود که کوکب از کوکبی دیگر منصرف شود چنانچه بتمامی جرم از هم دور شوند از اتصال
یا مقارنه این را انصراف و منصرف خوانند اما خالی السیر ان بود که کوکب منصرف شود از اتصال
یا از مقارنه یا بنظر و هیچ ستاره دیگر متصل نشود مادام که اندر این برج باشد و وحشی
ان باشد که ستاره در برجی باشد و هیچ کوکب بوی متصل نشود البته و این حال بیشتر قمر را
بود باشد انگاه اتصال وی بصاحب حدش بود چون از این حد بیرون اید انگاه منصرف
باشد از ان حد بحدی دیگر متصل باشد که بوی میرود تا انگاه اتصال کند بکوکبی اما
نقل برد و وجه است یکی انست که کوکبی سبک رو متصل شود بدیگری و باز منصرف
شود ازین و بکوکبی دیگر متصل شود طبیعت ان دیگر بدین نهد وجه دیگر انست
که کوکب سبک رو متصل شود بگران روی و این گران رو متصل شود بدیگری نور این بدان
نهد چنانکه قمر متصل شود بزهره و زهره متصل شود بمریخ یا بدیگری زهره
ناقل النور باشد و ان وجه اول چنان بود که ماه متصل بود بعطارد و از وی منصرف

منصرف شود باز بمشتری اتصال کند این هر دو را نقل النور خوانند پس این حاجت بر اید
متوسطان و میانجی گران اما جمع النوران بود که بیک کوکب و یا سه کوکب بیکی یا بیشتر متصل
شوند بر جمع کنند نور هارا و بستانند طبیعت شان و حاجت تمام کنند و اما رد النور برد و
وجه است یکی ان که دلیل طالع و دلیل حاجت بیکدیگر متصل نباشند و نظر نبود شان بیکدیگر
و بکوکبی یکی نظر کنند یا اتصال کنند انگاه ان کوکب بعضی خانها اتصال کند یا نظر کند نور
ان دو کوکب را بدان جایگاه رد کند وجه دویم آنست که صاحب طالع یا صاحب حاجت بیکدیگر
نظر نکنند و نه اتصال انگاه کوکبی میان ایشان نور نقل کند و این بدان رد کند نور او و تمام
کند حاجت را بدست متوسطی اما منع برد و وجه است وجه اول انست که مقارنه بود و ان
چنان بود که سه کوکب بیک برج باشند بدرجات مختلف و کوکب گران رو تر بسیار درجه
باشد و کوکب میانه را اتصال ان سبک رو تر منع کند از جهة انکه بدرجه مانع نزدیکتر
باشد تا انگاه که از وی بگذرد مثالش زحل در حمل بود بر بیست درجه و عطارد بپانزده درجه
و زهره بده درجه عطارد اتصال الزهره را بزحل منع کند تا انگاه که عطارد منصرف شود
و اتصال بعد از ان زهره را باشد و تفسیر چنان باشد که سائل کاری طلب کند و بدان
نرسیده دیگری یابد و پس از ان امید بر ایشان باز ماند سعد و نحس و چگونگی
احوال وجه دویم انست که کوکبی با یکدیگر در یک برج باشند بیکدیگر متصل و
کوکبی دیگر متصل باشد بمقابل التدبیر بنظر این کوکب مقارن باشد باطل کند این
نظر را و تباه کند اتصال را هرچند در چهار شان یکی بود و چون بخت اتصال کو
به ناظر را بود انگاه کوکب قران کننده را این حال اتصال باطل نتواند کردن اما دفع
طبیعه ان باشد که کوکبی متصل شود بصاحب برج خویش یا بصاحب شرف خویش
یا بصاحب حد یا مثلثه یا بصاحب وجه این کوکب طبیعت ان کوکب بوی دهد و حاجت تمام

کند اما دفع القوة آن باشد که کوکب در خانهٔ خویش یا در شرف خویش یا در حد و مثلثه
و وجه خویش باشد بکوکبی دیگر متصل شود قوت خویش بوی دهد اما دفع الطبیعتین
الطبیعتین آن بود که کوکبی در مزاجهٔ خویش باشد بکوکبی متصل شود که آن کوکب نیز
در مزاجهٔ خویش بود چنانکه زهره بمشتری متصل شود از حوت این نیز دفع الطبیعتین
بود یا چنانکه زهره بمشتری متصل شود و زهره در ثور و مشتری در حوت بود وجه دوم
آنست که از حیز خویش اتصال کند چون اتصال کوکب روزی با کوکب روزی
و هر دو در جایگاه روزی باشند و همچنین کوکب شبی در مکان شبی اتصال کند بیکدیگر اما
دفع التدبیر آنست که کوکبی بکوکبی دیگر اتصال کند بهر جائی که باشد تدبیر خویش بدان کوکب
دهد اما رد بر دو وجه است وجه اول آنست که کوکبی بکوکب دیگر متصل شود که آن قابل التدبیر در
تحت الشعاع باشد نتواند که نور وی بپذیرد رد کند نور وی بوی وجه دوم آن بود
که متصل شود بکوکبی راجع پس بوی رد کند انچه پذیرفته باشد از جهة رجعت را
و بود که این رد بصلاح و نیکوئی بوده باشد که رد بفساد و تباهی باشد اما رد بصلاح
بر سه وجه است اول آنکه دافع التدبیر نور وی را بپذیرد مدفوع الیه و دوم آنکه
دافع التدبیر مستقیم السیر باشد و مدفوع الیه محترق باشد یا راجع و هر دو در وتد
یا مایل الوتد و سیوم آن بود که کوکب مدفوع الیه راجع بود یا محترق و ساقط باشد
و کوکب دافع در وتد باشد یا مائل الوتد و چون چنین باشد بپذیرد کوکب ساقط یا
محترق یا راجع تدبیر حاجت تباه کند چون رد کند قابل سوی دافع تدبیر خویش و کوکب
دافع در جایگاه نیکو باشد نیکو شود آن حاجت و تمام شود پس از آنکه تباه شده باشد
اما رد که بفساد و تباهی بود بر دو وجه است اول آنکه کوکب دافع ساقط بود یا راجع
یا محترق و مدفوع الیه در وتد بود یا مایل الوتد چون تدبیر خویش بوی دهد بحال

بحال رجعت یا احتراق یا سقوط و نتواند تمام پیوستن بدقایق یا تمام نتواند دادن تدبیر خویش
بوی حاجت تباه کند پس از آن که تمام شده باشد وجه دوم آن بود که دافع و قابل هر دو
ساقط یا محترق باشند رد کند بوی انچه او وی پذیرفته باشد از جهت رجعت یا احتراق و
تباه کند تدبیر را و دافع را قوة تمام دادن تدبیر نباشد چنان باشد که گوئی آن حاجت
نه اول بود و نه آخر اما انتکاث آن باشد که کوکبی بدیگر متصل شود پیش از آنکه بوی برسد
راجع شود اتصال باطل شود اما اعتراض آن باشد که کوکبی باشد سبک رو بسیار درجه
باشد و کوکبی دیگر گران رو از وی و بدرجه کمتر از اول باشد و کوکب سیوم سبک
تر از اول خواهد که اتصال کند بدان کوکب گران رو متصل شود بحال رجعت یا آنگاه
که منصرف شود آنگاه کوکب سوم را باشد اتصال بدین کوکب گران رو اما فوق آن بود که
کوکبی رونده باشد باتصال کوکبی دیگر پیش از آنکه بوی رسد آن کوکب قبل تحویل کند از برج
ببرج دیگر و چون این دافع نیز تحویل کند پیش از آنکه اتصال کند کوکبی دیگر باشد
نزدیکتر بدان قابل متصل شود و اتصال اول را باطل کند اما قطع النور بر سه وجه است
اول آنکه کوکبی خفیف خواهد که اتصال کند بکوکبی گران رو و در برج دوم خفیف
کوکبی دیگر باشد پیش از آنکه آن کوکب اول با دوم اتصال کند این کوکب در برج دوم
خفیف یا شد راجع شود و بدان خفیف متصل گردد و ببرد نور این کواکب دوم [illegible]
و تفسیر این چنان باشد که خداوند مسئله را حالی بر خورد یا کسی بیاید که حاجت وی را
تباه کند و ظفر را ببرد وجه دوم آنست که کوکبی خفیف متصل شود بکوکبی ثقیل پیش
از آنکه این خفیف بدو رسد بتمامی این ثقیل کوکبی ثقیل تر از وی متصل شود و از وی
منصرف شود و باطل کند اتصال اول را و تفسیر این چنان باشد که سائل پیش از آنکه
حاجت خویش برسد کسی دیگر پدید آید و این حاجت بدان کس رسد و تمام شود

وسائل محروم ماند وجه سوم آنست که کوکبی متصل شود بکوکبی دیگر که نه خداوند خانه
باشد یا کوکبی بوی متصل شود و نور وی نقل کند بکوکبی که نه خداوند حاجت باشد
از این رو حاجتها را تمام نکند و برنیاید اما نعمت و مکافات آن بود که کوکبی در هبوط خویش
بود یا در وبال خویش کوکبی بوی متصل شود یا وی بکوکبی متصل گردد که در وقت وی
باشد یا صاحب مثلثه وی یا صاحب طالع وی باشد یا کوکب رافع را یا قابل را شهادت
باشد در برج خویش پس چون چنین باشد او را از سر و از هبوط بیرون آید پس همیشه
وی را نعمت بود بروی تا آنگاه که آن کوکب را که بروی نعمت بود در هبوط خویش افتد
یا در وبال کوکب متصل شود تا دیگری وی را از آنجایگاه که وصف کردیم بیرون آورد
از آن هبوط و آن نعمت را وفا کرده باشد که بروی بود و مکافات آن کرده باشد و
باشد که حقیقت شرف برج کوکبی را صاحب نعمت خوانند اما قبول آن بود که کوکبی
بکوکبی متصل شود از برج وی و از شرف وی یا از حد و مثلثه و وجه وی آنگاه
قبول کند اش و یا متصل شود رافع بقابل و این قابل در خانه و شرف و حد و مثلثه
و وجه رافع بود هم قبول بود اما قوی ترین قبول از خانه و از شرف بود و اما از
حد و مثلثه و وجه ضعیف تر باشد مگر که هم حد و هم مثلثه و هم وجه باشد
آنگاه قبول تمام باشد و این صاحب طالع مر یکدیگر را قبول کنند نیز بنظر اتصال
و لیکن قبول اتصال قوی تر و بهتر باشد و اگر دو کوکب در تثلیث یکدیگر باشند
یا در تسدیس یا در برجی باشند که متفقة المطالع یا در برجی که متفقة القوه باشند
یا در دو برجی که مربی کوکبی باشند یکدیگر را قبول کنند از جهت اتفاق طبیعة
این برجها یکدیگر را و سعدین قبول کنند یکدیگر را از مقارنه و تسدیس و
تربیع و تثلیث و از قبول هست که قوی است و میانه و ضعیف اما قبول قوی بیشتر

بیشتر قمر را بیشتر باشد و از شمس زیرا که وی را قبول کند از همه برجها و نور قمر از آفتاب است
مگر قبول استقبال که آن مکروهست اما چون اتصال از برجها باشد با آفتاب که آفتاب
در آن برج مراعمه باشد از قبول طبیعت باشد و قبول برج و عطارد چون
کوکبی را قبول کند از سنبله این نیز قبول قوی باشد و قبول و سلطان بود
که دو کوکب یکدیگر را قبول کنند از خانه یا از شرف یا از حد یا از مثلثه یا از وجه
و اگر این مراتبها دو یا سه جمع شود قبول تمام و قوی باشد و اما قبول دون آن
بود که از این خط باشد چون حد یا وجه یا مثلثه یا یکدیگر را قبول کنند از جهت
طبیعت چون فرح و مانند وی   سعادت کوکبان بود که با سعدین باشد
بتثلیث یا تسدیس یا تربیع یا مقابله و نحسین از وی ساقط باشد یا محصور السعدین
باشد یا از سعدی باز گردد و بسعدی متصل شود یا صمیمی باشد و آن وقتی
بود که در قلب آفتاب باشد و میان وی و آفتاب شانزده دقیقه از بیش
باشد و شانزده دقیقه از پس که در این حالت در غایت سعادت بود بقوت و فرح
مسعود بود و سریع السیر یا زائد النور یا زائد العدد یا در حیز خویش باشد
یا در جای خویش باشد چون خانه و شرف یا در حد یا مثلثه یا وجه یا فرح یا در
درجات نیره یا مقبول بود یا در حیز خویش باشد یعنی کوکب نر در برج نر و روز فوق
الارض و شب تحت الارض و ماده در برج ماده و روز تحت الارض و شب فوق
الارض و شمس و قمر چون در خط سعدین باشند همچنان باشد که در خطوط
خویش و همچنین سعدین که در خطوط نیرین باشد چنان بود که در خط خویش
باشد اما بدانکه سعادت بر سه نوع است مضاعفة السعادات آن بود که
کوکبی در برجی باشد که وی را در آن برج دو شهادت بود یا سه یا بیشتر چون

عطارد که در سنبله بود و برادو سعادت بود سعادت خانه و سعادت شرف و اگر
با این همه در درجه خویش باشد سه سعادت باشد و اگر در طالع باشد چهار سعادت
باشد سعادت خانه و شرف و حد و فرح اما سعیده آن باشد که کوکب در برجی
باشد که آن برج معتدل طبع وی باشد و موافق وی باشد چون زحل در دلو
و مشتری در قوس و مریخ در عقرب و زهره در ثور و هم دلالت کند بر اصلاح آن
چنانکه کوکب در جائی باشد که آن خانه خلاف طبع وی باشد چون زحل در جدی
و مشتری در حوت و مریخ در حمل و زهره در میزان و عطارد در جوزا اما
قوت کواکب آن باشد که صاعد باشد در شمال یا شمالی باشد یا صاعد باشد
در فلک یا در مقام ثانی باشد یا بیرون از شعاع شمس باشد یا در وتد یا
مائل الوتد باشد یا این سه کوکب علوی مشرقی باشد از آفتاب خاصه باشد
در این حال بنظر هستند پس باشد قوی تر باشد یا در ربع مذکر باشد یا در برج
مذکر باشند و چون شمس در ربع مذکر باشد یا در برج مذکر هست قوی
باشد مگر در میزان و اما قوت این سه کوکب سفلی آنست که مغربی باشند یا در ربع
مؤنث اما ضعف کواکب دلالت نقصان سعادت آن بود که بطی السیر بود یا
در مقام اول یا راجع باشد و بدترین رجوع رجوع سفلیین باشد و خاصه
که با رجعت شان احتراق نیز بود یا کوکب در تحت الشعاع باشد یا در درجات
مظلمه بود یا کوکب نر در برج ماده یا در درجات ماده بود و بروز تحت الارض
و بشب فوق الارض باشد یا ماده در برج نر یا در درجات نر و بشب تحت الارض و بروز
فوق الارض یا در هبوط خویش باشد یا هابط باشد در جنوب یا جنوبی باشد
یا ساقط باشد از وتد یا در طریقه محترقه باشند و آن از نوزده درجه

میزان است تا سه درجه عقرب زیرا که این جایگاه هبوط نیرین است یا در خانه و بال باشد
که جای دشمن خانه خویش است یا متصل باشد بکوکبی راجع یا فاسد یا در هبوط
یا ساقط باشد و زایل یا نامقبول باشند یا در غربت باشند و بدتران بود که نحسی
السیر باشد که به سعدی ناظر نباشند و از علویین که مغربی باشد از آفتاب
یا در ربعین مؤنثین باشد و ضعیف آفتاب آن بود که در برج و ربع مؤنث
باشد غیر از خانه نهم که فرح اوست و ضعیف سفلیین آنست که با اول تشریق باشند
یا در ربع مذکر و برج مذکر اما نحوست کوکبان باشد که بنظر نحسین باشند
بقران و تربیع و مقابله و تسدیس و تثلیث یا میان وی و میان نحس کمتر از حد
کوکبی باشد یا در حد و در نحوس باشند یا در خانهای نحوس یا بعضی مستولی
باشند بر وی از دهم یا از یازدهم یا از جایگاه وی و بدترین این همه وقتی بود
که از نحس نا قبول بود یا بمقارنه شمس باشد یا تربیع و یا بمقابله شمس یا با راس
و ذنب جوزهر است خویش باشد و میان ایشان کمتر از دوازده درجه باشد
جهت آنکه در عقده باشند و نیز آنگاه بود که آفتاب با راس و ذنب بود و میان
ایشان چهارده درجه بود از پیش و از پس سعادت و نحوست جوزهر اما
ورد
و هم چنین گفته اند متقدمان و فلاسفه که طبیعت راس زیادتیست یعنی چون
سعدین با وی باشند در سعادت بیفزاید و چون نحسین با وی نحوست
بیفزاید و طبیعت ذنب نقصان است یعنی چون سعدین با ذنب باشد کم کند
سعادت را و چون نحسین با وی باشد کم کند نحوست را و از اینجهت است که حکما گفته اند
راس با سعد سعد است و با نحس نحس و ذنب با نحس سعد است که از نحوستش بکاهد
و با سعد نحس است که از سعادتش بکاهد اما محصور النحس آن باشد که کوکبی در برجی

باشد و با وی دران برج از پیش نحسی یا شعاع نحسی باشد و از پس نیز نحسی باشد یا شعاع
نحسی باشد منصرف شود از نحسی بمقارنه یا بنظر و متصل شود بنحسی دیگر وجه
دیگر آنست که کوکبی در برجی باشد و نحسی در حبدا او بود یا شعاع وی که در برج دوم
وی و نحسی دیگر یا شعاع وی در برج دوازدهم او باشد و اگر کوکبی بنا باشد
و حال طالع بدین صفت که گفتیم یا بروج دیگر که ان طالع یا ان برجی که گفت باشد
سخت تباه و منحوس باشد و محصور النحس خوانند اگر آفتاب یا بعضی سعدین بلان
کوکب محصور نظر کنند یا بدان برج محصور و میان ایشان کمتر از صفت درجه بود
بیران نحوست محصور را بکشاید و اگر محصور برج باشد خاصه و سعدین بوی
نظر کنند یا شمس ان نحوست پاک کشاده شود و اگر برجی یا کوکبی محصور السعدین باشد
ان از بهترین و فاضلترین سعادتها باشد اما فساد قمر یازده وجه است ا ان بود که
منکسف شود و تباه ترین ان بود که کسوف در برجی باشد اتفاق که ان برج طالع مولود
کسی باشد یا در مقابله یا تسدیس یا تثلیث یا تربیع طالع باشد ب انکه در تحت الشعاع
شمس بود و پیش و پس وی دوازده برج درجه بود ج انکه از دقیقه استقبال تا درجه
قمر دوازده درجه باشد از پیش یا از پس د انکه با نحسین باشد بنظر یا اتصال یا قران ه
انکه در اثنا عشریه زحل یا مریخ باشد و انکه با راس یا ذنب باشد و میان ایشان دوازده
درجه باشد پیش یا پس ز انکه در طریقه محترقه باشد ح انکه در اخر بروج باشد که حدود
نحسانست ط انکه جنوبی باشد یا هابط در جنوب ی انکه بطی السیر بود یعنی کمتر از سیر اوسط
روزان سیزده درجه و ده دقیقه است یا انکه در خانه نهم باشد زایل خانه نهم قمر را
یا ناقص حساب بود و این دوازدهم میشود اما حیزان باشد که کوکب نر بروز فوق
الارض و بشب تحت الارض بود خاصه در برج مذکر و کوکب مونث در برج مونث بروز
تحت الارض بود و بشب فوق الارض و مریخ بروز فوق الارض و بشب تحت الارض مریخ مونث است
لیکن از جهت انکه علویست حیز او با علویان یکی امد بغیر از انکه برج علویان مذکر باشد و
مریخ را برج مونث است و چون کوکبی در حیز خویش باشد و قوی باشد دلیل کند بر سعادت
و اعتدال و اگر در خلاف حیز باشد دلیل فساد و خلاف اعتدال است اما اقبال ان باشد که
کوکب در وتد یا مایل وتد باشد و مقبول و دران برج که باشد وی را مقبول خوانند اما
ادبار ان بود که کوکب ساقط باشد از وتد و از نظر یا زایل باشد و هیچ وتدی ناظر نبود و
نیز دران برج که باشد نامقبول باشد اما مرتبه آن باشد که کوکبی را در برجی شهادت باشد
چون خانه یا شرف یا حد یا مثلثه یا وجه و انچه بدین ماند کوکب صاحب مرتبه آن برج باشد اما
مستبر آن بود که کوکبی را در برجی شهادت بود و شهادت بیشتر افتد غالب کردد بر آن
برج وی را مستبر خوانند یعنی غالب کشته ولما دانستن برجهای که متفقة الطالع و متفقة
الطریقه خوانند برجهای که بیکدیگر نظر ندارند و بیکدیگر موافقند متفقة الطالع خوانند
زیرا که مطالع هر یکی مانند ان دیگر است چون اخر حمل که موافقست اول حوت را و اول حمل
که موافقست اخر حوت را همچنین درجه بدرجه یکی از آخر یا اول میگیر و این برجها اگر موافق
یکدیگر بحمل موافق با حوت است و دلو و ثور موافقست و جوزا جدی را و سرطان قوس
را و اسد عقرب را و سنبله میزان را موافقند اما انچه متفق القوة اند انست که
بعد ایشان یکی است و ان چون اول جوزا یا اخر سرطان یا اول جوزا همچنین درجه بدرجه
موافقند یکدیگر را بقوت سنبله موافقست با حمل و میزان موافقست با حوت و ثور
با اسد و عقرب با دلو و قوس با جدی یک برج را از اول گیر در درجه درجه تا باخر و باز ان
برج را که با وی موافقست از اخر گیرد درجه بدرجه تا اول هر درجه که برابر یکدیگر افتند
بدرجه اتصال باشد اما انچه متفق الطریق اند و ان چنانست که دو برج یک ستاره را باشد

چون حمل وعقرب مریخ را وثور ومیزان زهره را وجوزا وسنبله عطارد را وسرطان واسد
نیرین را وقوس وحوت مشتری را ودلو وجدی زحل را واین در بسیار جای بکار آید
بتخصیص بیرونا وورون صلاح وکدخدا را ودوستی زنان ومردان وفرزندان و
برادران وروستانرا وبیرونا وورون دلیل طالع وضمیر را وچون این برجها را که
در متفقة المطالع خوانند ومتفقة القوه یکی را مستوی کیری ویکی را منکوس درجات
ایشان متفق یکدیکر کردد چنانچه درجه اول حمل با سی ام حوت موافق است و
درجه دوم با بیست وهشتم حوت ودرجه سوم حمل با بیست وهفتم حوت همچنین همه برجهای
موافق را از اول تا اخر بدین قیاس میکیر تا معلوم شود واز این برجها که یاد کردیم
هستند که مقابل یکدیکرند وهستند که بتسدیس وتثلیث وتربیع اند واین اتصالات
را اتصال طبیعی خوانند وما اکنون انرا بشرح تمام وکمال بیاوریم اما مقابله طبیعی
دلیل است بر موافقت ومودت اما نظر مقابله که نظر عداوت ودشمنیست اما انچه
متفق المطالع اند جوزا با جدی وسرطان با قوس مقابله است وانچه موافقند بقوة
حمل با سنبله ومیزان با حوت مقابله است وانچه متفق اند بطریق حمل است با عقرب و
ثور است با میزان که موافق اند بمقابله طبیعی واینها را مقابله طبیعی خوانند یکی را از اول
کیرد ویکی را از آخر چنانکه کفته شد اما تسدیس طبیعی آن برجهائی که بواسطه نزدیکی
بیکدیکر با هم نظر ندارند میان ایشان تسدیس طبیعی خوانند ووی دلیل است بر
مودت انچه موافقند بمطالع چون حمل وحوت وسنبله ومیزان وانچه متفق اند بقوة
چون جوزا وسرطان وقوس وجدی وانچه متفقند بطریق چون جدی ودلو
پس همیشه یکی از اول کیر ویکی از اخر چنانکه کفته شد در تربیع طبیعی اما برجهای
که موافقند بیکدیکر بتربیع وبر موافقت والفت ومودت ومصالحت دلیل کند

کند این تربیعهاست که از تربیع طبیعی خوانند انچه متفق اند بمطالع چون ثور ودلو واسد
وعقرب وانچه متفق اند بقوه چون ثور واسد ودلو وعقرب وانچه موافق اند
بطریق چون جوزا وسنبله وحوت وقوس واین تربیعها را بتربیع طبیعی خوانند
دلیل است بر الفت ومصالحت وانچه غیر این باشد از تربیعها تمام مخالفت وعداوت
واین را چنان باید کرفت که رسم اتصالاتست ویکی راست ویکی باژکونه باید کرفت
تا تربیع وتثلیث وتسدیس ومقابله طبیعی باشد اما مقابله طبیعی دلیلست بر موافقت
ومودت اما نظر مقابله که نظر عداوت ودشمنیست برجهائی که مطیع اند یکدیکر
دوست یکدیکرند ودلیلست دوستی وزنا شوهری وابنا زنی والفت را از برای انکه بعضی
از برجها دلیلست بر عداوت وبعضی دلیلست بر الفت ومحبت وبعضی دشمن یکدیکرند
وبعضی مطیع یکدیکر اما برجهائی که دوست یکدیکرند ان برجهاست که بیکدیکر نظر تسدیس
یا تسدیس دارند واما انچه دشمن یکدیکرند آنست که نظر ایشان بیکدیکر تربیع است
ذان تربیع طبیعی که یاد کردیم وان برجها که یکدیکر را عداوت کنند وبجا همه [illegible]
انست که میان ایشان نظر مقابله است ذان مقابله طبیعی که کفتیم اما برجهائی مطیع
مر یکدیکر را که دلیل باشد بر اتفاق محبت ومودت چون ناظر باشند بیکدیکر
بنظر مودت وان جوزا با اسد است وثور وسرطان وجدی وسنبله وعقرب
وحوت وقوس ودلو وجدی وعقرب با این همه یکدیکر را مطیع اند همیشه
معوج الطلوع مستقیم الطلوع را مطیع است ومستقیم الطلوع مطیعست معوج
الطلوع را چون نظر داشته باشند بیکدیکر بدان نسق که یاد کردیم اما برجهائی
که مطیع اند یکدیکر را دلالت کند بر مخالفت وعداوت چون حمل ومیزانست
وسرطان وجدی اما نظر انکه از تربیع وتسدیس ومقابله طبیعی یاد کردیم که

نظر ندارند بیند دیکر دلیل موافقت است و بجای نظر باشد و اکر دو کوکب در دو برج
باشد یکی را بدرجات منکوس چون بهر دو ببیند خطا این نظر باشد و این نیز هم
مطیع یکدیکر نند مثالش یکی در ده درجه باشد و یکی در بیست درجه یا یکی در ده درجه
باشد و دیکری در دوازده درجه بدین دستور **فصل** دانستن حال کواکب با یمن و اسیر
آفتاب و ظهور و اختفا است که این سه کوکب علوی چون آفتاب از مقارنه ایشان
بکذرد تا وقت مقابله آفتاب در ایمن آفتاب باشد و تا وقتی که آفتاب بمقارنه
ایشان رسد در اسیر آفتاب باشند زهره و عطارد تا در طلوع و غروب عداوت
باشند در ایمن باشد و تا در طلوع و غروب عشیات باشند در اسیر آفتاب باشند
و قمر تا اجتماعی باشد در ایمن باشد و تا استقبالی باشد در اسیر آفتاب اما آن
سه کوکب علوی تا در قلب آفتاب باشند به شانزده دقیقه پیش یا پس در حد
صمیمی باشد و چون از شانزده دقیقه بکذرند تا نیم جرم خویش محترق باشند
و تا تمامی جرم در تحت الشعاع باشد و چون از جرم خویش بکذرد تا شد پس
ایمن در قوه تشریق و در دستوریت باشد و بعد از آن ضعیف تر شود و در
تشریق و نشاید دستوریت را و چون باز بهفت درجه ماند مقابله را کبا
مشرقی خوانند و بعد از آن مقابله مغربی باشد و چون بهفت درجه احتراق رسد
کبار روزی خواند تا در تحت الشعاع یا محترق یا صمیمی شوند زهره و عطارد
چون از تحت الشعاع بیرون آیند مشرق مشرقی باشند و شایسته دستوریت
باشند چون مقیم شوند و بعد از آن تا مستقیم شوند در غروب عداوت
باشند مغربی خوانند تا باز بتحت الشعاع آیند و چون بکذرند در طلوع مغربی
باشند تا مقیم کردند چون راجع شدند باز مشرقی عشیات خوانند **فصل** دانستن

مشرقی

دانستن طبایع و مزاج کواکب بفلک اوج و فلک تدویر و کوکبی که صاعد باشد در
فلک اوج طبع وی خشک باشد و چون هابط باشد تر باشد و علویین از
اول تشریق تا بمقام اول تری دارند و تا مقابله شمس کرم بوند و تا بمقام ثانی
خشک بوند و تا صمیمی سرد بوند و عطارد و زهره از اول مشرقی که راجع بوند
یا مستقیم تر بوند و تا حد صمیمی کرم بوند و تا مقام اول با فوق مغرب خشک بوند
و تا باز صمیمی شوند سرد بوند و قمر در ربع اول کرم و تر بود و در ربع دوم کرم و خشک
و در ربع سیوم سرد و خشک و در ربع چهارم سرد و تر و این ارباع دور ماهست
نه ارباع فلک تا دانسته باشی و اصل در دانستن مزاجات کواکب آنست که بنکری که طبع
کوکب چیست و در کدام برج است طبع برج با وی بیامیزی اکر ضد بود یکتر از بیشتر رو
انچنان باشد که طبع ربع فلک اوج و فلک تدویر همه جمع کنی با یکدیکر و مزاج همه
و بنکری که کدام مزاج غالب تر است آن قوی تر باشد چنانکه زحل سرد و خشک است
او را در سرطان یافتیم و در آخر مغرب بود و در فلک اوج هابط بود و در فلک تدویر
هابط و برج سرطان تری زیادت کرد و اکر مغرب بسردی زیادت کرد کفتیم زحل سرد و تر است
و مریخ را همچنین مزاج راست کردیم مریخ در اسد بود و صاعد از فلک اوج و هابط از
فلک تدویر مریخ کرم و خشک و صعود خشک بود و هبوط سرد سه جزو کرم
و خشک بود چون سردی از وی کم کردیم سه جزو خشکی آمد و دو جزو کرمی و در زحل
سه جزو سرد بود و یک جزو تر سه جزو سردی زحل از دو جزو کرمی مریخ رفتیم
یک جزو سردی زحل ماند و یک جزو تری زحل از سه جزو خشکی مریخ رفتیم
دو جزو خشکی مریخ ماند پس فعل مریخ بدو جزو خشکی باشد و فعل زحل بیک
جزو سردی کفتیم دلالت خشکی غالب تر است و از اینجا حکم باید کرد در افراط خشکی

مریخ و زحل پس کوییم سیت رکن نحس دلیل کند و بیت رکن سعادت که دلیل اعتدال
بود و همچنین همه کواکب را از این سان دلیل کیر و تمام اتصالات را بدین سان حکم
کن تا احکام کشاده شود و هیچ خطا نیفتد واما دانستن فرح کواکب بچند وجه است
اول فرح ارباع فلک اما کواکب علوی را در ارباع مذکر فرح است و چون مشرقی
باشند هم در فرح باشند و کواکب سفلی را در ارباع مونث فرح است و چون در
جهة مغربی باشند هم در فرح اند و عطارد را در هر دو جهة فرح است و فرحی
دیکر است که کواکب نهاری را در فوق الارض و لیلی را در تحت الارض فرح است
و فرح دیکر هست معروف که فرح عطارد در طالع و قمر در سیوم و فرح زهره
در پنجم و فرح مریخ در ششم و فرح افتاب در نهم و فرح مشتری در یازدهم و
فرح زحل در دوازدهم و همچنین فرح دیکر هست که فرح زحل در دلو و فرح مشتری
در قوس و فرح مریخ در عقرب و فرح افتاب در پانزده درجه اسد و فرح زهره
در ثور و فرح عطارد در سنبله و فرح قمر در پانزده درجه سرطان وجهی دیکر
اکر ماه در برج سیوم باشد قوت سیوم برابر قوة برج یازدهم باشد و اکر افتاب
در نهم باشد برج نهم را قوت برج پنجم باشد و اکر مشتری در یازدهم باشد
برج یازدهم برابر طالع باشد بقوت و چون زحل در دوازدهم باشد قوت
دوازدهم برابر برج دویم بود بقوت و چون مریخ در ششم بود قوت برج
ششم برابر هشتم باشد و چون زهره در پنجم باشد قوت پنجم برابر هفتم باشد و
چون عطارد در طالع باشد قوت وی برابر افتاب بود که اوی کرد در وسط السما بود
واکر منحوس باشد قوة وی برابر زحل باشد که در برابر برج دوازدهم بود و چون
کوکبی در برج ثابت بود قوی تر از برج ثابت بود و حسدین بود و برج ذو جسدین

ذو جسدین قوی تر از برج منقلب بود و در برج ثابت کوکب علوی بهتر باشد و در
برج منقلب کوکب سفلی بهتر باشد سبک در برج سبک و کران در برج کران واما
عطارد و مشتری شکل برج منقلب و زهره و مریخ شکل برج ثابت اما قوی ترین اوتاد
طالع است پس وسط السماء پس هفتم پس چهارم پس یازدهم پس پنجم پس نهم پس سیوم پس
دویم پس هشتم و دو خانه بماند که این بدترین خانهاست و آن ششم و دوازدهم است
اما چون کوکبی بمقابلهٔ این خانها افتد که وی را فرحست سخت ضعیف و تباه باشد زیرا
که این خانهٔ غم و اندوه باشد و چاه دلیل غم باشد و با فتکی هم را نیک نکرده اند تا
خطا نکنی دیگر جز از درجهٔ بیت الاعداء تا درجهٔ طالع درین میان زحل را قوت هر چند
که ازو تذلیل کرده و از درجهٔ بیت الاعدا تا درجهٔ بیت الرجا درین مشتری را قوت
هر چند که ازو تدور باشد و از درجه بیت الرجا تا درجهٔ نهم درین میان افتاب را
قوت و از درجهٔ نهم تا هفتم درین میان هر هفت کوکب را بنحوست نحوی روز باشد
مکو مشتری را و زهره را از درجهٔ هفتم تا درجهٔ ششم درین میان مریخ را قوت است
و از درجهٔ ششم تا درجهٔ پنجم درین میان زهره را قوت و از درجهٔ پنجم تا درجهٔ
چهارم هر هفت کوکب را قوت خاصه کوکب لیلی را و در برج [illegible] خاکی از درجهٔ چهارم
تا سیوم قمر را قوت و مریخ را نیز درین میان قوت و از درجهٔ سیوم تا درجهٔ دوم
مشتری را قوت بود و از درجهٔ دوم تا درجهٔ طالع عطارد را قوة باشد و اکر این
ستاره کان بغیر اینجاها باشد که کفته ایم در سعادت ضعیف تر باشد مکر که در خانه
یا شرف خویش یا حد و مثلثه و وجه خویش باشد و قمر در طالع نحس است زیرا کر دشمنی
آید و مهمان و نا خانده بر غم نا در آید بخانه و اکر سعد باشد مهمانان آید یا سفری
پدید آید یا خبری آید و عطارد در هفتم و زهره در یازدهم و آفتاب در سوم و

ماه در نهم و مریخ در دوازدهم و زحل در ششم و مشتری در پنجم اینجایگاه مر ایشانرا
جایگاه غم است و رجعت زحل و مریخ در وتد نحوست را قوی‌تر است خاصه که تربیع
باشند یا کوکبی که دلیل آن کار باشد و نحوست زحل در ششم است خاصه بمقابله
کوکبی که سخت بد باشد و ابو معشر گوید چون کوکب در جایگاه نیکو و برج خویش
یا خانه خویش باشد اگر نحس باشد دلیل سعادت باشد و اگر بر خلاف این جایگاه
باشد نحوست پیدا کند و همچنین سعدین چون بجایگاه خویش باشند سعادت‌شان
ظاهر باشد و اگر بر خلاف این باشد نحوست آورد و چنانکه زحل با همه قوت نحوست
او چون مثلثه طالع مولود باشد و در وتد باشد و نیکو حال و نیکو جایگاه باشد
دلیل باشد بر تربیت مولود و بقای وی و چون بجایگاه بد باشد و بحال بد باشد
و مولود تربیت نیابد و چون دلیل مال باشد و عقاوات و تباه حال باشد و بد
جایگاه دلیل کند بر تباهی مال و ویرانی عقارات و مکروهی پیش آید بسبب مال و عقار
و اگر زحل در دوم باشد بحال نحوست مال پراکند و روزی بر انکس تنک و طعام
نکوارد و مریخ بفساد و محنت و تباهی آرد خاصه از سوی دزدان و اگر مشتری دلیل
دلیل تربیت باشد و نیکو حال و نیکو جایگاه بود دلیل کند بر بقا و تربیت و چون
بد حال و بد جایگاه باشد دلیل کند بر تباهی و هلاکت و چون دلیل مال باشد
و نیکو حال و جایگاه بود دلیل باشد بر فایدها و بسیاری یافتن مال باسانی
و چون بد حال و بد جایگاه باشد دلیل کند بر تاوان و زیانها پس بر انکه سعدین
و نحسین در نیکوی حال و جایگاه و بدی حال و جایگاه از شکل خویش میکردند
پس تاملی کن و این مثالات برای آن آوردیم تا نیک فهم کنی و بدانی و قیاس کیری
اما صداقت و عداوت کواکب اعطارد و مشتری باصل دشمن اند و آفتاب و زحل

و زحل باصل دشمن اند و قمر با مریخ باصل دشمن اند و زهره با عطارد باصل دشمن اند
اما زهره و مشتری باصل دوست اند و مشتری با زحل هم دوستند و هم دشمن باندازه
اتصال ایشان و مثل این دو کوکب مثل دو مرد است که با یکدیکر را دوستدارند و
بر یکدیکر دعوی میکنند در ملک و مال اما مریخ و زحل دوستند بظاهر و دشمنند
در پنهان و زهره با آفتاب دوستند و عطارد با آفتاب دوستند در سر و بهرچ
دوستی در آفتاب است لیکن عطارد در سر دشمن دارند آفتاب را اما عطارد و زهره چون
مشتری و زحل اند در دوستی و دشمنی اما قمر با زهره دوستند چون آفتاب با عطارد
و مریخ با آفتاب دوستند چون آفتاب با عطارد و مریخ چون عطارد است با آفتاب
و مریخ با مشتری گاه دوستند و گاه دشمن و مریخ با زهره دشمن اند باصل و دوستی اگر
باشد عارضی بود در کار فساد چون فسق و فجور و زنا و عطارد با مریخ با یکدیگر
در احتیال اند و پیوسته در مکر و خیانت این بود دوستی و دشمنی ستارکان این بود
با یکدیکر تا دانسته باشی و در احکام کار بندی در معرفت احوال کواکب دلالت ایشان
بر سعادت و نحوست بدانکه قمر دلیلست بر احوال عالم و جاسوس فلک است و حمال
ستارکان زیرا که تمام فلک را به بیست و هشت روز بکردد و نور تمام برجها و ستارکان
نقل کند و بعالم سفلی افکند و وی مانند است بکار جهان زیرا که هرچه در عالم بود
ابتدا و لحوق باشد یا زبزرک شود تا بغایت خویش برسد و بعد از خود خود
نقصان کیرد تا ناچیز شود و همچنین یافتیم قمر را از این جهت استادان این صنعت
چنین گفتند که فان صلاحه صلاح کل شیء و فساده فساد کل شیء و بدانکه نحوست
دلیل است بر فنا و زوال و تاریکی و تباهی احوال و بطء السیر که وانی کارها و تعذر
حاجتها بدشواری و رجعت کواکب دلیل است بر عصیان و پشیمانی و بازماندن

از کارها و حاجتها و اختلاط و بیچارگی و بروی باززدن سخن و ناروائی کار و قول
و هبوط دلیلست بر غم و اندوه و ترس و بند و حبس و بیماری و وبال دلیلست بر وحشت
و بیمعانی و غم و غربت و دژمی و مقیم رجعت دلیلست بر تحیر و سراسیمگی و عاجزی در کارها
و نقصان حاجت و عطیها و هبوط در جنوب دلیل بود بر ضعیفی کار و ناتمامی حاجت
و فرو ماندگی از کار و تنگی معیشت و احتراق دلیل بود بر غم و بیم و ترس و محنت
و بیماری اما شرف دلیل بود بر رفعت و منزلت و عزت و جاه و بر آمدن حاجت
باسانی و صاعد در شمال دلیل بود بر زیادتی دولت و قدر و منزلت و بر آمدن حاجتها
بتمامی و استقامت دلیل بود بر نیکوئی احوال و روائی کار و فراخی معیشت و تمامی
حاجت و مقیم استقامت دلیل بود بر ابتداء سعادت و بازگشتن کار باقبال و دولت
و فرح دلیل بود بر شادی و نیکوئی و سلامتی تن و پدید آمدن منفعت و چون
کوکبی در خانه نحسی بود یا در شرف وی قبول کند شر و بازدارد شر را یا نظر نحسین
به تثلیث و تسدیس بود هم بازدارد شر و تباهی را و اما سعدین اگر مقبول باشند
یا نباشند دلیل بر سعادت بود اگر مقبول باشند بهتر و نیکوتر اما بدانکه علم
نجوم دو چیزست خیر و شر هر جا سعدی بینی بگو خیر است و هر جا نحسی بینی بگو
شر است و کواکب را منحوس بگویند تا وقتی که نحسی بجرم وی نور نیفکند و چون
از جرم کوکب بگذشت پاک شود هیچ بلائی نباشد بجز ترس و بیم و سلامت کند و همچنین
اگر سعدی متصل شود امید و سعادت باشد و چون منصرف شود امید و طمع افکند و
لیکن کار تمام نشود و هر نحسی که نحس کند و از طالع ساقط بود بیم از دو زیان نکند و
همچنین سعدین چون سعادت کنند چون از طالع ساقط شود طمع افکند لیکن
تمام نکند و کوکب که در افتاد نحوس بود بلا و شر آرد و چون منصرف شود زیان نکند

نکند اتصال قمر با کوکب دلیل بود بر آنچه امید دارد باندازه طبیعت آن کوکب اما قابل تدبیر قمر
اگر سعد بود خیر باشد اگر نحس بود شر آرد و انصراف قمر از کوکب دلیل بود بر آنچه گذشته
باشد و رفته باندازه طبیعت قابل تدبیر قمر و کوکبی که در خانه زحل و مشتری باشد
حاجت وی بر آید بدشواری و در خانهای کواکب سبک روز زود بر آید باسانی اما
کوکب که در برجی باشد بر بیست و پنج درجه جای دیگر ضعیف بود هنوز دیگر و اگر کوکبی
در برجی باشد و خواهد که با کوکبی اتصال کند و در نیابد یا ببرجی دیگر تحویل کند اگر
دریابد آن کوکب را حاجت بر آید و تمام شود و نحسی که مشرقی باشد در مزاحم خویش
بهتر باشد از سعدی که در خلاف خیر خویش بود و چون خداوند حاجت از کوکب
نحس بود و صاحب طالع بوی متصل شود از تربیع و مقابله حاجت تباه شود و بر
نیاید و در این حال نحس دافع التدبیر باشد بهتر از آن که قابل التدبیر باشد و نحس
در طالع باشد و طالع خانه وی باشد یا شرف شر باز دارد مگر که راجع بود و چون
راجع بود تباه کند کار را و سعدین چون نحسین ناظر باشند ان نحوست و شر کم
کند و چون نحسین ناظر باشند بسعدین بنظر مخالفت سعادت کم کنند و سعدین
که ساقط باشند از طالع یا راجع باشند بمنزله نحسین باشند و اگر سعدین یا
نحسین در جایگاه بد باشند یا راجع یا منحوس باشند چون در تحت الشعاع باشند
دلالت سعد و نحس سخت ضعیف بود و هیچ خیری و شری نتوانند کرد و سعد در تحت
الشعاع ضعیف بود سعادت نتوانند کرد و نحس هم در تحت الشعاع ضعیف بود
شر و زیان نتواند کرد و نحسین بدا و نادیا بتربیع یا مقابله نحوست ایشان سخت
بزرگ و عظیم باشد خاصه که قاهر باشد و اگر سعدی در خانه هشتم باشد نه
خیر آید و نه شر و چون نحسی در وی باشد شر وی سخت بزرگ باشد و اگر دلیل بد و ند

حاجت متصل شود حاجت بر آید با لحاح و حرص و طلب و اگر صاحب حاجت بصاحب طالع پیوندد
حاجت بر آید باسانی رنج و تکلف و اگر کوکبی نقل نور کند از خداوند طالع بصاحب
حاجت متوسطی از سائل بصاحب مسئول عنه حاجت برد و بر آید بی انکار و اگر نقل از
خداوند حاجت باشد بخداوند طالع از مسئول عنه کسی آید بسائل و حاجت بر آید
و اگر اتصال بمودت باشد باسانی بر آید و اگر بمخالفت و عداوت باشد بدشواری
و رنج و تعب و بحاج و حاجت بحزن بود و دلیل بوی متصل باشد یا قمر از او تا دار نظر
تربیع یا مقابله و مقبول نباشد دلیل بود بر شر و بلا و مشقت تا چنان ارزاو کند
که کاسکی این حاجت از اصل نبودی امّا بدانکه قمر از اول ماه با زحل مزاج دهد خاصه
که زحل مشرقی باشد و باخر ماه با مریخ مزاج دهد خاصه که مغربی باشد و چون مشرقی
باشد مریخ کمتر مزاج دهد و اصل انست که زحل سرد و خشک است و مریخ گرم و خشک
چون اول ماه باشد و قمر با زحل متصل شود مزاج دهند بیکدیگر خاصه که زحل
مشرقی باشد و چون مغربی بود مزاج کمتر دهد و باخر ماه قمر با زحل مزاج ندهد خاصه
که مغربی باشد و چون مشرقی باشد بهتر باشد و امّا اول ماه قمر با مریخ مزاج ندهد
و خاصه که مریخ مشرقی بود و چون مغربی باشد مزاج دهد و باخر ماه قمر با مریخ مزاج
دهند خاصه که مشرقی باشد و چون مغربی بود مزاج کمتر دهد و هر وقتی که مزاج
دهند دلیل کند بر صلاح و نیکوئی و چون مزاج ندهند دلیل کند بر فساد
و تباهی و ناخوبی و باز مریخ را شمس را باول ماه زیان کند و تباه سازد و زحل
باخر ماه با افتاب زیان کارتر و بدتر در بیرون اوردن وقت مسائل بدانکه چون
قمر دلیل کند بر تمامی و بر آمدن حاجت باشد که تا آخر فلک از انجهت که تا ان بحش
انجایگاه خویش زایل شود و بجایگاه دیگر اید و قمر اقبول کند و قمر بدانجایگاه باشد

باشد که در اول حاجت بود ان حاجت بر آید و اگر قمر بجایگاهی دیگر باشد و مقبول باشد
ندهان نحس که یاد کردم و ناظر باشد بدان جایگاه که باول حال بود پس دلیل بود بر تمامی
حاجت و همچنین اگر دلیل تدبیر بکوکبی دلیل کند بدان اتصال بر قضاء حاجت و ان
کوکب دران وقت منحوس باشد بکوکبی دیگر دلیل نکند بر بر آمدن آن حاجت الّا
که دلیل باز بان کوکب متصل شود بنظر مودت مثالش چنانکه مسئله از هدیه بود که
آید یا نه و طالع سرطان بود و قمر در دلو مقارن مریخ و مریخ با ذنب بود اتصال قمر
با مریخ دلیل بود بر انکه هدیه برسد هم دران روز و چون مریخ با ذنب بود و ذنب دلیل
نبود بر رسیدن هدیه تا وقتی که قمر با زحل رود و بمریخ متصل شود ان هدیه برسد لیکن
بار مکتر و چون کاری ابتدا کند و صاحب طالع و صاحب رابع هر دو یک کوکب
باشد و مسعود باشد و از نحسین ساقط پس عاقبت ان کار چنان باشد که خداوند
ابتداء کار خواهد یعنی سائل اگر دلیل خانه از خانهای مسئله یا تحویل سال یا مولود
در جایگاهی مقبول باشد و با صاحب طالع نظر باشدش و نه با صحاب حظوظ طالع
پس اقبال دلیل دلالت کند بر بودن حاجتها و تمامی مرادها و اگر نظر نبود دلیل باشد
دیر بر آمدن حاجتها امّا چون کوکب دلیل بود بر تمامی حاجت از جهة اتصال باخر
و دران وقت حاجت تمام نشود نا امید نباید بودن از ان حاجت تا وقتی که قمر
فلک بگردد و بهمه جایگاهی برسد و بتمامی دلائل متصل شود و چون بان جایگاه حاجت
رسد با دلیلان مقارن شود یا متصل انگاه لا محاله ان حاجت بر آید و اگر دو کوکب
دلیل کنند بر حاجت و دافع و مدفوع الیه هر یکی بجایگاهی باشد معلوم از
درجه و دقیقه از طالع زمانی یا طالع تحویل یا طالع مولود چون دافع برسد
ببرج خویش بمانند آن درجه و دقیقه که در وی بود مدفوع الیه باشد پس هر آینه

بجبانند دلالت حاکرچون اتصال الدافع یا مدفوع الیه تمام شود ان حاجت
نیز هم انوقت تمام شود و براید واکر دلیل در صعود باشد چنانچه هر روزی
میشود و بطی السیر بود دلیل بود بر انکه رفعت و منزلت وجاه یابد روز بروز تا
خویش برسد و چون سریع السیر باشد دلیل بود بر انکه زود رفعت و منزلت یابد
بزودی واکر دو دلیل دلالت کند بر تمامی حاجت باتصال یکدیکر پس وقت تمامی
بر ته وقت باشد اواکر قمر نقل کند میان ایشان پیش از ان که از ان دو دلیل یکی
متصل شود اکر دلیل بر آمدن بزودی باشد و وقت دویم انگاه باشد که هر دو دلیل
بیکدیکر متصل شوند و موکدتر انکاه باشد که قمر با ایشان یاری کند یا نقل النور
یا در موضع حاجت بی شک انحاجت بر آید وقت سیوم انگاه باشد که ان دو
دلیل از یکدیکر منصرف شوند پس هر اینه از یکدیکر منصرف شوند پس هر آینه نیز بر
بر آمدن حاجت باشد بدین شرو واکر دو دلیل دلالت کند بر قضای حاجت
باتصال یکدیکر و از یکدیکر منصرف شوند و انحاجت تمام نشود نومید نباید
بود بود تا وقتی که قمر یکدور فلک بکردد و چون بموضع حاجت رسد با میان
ان دو دلیل نور نقل کند یا از ان دو دلیل یکی یا دو بموضع حاجت نظر کند
حاجت تمام نشود واکر دلیلان دلالت کند بر شرف مکروهی و منحوس باشد
السیر و غیر مقبول پس هر اینه شر انکیز بزودی واکر مقبول باشد دیرتر انکیزد
و همچنین اکر بطی السیر باشد و چون بر سعادت دلیل باشد و مسعود بود دلیل
کند بر زودی بودن ان خیر و چون غیر مقبول باشد دلیل بود بر تاخیر سعادت
و همچنین بطی السیر و چون مسئله از حاجتی باشد و قمر با بعضی کواکب در طالع باشد
و یا زد در موضع حاجت این دو صاحبش نظر کند پس انحاجت هم دران وقت

در انوقت براید واکر بوقت مسئله یا بوقت ابتداء کاری دلیلان دلالت کنند بر قضاء
حاجت و دلیلان بیکدیکر ناظر نباشد یا صاحب زاعم حاجت بصاحب زاعم
نظر نکند پس هر وقتیکه بیکدیکر نظر کنند یا بیکدیکر متصل شوند از روز ان ساعت
بر آید بدانکه مطالع بروج و سالهای بروج ضعیف اید بدلالت وقتها و سالها
کواکب و دور ایشان قوی تر آید از بروج و بدلالت اوقات و سالهای زیرا که بروج
دلالت پیدا نکند مکر بکواکب از ا بیجهة بود که ابو معشر کفت که بروجها بر سبیل
مرده باشد چون نور با ایشان آید زنده شوند دیکر کفته اند که بروج بر مثال تن
و کواکب بر مثال جان واکر قمر منصرف شود از کوکبی از برج ذوجسدین و دلیل کند
بر بودن حاجتی وقت انکاهی باشد که متصل شود دیکر باره قمر از برج ان کوکب
چنانکه زحل در سنبله بود و قمر بوی متصل شود از قوس دلیل بود بر
رسولان اما وقت انکاهی باشد که قمر از جدی بزحل پیوندد واکر بعضی
کواکب دلیل باشد از چیزی بر خیر و شر پس حدوث انخبر انکاه باشد که روز ان کوکب
باشد یا ساعات وی یا هم دران روز بدان ساعت مثلا دلیل مریخ بود بر کون
چیزی پس روز سه شنبه بساعت مریخ تمام یا پیدا آید واکر کوکب تنها باشد
پس وقت تمامی حاجت بعدد دوران کوکب بود یا سال انکوکب واکر دلالت برج
باشد تنها پس بعدد مطالع یا بعدد سالهای برج باشد وقت تمامی حاجت
اکر برج یا کوکب مشترک باشند جمع کن دور کوکب با مطالع بروج را واکر دافع در
برج ذوجسدین باشد و قابل در برج ثابت و یا قابل در برج ذوجسدین
و دافع در برج ثابت پس وقت حاجت بار باع و فصل سال افتد واکر دافع در
برج ثابت باشد و مدفوع الیه در برج منقلب و یا قابل در برج ثابت

باشد و دافع در برج منقلب پس وقت حاجت بو ماهها افتد و اگر دافع در برج ذو
جسدین باشد و قابل در برج منقلب پس وقت حاجت بر ماهها افتد و اگر دافع
بروزها افتد و اگر دافع و قابل هر دو در برج ثابت باشد پس احاجت بسالها بر آید و گر
هر دو در برج ذوجسدین باشد بماهها بر آید و اگر هر دو در برج منقلب باشند
پس احاجتها باعتها تمام شود و همچنین قیاس کیر نظر را کر از اوتاد یا مائل الاوتاد
یا از ساقط و زائل الاوتاد باشد اوتاد بر مقام برج ثابت هست و مائل الاوتاد بر مقام
برج ذوجسدین و زائل و ساقط برج مثال برج منقلب این فصل را نیک یاد دار و
تامل کن که بسیار جایگاه بکار آید و اگر کوکبی متصل باشد بکوکبی دیگر و دلیل کند بر
چیزی پس وقت آنکاهی باشد که دافع اتصال کند مثلا صاحب سادس بصاحب طالع
نظر کند پس صاحب سادس دلیل کند بر بیماری و وقت درازی بیماری از صاحب سادس
نکویند یا از سال وی یا از نظر بمائل دیگر بوی و اگر آغاز کاری کنی و صاحب طالع یا دلیل
بچند کوکب متصل باشد و آنگاه آن کواکب یا زیادت برج متصل شوند بکوکبی که نظر
برج باشد که دلیل کند بر تباهی ابتدا آن کار آن تباهی و فساد را دافع کند بعدد
دوران کوکب که دلیل با ایشان متصل بود یا از آن بعد و مکروهی باز کردد و مثل
طالع سرطان بود و قمر بزهره و شمس و مشتری پیوسته بود در وسط السماء و این
کواکب هر یکی را باز بزحل پیوسته بودند و زحل در طالع بود بعدد دور زهره و
مشتری و شمس سعادت باشد و چون دورها سپری شود زحل آنگاه نحوست
خویش ظاهر کند و تباهی آرد وجه دیگر هم در دانستن اوقات بدانکه وقت بر
آمدن کارها و تمام شدن حاجتها از پنج جا طلب کنند اول آنکه بنظر بوقت
سنوال بدرجه دافع و قابل نور و جسد از درجات ما بین ایشان سال بود یا

یا روز یا ساعت چنانکه گفتیم بر اندازه سرعت سیر دلیل و ابطاء آن دوم آنکه دافع
بدرجه قابل رسد بسال و ماه و روز یا ناقل النور بدرجه قابل یا دافع برسد بعدد
سوم آنکه بگذرد بدرجات ما بین دلیلین هر درجه سال یا ماه یا روز باشد با اندازه
سرعت و ابطاء دلیلین و دلالت برج ثبات و منقلب و چهارم بنگر والی که
دلالت کند بر وقت که سال صغری وی چند است اگر فوق الارض بود و شرقی
بعدد سال صغری ساعت بود و اگر مغربی بود روزها باشد و اگر تحت الارض
بود و مشرقی ماهها بود و اگر مغربی باشد سالها بود بعدد سال صغری وی پنجم
بنگر که والی مسئله و وقت بکدام برج است بعدد درجات مطالع آن برج باشد
اگر ثابت باشد سالها بود و اگر ذوجسدین باشد ماهها و اگر منقلب بود روزها
و باشد نیز که ما بین درجات طالع یا درجات قابل یا ما بین قابل و درجات طالع
هر برجی ماهی باشد دیگر هم در معرفت کیفیت اوقات و کیفیت روزگار
بدانکه اوقات بیرون آید از حرکات هر ابتدا حرکتی که در فلک بود تا انتهای
نهایت آنکه در میان است در آن وقت است و هر حرکتی را مبدایست تا سپری شود
بمزاجی که موافق بود او را یا مزاج آن نیز هم و فتیت که بر خیر یا بر شری دلیل کند
و جمله حرکتها را اکنون یاد کنیم بدانکه تبدیل اشکال و تغیر حرکات و حالها
در فلک چه دلیل کند بر خیر یا بر شری اما تغیر حرکات و تبدیل اشکال باز گشتن
کوکب بود از مشرق و بمغرب و از مغرب بمشرق و از شمال بجنوب و از جنوب
بشمال این را تبدیل اشکال گویند و تغیر حرکات از رجعت تا استقامت و از استقامت
تا رجعت و از ناقص السیر بزاید السیر و بالعکس و از صعود هابط گشتن و از هابط
صاعد گشتن اما انتقال آن باشد که کوکب از افتاد جدا شود تا بتمامی برخویش

از پیش و از پس مر سفلیین را و علویین را و قمر را از وقت جدا شدن آفتاب از ایشان
تا صد و هشتاد درجه و از صد و هشتاد درجه تا تمامی دور و این را پیش از این
بشرح یاد کرده‌ایم آنجا که کواکب یامین و ایسر آفتاب باشند و نیز شرقی بودن کوکب
از دور فلک و غربی بودن ایشان چنانست که هر کوکبی که در ربع طالع بود مشرقی
بود و هر چه در ربع وسط السما بود جنوبی بود و هر چه در ربع هفتم بود
مغربی بود هر چه در ربع وتد چهارم بود شمالی بود اما ماشاء الله جایگاه زوال
از فلک آن نهاده است که صاعد است و آن از نقطهٔ چهارم هست تا طالع تا نقطهٔ
وسط السما و جایگاه کران و دیری این باقی دیگر هست که وی را هابط خوانند
دلیل کند بدیری و ربع طالع دلیل کند بر ساعات تا اگر دلیل در برج منقلب بود
و سریع السیر بود و اگر بخلاف این کند دلیل کند بر روزها و وسط السما و ربع
وی دلیل کند بر روزها اگر دلیل در برج منقلب بود و سریع السیر ربع سوم
یعنی مغربی دلیل کند بر ماهها چون دلیل در برج مجسد بود و سریع السیر و
ربع شمالی دلیل کند بر سالها چون در برج ثابت بود و سریع السیر و اگر بعکس
و ابطاء و بروج سبک و گران مخالف باشد حال شان هم بدان قدر نیز بر گرد
و تمامی این فصل بعد از این یاد کنیم دیگر بدانکه و لجب بکند کرفتن وقت را
از هر ستاره که قوی نباشد تا آنگاه که وی را شهادت نباشد در مسئله یا جای
و بدانکه جمله و قتها در مسئله‌ها بر پنج روی بود و آن چنان باشد که در جهان
که میان دافع و قابل بود نبود یا عدد یعنی هر درجه سالی یا ماهی یا روزی
یا ساعتی بر قدر زودی جایگاه و دیری او یعنی ارباع فلک و نیز بر قدر برج
ثابت و ذو جسدین و منقلب و نیز بر قدر اوتاد و مایل اوتاد و زایل اوتاد

وجه دیگر بنگر بدان وقت که ناقل بمنقول رسد یا دافع بقابل رسد بدرجه و دقیق
وجه سیوم آنکه بنگری که چند است از درجات بعد بروج هر برجی بسی درجه یا ماه
متصل و آنکه بدو متصل شود آنرا بجهت روزها اکبر وجه چهارم آنکه بشمار
از طالع تا بجایگاه قابل التدبیر و یا از جایگاه قابل التدبیر تا بطالع هر برجی یا
ماهی وجه پنجم آنست که بنگری بدلیل وقت که جهت سالهاست صغری وی
بر قدر آن سالها بود یا ماهها یا روزها یا ساعات و اوقات از این پنج روی
بیرون نیست مثالش اگر دافع در برج مجسد بود قابل در برج ثابت اوقات ارباع
سال باشد یعنی هر درجه ربع سال بود و اگر دافع در برج ثابت باشد و مدفوع
در برج مجسد بود همچنین اوقات ارباع سال بود و اگر دافع در برج ثابت بود و
قابل در برج منقلب بود یا دافع در برج منقلب بود و قابل در برج ثابت اوقات ماهها
بود و اگر دافع در برج ذو جسدین بود و قابل در برج منقلب و یا دافع در برج منقلب
بود و مدفوع در برج ذو جسدین اوقات روزها بود و اگر دافع مدفوع در برج
ثابت باشند اوقات سالها باشد و اگر دافع و مدفوع الیه یعنی قابل هر دو در برج
ذو جسدین باشند اوقات ماهها باشد و نیز گویند اگر دلیل وقت در برج ذو
جسدین باشد آن وقت را تضعیف باید کرد و اگر دافع و قابل هر دو اندر برج منقلب
باشند اوقات روزها باشد و اگر در ربع شرقی باشند ساعات باشد و اگر دلالت
اوقات بر سالها بود چون در ربع شرقی باشند دلیل کند بر ارباع سال و چون ارباع
سال بود دلیل کند بر ماهها و چون ماه بود دلیل کند بر روزها و چون روز بود دلیل
کند بر ساعات و اگر دلالت اوقات بر ساعات بود و در ربع جنوبی افتد ایام بود و
چون ایام بود ارباع ماهها شود و چون ماهها بود ارباع سال گردد و چون در ربع

مغربی بود ساعات ایام شود و ایام ماهها شود و ماهها ارباع سال بود و همچنین
در ربع شمالی و همچنین واجب کند نکرستن از در آمدن دلیل با وتاد و مائل الاوتاد
و زائل الاوتاد زیرا که اوتاد بقیاس برجهای ثابت و مائل الاوتاد بقیاس برجهای
ذو جسدین و سواقط بقیاس برجهای منقلب و نیز دلیل کند بر وقت امدن دلیل
بموضع حاجت و یا امدن صاحب حاجت بطالع یا بموضع دلیل و یا امدن کوکبی که هم
شکل حاجت است بوتد تا بطالع که مقبول باشد که دلالت کند بر تمامی حاجت دیگر
اکر دلالت اوقات از والی طالع بود یعنی از دلیل طالع اکر قوی باشد بتمامی قوت یعنی
سال سال صغری بعدد سالها و اکر راجع باشد یا محترق یا در هبوط یا منحوس یعنی
بیکی از این حالها به بعدد سال صغری ماهها بود و اکر راجع باشد و محترق و
یا راجع باشد و در هبوط یا در هبوط بود و منحوس و بد حال یعنی بد و حال فاسد
باشد بعدد بعدد سال صغری روزها و اکر جمع شوند نحسها بعدد سال صغری
ساعات رهد بسیار باشد که اوقات دلالت کند از رسیدن دلیل بسهم حاجت یا
رسیدن بموضع حاجت بقدر درجات چنانکه در ان پنج وجه یاد کردیم که سهام
را نیز دلالت قوتیست در احکام تا صحیح کاری و حکمی باطلاق بی سهام نکنی دیگر بیشتر
احکام اوقات دلالت بدین معنی بیرون آرند و این نیز مانند ترین قوتهاست
چنانکه مردی سؤال کند از وقت عمر خویش بنه طالع بدان ساعت و بنکر بحال
طالع و حال شمس و قمر و سهم السعادة و خداوند اوی باجتماع یا استقبال که پیش از
سؤال باشد پس بکیر این دلیلها را که کدام قوی تر است او دلیلست بر وقت پس بران دلیل
را چنانکه هیلاج را رانند هر درجه مطالعی سالی بود و چون برسد بمقارنه یا تربیع یا
مقابله یعنی بمیرد بدان وقت و اکر سعدی قوی از تثلیث یا تسدیس یا مقارنه شعاع افکند

افکند هلاک نشود لیکن نکبت رسد ش باندازه طبع و برج وی و اکر نیز مقبول بود والی
میلاد و اکر در وتدی بود بعدد سالهای کبری و اکر بد مایل الاوتاد بود بعدد سالهای
وسطی و اکر ساقط بود بعدد سالهای صغری و ماشاء الله و بدین بنکر بخداوند طالع
و قمر زیرا که عمر بخداوند طالع بود و نکبتها در قمر بود چون پیوسته شود بخداوند
طالع بنحسین یا باحتراق بکیر هر درجه را که میان او بود و میان نحس یا میان احتراق
نکاه دارد پس اکر خداوند طالع در برج ثابت بود هر درجه سالی باشد و اکر در برج تا
بود ذو جسدین بود هر درجه ماهی بود و اکر در برج منقلب بود هر درجه روزی
باشد و اکر شرقی باشد هر درجه ساعتی باشد پس انچه بیرون آید از خداوند طالع
ان عدد عمر باشد و انچه میان قمر و نحس و یا احتراق باشد ان عدد نکبتها بود و
دلالت اوقات بیشتر از این یاد کردیم و نزهه باب و فصلی اوقات وی بجا خود یاد
کرده ام و اینجا نیز یاد کردیم تا روشن تر باشد و بفهم کردن اسان تر و معرفت وقت
دل نشسته شود و بیاد داشتن اسانتر جهت انکه بیشتر منجمان در بیرون آوردن اوقات
بعاجل الحال عاجز آیند و سخنان شان بیشتر از این جهت باشد والله اعلم اما فی التحریر
الاوقات من مدخل القمر انظر الی اتصال احد الدلیلین الاخر فاذا کان کل واحد منهما
متساوی الدرجة کان ذلک الامر مقضیا یومه و اذا کان بینهما درجات کان قضائه
مقدار تلک الدرجات اما ایام و اما شهور و اما سنون علی تقدیر المسئلة و اعلم
ان البروج الثابته یدل علی السنین و ذوات الجسدین یدل علی الشهور و المنقلب
یدل علی الایام و ربما قضیت حاجة عند بلوغ المتصل موضع المتصل به فی البروج
فان وقع الدلیل والمدلول فی الربع الذی من الطالع الی العاشر فان المدة ایام
وان کان من السابع الی العاشر فالمدة شهور و کذلک من الطالع الی الرابع فهو

والرابع الى السابع سنون وان كان بعض الكواكب فى الطالع ثم صار فى بيت الحاجة
ونظر الى صاحبه او صاحب بيت الحاجة موضع الحاجة فضيلت وتمت فى ذلك اليوم
فاذا كان بين اتصال الدليل والمدلول درجات كثيرة فاثر تما امرت تلك الحاجة قبل
ذلك وذلك عند سعل القمر بين الدليلين فاذا تم الاتصال قضت بتمامها واذا دل
الكوكب على كون الحاجة ولم يتم فى الوقت الذى ترجوه فلا تياس منها حتى يدور القمر فى
الفلك مرة واحدة فان مروره بالكواكب الاداء او موضع الحاجة دليل قضاء الحاج
فاعتبر ذلك ولا تستعجل واصبر على البحث وعليك بكثرة الشهادات ابدا فقد يستدل با
لقليل على الكثير والاوقات فى كون النجح تكون اما اياما واما شهورا واما سنين على
قدر طبيعة المسئلة فى اوقاتها فات من الاشياء مالم يمكن ان يكون اربابها كثيرة من عدة
الايام ومنها مالم يمكن الا ان يكون فى السنين كغرس الاشجار وغيرها فينبغى ان يكون
التقدير فى اخراج الاوقات على طبيعة الحاجة ووجه المسئلة فان كانت المسئلة فى الاشيا
التى لا تكون الا فى السنين طلبت الاداء وحكمت بالسنين وان كان من الاشياء التى لا
تكون الا بالشهور طلبت الاداء وحكم بر وعلى هذا القياس القسم الثانى من كتاب
برهان الكفاية فى احكام البيوت البرج الاول الطالع وما فيه من المسائل فصل اول
در ابتداء كارها بدانكه طالع دليل باشد بر ابتداء كارها وخداوند ش وقمر وسهم
السعاده اين جمله دليلند بر ابتداء كارها هر كدام را شهادت بيشتر باشد وى دليل باشد
وخانه چهارم وخداوند ش وخداوند قمر وخداوند سهم السعادة هر كدام ازاين
دليلها كه گفتيم شهادت بيشتر دارد ودليل عاقبت كارها ونيت واگر بوقت اغاز كار دليل
در وتد باشد ودليل عاقبت در زايل باشد يا ساقط عاقبت كار نيك باشد و
اول كار بد وهمچنين حكم كن بر نظر سعدين ونحسين واگر در وقت ابتداء كار قمر يا

يا دليل ابتدا در برج منقلب باشد اغاز كار رفتن زايل باشد كامى ان كار كند وكامى نكند
واگر در برج ثابت باشد اغاز كار قوى باشد واگر در برج ذو جسدين باشد اين كار
را دو سه بار اغاز كرده بود وازان كار بكارى ديگر رود واگر ماه يا دليل ابتدا بسعدى
پيوسته باشد اغاز كار بشادى ونيك بختى باشد باندازه اتصال واگر دليل عاقبت
سعد باشد يا بسعدى پيوسته بود در وتد عاقبت ان كار بخير اين باشد ومحكم
واگر بنحسى پيوسته باشد همه نحوست ومشقت وويرانى باشد فصل دوم در دانستن
احوال عمر مردم به نيكى وبدى چون از عمر خويش پرسد بنگر بصاحب طالع وقمر براى
عمر مردم در خداوند طالعت ونكبتها در قمر انصراف قمر دليل بود بر عمر گذشته
و اتصال قمر دليل بود بر عمر گذشته واتصال قمر دليل بود بر عمر باقى مانده اگر
ماه از نحسى باز گردد وبسعدى پيوسته دليل بود برانكه عمر گذشته برذل ومحنت
وتعب ومشقت بوده وباقى عمر بسعادت واقبال باشد واگر بسعدى باز
گشته بود وبنحسى پيوندد عمر گذشته بر دولت وسعادت بود واخر عمر بمشقت
وادبار باشد واگر بسعدى باز گردد وبسعدى پيوندد دليل سعادت ودولت
باشد واگر از نحسى باز گردد وبنحسى پيوندد عمر گذشته باقى مانده بر ادبار ونكبت
ومحنت وذل باشد وهمچنين حكم كن هر كارى كه خواهى كردن واگر خداوند
طالع در تحت الشعاع باشد رونده باحتراق وقمر منحوس باشد يا ساقط از
طالع يا در هفتم يا بعضى نحسين در طالع باشند يا در هفتم دليل بود بر مرگ
سائل ودانستن وقت وى انگاه باشد كه بنگرى اندر حجر صاحب طالع تا درجه
احتراق انچه جمع شود بنگر كه در كدام برج بت وبكدام جايگاه حكم كن بر سال
وماه وروز وساعات چنانكه ياد كرده ايم وتباه تر ان باشد كه ان نحس كه در طالع

باشد یا در او تا در صاحب چهارم باشد یا صاحب هشتم و اگر سعدین بطالع شاهد باشند
و قمر پاک باشد از نحسین و صاحب طالع پاکیزه باشد و ناظر باشد بطالع و قمر نیز
بصاحب برج خویش ناظر باشد بطالع و یا ببرج خویش دلیل کند بر بقاء عمر و درازی
زندگانی و دولت و سعادت و اقبال و شادیها و حوهمها بگیر از درجهٔ
طالع تا درجهٔ سعدین و نحسین و همچنین انچه جمع شود از درجات قمر یا بجسد
یا شعاع سعدین و نحسین هر درجه سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی باشد چنانکه
گفتیم اگر بسعد رسد دولت و سعادت و اقبال باشد در انوقت و اگر بنحس رسد
ذل و نکبت و مشقت و محنت باشد اما عمر بن فرخان طبری گوید بنگر بهترین
یا بطالع یا بسهم السعادة یا اجتماع یا استقبال که پیش از سؤال باشد و بنگر که
کدام شایسته تراست هیلاج را انگاه بگیر درجات هیلاج را تا درجهٔ سعد و نحس
بجسد یا شعاع و هر درجه از مطالع سالی بود و چون بدرجهٔ نحس آید یا بشعاع
او جسد او اگر سعدی شعاع نیفکند هلاکت باشد و اگر سعدی شعاع
افکند نکبت بود و بگذرد و اگر بجسد یا شعاع سعدی رسد دولت و سعادت
باشد و اگر سعدی شعاع افکند سعادت بر سعادت افزاید و اگر نحسی
شعاع افکند سعادت بر سعادت افزاید و اگر نحسی شعاع کند و بر اندازهٔ
سعد و نحس و قوة ایشان و مزاج ایشان حکم کن و اگر اوّل عمر خویش و میانهٔ عمر
اخر عمر پرسد که از این سه بخش کدام را سعادت بیشتر هست و کدام را نحوست بیشتر بنگر
مثلثات طالع صاحب مثلثه اوّل دلیل بود بر اوّل عمر و قسمت اوّل و صاحب مثلثه
دوم دلیل بود بر قسم دوم از عمر و صاحب مثلثه عمر دلیل باقی عمر و قسمت آخر
عمر باشد و بنگر بنظر و سعادت و نحوست و جایگاه و قوة ارباب مثلثات

مثلثات هر یکی علی حده تا چگونه اند بران حکم کن چنانچه نمودم در باب اوّل عمر از
اتصال و انصراف قمر بسعد و نحس و اگر از چهار بخش عمر سؤال کند بنگر بربع طالع و
وربع وسط السما و بربع هفتم و بربع چهارم هر کجا سعدی باشد یا شعاع
سعدی سعادت و دولت و اقبال دران قسم عمر باشد و هر کجا نحسی یا شعاع
نحسین باشد ذل و مشقت و محنت و تباهی دران قسم باشد ربع اوّل دلیل بود
بر کودکی و جوانی و ربع دوم از وسط السماست دلیل بود بر جوانی و برنائی
و مردانگی و ربع سیوم از هفتم هست دلیل بود بر کهلی و میانهٔ عمر و مرگ و ربع
چهارم از رابع هست دلیل بود بر پیری و هرمی و بمرگ پیوستن و از پس مرگ هم
باشد از گور و کفن و سؤال مرگ و انچه بگویند و را از پس مرگ از خانهٔ چهارم
و ربع چهارم گوی بر قدر نحس و سعد و اگر از اندام تن پرسد که کدام اندام
نیکو و سلامت هست و هر کدام اندام درد و ضعیف هست بنگر بصاحب طالع
و بطالع که از کواکب سعد و نحس بکدام کوکب ناظر هست و از کدام برج هست انجا که
سعد بینی بگوی آن اندام که بسعد منسوب نیکو است و اگر نحسی باشد ناظر بنگر که
از کدام برج نظر دارد آن اندام که بان برج منسوب ضعیف و تباهی باشد مثلا
سر حمل راست و گردن ثور را و کتف و دو دستها جوزا را سینه و پستان و دهانهٔ
معده سرطان را و معده و جوزان اسد را شکم و شانه سنبله راست میان
و پشت ماده میزان است عورت و جایگاه وی عقرب راست رانهای قوس راست
زانوها جدی راست ساقهای دلو راست قدم و پشت پای حوت راست
و نیز گویند فوق الارض از سر نیمهٔ اندام راست و تحت الارض نیمهٔ فروترست
و نیز گویند که فوق الارض نیمهٔ راست هست و تحت الارض نیمهٔ چپ چون این دانستی

حال نیکی و بدی تن را نیز بدانی **فصل سیوم** در دانستن سال سالی کر چندست
اگر سائل پرسد که سائل من چندست نیکو کرد درجه طالع چند درجه است
و نسبت وی ابرج چندست سدس یا ربع یا ثلث یا نصف یا خمس یا سبع یا ثمن یا تسع
چون این معلوم شد بنگر که عمر طبیعی چند سال است صد و بیست سال است
هم بدان اندازه از وی بگیر چند انسال است باشد مثالش طالع پنج درجه آمد پنج
سدس بر جیت سدس از صد و بیست گرفتیم بیست بود و اگر خواهی هر دو درجه را
از درجات طالع در چهار ضرب کن انچه بیرون آید ان بود عمر سائل و این قول ابو نصر است
اما مصنف کتاب علی ابن محمد شریف گوید بنگر بدلیل طالع که علوی است یا سفلی اگر
علوی است بنگر از درجه دلیل تا درجه شمس و اگر سفلی باشد از شمس بگیر تا درجه
دلیل و بنگر که نسبت وی از دور فلک چندست هم بدان قدر بگیر از دور فلک و اگر
هر دو دلیل برج باشد بنگر که نسبت وی از برجی چندست آن قدر از دور بگیر انچه
جمع شود بر دوازده قسمت کن انچه بیرون آید سالها باشد و انچه اجزا ماند هر جزو
سدسی از وی ماهی باشد و نسبت چنان باشد که بنگری با ان که درجات جمع شده
از سی چند باشد سدس یا ربع یا ثلث یا انچه بدین ماند از دور نیز هم چندان
برگیری چنانکه یاد کردیم **وجه دیگر** بنگر دلیل طالع را که در دوری از آفتاب چند
درجه است یا در دور و بنگر که دلیل از آفتاب بر چند درجه دور است و نسبت وی
تا تمامی بر چندست انچه باشد از جمله دور بر گیر و بر دوازده قسمت کن انچه بیرون
آید سالها بود و هر نصف سدسی ماهی باشد **وجه دیگر** بنگر که دلیل طالع از
طالع چند دور است درجات ما بین ایشان را نسبت و اگر در طالع باشد ما بین
درجات را از طالع نسبت برج گیر و چندانی از دور برگیر انچه باشد بر دوازده قسمت

قسمت کن انچه بیرون اید سالها باشد و اجزای او هر سدسی ماهی بود انچه بیرون آید کور دور
سالها پس نیک فهم کن **فصل چهارم** در بیرون آوردن طالع مولود و سائل و تاریخ
ولادت اگر سائل پرسد که من کدام روز و کدام ساعت و کدام سال زاده ام و طالع
مولود من چیست او تا درا ستکن بدرجات و دقایق و بگیر درجات طالع را و درجات
صاحب طالع ضرب کن انچه بیرون اید قسمت کن بر درجه قمر که در برج رفته است انچه بیرون
آید نام کن دلیل و جدا کانه نگاه دار انگاه بگیر از حمل تا دقیقه شمس از درجات مطالع شهر
انچه برسد بر دلیل قسمت کن انچه بیرون اید بر دوازده کم کن انچه بماند اگر از یکی باشد
تا سه در فصل بهار زاده باشد و اگر از سه باشد تا شش در فصل تابستان زاده و اگر
از شش باشد تا نه در فصل خریف و اگر نه باشد تا دوازده در فصل زمستان زاده باشد
و باز بنگر باقی ان حساب را که بر دلیل قسمت کرده و از اول حمل هر برجی را یکی بگیر انجا
که برسد آفتاب در ان برج بوده باشد و باز ضرب کن دقایق شمس را در درجات شمس
و بر دلیل قسمت کن انچه بیرون آید سی سی طرح کن انچه کمتر از سی ماند آفتاب در ان درجه بوده
باشد و باز بنگر بقمر اگر فوق الارض است مولود روزی بوده باشد و اگر تحت الارض
شب و اگر قمر ما بین حمل و سرطان باشد ولادت وی در ربع اول بوده باشد از روز
یا در شب و اگر ما بین سرطان و میزان باشد در ربع دوم بوده باشد از شب یا از روز
و اگر ما بین میزان و جدی باشد در ربع سیوم بوده باشد از شب یا روز و اگر
ما بین جدی و حوت باشد در ربع آخر بوده باشد از شب یا روز و اگر قمر در طالع بود
با فلک ساعت زاده باشد از روز و اگر در دوم باشد بساعت دوم زاده باشد از روز
و همچنین تا دوازده خانه بگو و باز بنگر بوجه طالع نه بهر اول بود از ان درجه پس
اول زاده باشد از ان ربع و اگر نه بهر دوم بود بماه دوم ان ربع و اگر نه بهر سوم

باشد بماه سوم از ربع زاده باشد و باز بنگر که صاحب نهبهر کدام کوکب است آن کوکب صاحب
ساعت باشد و باز بنگر هر نهبهری که بر آمده است یعنی پیش از درجه طالع است هر نهبهری سی
سی درجه سی درجه بگیر و نهبهر درجه طالع را آنچه حصه و بیت بگیر اجزا از عدد جمع شود
از اول حمل بعکس آنچه بماند بنگر که بکجا سپری شود آنجا که سپری شود آن برج طالع مولود
بود اجزا از نود کمتر بماند اگر از یک باشد تا سی برج اول بوده باشد طالع و از سی تا شصت
برج دوم بوده باشد طالع و از شصت تا نود برج سوم زاده باشد و دیگر بنگر از اول
برج طالع تا درجه طالع چند نهبهر است حساب کن هر نهبهری سی گان بگیر از نهبهر طالع آنچه
حصه و بیت از درجات بگیر و جمع کن و از درجه صاحب طالع بفکن بحساب هر برجی سی گان
آنجا که برسد آن برج طالع مولودش باشد و باز ضرب کن درجه صاحب ساعت را در دو ازده
آنچه جمع شود از آن برج که صاحب ساعت آنجاست بفکن بحساب هر برجی سی گان آنجا که
برسد سی گان و نصف سی آن برج زاده باشد باز بنگر بصاحب برج چهارم از وی که
خداوند عاقبت است که در وی زاده باشد وجه دیگر اگر درجه صاحب زحل طالع
در درجات شمس ضرب کنی آنچه برسد بر ساعات ماضی از روز قسمت کنی آنچه بماند وی باقی
عمر باشد و آنچه گذشته است آن باشد که از قسمت بیرون آمده است و اگر آنچه از ضرب بیرون
آمده است بیشتر از صد باشد صد از وی بفکن و باقی را عمل کن دیگر ضرب کن درجات طالع
را در درجات صاحب حد آنچه برسد از صد کم کن آنچه کمتر از صد باشد آن باشد عمر گذشته
پس بنگر که صاحب ریحان طالع در حد کیست و بنگر که صاحب حد را درجه چند است
درجات حد را در درجات صاحب ریحان ضرب کن آنچه برسد اگر زیادت از صد باشد
صد از وی کم کن آنچه باقی بماند عمر گذشته سائل باشد این نوع طریق بیرون آوردن
سال و ماه و روز و ساعت مولود و سائل **فصل پنجم** در دانستن احوال خط و نامه

و نامه بدانکه عطارد دلیل خط و نوشتن و کاغذ و نقش است و قمر دلیل نیکوئی و بدی
نامه است و خط باید از اتصال سعد و نحس و آن کسی که نامه فرستد دلیل وی منفرد
قمر است و یکی که نامه میرسد متصل قمر اگر آن کوکب که قمر از وی منصرف است سعد بود
یا در شرف و وتد بود نامه از نزد سلطان بود و اگر در شرف بود و زائل بود از وتد
آنکس مثل سلطان بود یا اکنون سلطنت از وی شده و اگر در خانه خویش بود
در وتد بود از معارف بود و مشاهیر شهر و حد و مثلثه فروتر از خانه بود و حد
کمتر از مثلثه و وجه کمتر از حد باشد و اگر از طالع در جایگاهی نیکو باشد و نظر او نیز
برج خویش ناظر نبود بگو که منزلت دارد لیکن ستوده نیست در میان قوم و جای خویش
و اگر آن کوکب که قمر از وی منصرف است در هبوط خویش باشد و اندر وتد باشد
آنکس که نامه نوشته است و یرا حسب و نسب نباشد و اگر باشد سلطان و پادشاه
باشد و اگر با هبوط نیز زائل باشد و یرا حسب و جاه نباشد و باز بنگر بحال آنکس
که نامه بوی فرستاده اند اگر اتصال قمر با کوکبی بنظر دوستی باشد میان ایشان
دوستی باشد و اگر تربیع یا مقابله بود میان ایشان خصومت و شر بود و همچنین
حکم کن چنانچه در کوکب منصرف از قمر کردی از نیکی و بدی و بنگر که این دو کوکب
از کدام طبقه اند و بچه صفت اند و هر یکی در کدام جایگاه اند و در کدام برج از آن حکم
کن **فصل ششم** در دانستن احوال نامه از نیک و بد اگر قمر متصل باشد بسعدی
در نامه خیر و خوبی بود اگر نظر مودت بود دوستی و مهربانی باشد و اگر نظر
تربیع و مقابله باشد خیر و خوبی نبود و بروی طعنه یا آزمایش باشد و اگر بجایگاه
نیکو باشد قمر یا آن کوکب که قمر بوی متصل است دلیل خیر و سعادت باشد و
اگر قمر یا آن کوکب که قمر بوی متصل است دلیل خیر و سعادت باشد و اگر قمر بخشی

بنجمی ناظر باشد در نامه شر و تباهی بود و اگر نحس در وتد باشد یا قرانچه باشد
از زوی حبال بود و اگر ساقط بود تباهی باشد ولیکن با بیار رنیا شد پس همچنین که
گفتیم حکم کن از خیر و شر و تباهی اما والیس مصری گوید اگر قمر را به تثلیث یا تسدیس
طالع یابی در نامه شادی و مژده باشد و اگر به تربیع مقابله یابی غم و دل مشغولی
بود و اگر ساقط باشد نه غم و نه شادی و از حال و چگونگی عطارد نیز دلیل گیر
تا حکم درست آید که وی دلیل نامه است باتصال و انصراف و جایگاه نیک و بد و سعادت
و نحوست و این بنگر تا خطا نکنی اگر عطارد مسعود بود در نامه سخنان نیک
بود و اگر منحوس باشد سخنان زشت بود و اگر در وتد بود سخنانش قوی بود
و اگر زایل یا ساقط باشد سخنانش دروغ و ضعیف بود و اگر مستقیم باشد آن
سخنان راست و نیکو بود و اگر راجع باشد تمام سخنان دروغ بود و بدان نامه کار
نکنند و در آن نامه فرستادن پشیمان باشند و اگر به طالع بد و ستی نگرد مردمان
از آن شاد باشند و مهربانی نمایند و اگر به تربیع یا مقابله نگرد مردمان ناخوش
و نافرمان بردار باشند و اگر پرسد که نامه بکه آمده است و بکه میرود اگر قمر به زحل متصل
باشد نامه بخواجگان و دهقانان باشد و اگر به مشتری ناظر بود نامه بوزیران و قاضیان
و متولیان و فقیهان و اشراف باشد و اگر به مریخ نگرد بجبا لشکر و سرهنگان باشد
و اگر با فتاب نگرد بملوک و رئیسان بود و اگر بزهره نگرد بزنان و خادمان و مغنیان
و خصیان باشد و اگر بعطارد نگرد بدیوانیان و پیشه وران و متصرفان و عمال باشد
و اگر قمر خالی السیر بود بنگر بجایگاه و برج وی اگر در طالع باشد با هل همه شهر باشد
و اگر در دوم بود بیاریگران و خداوندان مال بود و اگر در سیوم باشد ببرادران
و اقربا بود همچنین تا دوازده خانه حکم کن و اگر پرسد که این نامه از که آمده است بنگر

بنگر که قرار که منصرفست از آن کوکب کوی چنانکه گفتیم و اگر خالی السیر باشد بنگر که از
کدام و کدام خانه بیرون آمده است از آنجا حکم کن و اگر پرسد که نامه را ختم کرده اند یا نه
بنگر به دلیل و بقمر اگر یکی از ایشان پیوسته باشد بعطارد بگوی که ختم کنند و اگر یکی در حد
یا در درجه منصرف باشد یا کمتر از جزوی بگوی که ختم کرده اند و اگر دلیل متصل باشد
بصاحب وسط السماء یا با شمس یا عطارد باشد یا شمس باید و وسط السماء بمرکز بصاحب وسط
السماء متصل باشد یا شمس یا عطارد بود و بطالع ناظر بگو که ختم کنند و اگر متصل
شده باشد و هنوز از جزوی تمام نگذشته باشد بگو که ختم کرده اند و اگر بیشتر از نور
عطارد گذشته باشد و منصرف شده ختم نکرده اند و نکنند و اگر قمر بعطارد متصل
نباشد و نه عطارد با فتاب ختم نکنند آنگاه تنها رسان طالع جو بدان صفت که در دلیل
گفتیم اما اگر پرسد که نامه از نزد سلطان بیرون آید یا نه بنگر بعطارد اگر منصرف باشد
از شمس یا از صاحب وسط السماء یا از صاحب زاعم وسط السماء و انصرافی بیک
درجه یا دو درجه بگو بیرون آید و اگر جز این بود از نزد سلطان بیرون آید و اگر پرسد
که این نامه بسلطان رسید یا نه طالع دلیل سائل است و وسط السماء دلیل سلطان
و عطارد دلیل نامه و اگر عطارد منصرف باشد از دلیل طالع و متصل شود بصاحب
وسط السماء یا شمس یا قمر ناقل النور باشد از عطارد بصاحب وسط السماء یا بشمس
بگو نامه بسلطان رسد و همچنین اگر کوکبی نور عطارد بدلیل سلطان نقل کند و
اگر صاحب وسط السماء قابل تدبیر عطارد یا صاحب طالع باشد یا عطارد از درجه طالع
باشد و بوسط السماء ناظر بگو که رسد و اگر غیر این باشد نرسد و اگر پرسد که نامه که
آید و بنگر بعطارد اگر او را نصیبی هست در طالع یا در دلیل و بطالع ناظر است دلیل بود
بر آمدن نامه چون عطارد بدرجه طالع آید از جیب طالع یا از راست بان وقت نامه

آید خاصه که پیوستن از ذوات بد باشد اگر بنظر بد برج طالع آید و اگر عطارد راکد
طالع خطی نبود و نه در دلیل و ناظر نبود هیچ نامه نباشد و اگر ماه از عطارد منصرف
شود و بدرجه طالع پیوندد انوقت نامه آید که متصل شود و اگر عطارد متصل باشد
بدلیل چون درجه بدرجه رسد نامه بیاید خاصه که اتصال از وتد بود و چون از
ساقط بود دیرتر آید و دشوار و باشد که نیاید و خداوند برسد و اگر عطارد
رد واز دهم بود و روند باشد بدرجه طالع نامه بیاید زود و اگر جز این باشد
که گفتیم یا خود عطارد راجع باشد و از دلیل یا از طالع نور بگرداند هیچ نامه نیاید و
اگر آید باز گردد بجای خویش واگر پرسد که نامه که فرستادم جواب وی چگونه آید
بنگر باتصال قمر بدوم کوکب زیرا که اتصال دوم دلیل جواب نامه است و مابین
درجات قمر باتصال دوم دلیل گیر بر ایام و شهور و سال آمدن جواب نامه و از
اتصال مودت و مخالفت و سعادت و نحوست و جایگاه فلک و برج حکم حقیقت
و کیفیت جواب نامه به نیکی و بدی بدان چنانچه بیشتر در باب آمدن نامه گفتیم
اگر پرسد که خبری آمد حقست یا باطل بنگر بدلیل طالع و قمر کرا شهادت بیشتر بود
اگر از نحسین پاک باشد و بکوکب ساقط متصل نباشد و در وتد باشد خبر حق باشد
وحق تر آنگاه بود که برج ثابت باشد یا مستقیم الطلوع و قمر نیز در برج ثابت بود
و اگر دلیل در وتد باشد و بکوکب ساقط متصل از آن خبر خبری بود لیکن تمام نشود
یعنی بعضی راست و بعضی دروغ باشد اما بدانکه استقامت دلیل و سعادت
او و اتصال بکوکب سعد و برج ثابت و برج مستقیم الطلوع و وتد این همه دلیل
خبر حق است و راستی و کوکب نحس و راجع و برج منقلب و ساقط این همه دلیل
دروغ باشد و اگر بعضی از دلائل خبر دروغ و بعضی راست بود حکم بر غالب تر کند

کند و اگر هر دو برابر باشند حکم آمیخته باید کرد و تمام این سخن در طالع نیتیم یاد کنیم ان شاء
فصل هفتم در دانستن اخربایی که نرخ وی زیادت بود یا نقصان بنگر بصاحب طالع و قمر
کدام قوی تر است و ورا دلیل کن اگر دلیل متصل شود بکوکبی که در طالع بود یا وسط السماء
ان اخربان را بها گران شود و نرخ فزون تر گردد و اگر متصل شود بنگر که اگر در هفتم باشد
یا در چهارم هم نیکو باشد و فزونی و خواسته اد بنگر بدانکوکب که درین دو وتد باشد
اگر مقبول باشد یا قابل مر خداوند طالع را یا قمر را دلیل بود بر گرانی نرخ و روائی بازار و فزونی
بها و اگر مقبول نباشد و سعد هم نیک بود و فزونی و صوابی باشد و اگر دلیل متصل شود
بکوکبی ساقط غیر مقبول ان اخربان کاسد شود و بهای ان ارزان گردد و خریدار کمتر بود
و خوار ماند و اگر ساقطی شود مقبول باشد از صاحب خانه خویش یا قابل باشد مر قمر را یا
خداوند طالع را خریدار ان بسیار باشد و کاسد نبود لیکن نرخ ان ارزان باشد و اگر
قمر صاعد باشد در شمال و زائد النور و العدد باشد و فوق الارض خاصه که صاعد
وسط السماء باشد دلیل کند بروای بازاران و اخربان که از وی سوال کنند و اگر هابط باشد
در جنوب ناقص العدد و النور بود و در ارباع فلک هابط باشد یا در تحت الارض باشد
دلیل کند بر کاسدی بازار آخربان و کمی بها و زیان در وی اما چون کوکب دلیل در وتد باشد
نرخ افزون کند و اگر مقبول بود یا سعد روائی بازار بود و اگر ساقط باشد نرخ نقصان
کند و اگر غیر مقبول باشد یا منحوس روائی نباشد و کاسد بود **فصل هشتم** در نیکی و بدی
حال کشتی اگر قمر منحوس بود یا نحسی بوی ناظر بود و عطارد با زحل یا مریخ باشد هر که
بکشتی نشیند یا باب در رود بیم مرگ و هلاک باشد و اگر قمر مسعود باشد و سعدین بوی
ناظر باشند دلیل صلاح و امن و سلامتی بود و همچنان نظر سعدین و نحسین بکیر که قمر
و عطارد را سعدین سعد کنند و نحسین نحس و درین باب بنگر بطالع و صاحب طالع و

و قمر و نظر سعدین و نحسین بوی و جایگاه وی از صاحب طالع و حال عطارد و اگر صاحب طالع
یا صاحب برج قمر در وسط السما باشد یا حادی عشر در خانهٔ نهم دلیل بود بر سبکی کشتی و زود
رفتن وی و سبکتر آنگاه باشد که در دهم باشد که در دهم باشد اگر یکی از این دو دلیل که
گفتیم در چهارم باشد یا در ششم دلیل بود بر گرانی کشتی و دیر روی و اگر دلیل در طالع بود
دلالت کند بر زودی و سبکی و اگر قمر زائد النور و العدد باشد دلیل کند بر زودی و سبکی و
و اگر ناقص النور و العدد باشد دلیل کند بر گرانی و دیری و اگر صاحب برج قمر مقابله
نظر کند و آن مریخ باشد دلیل کند بر آنکه میان مردمان کشتی کارزار افتد و اگر زحل باشد
اهل کشتی از آب دریا بخورند یا بیمار شوند یا میان ایشان قحط افتد و اگر نظر تثلیث یا تسدیس باشد
سهل‌تر باشد و اگر نظر مخالفت باشد از سعدین دلیل تنگی و عداوت باشد میان ایشان
اما بطلیموس گوید بنگر در حال کشتی از دوازده برج در کدام برج که نحس باشد فساد و تباهی
بدان رکن باشد و جای که سعدی باشد خیر و نیکوی بدان جانب بود چنانکه سینهٔ کشتی
حمل راست و اغیهٔ فرو تر از آن ثور راست و پهنای کشتی جوزا را و پهلوی آن سرطان را و
و روی کشتی که بر آب ایستاده اسد راست و شکم کشتی سنبله را و اغیهٔ بر ابدار آب و فرود
از سینهٔ کشتی میزان را و جایگاه کشتی‌بان عقرب را و قوس کشتی‌بان راست خاصه و دستهای وی
جدی راست و سراع بزرگ قوس و دلو راست و بلیها حوت راست و هر جا که سعدی باشد
با قمر یا صاحب برج قمر مسعود باشد دلیل کند بر سلامتی و نیکوی آن موضع و هر جا نحسی باشد
با قمر یا صاحب برج قمر منحوس باشد دلیل شر و تباهی آن موضع باشد و اما قمر و طالع
دلیل کشتی است و خداوند آن طالع دلیل آن کسانست که در کشتی نشینند هر کدام که مسعود
یا جای یا سعدی بوی ناظر و یا با سعدین باشد دلیل سعادت باشد و هر جا نحسین
بینی دلیل تباهیست و اگر قمر در تحت الارض بود و منحوس بزحل و زحل بطیء السیر دلیل کند

بر بلا و موج و بادهای مخالف و تباهی و نظر سعدین سود نکند و اگر نظر از تثلیث باشد
و بطیء السیر بود زحل بار کشتی همه بدریا اندازند و اگر زحل مقیم نباشد و بطیء هم نباشد آسان
تر باشد و سلامتی بود پس از بیم و فزع و اگر در این حال زحل با عطارد مقارن یا متصل باشد تباهی
و شدت سخت‌تر بود و اگر سعدین بزحل ناظر باشند از زیانت زحل از جایگاه قوی‌تر
عقوبت کمتر کند و اگر مریخ تحت الارض بود و قمر بوی متصل از فوق الارض دلیل کند بر شدت
و بلا و موج و باد و جنگ و کارزار و عداوت میان اهل کشتی و بدتر آنگاه باشد که عطارد
نیز با وی باشد و اگر یک نحس با قمر باشد و یک نحس با شمس دلیل تباهی و بیم هلاک باشد
خاصه از نظر تربیع و مقابله و اگر نیرین ناگره باشد و قمر با مشتری بود دلیل سلامتی باشد
و اگر زهره نیز ناظر باشد بهتر و نیکوتر و اگر قمر در درجات فوق الارض باشد و مسعود
باشد از سعدین دلیل سلامتی و منفعت بود و اگر با این همه زهره و تحت الشعاع باشد
هم سلامتی بود زحل دلیل گرسنگی و تشنگی و غرق و شدت و مریخ دلیل کارزار و جنگ
و صاعقه و سوختن و دزدان و از جایگاه برجهای آبی و آتشی و خاکی و بادی حکم کن و
اگر قمر بنحس متصل شود بتربیع و آن نحس راجع باشد کشتی از همه راهها باز گردد و بکی
که قمر در کدام مثلثه است از آن روی باشد باز گشتن و کوکب راجع دلیل باز گشتن است اگر
سعد بود سلامت بود و اگر نحس بود فساد و تباهی و سریع السیر دلیل زود رفتن
کشتی باشد و بطیء السیر دلیل دیر رفتن و هر وقتی که دلیل با نحسین باشد یا نحسین مستولی باشند
دلیل هلاک و تباهی باشد و چون سعدین ناظر باشند از آن هلاکت برهند باندازهٔ
قوت کوکب و اگر نحسی شعاع افکند تباهی و هلاکت سخت‌تر باشد و اگر اتصال
مودت باشد بهتر از آن باشد که استقبال و تربیع و مقابله و اگر قمر در امتلا باشد
و نحسین بوی ناظر و عطارد با یکی از نحسین باشد دلیل کند بر هلاکت و اگر نحسین

ببرج قمر یا بطالع ناظر باشد و این هر دو برج ذو جسدین باشد یا ازین دو یکی مجسد
باشد اصلا ان کشتی بکشتی دیگر تحویل کنند و بنگر بصورت طالع و طبع وی و طبیعت
برج قمر و حد قمر باندازه جواهر و طبایع باشد بارهای کشتی واگر سهم السعادة ساقط
بود در دوازدهم یا ششم دلیل بود بر هم و ترس و زیانها واگر دلیل با طالع راجع باشد
بیم بود که کشتی از همه راهها بازگردد **فصل نهم** در بیرون آوردن طالع سائلان جمع شود
و سه چهار حاجت یا بیشتر باشد چنین گوید دوروثیوس فیلسوف چون گرد آیند نزد تو
سائل بسیار و ارتفاع زمانی هنوز بیک درجه باشد چیزی نگذشته باشد طالع سائل
اول را باشد و وسط سائل دوم را و خانه یازدهم سائل سیوم را و بیت الولد طالع
سائل چهارم را و وتد هفتم سائل پنجم را باشد و بیت الاخوه سائل هشتم را و بیت الاب
هفتم را و بیت السفر سائل هشتم را و ان چهار خانه بطالع نظر ندارد پس دلیل نبود و گوید
که حاجت سیوم از بیت الاخوه باید نگریستن و این سخن برهانست بر اثنی عشریه هرمس زیرا
که در هر برجی دلالت کند و همچنین قیاس دوازدهم حاجت را از بیت الاعدا و دیگر حاجت
اول را از اتصال اول قمر و حاجت دوم از اتصال دوم قمر و حاجت سوم از اتصال سیوم
قمر و اگر قمر در ان برج که هست اتصال بعدد حاجتها نباشد در برج دوم قمر بنگر و باتصال
ان برج حکم کن و اگر هم در ان برج نیز اتصال نبود انگاه از حد او و نداند ساعت گوی حاجت
ساعت گوی صاحب اول حاجت اول را و صاحب ساعت دوم حاجت دوم را و همچنین
تا ساعت هفتم بر ترتیب حکم کن **فصل دهم** در نگریستن دو چیز یا بیشتر که کدام بهتر است
یا قوی تر یا دو گروه مردم یا بیشتر یا دو انبار زیاد و حاجت کدام بهتر و نیکوتر و کدام قوی
تر و کدام بهتر از وی نیکو صید تر یا از دو چیز کدام حق است و کدام باطل بگوی سائل را
الا غیر می پرسد از دو سه چیز یا بیشتر هر یکی را بر ترتیب و لا بهند چنانکه حاجت اول

با اول و دوم بدوم همچنین تا آخر پس انگاه بنگر بر صاحب طالع و نفس طالع و برج دوم
و صاحب وی همچنین حکم کن هر یکی خانه را و صاحب وی بر ان حاجت که بر مرتبه وی نهاده است
و ان سعد یا نحس است و بحسبین حکم کن و جدا دوم از اتصال قمر با اول و اتصال دوم و سیوم حکم کن
از ان کوکب و از جایگاه وی و از حال نظر موافقت و مخالفت و قوت و سعادت و نحوست
همچنین حکم تا بر تو معلوم شود هر دلیلی که در وتد بود وی قوی تر باشد از ان دلیل
ساقط بود یا مایل الوتد و هر دلیلی که در شرف یا در غایت سعادت بود یا ضمیر را بود
یا صاعد بود حکم ان حاجت و آن گروه و ان مردم بهتر و قوی تر باشد نیک فهم کن تا ترا معلوم
شود و اگر از اتصال قمر نیز دلالت نیابی از ارباب ساعات حکم کن چنانچه گفته شد و مثال
یاد کردم بر ترتیب هر یکی و ان سعدین و نحسین احکام کن و بطلیموس گوید بنگر حاجت
اول را از رب مثلثات اول و دوم را از صاحب مثلثه دوم و سوم را از صاحب مثلثه
سیوم بسعد و نحس و قوت و ضعف و صعود و هبوط و وتد و غیر وتد و بنگر و حکم کن
باتصال و انصراف باتصال مودت و مخالفت تا تمام بر تو ظاهر شود و اگر ابر پرسد از دو
و شهرها که کدام شهر هوا موافق تر باشد یا کدام زمین یا کدام رکن از شهر بنگر بصاحب
طالع که سعادت وی در کدام رکن است و کدام ستاره است که وی را مسعود کند یا از نظر
سعادت بوی نور افکند و ان ستاره بکدام ربع و کدام برج است بگوی که بدان جانب
و بدان افق ترا سعادت بود و اگر منحوس بود بدان روی که نحوست باشد انجا نیاید
بود که بیم هلاکت و تباهی باشد و اگر خواهی از اتصال قمر بنگر با اول و دوم و اگر خواهی
بطالع و دوم و سوم بنگر و اگر خواهی یا ارباب ساعات بنگر محبتها و نواحی که باشد
سعادت و نحوست از انجا حکم کن **البرج الثانی** بیت المال و ما فیه من المسائل **فصل
اول** در دانستن حال یافتن مال و منفعت اگر پرسد که مال یابم یا نه و حال روزی

روزی و کسب معاش چگونه باشد بنگر بصاحب طالع و قمر که این هر دو دلیل سائل اند و عاشر
دوم و صاحب برج دوم اگر قمر یا صاحب طالع تعبا مال پیوندد یا در برج دوم بود دلیل کند
بر یافتن مال برنج و طلب اگر چه نظر دوستی باشد و اما اگر نظر تربیع یا مقابله بود آن
مال بسختی و دشوار بدست آید و برنج و تعب و مشقت بسیار و الحاح و منازعت و زشتی و
اگر جبا مال بخداوند طالع متصل شود یا در طالع بود و مقبول باشد مال بایسانی
یابد بی رنج و تعب خاصه که نظر مودت بود و اگر تربیع و مقابله باشد پاره اندیشه و
تفکر بود آخر بوی برسد و اگر میان دلیلین اتصال نبود و کوکبی باشد ناقل النور مال
مال بیابد بسبب کوکب ناقل النور پس بنگر که کدام کوکب است و صاحب کدام برج است و در
کدام خانه است از این جا بیابد دلیل کند بر یافتن مال و اگر زهره یا مشتری در بیت المال
باشد دلیل یافتن مال بود و اگر نحسین در بیت المال باشد دلیل کند بر ادبار صاحب طالع
و اگر قمر خالی السیر باشد سائل یا مولود همیشه در این حال باشد که هست نه فزون تر و
نه نقصان و اگر قمر متصل شود بسعدی صاعد و زاید و ناظر باشد بطالع پس مال
بر نیکوئی و تفضل و منزلت و رفعت بدست آید و اگر آن سعد منحوس باشد بیابد
آن مال لیکن قوت روز بروز و جاه و منزلت نباشد و آن کوکبی که دلیل بود بر یافتن
مال اگر در طالع باشد بجهد خویش یابد و اگر در دوم باشد از کسب یابد و
اگر در سوم باشد از قبل اقربا و برادران و سفرهای نزدیک یابد و اگر در
چهارم باشد از قبل پدران و جدان همچنین تا دوازده خانه و اگر از صاحب طالع
نیز دلیل گیری شاید که چنانچه بنگر که کدام جا کجا هست از سعادت و نحوست مال
از آنجا یابد و او را از اغاثی نده بود اما بطلیموس گوید بنگر بصاحب طالع و قمر و
سهم السعادة اگر سهم السعادة بصاحب طالع یا بقمر متصل بود و مسعود باشد

و مسعود باشد مال بسیار یابد و امیدهای بزرگ برآیدش و دولت و اقبال و سعادت
بزرگ یابد و اگر با این همه طالع منحوس بود بنقصان بزرگ افتد و گویند قمر و سهم
السعادة را شهادت بزرگ است در توانگری و درویشی از یکدیگر باری خواه و غافل
مباش هیچ حالی و اصل سهم السعادة است که ریاست و فی الدها و بخت و دولت
وی است که حالها بعد از نیرین از وی توان دانست و اگر سهم السعادة متصل باشد
بشمس و مشتری و آن سعدین ساقط باشد یا بعضی از ایشان در شرف باشد
و مسعود بود سهم السعادة و در اوتاد باشد و قمر بدان سعد متصل باشد
دلیل کند بر بقای دولت و جمع مال بی نهایت و میراث رسد بفرزندان وی
که هیچ کمی نباشد و اگر عطارد و زهره ناظر باشد بسهم السعادة و مسعود باشند و درجه
سهم السعادة نیز مسعود باشد و نحسین از وی ساقط باشند بدانکه این کس از مردمان
میانه است و مال عظیم بدست آرد و بزرگی و ریاست و ولایت از قبل کتابت یا از قبل عجایب
و بغایتی رسد که هر کز بهتری ممکن نباشد و اگر با این همه قمر با عطارد و زهره و
سهم السعادت یا با یکی از این تنه اشخاص متصل باشد و مسعود آنچه کسب کند بماند
تا فرزند و فرزند فرزندی و اگر نحسین از اوتاد بسهم السعادة ناظر باشد بیشتر از آنکه جمع کرده
باشد آن مال ببرد و نفقه کند و اگر نحسین در اوتاد بسهم السعادة باشد و سهم السعادة
با ایشان متصل یا تسییر با ایشان افتد اندر جمله سهم آنچه جمع کرده باشد آن مال همه تباهی
کند و ببرد از وی بزندگانی و چیزی نماند و اگر قمر با سهم السعادة نباشد و عطارد در برج
خود بود و مسعود پس این کس پیشه ور باشد و در کار خویش نافذ بود و نیکو معیشت
باشد در تجارت و بدانکه صلاح سهم السعادت و نظرش بهتر و قوی تر آنگاه بود که
قمر مسعود باشد بسعدی که در وتد باشد مقارن باشد یا ناظر از نظر مودت بی نحوست

این بود که گفتم دلیل کند بر ریاست و عز و جاه و منزلت و فائده و مال بسیار بر جوهر
انجای که دلیل وی قوی تر اندر رویت و اگر قمر را شرکت باشد با سهم السعادة زیان
نکند بسعادت قمر اگر صاحب برج یا قمر با صاحب برج سهم ساقط باشد اما در
اقاویل متقدمان چنین یافتم که اگر بهر سهام انعامی که امید دارد از سلطان یا از رجال
اشراف خاصه بنگر بجایگاه شمس و مشتری اگر این دو کوکب را با سهم مال یا جای یا در وتد
یا با صاحب سهم مال باشد یا در خانه مال باشد یا صاحب وی باشد و مریخ از ایشان ساقط
باشد پس این مال هر آینه بیابد بآسانی و سلامتی و نیکوئی و اگر مریخ در وتد جز نهم
باشد چنانکه و شعبا فتد و یا باز داشتن یا بیش از وی بود زود تباه کند و اگر بجای
مریخ زحل باشد بیابد مال را بدیری و درازی بروزگار بسیار و دیر بدین بیش بیش
و اگر از مال پرسد که امید دارد و پیدا نباشد که مال کیست از صاحب هشتم دلیل گیر یا دلیل
طالع چنانکه صفت کردم و اگر از مال برادر پرسد از سیم جواب گو و اگر از مال بندگان
پرسد از هفتم و اگر از زنان و خصمان و انبازان و کسی دیگر پرسد از هشتم و از مال ملک
از یازدهم و از مال دوستان از دوازدهم و از مال دشمنان از طالع و از مال ...
از دوم جواب کن هم بر این صفت که گفتم همچنین حکم کن از دلیل مال یا دلیل طالع با اتصال
و نظر و نقل چنانکه یاد کردم تا بر تو آسان شود اما بقول ابو معشر اگر صاحب دوم یا
صاحب سهم السعادة صاعد باشد در شمال مال بسیار کسب کند از خداوندان دولت
و از بزرگان یا خود توانگر باشد از مال و اگر صاعد باشد در اوج مال بسیار کسب
کند از دنیا و ملوک و اگر صاعد شمالی و صاعد فلک اوج باشد مال از ملوک
بزرگ کسب کند و خداوندان قدر و منزلت و همچنین بنگر بتمام دلائل مال و اگر دلیل
نعمی خانها چنین باشد بزرگی و شرف و قدر و منزلت یابد از آن جنس و اگر آن کوکبی

کی که دلیل کند بر سعادت زائد النور و العدد باشد و سریع السیر بود و زاید صعود
باشد در فلک اوج بناحیت شمال یا بعرض پس دلیل کند بر آنکه این سائل یا مولود را
روز بروز سعادت افزون شود و او را دولت زیادت شود و هر روزی او را
سعادتی و دولتی تازه پدید آید و اگر آنکه گفتیم هابط باشد در جنوب یا ناقص
باشد در سیر و عدد و نور دلیل کند بر تباهی حال و روز بروز زیادت باشد اما
قول ماشاء الله چنین است که بنگر در مولود و در مسئله بصاحب بیت المال و بنا
او چنانکه اندر خداوند طالع گفتیم اگر خداوند بیت المال بخداوند طالع اتصال
کند مال از دور جای کسب کند بی رنج و تعب و اگر خداوند طالع بخداوند بیت المال
اتصال کند بسختی و تعب کسب کند و اگر کوکبی میان این دو دلیل نور نقل کند مال بشفاعت
و میانجی یا سبب کسب کند پس بنگر بدان کوکب که اتصال کند تا در کدام برج است مال از طبیعت
آن برج بود و گوهر آن خانه و اگر در دهم باشد از ملوک یا بدان کار کسب کند و اگر برج آتشی باشد
از کار آتش یابد همچنین هر دوازده خانه را بر این قیاس کن و اگر میان این دو دلیل اتصال
نبود بنگر بصاحب مال تا در کدام برج است اگر در اوتاد باشد روزی مند باشد و در کسب
کردن قوی باشد و اگر ساقط باشد روزیش روز بروز برسد باندازه قوت خوردن
و اگر در مائل الاوتاد باشد میانه باشد و اگر خداوند مال از نحوس دور باشد و بسعد
متصل خاصه بمشتری و بطالع یا صاحب طالع ناظر بود دلالت کند بر مال بسیار که کسب کند
زیرا که مشتری دلیل مال عظیم است و بنگر بصاحب مال اگر زحل باشد مال از طرف کشت
و درو و تعب و معالجت روزی گردد و اگر مشتری باشد مال از فقها و قضاة و وزرا
و اندرین وجه و پاکی و پارسائی و تجارت و امانت بدست آرد و اگر مریخ بود از لشکریان
و اهل حرب و کارهای آتشی و خون ریختن و دزدی و قهر کردن بهم آورد و اگر آفتاب

باشد از جباری و بزرگی و ملوک و از بیدان و کار آتش کرد کند و اگر زهره باشد از زنان
و لهو و طرب و دوستی و میراث و عزت بهم آورد و اگر عطارد بود از کسب و تجارت و علم
و کتابت و محاسبت کرد کند و اگر قمر بود بنگر که اتصال او بکیست از وی حکم کن و اگر خالی
السیر بود از جاسوسی و صاحب خبری و طوافی کرد کند و از طبع آن برج که قمر در وی است
هر حکمی که کنی درست آید ابو معشر گوید که بنگر بصاحب پنج مزاعم برج مال تا کیست
در وتد یا مایل وتد و بنگر و اتصال نزدیکتر و مقبول و مسعودتر عدد بر طالع و این
کدام کوکب بود و این هفت کواکب و در کدام خانه بود از فلک از آن در یابد کدام کوکب
کدام کوکب بود آنگاه نگر که اندرو بود و بهتر آن بود که این دلیل مال بشرف بود یا از آن
آفتاب یا صاعد و در وتد باشد و میان وی و صاحب طالع اتصال بود اتصال متفق
المطالع و متفقة القوة یا متفقة الطریقه آنگاه غایت مال و نیک بختی مولود و سعادت
مال و سعادت بزرگتر و نیک بختی مولودان باشد که صاحب مال و صاحب حادی عشر و
صاحب سهم السعاده زاید باشد و در وتد باشند و صاحب طالع با ایشان مسعود بود
آنکه دلیل غایت سعادت مولود باشد فصل دوم در معرفت نفقات کردن اگر کسی
پرسد که برای مردی یا دوستی درمی چند نفقه کردم آن درم مرا گیرد یا نه بنگر بصاحب ششم
یا صاحب دوم اگر بمزاج نیکو باشد و مقبول بوند یا یکی از این دو مقبول بود و قوی
باشد بگیرد شمار نفقات وی را زیادت از آنچه رفته باشد و اگر در مایل الوتد باشد
همان نفقات را حساب کند بعینه و اگر ساقط باشد یا یکی ساقط اتصال کند یعنی
از وی شمار گیرد پس اگر با سقوط نیز منحوس باشد اندکی از آن شمار گیرد و اگر با این
همه نیز غیر مقبول بود هیچ شمار نگیرد و آفت وی از جنس طبیعت آن نحس و از خانه
باشد و چون نحسین افراط کنند بنظر باید لا لتا از جهة را تا وان و آفت و زیان

و زیان بیشتر افتد پس از یازدهم و از سهم السعادة نیز یاری خواه و از صاحبش فصل
سیوم در معرفت بروج در فراخی و تنگی اما برجهای که دلیل کند بر جوانمردی و سخاوت
و فراخی و کار بستن نفقه جوزاست و سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوت چون
این برجها طالع باشد یا قمر یا مبتز بر طالع نیز در این برجها باشد دلیل کند که مولود یا مال
اسراف کننده مال و بسیار نفقه و بخشش کند اما برجهای که توانگری بسیار دهد ثور است
و مثلثات وی و برجهای که مالی برساند با زحمت بستاند و فراغ دست کند جوزاست
و مثلثات وی اگر این برجها که گفتم در جایگاه بد باشد از دور فلک و نحسین در وی
باشند دلیل کند بر بسیاری نفقات و تباهی معیشت و دست تنگی و رفتن مال الا بجز بدست
آورده باشد و شاید که مال یا سعادت روزی نباشدش و اگر نیکو حال باشد از دور
فلک و نحسین در وی باشد دلیل کند بر آنکه حال وی در فراخی و توانگری باشد اندک
و اگر نیکو حال باشد و سعدین در وی باشد دلیل کند بر بسیار یافتن مال و سعادت
اما آن برجهای که مال بدهد و باز ستاند سرطان است و مثلثهای وی اگر نیکو حال
باشد از دور فلک و سعدین در وی باشد دلیل کند بر توانگری و سعادت و اگر در جایگاه
بد باشد از فلک دلیل کند بر درویشی و تباهی حال و دست تنگی و اگر سعدین و نحسین
باشد هر کدام که قوی تر است بر آن حکم کند فصل چهارم در دانستن آنکه مال چند درم
یافت شود اگر پرسد از عدد مال که چند درم باشد بنگر بصاحب مال و عطارد و سهم المال
و صاحبش هر کدام از ایشان که قوی تر باشد و بجایگاه اولی تر و شهادت بیشتر وی دلیل است
بر عدد مال اگر دلیل عطارد باشد و در هبوط باشد یا در جایگاه بد دلیل کند بر آنکه
آن مال که بوی رسد بیست درم باشد و اگر اندر مثلثه باشد دو هزار درم یابد و اگر
در شرف باشد بیست هزار درم یابد و همچنین هر کوکبی که او دلیل باشد باندازه

جایگاهش بدهد باندازه سال صغری خویش و در هبوط وجایگاه بد بیت در دم بدل
عطارد واگر در مثلثه باشد سال صغری را در ده ضرب کن انچه بیرون آید چنان باشد
واگر در خانه خویش باشد سال صغری در صد ضرب کن واگر در شرف باشد در هزار و با
هر کوکبی که دلیل باشد همچنین کن واگر دلیل راجع باشد انچه بدهد نیمه ان کم کند واگر محترق
باشد باندازه احتراق کم کند واگر از افتاب پیش درجه بعید بود نیمه مال کم کند واگر چهار
درجه بعید باشد ثلث مال کم کند واگر با درجه شمس برابر باشد یعنی در درجه بدرجه هیچ
نیابد باز بنگر که بعطارد کدام کوکب نظر دارد از سعدین ونحسین وجایگاه ان ناظر
چگونه است اگر سعدی ناظر باشد باندازه جایگاه خویش زیادت کند از سال صغری
خویش چنانکه یاد کرده ایم واگر نحسی ناظر باشد باندازه خانه وجایگاه خویش بکاهد
واگر راجع باشد نیمه عدد خویش بکاهد وهمچنین از احتراق چنانکه گفتیم اگر بدرجه شمس
باشد چیزی نکاهد وسعد نیز همچنین چون بدرجه شمس باشد چیزی ندهد وچون
ان دلیل دلالت کرد بر عدد مال یا انکه زیادت یا نقصان کند اگر در برج ذوجسدین باشد
انچه دلیل کند از عدد عدد انرا تضعیف کن وشمس چون بدلیل ناظر باشد از تثلیث و تسدیس
زیادت کند واز تربیع ومقابله ومجامعه کم کند اما والیس مصری گوید بگیر از درجه تک
چهارم تا درجه افتاب انچه بیابد بدان عدد درجات عدد مال انگرد باشد ده باشد یا صد
یا هزار اینست طریق بیرون آوردن عدد مال وعدد هر چه خواهی **فصل پنجم** در معرفت
حال وام دار که چگونه بود ما شاء الله گوید بنگر سائل را از طالع ومسئول عنه را از خانه
هفتم وعطارد وقمر دلیل بود مال است اگر میان دلیل سائل ومسئول عنه اتصال بتربیع
ومقابله باشد میان ایشان جنگ وعداوت وخصومت باشد واغاز جنگ از کوکب تقاضا
کنند بود واگر نظر مودت باشد میان ایشان صلح ودوستی باشد واگر دلیلین بوی ناظر

ناظر نباشد وقمر با کوکبی میان ایشان نور نقل کند رسولی یا کسی بتقاضا بیاید یا خود
یکدیگر را ببینند وبشناسند واگر کوکب ناقل از دلیل سائل منصرف شود وبا اتصال مودت
وبا دلیل مسئول عنه متصل شود اتصال بمخالفت این سائل کسی بفرستد بشفاعت نزد خصم
واین کس نزد خصم کار تباه کند وعداوت وتعصب انگیزد واگر کوکب ناقل بدلیل مسئول عنه
بمودت اتصال کند شفاعت وجهد کند وبسیار تیمار دارد ونیکوئی گوید واگر این کوکب
ناقل از دلیل مسئول عنه بمودت منصرف شود وبا دلیل سائل بمودت اتصال کند کسی فرستد
بنزدیک سائل بحاجت وسخن نیکو وتقاضا کند واگر بمخالفت منصرف شود بمودت اتصال
کند خصم بدرشتی وزشتی پیغام کند واین رسول نیکوئی گوید ونرمی واگر از مودت منصرف
شود وبمخالفت اتصال کند روی سخن نیکو پیغام کند بدوستی واین رسول زشتیها ودرشتی
ها گوید وهمچنین نیک تامل کن وبشرق کن وجواب ده واگر قمر مسعود بود دلیل کند بر نیکوئی
تقاضا واگر منحوس باشد دلیل کند بر زشتی وجنگ وملازم گرفتن خاصه نظر تربیع و
مقابله واگر عطارد بزحل متصل باشد ومنحوس بود مال بستانند وباز بدعوی بازگردد
بگواهان دروغ واگر بمریخ منحوس باشد دلیل کند بر خصومت وجنگ وعداوت واگر
قمر بتحت الشعاع باشد دلالت از شمس گیر بجای قمر واگر در مواضع بد باشد یا در طریقه
محترقه سخت تباه باشد دلیل فساد مال بود واگر قمر با عطارد باشد یا با مشتری دلیل
اسانی ونیکوئی باشد **فصل ششم** در معرفت حال بازرگانان وتجارت اگر پرسد از
تجارت وبازرگانان بنگر بعطارد وقوت وضعف وی وتشریق وتغریب واستقامت
ورجعت او وجایگاه او واز قمر واتصال وانصراف وحال او وسعادت ونحوست وقوت
وضعف اگر قمر زائد النور وزائد العدد والحساب باشد سریع السیر وصاعد بود وشمالی
وفوق الارض باشد دلیل کند بر گرانی وروائی انچیز که پرسد واگر بخلاف این باشد

۱۵

دلیل کند بر ارزانی و کاسدی و اگر ازین دلالت که قمر اگفتم بعضی بر نیکویی باشد و بعضی
بر بدی هر کدام از دلالت تر و شاهد تر و قوی تر است حکم بروی کن دیگر بنگر در مسئله
اگر از مالی باشد که بجای فرستاده و زیادتی امید دارد بقمر و عطارد و در صاحب بیت المال
و در صاحب بیت الثانی اگر قمر بعطارد متصل شود و از عیبها پاک باشد و مریخ از ایشان ساقط
خاصه که زهره بقمر ناظر باشد یا بدرجه بیت الثانی یا با صاحبش دلیل کند بر زیادتی و بسیاری
شود و اگر این که گفتیم با بیت المال باشد یا بصاحبا و همچنین باشد و اگر این سعادت
جمع شود بقمر و عطارد راجع باشد پاره نقصان افتد و اگر برخلاف این باشد که گفتیم از نحسات
دلیل زیان و نقصان و کمی سود بود **فصل هفتم** در معرفت خرید و فروخت که برآید یا نه و حال
ان چگونه باشد اگر از خریدن و فروختن پرسد بنگر بدلیل سائل و مسئول عنه از طالع و
از هفتم چنانکه در اول کتاب گفته شد اگر این دلیل بیکدیگر اتصال کنند دلیل کند بر برآمدن
ان بیع و شری و آسانی آن از آن کوکب باشد که زودرو تر بود و اگر کوکبی میان ایشان بود نقل
کند آن بیع و شری بدست متوسطان برآید و هر دلیلی که قوی تر باشد دست آنکس قوی
تر باشد و بهر کدام دلیل که سعدین ناظر باشد یا نیکو حال آنکس را بهتر و ارزان تر باشد
و سود بسیار کند و اگر خداوند طالع در هفتم باشد و یا صاحب هفتم اتصال کند سائل
دوم رونده و جوینده باشد و اگر خداوند هفتم در طالع باشد یا بصاحب طالع اتصال کند
مسئول عنه دوم رونده سائل و جوینده باشد و اگر سعدی در طالع بود دلیل کند
بر آسانی بیع و شری و راستی و نیکویی و اگر نحسی بود دلیل کند بر دشواری بیع و
شری و دروغ و اما حال نیکی و بدی وی بیع و مقدار بهای وی از وسط السماء بر حسب
توان دانست و قدر چهارم و قمر دلیل اند بر گوهر آن چیز که بیع و شری از بهر آنست و اگر قمر را
اتصال باشد و انصراف نباشد این بایع آنچه میفروشد بخریده میراث یا فته یا هبه

بهای آن نداده باشد و اگر انصراف باشد و اتصال نباشد آنچه را خریده باشد تا خیر
و نسیه گرفته و باز بنگر بقمر و به برج دوم که بکه اتصال میکند اگر بسعدی متصل شود
اگر بنسیه خریده باشد آن حق بگذارده و اگر آن سعد صاعد باشد یا مشرقی یا زائد خود
آنچه را بسود بفروشد و حق نگذارد و اگر منحدر باشد یا مغربی هم به بهای بفروشد
و اگر قمر در برج دوم بنحسین متصل شود آنچه بر گردوی بود بگذارد و باشد که رکوب
کند خریده بازدهد و اگر بازبرصد که خریده بازدهد شود و مکر و مخادعت باشد و
و دروغ و رنج و زشتی و اگر در وتد چهارم کوکب شرقی بود آن خریدن نو باشد و اگر
مغربی بود کهن باشد و اگر در شرف باشد دلیل کند بر نیکویی جنس از آخریان و در مثلثه
و حد و وجه فروتر از آن باشد و در هبوط چیزی باشد نابکار و اگر قمر در برج
مستقیم الطلوع باشد و زائد النور و العدد باشد و سعدین بوی ناظر هر چیزی
که خریده شود آنرو زیادت از بهای وی سود کند و اگر بجای سعود نحوس باشد
دلیل زیان و نقصان باشد و اگر قمر بعطارد و مریخ ناظر بود دلیل خصومت و رنج
و تعب بود و اگر با ذنب باشد حیلت و زیان و نقصان باشد و همچنین بر زیان و نقصان
و مکر و حیل باشد اگر قمر در برج معوج الطلوع بود و ناقص النور و العدد و نحسین
ناظر و اگر پرسد که بهای او چند درم هست از صاحب وسط السما بگو چنانچه در باب علامت
مال گفته شد **اما** داشتن آنکه فروختن آخریان بهتر باشد یا داشتن و داشتن بهتر
باشد یا فروختن بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام از ایشان که قوی تر باشد وی دلیل
باشد اگر دلیل نیکو حال باشد و بجایگاه نیک بود و بسعدی متصل داشتن آن بهتر
باشد و همچنین اگر صاحب ثانی مقبول و مسعود باشد از صاحب طالع یا از طالع العدد داشتن
بهتر باشد و اگر این باشد فروختن بهتر بود **در معرفت** آنکه آخریان ببود فروخته

شود یا زیان بنگر بدلیل یعنی بصاحب طالع و بصاحب ثانی و قمر کدام را شهادت بیشتر باشد
و هر دلیل باشد اگر دلیل ساقط باشد و در وتد بود یا در شرف وی دلیل کند بر آنکه
بود فروخته شود خاصه وتد طالع و وسط السماء اگر در مایل الوتد باشد میانه
بود میان سود و زیان و اگر دلیل در وتد باشد یا مایل وتد و ساقط بود یا بکوکبی
اتصال کند که ساقط بود دلیل کند که ارزان فروخته اند اما بدانکه اوتاد دلیل زیادت
نرخ باشد و مایل الاوتاد دلیل میانه بودن و ساقط دلیل نقصان و کاسدی و وتد
هفتم و چهارم میانه است اگر پرسد که اخریان دارم اگر فروشم سود کنم یا نه بنگر بدلیل
ان اخریان یا بسهم ان اخریان و بصاحبش هر وقتی که در وتد آید یا بکوکبی اتصال کند
که زایل و صاعد و مسعود باشد و در وتد باشد زود باید فروختن که سود ان نماید بکند
و اگر برخلاف این باشد زیان کند و نقصان فروخته شود و اگر پرسد که چیزی خواهم
خریدن بدبین که کی خرم تا ارزان خریده شود بنگر بدلیل ان اخریان هر وقتی که زایل
گردد یا ساقط یا بکوکبی زایل یا ساقط متصل شود دران روزگار باید خریدن خاصه
که اتصال بکوکبی باشد که ان کوکب ساقط و ناقص النور و العدد و هابط بود ارزان خریده
شود به نیم بهای وی و چون این شکل بگردد نرخ ان افزون شود و سعادت پدید آید
والله اعلم **البرج الثالث** من الطالع فی احوال الاخوان و ما یتعلق بها **فصل اول** در
دانستن حال برادران و ناخوشی ایشان هر کوکبی که در خانه سیوم بود و منحوس باشد
دلیل کند بر کمی برادران و ناخوشی ایشان و بدتر انگاه باشد که خداوند سیوم منحوس
باشد یا محترق و اگر ان دو کوکب سعد باشند دلیل کند بر صلاح حال برادران و موانست
کردن با یکدیگر و اگر برج سوم ذوجسدین باشد و در وی دو کوکب یا سه یا بیشتر
بود دلیل کند که این برادران از یک پدر و مادر نباشد هر کوکبی که باول برج باشد

باشد برادر کلانتر بود و آنکه میانه برج باشد برادر میانه و آنکه آخر برج باشد برادر
خردتر و باید دیدن که این ستارگان در خانه چگونه اند به هر نوع که باشد هم بران
سان حکم کن اگر نیک بود نیک و اگر بد بود بد دیگر بنگر بارباب مثلثات خانه سوم
که ایشان نیز دلیل برادرانند باندازه شهادت نظر ایشان و مریخ را نیز درین باب
شهادت هست پس از درجه طالع تا درجه وسط السماء بنگر اگر مریخ درین میان باشد
سایل را برادری باشد جلد و شایسته و نام دار خاصه که مریخ در شرف باشد **اما**
اگر دلیل برادر از درجه طالع بود تا درجه خانه پنجم برادر خردتر از سائل بود و اگر
صاحب سیوم بان کوکب که دلیل برادراست چون باخداوند طالع بتربیع یا مقابله
بود دلیل کند که سائل را با برادران خصومت و داوری افتد و اگر خداوند طالع
با خداوندان سوم هر دو متصل باشد بخداوند دوم یا بخداوند چهارم یا بخداوند
پنجم بتربیع در میان برادران خصومت رود از جهت مال و اگر ان تربیع با خداوند
دوم بود از جهت مال سائل بود و اگر بخداوند چهارم بود از جهت مال برادران بود
و اگر بخداوند پنجم بود از جهت مال پدر باشد و هر کوکبی که دراین شرح جایگاهست
حکم وی نیز همانست که گفتیم که مشتری در چهارم بود که ان دلیل مال و نفقه و امانة بود
اما ماشاءالله و ابومعشر گویند بنگر که بصاحب برج سوم و انکوکبی که در سوم باشد
از نیک و بد و اگر کوکبی غریب انجا بود دلیل کند که برادرانش اندک بود و اگر ستاره
نحس از تربیع یا مقابله بان نگرد نیز همچنان بود و اگر ستاره سعد ناظر باشد و مقبول
بود مولود را یا سایل را برادران بسیار باشد و اگر ماه خداوند سوم باشد
و از ستارگان بد دور بود یا یکی از سعدین بوی ناظر بود و برادران بسیار بوند
و اگر ماه در تحت الشعاع بود برادرانش اندکی بود و تباه تران بود که احتراق بود

واگر صاحب سیوم منحوس باشد از مقارنه یا تربیع یا مقابله و بکوکبی اتصال کند که آن کوکب
او را قبول نکند برادرانش اندک بود و اگر خداوند طالع را همچنین باشد بگو که صاحب
سوم با خداوند طالع اگر بنظر مودت اتصال کند برادران او را بدوستی نکویند و اگر
بنظر عداوت بود میان ایشان دشمنی بود و اگر مقارنه باشد با گروهی نیک باشد و
با گروهی بد **فصل دوم** در معرفت حال برادران از نیکی و بدی ماشاء الله گوید
اگر پرسد که برادرم را حال چیست بگو بصاحب برج سوم یا بصاحب مثلثات برج سوم
هرکدام قوی تر باشد وی دلیل برادرانست اگر خداوند سوم را یا دلیل برادران را
در خانهٔ ششم یابی یا بصاحب ششم ناظر یا متصل دلیل کند که برادرانش بیمارند و اگر
خداوند ششم در سوم یابی همچنین برادرش بیمار بود و اگر در پنجم یا یازدهم باشد
برادرش را غم و اندوه یا بیماری بود و اگر صاحب سوم و مریخ هر دو در تحت الشعاع
باشند که اندر احتراق روز از آن بیماری برهد و اگر محترق باشد دلیل کند بر مرگ خطر
که صاحب مثلثه سوم منحوس باشد یا خود همه منحوس باشد و همچنین اگر پرسد از پدر از
چهارم جواب گو و اگر پرسد از پنجم جواب گوی تا دوازده خانه **فصل سوم** در معرفت
دانستن آنکسی که نصیحت نزد تو آید ناصح هست یا نه اگر کسی نزد تو آید و خواهی که بدانی که
ناصح هست یا نه یا دوستی یا برادری بنگر بوسط السماء اگر سعدی در وسط السماء باشد
از وی خیر و منفعتی پدید آید ترا و ناصح راست گوی بود و اگر مقبول بود بهتر باشد و
اگر سعد راجع باشد آنچه بگوید غیر آن بکند گندم نمای جو فروش است و اگر نحسی در وسط
السماء باشد دروغ گوی و با نصیحت کو باشد و قصد جفا دارد و اگر این نحس در وسط
السماء شهادت دارد یا مقبول بود ناصح باشد بدوستی و سخنش با دروغ آمیخته باشد
و بنگر که صاحب کدام برج است و کدام ستاره است بر طبع و گوهر وی بگوی و اگر سعدی

در طالع بود و بر او از تو نصیحت باشد و خیر و منفعت بود و از تو وعده یابد و اگر نحسی در
طالع بود از تو هیچ نصیحتی و خیری و منفعتی نیابد مگر ناخشنودی و ناخشنودی از تو
برود و بیم بود که سخن سرد و دشنام یابد یا سخنی شنود که دلش گران و ناخوش شود
و شرح این باب در اول کتاب گفته شد و اینجا نیز این قدر آوردیم تا تمامتر باشد **فصل
چهارم** در نکو نیستن حال خبری که بیاید حق است یا باطل ماشاء الله گوید بنگر بقمر و صاحب
طالع اگر در وتد باشد و از نحسین پاک و بکوکبی ساقط متصل نباشد آن خبر که شنیده
حق است و اگر از وتد بکوکب ساقط متصل باشد غیر مقبول از آن خبر چیزی بادی و ذکری بود
لیکن باطل شود و تمام نشود و با فساد در آید و اگر بکوکب ساقط یا راجع متصل شود و آن
که منحوس باشد دلیل کند بر آنکه خبر دروغ و باطل باشد و بیهوده و اگر صاحب طالع یا قمر
از وتد بکوکبی نحس متصل شود و مقبول نبود خبر دروغ و باطل باشد و اگر صاحب طالع
در وتد نبود و بکوکبی متصل شود که در وتد بود اگر آن کوکب سعد باشد و صاحب طالع
قبول کند آن خبر حق بود و پیدا گردد و اگر آن کوکب نحس باشد و صاحب طالع را قبول نکند آن خبر
باطل و دروغ باشد و اگر صاحب طالع در وتد نباشد و بکوکب ساقط متصل باشد خبر
دروغ بود مگر که صاحب طالع با آن کوکب مقبول باشد و اگر غیر مقبول بود دلیل کند بر تباهی
خبر و فساد حاجت سائل بعد از آنکه امید باشد و اگر اتصال آن نحس را باشد فساد و تباهی
از روی دیگر باشد بر آن سائل و بنگر بر آن کوکب که قمر اتصال دارد اگر پاکیزه بود از نحوست
و احتراق و رجعت آن خبر تمام شود و نیک باشد و اگر منحوس باشد غیر مقبول و راجع
دلیل کند بر تباهی خبر دروغ و اتصال قمر بصاحب برجش دلیل کند بر درستی خبر خاصه که در
وتد باشد اگر طالع برج ثابت و مجسده بود و صاحبش بوی ناظر و قمر بوی متصل یا صاحب
برجش با سعدی از وتد ناظر بود پس این دلیل کند بر قضاء حاجت و درستی خبر بجو و

وراستی واگر صاحب طالع به تحت الشعاع بود آن خبر مستور ماند و کس از آن آگاه نشود اما
حکما چنین گویند که اگر طالع با قمر در بروج منقلب یا معوج الطلوع بود دلیل کند
بر دروغی خبر و بطلان آن خاصه که نحسین بوی ناظر باشند و اگر در برج ثابت باشد
و مستقیم الطلوع دلیل کند بر درستی و راستی خبر خاصه که سعدین شاهد باشند و اگر
برج مجسد باشد و مستقیم الطلوع خبر راست بود بعضی و بعضی دروغ خاصه که سعدین
و نحسین ناظر باشند اما بیانکه خانه سوم و نهم و صاحبان دو برج را و قمر را دلالت
در اخبار و همچنین سهم الاخبار را و از این دلیلان را نیز حکم کن چنانکه گفتیم اما
ابومعشر گوید که دلیل اخبار چهار است قمر است و درجه طالع و صاحب طالع و سهم
اگر پرسد از خبری بنگر با انصراف این دلایل هر کدام قوی تر باشد بر خبر دلالت کند اگر منصرف
بود از کوکبی راجع یا کوکبی از برجی معوج الطلوع یا از برج منقلب یا زائل و ساقط
و قمر نیز هم بدین صفت و بدین حال باشد دلیل کند که آن خبر دروغ و بهتان هر کدام
که باشد و اگر از خبری پرسد که نخواهد بودن و دلایل متصل باشند بکوکب راجع
معوج الطلوع یا منقلب یا زائل و حال قمر نیز هم چنین باشد دلیل کند که آن خبر که بیاید
هم دروغ باشد و اگر انصراف از کوکب مستقیم یا از برج مستقیم الطلوع ثابت یا از وتد
باشد خبری که بوده باشد راست باشد و اگر اتصال نیز بدین صفت باشد آن خبر که بیاید
راست و حق بود اما بیانکه خبر بوده و گذشته از انصراف بنگر و خبری که خواهد بودن
از اتصال دلیل گوی البرج الرابع فی بیع العقار و ما یتعلق بها فصل اول در خریدن
سرای و ضیعت و عقار و مستغلات آن ماشاء الله گوید بنگر بطالع و صاحبش که دلیل
سائل است و هفتم و صاحب هفتم دلیل مسئول عنه و چهارم و خداوندش باز حال
دلیل سرای و ضیاع و وسط السماء و خداوندش دلیل بهاست اگر خداوند طالع در

در هفتم باشد یا خداوند هفتم متصل دلیل کند بر آنکه آن بیع تمام شود بطلب و حرص سائل
اگر نظر مودت باشد باسانی و نیکوئی بر آید و اگر نظر عداوت بود بدرشتی و دشواری
و اگر صاحب هفتم در طالع باشد یا بصاحب طالع متصل آن بیع بر آید و تمام شود به
رنج و تعب سائل و مسئول عنه بر آن حریص تر باشد و اگر میان ایشان اتصال نبود
بنگر بصاحب طالع و قمر اگر در چهارم باشد یا بصاحب چهارم متصل یا صاحب چهارم
در طالع بود یا بصاحب طالع اتصال کند دلیل کند بر تمامی بیع و بر آمدن کار چنانکه
گفتیم و اگر اتصال نبود بنگر بجمع النور و نقل النور و از ایشان شهادت گیر بر تمامی بیع
و بر آمدن کار چنانکه گفتیم و اگر اتصال نبود بنگر بجمع النور و نقل النور از ایشان
شهادت گیر بتمامی و بر آمدن بیع و شری و هر کوکبی که مقبول بود یا مسعود خوش
خو و نیکو طبع و آسان کار باشد و هر دلیلی که منحوس یا غیر مقبول بود از بد خو
و بد طبع و دشوار کار باشد و هر دلیلی که اتصال بتربیع و مقابله کند آن
دشوار کارتر و جنگ جوی تر باشد و هر کدام که انصراف مودت کند آن آسان کارتر
و آسان کننده و حوله شوری خواه بود فصل دوم در صفت سرای و ضیاع و زمین
و حال آبادانی و ویرانی اگر نحسی در چهارم باشد آن سرای ویران باشد و تباه
و اگر راجع باشد نامبارک و بد باشد اگر صاحب طالع منحوس باشد یا در هبوط
یا راجع هم دلیل کند بر ویرانی و تباهی و نامبارکی آن سرای و اگر سعدی در چهارم
باشد یا خداوند چهارم مسعود بود یا در شرف دلیل کند بر آبادانی و نیکوئی و مبارکی
سرای و اینکه یاد کردیم در باب سراهاست اما در باب ضیعت و آب و زمین و باغ
و بوستان طالع دلیل کدیوران و آنها که در وی کار کنند و چهارم دلیل آب
و زمین و ضیعت است و هفتم دلیل نبات و گیاههاست و دهم دلیل درختان

ومیوها وترهات وغلها است هر کجا سعدی بینی خیر وخوبی انجا باشد وهر کجا
نحسی بینی شر وتباهی انجا باشد واکر نحس در طالع باشد بدان که ان کدبوران با مکر
وغدر وخیانت وزور باشد واکر راجع باشد از انجا بیرون آیند وبکریزند
واکر مستقیم باشد انجا پایدار ندارد واز انجا بیرون نروند واکر مشرقی باشد
از آفتاب آنجا نو آمده باشند یا جوانان باشند واکر مغربی باشد آنجا از دیرینه
باشد یا پیران باشند واکر در طالع اتراحنط باشد انجا معروف باشند واکر خط
نبود انجا مجهول باشد واکر در طالع سعدی باشد ان کدبوران پارسا وناصح
وامین باشند ونیکوکار واکر راجع باشد انجا نباشند بیرون روند بازنیاید الله
واکر مستقیم باشد انجا پایدار باشد ونروند از انجا وهمچنین ز خداوند طالع و
از نظر سعدین ونحسین حکم کن اکر سعدی در وسط السما باشد ومستقیم باشد
درختان قوی باشد وبسیار واکر راجع باشد بسیار ربوده باشد لیکن
کمتر مانده بود و باشد که اغاز فروختن کردند ودرختان از انجا بر کنند وببرند
کنند واکر نحسی در وسط السما بود درختان اندک باشد وانچه باشد ضعیف
باشد واکر راجع باشد ان درختان همه بکنند وببرند واکر وسط السما خالی باشد
از خداوند وسط السما بکوی چنانکه از کواکب بکو کفتم مثلا اکر صاحب وسط السما
بجای خویش نظر کند یا متصل باشد ومسعود بود درختان باشد واکر غریب
باشد درخت نباشد واکر صاحب وسط السماء بان کوکبی که در وی باشد مشرقی
باشد ان درختان نو نشانده باشند واکر مغربی باشد ان درختان پیر باشند
وکنانه باشد از درختان پیشینیان بود واکر مستقیم باشد ان درختان انجا
بمانند وپایدار باشد واکر راجع باشد ان درختان از انجا بکنند وببرند یا همه

یا همه تباه شود واز هفتم نیز هم بدین صفت بحکم کن که کفتم واکر صاحب وسط السما بوسط نظر ندارد
ونه خداوند هفتم به هفتم بدانکه انجا درختان ونبات هیچ نباشد وزمین خشک باشد واما
جوهر زمین از چهارم پدید آید اما مثلثات حمل دلیل کوه باشد ومثلثات ثور دلیل زمین
هامون وکشت زار ومثلثات جوزا دلیل است بر فراز ونشیبها وهامون وکوهها ومثلثات
سرطان دلیل است بر مرغزار وحوضها وباریکیها وآبکیرها وکیاه خوار ستوران ولب آبها
اما جوهر زمین از چهارم بنکر هر کدام برج که باشد از ان جوهر باشد وصاحبش در کدام
برج باشد از ان جنس نیز با وی یاد کن واکر جای کوه دور باشد مثلثه آتشی دلیل جای کوهی
باشد سنکناک یا زمین سخت وسنج وکل سخت باشد واکر برج چهارم ذو جسدین باشد
آن زمین هموار نباشد بعضی از وی صحرا وهامون باشد وبعضی از وی تودها وتلها
واکر برج منقلب بود زمینی باشد هر نوع چون ریک وخاک خوش وآب وخشکی واز هر رنکی
خیزی در وی باشد واکر برج ثابت باشد زمین سخت یا قوت ونیک باشد بهمواری
هموار وبه بلندی بلند هم برای صفت شرح کن **فصل سوم** در صفت خانه وکهنی ونوی
ومبارکی وچکونکی جایکاه اکر پرسند که صفت خانه چکونه باشد بدانکه چهارم دلیل خانه است
وصاحب چهارم با ان کوکبی که در ویست دلیل نیکی وبدی خانه ونوی وکهنی ومبارکی و
نامبارکی چنانکه صفت کردیم وطالع رهکذر خانه است وموضع قمر دلیل در خانه است وموضع
شمس دلیل ساحت وکشادکی ومیان سرای وصحرای خانه است وجایکاه زهره دلیل خرمی
خانه است وجای عشرت وشادی زنان ورياحین وطرب وجایکاه عطارد دلیل مخزن
وکنجینه وکتابخانه باشد ودوم خانه وجایکاه زحل دلیل آبخانه وکنیف وجایهای تاریک
وکنده است وجایکاه مشتری دلیل مجلس کاه وجایکاه عالی وبستان وجایکاه خیر ونماز است
وجایکاه مریخ دلیل مطبخ وتنور وآتش دانها وجای خون ریختن است وجایکاه راس

دلیل است بر جای که نردبان باشد یا چیزی که بسوی بالا بر آیند و جایگاه ذنب دلیل است
بر جایگاه خس و خاشاک و کنده و جای ستور یا جای که خوبها افکنده باشند و خارستان و
بنگر که هر کوکبی بکدام ناحیت است از جایگاه نیز در ان ناحیت باشد از مشرق و مغرب و جنوب
و شمال و هر کوکبی را بنگر با اتصال و انصراف و تمیز کن با خویشتن با اتصال و انصراف و چگونگی
جای را و حکم کن و بنگر که قمر کجاست بر جمای گذشته ماه دلیل راست خانه است و بر جمای
مانده دلیل چپ خانه و نیمه فلک بسوی وسط السما دلیل راست خانه است و نیمه تحت
الارض دلیل چپ خانه فوق الارض بر سوی خانه است و تحت الارض فرو سوی خانه
و اگر ماه در برج منقلب بود در خانه خورد باشد و بر سر بالا و اگر در برج ثابت باشد
در خانه کلان باشد و بزرگ و محکم یک لخت و اگر در برج ذوجسدین باشد خانه
خانه دو با باشد یا در ده و طبقه باشد یا در خانه یک میه خانه دیگر باشد یا این خانه را
یک کند دیگر باشد و اگر ماه در برج آتشی باشد بر در خانه جای آتش باشد یا ستورگاه و
و اگر برج آبی باشد بر لب جوی یا بر لب حوض باشد و اگر در برج خاکی باشد بر در خانه کشت زار
یا توده خاک بود و اگر در برج بادی باشد بر در خانه بنا باشد یا درخت و بنگر که نظر کدام
کوکب را در قمر از کو هر کوکب و مزاج وی نیز دلیل گیر و اگر قمر بزحل پیوسته باشد در خانه
شکسته باشد یا سیاه یا بر سن یا بچیزی بسته باشد و اگر مشتری ناظر باشد در خانه بلند
و ساخته باشد و بر در خانه نشستگاه بود و اگر مریخ ناظر بود در خانه سوخته باشد
یا باهن بسته خاصه که بنظر تربیع بود و اگر با فتاب ناظر بود در خانه تخت باشد یا جای
شکوه مند یا نشستگاه محتشمان و اگر زهره ناظر باشد بر در خانه گلزار یا آب وان
بود یا نشستگاه زنان و اگر عطارد ناظر بود بر در خانه راه گذر بود یا دو راهه
یا چهار راهه باشد خاصه که مشتری نیز ناظر باشد یا برج ذوجسدین بود یا جوی

جوی آب بود یا نقاشی و اگر این برج از برج قمر یاد کردم بسیار وقت باشد که شهادت
بیشتر بر در خانه طالع باشد و این انگاه باشد که بقوت بنگری که ماه قوی تر باشد یا طالع
حکم کن از انجا و قوت طالع ان بود که صاحبش قوی بود و یا بدرجه طالع ناظر باشد و طالع
سعدی بود یا قمر بطالع ناظر نباشد و اگر قمر از افتاب مشرقی باشد در خانه نو باشد و
اگر مغربی بود کهنه و هم چنین اگر ستاره مشرقی و مغربی نظر دارد و اگر قمر در شرف باشد
در خانه پاکیزه و نیکو و خرم بود و اگر در هبوط بود در خانه کنانه و شکسته باشد یا بر در
خانه مغاکی و کنیفی بود و بنگر که از درجه قمر تا درجه خانه چهارم چه مقدار است
ان دلیل مسافت دهلیز است از در خانه طالع هر درجی یک ذراع و یا از صاحب طالع تا درجه
رابع یا از صاحب طالع تا طالع هر کدام را شهادت قوی تر بود از وی گوی و هر ستاره
که در این میان باشد و هر برجی دلیل کند بر چیزی که جوهر برج و جوهر کوکب دلیل کند
و وسط السماء دلیل است بر صحرای دانا اگر مشتری یا زهره در وی باشد در صحرای خانه
بوستان باشد نیکو و خرم و اگر زحل باشد چاه یا مغاک بود و اگر مریخ باشد معدن
آتش باشد یا جای خون ریختن و اگر افتاب بود تخت بود یا نشستگاه بزرگ و
اگر عطارد بود در میان سرای مخزنی بود یا مربط حیوان یا کبوتر خانه و اگر وسط السما
باشد در میان سرای دری باشد سوی سرابه یا اسیاچه یا حوض یا چیزی مانند این
و اگر ذنب باشد ستودکاه باشد یا مغاکی یا خس و خاشاک و اگر راس باشد جای
عبادت باشد یا حوض یا گلزار و بنگر که از این هفت کوکب در طالع کدام را شهادت
قوی تر است وی دلیل است بر در خانه اگر قمر باشد وی قوی تر و یا ولی تر بدلالت
اگر در ربع مشرقی باشد در خانه بمشرق گشاید و اگر در ربع شمالی بود بسوی
شمال گشاید و اگر مغرب بود بسوی مغرب و جنوب بسوی جنوب و هر ستاره

کنا ناظر باشد بنکر که انکوکب کجاست در خانه بدان سوی کشاید واکر قمر در وتد بود در
خانه راست کشاید واکر ساقط بود در خانه بابرکت وخم کشاید واکر قمر منحوس بود و
ناقص النور انخانه را در بناشد واکر زحل ناظر بود شکسته بود واکر مریخ نظر دارد
سوخته باشد واکر خالی السیر بود در خانه هنوز ننهاده باشد لیکن از انصراف دلیل کذشته
واز اتصال دلیل اینده معلوم شود انصراف قمر دلیل کند بر انچه کذشته باشد بر در ان
خانه واتصال قمر دلیل کند بر انچه خواهند کرد بر در ان خانه واکر پرسد که خانه بچه
جایکاهست بنکر بچهارم اکر مشتری در وی بود خانه بزرک و پاکیزه و نیکو بود و نزدیک
در خانه مصلی باشد یا نزدیک مسجد باشد واکر زهره در وی بود خانه نظیف و
منقوش باشد واکر مریخ در وی بود بنزدیک کرمابه یا تنور یا سلاخ خانه بود
هم چنین از صفات کواکب کو واکر عطارد باشد خانه در پیشکان و مرغان باشد
واکر ماه بشمس یا مشتری ناظر بود این خانه را در کوی بود واکر مشتری یا بشمس ناظر بود
این خانه در کوی راهکذار باشد واکر بدین هر دو ناظر نباشد آن در کوی راکذاره
و بیرون سو نبود واکر قمر در برج ذو جسدین باشد آن در کوی را در دیکو باشد و
اکر برج ثابت بود همان یک درکاه باشد واکر منقلب بود کشاده باشد واما دانستن
انکه این خانه در اوّل آن کویست یا میانه یا اخر از جایکاه قمر توان دانستن اکر قمر در وجه
اوّل باشد از برج خویش خانه در اوّل کوی باشد واکر در وجه دوم خانه باشد
خانه در میانه کوی باشد واکر قمر در وجه سوم باشد خانه در آخر کوی باشد چون مشرق
و مغرب معلوم کنی اوّل و اخر نیز پیدا شود فصل چهارم در صفت خانه که مبارک
باشد یا شوم بر خداوند امّا بدانکه مبارکی خانه و نامبارکی آن بر صاحب خانه بدو
وجه هست اوّل انکه اکر کسی بجای تحویل کند که بروی نحس بود و خداوند طالع یا
رع

ساعة یا قمر منحوس باشد هر وقتی که از ان خانه بیرون آید آن فساد و نحس از وی برود و
اکر بار بطالع نیکو و ساعات مبارک باز بدان خانه تحویل کند دلیل بر مبارکی و نیکوئی
انجای و وجه دوم آنست که جائی بنا کنند بطالع بد و ساعات بد آن خانه بشوم شود
بر هر که در ان خانه باشد و باشد که این چنین خانه بعضی مردمان را موافق آید و آن
چنان باشد که ان نحسین که دلیل باشند بر شومی انخانه مر طالع مولود یا طالع تحویل
سال انکس موافق بوده باشد و همچنین سرای و خانه را تا از بن و اصل نکنی و از نو بطالع
نیک و وقت سعد بر بنیاد نیکو نشود و هر وقتی که زحل و مریخ در وسط السما باشد
بالا و سقف ان خانه معیوب باشد و شکسته واکر از وسط السما زائل باشد ان عیب
بدان سو و ان جانب بود یا بر دیوار عیبی باشد زیرا که چهار اوتاد دلیل چهار حدود
دیوار خانه است هر جا نحسی باشد فساد و تباهی انجا باشد و هر کجا سعدی باشد
نیکوی انجا باشد و سلامت و ابادانی واکر نحسین یا سعدین در مائل الاوتاد باشد
صلاح و فساد و ابادانی و کجهای خانه و کنهای ان باشد واکر در زائل و ساقط باشد
در پس خانه یا پکوشه فرو دین خانه یا پایکاه خانه عیبی باشد یا صوابی اینست صفت این برج
صفت خانه و سرای که کفتیم و این باب بسیار جائی بکار آید خاصه خریدن خانه و کم شده و
کریخته و در جستن کسی که کجا باشد و خانه دزد بچه صفت هست هم از این باب معلوم کردی
فصل پنجم در دانستن بهای خانه و غیره اکر پرسد که این خانه یا زمین یا آب یا ضیعه را
بها چند درم هست یا بچند درم توان خرید بنکر بصاحب وسط السما یا بکوکبی که در وی
باشد هر کدام که قوی تر و شهادت بیشتر وی دلیل هست پس بنکر که سال صغری وی چند
باندازه سال صغری دهها یا صدها یا هزارها باشد و کواکب سعدین زیادت کنند و
نحسین نقصان چون ناظر باشند چنانچه در زیادت نحس و باب عدد و مال کفته شد واکر چنین

باشد که صاحب وسط السما ضعیف بود دلیل نکند و نه کوکب عارض پس بنگر که سائل و وسط السماء
تا در چه مطالع چند است از اعجاز دلیل گیر **فصل ششم** در دانستن آنکه این ضیعت که خرید
از وی منفعت یابد یا نه اگر پرسد که این سرای یا ضیعت که ملک من است یا آنکه حال خریدم
از وی خیر و منفعت یابم یا نه پس بنگر بدلیل سائل و دلیل مسئول عنه و یا دلیل ضیاع و سرای
اگر میان ایشان اتصال مودت بود و قبول منافع بسیار بود و سعادت و اگر اتصال عداوت
بود و قبول بود منافع بود لیکن برنج و مشقت و اگر نظر مودت بود و قبول نبود کار
باسانی و شادی بود لیکن منفعت پراکنده بود و اگر نظر عداوت بود و قبول نبود هیچ خیری
و منفعتی نباشد و بنگر نیز بسهم السعاده و زحل اگر مسعود باشد و مقبول و بطالع
ناظر بود منافع باشد و اگر نه چنین باشد هیچ منفعت نبود **اما** اگر پرسد که بیع وی کدام
وقت تمام شود بنگر باتصال دلیلین اگر میان ایشان قبول بود هر وقتی که درجه بدلیل
برسد آن وقت تمام شود و اگر دلیل نکند بنگر بعدد دلیلین و ما بین درجات را
بنگر که چند است بان عدد از روز و ماه و سال کار برآید و تمام شود **فصل هفتم**
در دانستن آنکه این ضیعت یا خانه را اجاره کند چگونه بود اگر پرسد که زمینی یا باغی
یا کشتی یا چیزی که اجاره میگیرم چگونه است بنگر اجارت گیرنده را از طالع و صاحبش و اجارت
دهنده از هفتم و صاحبش و اگر سائل اجارت دهنده باشد طالع ویرا بود و هفتم
اجاره گیرنده را و مزد و بهای و غلات از وسط السما و صاحبش و عاقبت کار از چهارم
اگر میان دلیل سائل و مسئول عنه اتصال بود یا در خانه یکدیگر باشند آن کار برآید یا
با نه اتصال مودت و عداوت چنانچه بارها گفتیم و اگر صاحب طالع مسعود بود
یا کوکبی که در طالع بود مسعود بود سائل امین و راست کار و ناصح باشد و اگر
نحس باشد خائن و بی امانت و بدنیت بود و هم چنین از صاحب هفتم گوی اگر

اگر نحسی در وسط السما بود یا صاحب وی نحس باشد در مستغل و بدل اجاره تباهی افتد و
اگر سعد باشد دلیل سعادت و خیر و نیکوئی بود و هم چنین حکم کن از صاحب رابع
عاقبت کار را و بنگر باتصال و انصراف قمر اگر بطالع ناظر باشد وی اولیتر بدلالت بود
چنانکه کوکبی که قمر از او منصرف بود دلیل سائل است و متصل دلیل مسئول عنه و صاحب برج
دلیل عاقبت و قمر دلیل آن چیز است که اجارت گرفته است هر کدام سعد بود دلیل خیر و وفا
و منفعت باشد و آنکه نحس بود دلیل شر و تباهی و فساد آن بود و اگر از صلاح و فساد راه
آب راه پرسد بنگر بعطارد و زهره و مشتری هر کدام را از ایشان که قوی تر باشند و بطالع ناظر
و شهادت بیشتر وی دلیل است اگر در وتد بود یا مقبول یا مسعود دلیل خیر و خوبی بود
و اگر ساقط باشد یا منحوس دلیل تباهی بود **فصل هشتم** در دانستن دفین که یافته شود
یا نه و صفت مدفون اگر پرسد از دفین یا مال مدفون یا چیزی که مردمان کنند از
از تماثیل و عقد و شجر و آنچه بدین ماند طالع بنه و بنگر که مسئول سائل چگونه است از مال
کسی دیگر یا از مال کسی دیگر یا از مال فرزند یا از مال پدر یا از مال سلطان از هر کدام
که پرسد از خانه دوم آن جای بنگر مثالش از مال برادر پرسد از چهارم نگر و اگر از مال
پدر پرسد از پنجم و اگر از مال فرزند پرسد از ششم و اگر از مال بنده پرسد از هفتم نگر
هم برین قیاس می نگر از اعمالی که سوال سائل است بنگر بدان برج و صاحب که وی دلیلست
بر آن دفین اگر دلیل در اوتاد طالع باشد یا در اوتاد صاحب طالع مال مدفون در
خانه باشد و اگر در طالع یا در برج صاحب طالع بود دفین در خانه خویش و محل وی
بود و اگر در وسط السما باشد از طالع یا از صاحب طالع در کارخانه باشد اگر در هفتم
باشد از طالع یا صاحب طالع در خانه زنان باشد و اگر در چهارم باشد از طالع یا صاحب
طالع در خانه پدران و جدان باشد یا در میان خانه و بنگر که صاحب طالع را یا قمر یا دلیل

اتصال چگونه هست ومیان از اتصال وقبول ومودت هست یا عداوت ونا قبولی از آنجا
حکم کن بیافتن ونایافتن ویافتن باسانی یا دشواری چنانکه در بابهای دیگر گفته
شد واگر اتصال نبود بجمع النور ونقل النور نگر وازوی حکم کن اما دانستن آنکه دفین
هست یا نه بنگر بصاحب طالع اگر در اوتاد باشد یا سعدی در وتد باشد پس انجا دفین
بود اما قول اوایل ماشاء الله چنین یافتم از اق ویلی ایشان که بنگر بخانه هفتم اگر در وی
سعدی باشد انجا دفین باشد واگر نحسین باشد دفین بوده وبرگرفته اند واگر نحسی
سائل از سحر وتماثیل باشد واگر نحسی در هفتم باشد پس سحر باشد وحق بود واگر در هفتم
هیچ کوکبی نباشد صاحب هفتم دلیل هست بر آن دفین اما بدانکه طالع وصاحبش
دلیل سائل هست وچهارم وصاحبش دلیل جای دفین وهفتم وصاحبش دلیل مال
با جوهر دفین هست خاصه که بکسی منسوب نباشد چنانکه بالاتر یاد کرد اما اگر خواهی
که بدانی اصل دفین را از هفتم ببین وبنگر بصاحب طالع وقمر وصاحب ساعت و
صاحب هفتم واز کوکبی که در هفتم هست یا در طالع هر کدام را شهادت بیشتر باشد وقوی
تر وی دلیل دفین هست وبیشتر دفین از کوکبی که مترا است معلوم شود ونخست درست
کن دلالت او وتفحص کن هر کوکبی که دلالت را شایسته باشد ودر رابع شهادت
دارد وناظر بود وی دلیل دفین هست وهر کوکبی که دلالت را شاید وبدلیلین مال هفتم
بود وشهادت دارد وی دفین هست بر دلیل واگر از این دلیلان که گفتم نتانی وتوانی
فرق کردن بدلالت پس کوکب عارض در هفتم دلیلست اگر مستولی نباشد یا صاحب
هفتم یاد کن که وی دلیل هست واگر دلیل شمس باشد ودر خانه خویش یا در شرف خویش
باشد آن دفین زر باشد یا گوهر سرخ تابنده گران مایه واگر غیر این باشد آن دفین
از جنس بلور وسربج وآبگینه باشد واگر قمر بود ودر برج یا شرف خویش بود

بود سیم بود یا چیزی سفید از جنس حریر که قیمتی باشد باشد واگر غیر این باشد چیزی باشد
بر تبه فروتر واگر دلیل مریخ بود یا مس یا آبگینه رنگین باشد واگر در برجهای دیگر باشد
از این کمتر بود واگر دلیل زحل بود ودر برج وشرف خویش بود چیزی سیاه یا آهن یا مغنیکی
یا سنگ سرمه بود واگر دلیل مشتری بود ودر برج وشرف خویش آن دفین سیم بود یا چیزی
سفید مرتفع یا یاقوت سفید ومانند آن واگر دلیل زهره بود ودر برج وشرف خویش
انچه مروارید یا مرجان بود آنچه از دریا بیرون آید ومانند واگر عطارد بود در برج
وخانه خویش آنچه سیماب بود یا پوستها یا قاقم بدین ماند واگر اینها که گفتیم در غیر برج
وشرف خویش باشد مزاج یاد کن با آن کوکبی که متصل باشد از برجهای بادی وآبی و
خاکی وآتشی هم چنین آنکه اگر کبا نیز بر قدر دلالت جواب گو واگر دلیل زحل باشد بشرکت
عطارد یا یکی از ایشان دلیل باشد وبیکدیگر شهادت دارند آن دفین سحر باشد
وهم چنین اگر از این دو دلیل یکی با ذنب بود واگر دلیل مشرقی باشد از آفتاب آن دفین نو
باشد واگر مغربی بود کهنه **فصل نهم** بدانستن آنکه بدفین ظفر یابد یا نه اگر خواهی که این
مسئله معلوم کنی بنگر بدلیل دفین یعنی کوکب سعد عارض در وتد یا در هفتم یا در
صاحب هفتم اگر بصاحب طالع نظر دارد بیابد باسانی وخاصه که نظر مودت باشد و
اگر نظر عداوت باشد بدشواری ورنج یابد واگر صاحب طالع را اتصال باشد بدلیل دفین
بیابد بدشواری ورنج واگر نظر مودت باشد کم رنج تر باشد واگر نظر عداوت بود
سخت رنج ومشقت بیند وآخر بدست آرد اگر شمس وقمر بدرجه طالع ناظر باشند یا یکی
از ایشان در طالع باشد امید یافتن بود بزودی واگر ساقط رنج وتعب بسیار بود
وبعضی گویند که بنگر بسهم السعاده وصاحبش اگر بطالع ناظر باشد یا بشمس وقمر یا بصاحب
طالع دلیل کند بیافتن واگر ساقط باشد صاحبش یا نیرین خاصه قمر از سهم السعادة

وسهم وصاحبش ساقط بود از نظر طالع وصاحبش دلیل کند بر دشواری یافتن وتعویق کند
بجستن آن **فصل دهم** در دانستن موضع وجایگاه دفین اگر خواهی که موضع دفین
بدانی بنگر بدلیل دفین که درکدام برج است ودرکدام ربع از فلک بدان ناحیت باشد
ازخانه یا از موضع دفین اگر در ربع شرقی باشد در مشرق آنجای بود واگر در ربع دوم
بود در ناحیت جنوب باشد واگر در ربع سیوم بود در ناحیت مغرب باشد واگر در ربع
چهارم بود در ناحیت شمال باشد واز برج نیز دلیل گیر یا از رباع یا رکن آنچه شهادتش
غالبتر بود حکم بر آن کن واگر دلیل در برج ثابت بود در زمین باشد واگر در برج
ذوجسدین در دیوار باشد واگر در برج منقلب بود در آستانه خانه باشد وچون
معلوم شد که بکدام ناحیت است وبکدام جا است آنجا را سه قسم کن هر قسمی به بخش ونگر
که دلیل دران برج که هست بچند درجه است وبکدام وجه اگر در وجه اول باشد در قسمت اول
بود از آنجا واگر در وجه دوم باشد در قسمت دوم واگر در وجه سوم باشد در قسمت
آخر بود وهمچنین قیاس گیر از درجها بدان درجه که باشد از آن قسمت بدان جایگاه بود
اما اقوال متقدمان ماشاء الله وحکما اقول گویند بنگر بدلیل دفین وبصاحب ساعت
اگر در طالع بود دفین در خانه باشد یا در جائی که سائل نشیند یا در مشرق آنجای بود
که مکان دفین است وهمچنین اگر صاحب ساعت تنها بود زیرا که ماشاء الله صاحب ساعت
را دلالت دهد بغیر دلالت دفین یعنی هم از صاحب ساعت وهم از دلیل بعضی گویند این
از طریق صواب دورنیست واگر دلیل در وسط السما باشد در میان خانه یا در ناحیت
جنوب باشد واگر در مغرب بود همچنین تا چهار ارباع فلک واگر دلیل عطارد
باشد ودر طالع بود آن دفین زیر زمین باشد واگر زهره بود زیر فرش بود
واگر مشتری باشد در دیوار باشد واگر زحل باشد در جایگاه تاریک وکند

وکنده بود واگر شمس بود در جایگاه بزرگ وخرم بود یا بر تخت واگر قمر باشد در شراب جا
نه باشد یا جایگاه زنان واگر مریخ بود در رهگذار باشد یا در تنور یا در آتش دان واگر راس
بود در جایگاه بلند ومرتفع بود واگر ذنب بود در جایگاه تاریک ونمناک باشد **دیگر**
بنگر تا درجه ساعت چند است در دوازده ضرب کن واز درجه طالع بفکن بحساب هر برجی سی
گان هر جا که برسد سهم دفین آنجا باشد اگر در مثلثات آتشی افتد بمشرق باشد واگر بمثلثات
بادی افتد بمغرب باشد واگر بمثلثات آبی رسد بشمال بود وچون دانستی که بکدام جهت
رسید سهم آن ربع را بچهار قسمت کن هر قسمتی مربع وهر یکی را پدید کن مشرق ومغرب و
جنوب وشمال آنگه بنگر که خداوند آن برج که سهم در وی افتاده است درکدام برج است
وبچند درجه است از درجات او بگیر از موضع خداوند بیفکن بحساب هر برجی هفت درجه
ونیم هر جا که برسد خداوند آن برج دلیل باشد پس بنگر که دلیل کجا است آن برجهای شرقی
یا غربی شمالی یا جنوبی آن ربع را نیز بچهار قسم کن آنگه بنگر که دلیل درکدام درجه است
آن درجات را هم هر هفت ونیم برجی گیر آنجا که برسد بنگر که بکدام جهت افتاد آن ربع نیز بچهار
قسمت کن باز بنگر که خداوند این برج که این کجا رسید کدام کوکب است وکوکب دلیل باشد درجات
او را نیز هر هفت ونیم برجی گیر آنجا که برسد دفین آنجا باشد بنگر که برج مشرقی است یا مغربی
یا شمالی یا جنوبی همچنین قسمت میکن تا آنجه که درست بنهی و دفین باشد مثالش طالع
حمل آمد وخداوند ساعت عطارد بود درجات ورا در دوازده ضرب کردیم مجموع
را هر سی درجه برجی افکندیم بسنبله رسید گفتیم دفین بجانب جنوب است خداوند برج
سنبله عطارد بود وعطارد در شانزده درجه سرطان بود هفت ونیم درجه را از سرطان
وهفت ونیم اسد را افکندیم یک درجه مائل به سنبله رسید گفتیم دفین هم بجانب
جنوب است باز بنگریستیم دلیل همین آمد از خداوند برج عطارد گرفتیم یعنی قرووی

اسد بود بر بیت درجه هفت درجه و نیم باشد دادیم و هفت و نیم بسنبله حساب بمیزان رسید کفتیم با حیث
معزب بت باز اگر حاجت آید اندر درجات زهره باید کرفتن هم چنین هر کجا حساب بر سد از خداوند
ان برج باید کرفتن و اگر بجدا و بد برج دو باره رسد از صاحبان برج باید کرفتن که دلیل
حساب انجا رسیده باشد اما ابو معشر کوید چون دانستی که انجا دفین هست انجا دایره بکش
و بسیصد و شصت قسمت کن و هر سی درجه برجی نشان کن و خط مشرق و خط مغرب و خط
جنوب و شمال پیدا کن پس بنکر که دلیل دفین کجاست و در کدام برج و کدام درجه بطول و عرض
خطی فرو کش از ان درجه تا مرکز دایره دفین در ان خط باشد و باز بنکر که تعدیل کل دلیل چند است
با صل و بر تقویم وی از تعدیل چه مقدار عمل کرده شده است ان سدس و ثلث و ربع و نصف
هم بران قدر از مرکز دایره تا درجه دلیل بر و انجا که برسد انجا باشد دفین اما یعقوب ابن
اسحق کوید اگر خواهی که بدانی که انجا دفین هست یا نه طالع بنه و او تاد راست کن کو در طالع
سعدی یابی یا در او تاد انجا کنج باشد یا مال مدفون و ان دفینه باندازه قوت ان سعد
باشد و ضعف وی و اگر ان سعد منحوس باشد بنحسی قوی ان دفین باطل شده باشد
یا بر کرفته باشد یا بعضی از وی مانده باشد و اگر سعدی مسعود باشد انجا کنج باشد
و اگر نحس باشد هیچ نباشد و اگر سائل از سحر پرسد چون در طالع یا در او تاد نحس یابی
انجا سحر باشد و اگر خواهی که بدانی که دفین ظفر یابی یا نه بنکر بصاحب طالع یا قمر
کدام قوی تر باشد اگر میان ایشان و میان ان سعد اتصال بود ظفر یابد خاصه که اتصال
قبول بود و اگر اتصال نبود نقل و جمع باشد ظفر یابد و اگر غیر این باشد ظفر نیابد و
مثال بیرون آوردن دفین مانند قول ابو معشر است غیر از انکه ابو معشر دایره فرماید
و اسحق کشیدن مربع فرماید و دوازده برج بروی صورت کند و بسیصد و شصت درجه
و مرکز پیدا کند و از مرکز تا درجه خط بکشد باندازه تعدیل بود و این مثالات با صورت

با خبر یاد کنیم اما مصنف کتاب کوید علی ابن محمد الشریف که بدانکه از کواکب هست که دلیل کند بر جواهر
زمین چون زحل و عطارد و هست که دلالت کند بر آتش و جواهر آتش چون و مریخ و هست که دلالت
کند بر هوا و چیزهای هوای چون شمس و مشتری و عطارد را نیز شرکت هست و هست که دلالت
کند بر لباب و چیزهای آبی چون قمر و زهره از جواهر زمین انچه بغایت خشک باشد و کوهی
باشد نیز دلالت کند بروی شمس مشارکت زحل و عطارد و انچه در غور در زمین باشد
قمر شرکت دارد و چون تا این کواکب که دلیل کرد بر جواهر و برج نیز موافق باشد هر کوکب را
پس بر انچه دلالت کند قوی تر باشد و چون برج بر خلاف دلالت کوکب بود دلالت ضعیف
باشد و کمتر و چون دلیل مشرقی باشد از جوهر نرم و سبک و لطیف باشد و اگر مغربی بود
کثیف و کران بود و چون صاعد باشد بفلک اوج هم سبک و هم لطیف باشد و چون هابط
باشد کران و کثیف باشد و اگر بود وسط السما باشد دلیل کند بر اعتدال و هر کاه که دلیل
مشتری باشد در جایکاه بلند باشد از فلک و نظر شمس بروی موافق باشد بمزاج دلیل
کند بر زر ناب و اگر دلیل شمس باشد شمس بخاصیت طبع خویش دلیل کند بر یاقوت
و زمرد و اگر در حمل یا اسد باشد و اگر در قوس باشد یا در جایهای دیگر بدل یاقوت
بلور باشد و بدل زمرد سفال سبز و بدل الماس سنک ریزه و تمام کواکب بدین صفت
حکم کن چون در برج خویش باشد حکم قوی تر باشد و چون در برج غریب بود کمتر
و فرو تر باشد و اگر خواهی که بدانی که از خانه یا از جای بکدام جانب است اگر دلیل مریخ
باشد بر اغای و تنهای بود بدلالت دلیل کند بر تنورها و معدن آتش و اگر کوکبی با
وی شریک بود طبع ان کوکب را با وی یار باید کرد چنانکه قمر با مریخ ناظر باشد دلیل کند
که انجای کرمابه باشد یا جائی که آب کرم کنند یا در ان سرای کرمابه باشد و اگر زحل با شد
ناظر دلیل کند که مستراح باشد یا ما نندان و اگر دلیل زحل بود و جایگاه بد باشد و با ذنب

زنب بود وهابط دلیل کند که آن بزین باشد که مردم انجا تن شویند واکر در برج آبی باشد
در آب روان پلید بود یا در چاه واکر زحل نیکو حال بود در برج آبی بود در بوستان بود
خاصه که قمر یا زهره با وی متصل باشد واکر زحل هابط بود یا دلیل قمر بود انچه در بحا آب
باشد وماننذ آن واکر دلیل زهره بود ونیکو حال بود در خزینه باشد واکر در برج آبی بود
در شرابخانه بود واکر در برج خاکی بود ناقص بود انچه در خزینه لباس باشد واکر دلیل مشتری
بود دلیل کند بر خزینه مال واکر شمس باشد دلیل کند بر بزرکترین مجلس از سرای وعطارد
دلیل کند بر کتابخانه وماننذ آن وجایی که در او آلات ودستار اندازند بود واکر دلیل در خمس
دائره بروج باشد دلیل کند بر سوراخها ودهلیز واکر دلیل هابط باشد وبکوکب هابط
متصل این اندر فروسوی بود یا زیر زمین واکر در صاعد وبکوکب صاعد متصل بر بلند
ترین جایی باشد یا در دیوارها واستان خانها باشد وچون معلوم شد که در زمین است
ودلیل بر اوج بود انچه در روی زمین بود واکر در حضیض بود در زیر زمین باشد بجای
قعر ومغاکی مغاک وشناختن مقدار وی بکو اکر دلیل از اوج بحضیض رود بچند درجه است
دلیل از درجه اوج تا بدرجه دلیل بمطالع شهر بنکر که چند درجه است وحد چند ستاره است
واکر شهادت بیشتر دلائل وکواکب بروج بر بلندی وظاهر زمین دلیل کویه بود هر درجه
یک بدست باشد واکر دلیل نیز نزدیک کرده باشد هر جزوی یک بدست واکر دلیل از فوق
الارض باشد هر درجه یا هر جزوی یک اصبع دلیل کند واکر دلیل در حضیض باشد یا وجه رود
بقدر درجات از تحت الارض یا بفوق الارض برای چنانکه نمودم واکر دلیل در وسط فلک
باشد که از حضیض تا بحران رود بسوراخهای دریا شد وطول وعرض زمین اما دوری
ونزدیکی بر روی زمین چنانست که یاد کردم واین باب دبیرون آوردن آب از زیر زمین
بکار آید تا بدانی که چه مقدار باید کندن تا آب برآید چون بلندی وپستی دانستی وطول

وطول وعرض وجیب راست بدائره توان دانستن یا باشکال مربعات چنانچه ابو معشر و
ماشاءالله واسحق کندی یاد کرده ونزدیک من قول ابو معشر بصواب اقربست واین مثالها
که یاد کردم از جهت آنست تا بدانی که دلیل کنج ودفین کجاست بکدام برج وکدام درجه واز
خط مشرق یا مغرب یا جنوب یا شمال چند دورست واز مرکز بعد وی چند است اکر باشد
دفین انجا بود بهر جایی که دلیل باشد از جنوب یا شمال واز بعد تا ابعد تا بعد اقرب بخط
تعدیل با اجزای ثلث یا ربع یا خمس یا نصف یا سدس انجا که باشد از مرکز دائره تا درجه
دلیل ذراع کن تا چند ذراع باشد بدان قیاس از وی بر وانجا که رسد دفین انجا باشد
اینست استخراج دفین وانچه بدان ماند **فصل یازدهم** در دانستن پنهان شده که کی
پیدا شود اکر کسی متواری وپنهان بود وخواهی که بدانی که کدام وقت بیرون آید یا ظاهر
شود اکر یکی از نیرین بصاحب طالع متصل شود خاصه که ان اتصال تربیع یا مقابله باشد
یا یکی از نیرین بطالع آید وبصاحب طالع ناظر باشد یا قمر بشمس ناظر بود درین وقتها
که اتصال باشد انکس ظاهر شود واکر صاحب طالع یکی از نیرین باشد هر وقتی که دلیل وتد
طالع آیند وبجای خویش نظر کنند در انوقت ظاهر شود **فصل دوازدهم** در احکام
پدر وچکونکی حال سائل باید بنکرد در برج چهارم ودر خداوندی که وی دلیل است بر پدر
وافتاب دلیل است بر پدر وزحل نیز دلیل است بر پدر وازپس این دلیلها مشتری نیز دلیلست
بر پدر وخداوند سهم الاباء نیز دلیل پدر است وخداوند برج آفتاب دلیل پدر است واز ارباب
مثلثات چهارم دلیل پدر است وارباب مثلثات برج شمس دلیل پدر است هر کدام از این دلیلها
که قوی تر باشد دلیل پدر آن بود سخن از وی باید کفتن اکر افتاب ودو دلیل پدر شهادت باشد
یا در برج چهارم ومراجعه باشند واز نحسها دور باشد وصاحب این برج نیز پاکیزه باشد
دلیل کند بر نیکو حالی پدر وسلامتی وصلاح تن وجان وبدان که مولود حلال زاده بود

واگر گوهر بزرگ و اگر چه زاین باشد تباه بود و اگر نحسی در چهارم بود یا از تربیع یا مقابله نظر دارد
دلیل کند بر ویران شدن خانه پدر و بنیاد کالای او و اگر صاحب چهارم در نور آفتاب باشد
یا محترق یا در هبوط یا راجع یا در وبال دلیل بر فساد حال پدر و بیماری و علت و اندوهی
و رسیدن محنتها خاصه که با این همه در برجهای زایل باشد مولود در بیم ماند و بدانکه عاقبت
هر کاری مولود را نه خوبی و تباهی باز گردد و اگر سعدی بدانجای احتراق یا هبوط یا وبال
رسد تا نور افکندن شرها نکند و اگر نحسی نور افکند تباهی و شر زیادت شود و اگر
و صاحب چهارم هر دو در وتد باشد حال پدرش نیکو بود و قوی خاصه که سعدین
بوی ناظر باشند و اگر ناظر نحسها باشد غمها و دل مشغولی بود و اگر شمس و صاحب برج
چهارم از طالع ساقط باشد حال پدرش افتاده گردد و از حال سعادت بحال محنت رسد
خاصه که بد حال بود یا ناظر نحسی و اگر ساقط بوند و ناظر سعدی بود و مقبول بود سلیم
باشد و اگر صاحب طالع با آفتاب یا با صاحب این برج نظر دارد باتصال و مقبول بوند یکدیگر
مولود با پدر متفق بود و بر یکدیگر مهربان باشند و تیمار دار و غمخواره یکدیگر و اگر از
یکدیگر منصرف باشند یا اتصال تربیع و مقابله باشد منازع یکدیگر و بی مهر و بیگانه
باشند خاصه که در میان ایشان قبول نبود منازع باشند اگر چه غمخوار یکدیگر باشند
و اگر نحسی در این خانه باشد پدر مولود را از مولود هرگز شادی نبود و جای مسقط
الراس پدر کالای او ویران شود و هر آنکه صاحب این برج را از این برج ساقط بینی و
صاحب برج آفتاب و صاحب برج سهم الاب یا از سهم الاب هر یکی را از جای خویش ساقط
بینی بدانکه آن مولود نه از آن پدر باشد معروف روسپی زاده است و هر آنکه کوکبی که
دلیل پدر باشد صاحبان برج که دلیل پدر در وی است دلیل جد است اگر در چهارم
کوکبی باشد غریب وی دلیل پدر عاریتی بود یعنی پدر گرفته و چون خداوند از برج

برج که دلیل آباست یا دلیلان یا از مواضع خویش ساقط باشند چنانکه یاد کردیم آن مولود را
پدری باشد از راه برگرفته بود و اگر خداوند چهارم در وتد بود یا در شرف دلیل کند
که پدر سائل معروف بود باندازه آن برج که در وی باشد و اگر در برجهای ساقط بود
یا بهبوط یا منحوس دلیل کند که پدر سائل مجهول باشد یا معیوب و اگر خداوند طالع در
وتد بود یا در شرف نام سائل معروف تر از نام پدر باشد و اگر خداوند چهارم قوی تر
باشد نام پدر سائل معروف تر باشد و هم چنین حکم کن از نظر و اتصال سعد و نحس

البرج الخامس من الطالع فی الاولاد و الاخبار و الهدایا و غیره **فصل اول** اگر سائل پرسد
که این فرزند پایدار باشد یا نه بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر و برج پنجم و صاحب پنجم اگر
الصاحب طالع در پنجم بود یا با صاحب پنجم متصل و پاکیزه باشد از نحسین و احتراق دلیل
کند بر بودن فرزند بروزگار دراز و اگر اتصال صاحب پنجم را باشد یا در طالع باشد
و پاک بود از احتراق و رجعت و نحوست فرزندش باشد بزودی و هم چنین اتصال
قمر نیز دلیل کند و اگر میان این دو دلیل اتصال نبود لیکن نقل النور باشد یا جمع النور
دلیل کند بر امید فرزند بطلب و جهد و تیمار و اگر قابل التدبیر قوی باشد و پاک باشد
از همه عیبها و در وتد باشد فرزند باشد و عابد و اگر قابل التدبیر منحوس بود یا راجع یا
محترق یا بهبوط یا ساقط فرزند باشد لیکن تمام نشود **اما** بدانکه بجمع النور و نقل
النور و رد النور امید فرزند بود لیکن دیرتر باشد و اگر مشتری بجایگاه نیکو بود
از طالع و منحوس نبود و تحت الشعاع نبود دلیل کند بر بودن فرزند خاصه که بطالع ناظر
بود و اگر منحوس بود فرزند نبود و اگر قمر بنحسی متصل شود هرگز باز نگیرد و فرزند
نبود و اگر سعدی در خانه پنجم بود فرزند باشد و اگر نحسی در وی بود یا ناظر با سعد فرزند
نبود و آبستن هم نشود **اما** قول حکمای اوایل چنین گویند که اگر پرسند که ما را فرزندی باشد

باید بنگرد طالع اگر سعدین در وی باشد یا صاحب طالع در طالع باشد یا در دهم یا در یازدهم
یا در پنجم و یا مشتری در جایگاه نیکو باشد یا بار بار مثلثات خویش ناظر بود و پاک
باشد از عیبها دلیل کند که سائل را فرزند امید باشد و اگر سائل زن بود امید بود که
آبستن باشد یا بشود و اگر صاحب طالع در رابع یا در سابع بود و مشتری در جایگاه نیکو
دلیل کند که آبستن شود یا فرزند شود لیکن دیرتر و اگر نحسی در طالع بود یا نظر کند از
تربیع و مقابله و صاحب طالع در جایگاهی بد باشد و مشتری ساقط بود یا در بیت الموت
باشد یا در تحت الشعاع دلیل کند بر کمی فرزند و اخیر باشد کمتر زیند و اگر سعدی در پنجم
باشد فرزند بود بزودی و اگر نحسی در وی باشد و مشتری علامت خیر بود پس فرزند باشد
لیکن مرا نه فرزند ببیند و اگر مشتری در وتد باشد و مشرقی فرزند باشد بزودی و اگر
مغربی باشد و در وتد و صاحب طالع در جای نیکو بود فرزند بود لیکن دیرتر **اما**
ابو معشر گوید بنگر بخانه پنجم و بجایگاه صاحب او و نظر ستارگان بدو و بخانه پنجم از پنجم
و بدو و اگر برج پنجم و صاحبا و از نحسها و از ستارگان زیانکار دور باشند چنانکه از
زحل و مریخ و صاحب هشتم و دوازدهم و ششم پس دلیل کند بر بسیاری فرزندان و
و صلاح حال ایشان و دور بودن ایشان آنست که از برج پنجم و از تربیع و مقابله آفتاب دور
باشند یا صاحب پنجم از تربیع و مقابله ایشان افتاده باشد این فصل را نیک فهم کن تا
خطا نکنی اما اگر صاحب پنجم در جایگاه نیک باشد و بجز او در طالع اتصال کند دلیل
کند مولود را فرزند بسیار بود خاصه که در برج بسیار فرزند بود و با سعدها بود
پس اگر اتصال صاحب طالع را بود بوی فرزندش کمتر باشد و نیک باشند و
اگر اتصال شان نبود و صاحب پنجم در جایگاه نیک بود و از نحسها دور باشد
فرزندش میانه بود پس بنگر برج دوم از جایگاه صاحب پنجم تا بدو و نگرد از سعد

از سعد و نحس یا اندر و که باشد اگر نظر سعدین بود یا سعدی در و بود فرزندانش
بسلامت باشند از نکبت و آفت و اگر نحسی آنجا بود یا ناظر بود دلیل کند بر فنا و حال
فرزندان پس از آن که آمده باشند و بیم هلاک شان بود و اگر صاحب پنجم از ستارگان
نحس بود بفرزند آفت رسد و اگر صاحب پنجم در احتراق بود یا بجز او در ششم و هشتم
و دوازدهم یا بزحل و مریخ نظر دارد یا بیکدیگر ناظر باشند دلیل بر کمی فرزند و با پنجم
بود نکبت و آفت رسد و بیمار شوند و غمین و اندوهگین باشند و صاحب پنجم
اگر در هبوط بود یا بر اوج یا بر جوزهر خویش یا بمقام اول و بکواکب زیانکار ناظر
باشد یا محبوس دلیل کند بر افتادن فرزندان از جائی بلند و اگر نحس بود یا
در برج ثابت دلیل هلاک باشد در آن افتادن و اگر ناظر سعدها بود یا در برج
منقلب یا ذو جسدین دلیل کند بر کمی فرزند و اگر در برج بسیار فرزند بود بزحل
یا بصاحب هشتم فاسد بود دلیل کند که فرزندانش بسیار بوند لیکن کمتر زیند و هر که
که فرزندی بیاید و دلیل اباء و آفتاب در برجهای ساقط بود یا زایل از طالع دلیل
کند که این فرزند نامبارک و نافرخنده و شوم آید بر پدر و هم چنین اگر صاحب وسط
السماء یا قمر زایل باشد برمادر نامبارک و شوم بود مگر که در شرف یا در حظ
خود بود در دستوریت آفتاب که آنگاه نیک باشد **اما** قولی دیگر هر کوکبی که در
خانه فرزندان بود اگر برج فرزندان برج باشد کم فرزند بود دلیل کند بر کمی فرزندان
برج کم فرزند بود دلیل کند بر کمی فرزندان و هم چنین اگر کوکبی نحس در خانه
فرزندان بود دلیل کند بر کمی فرزندان و غمناک بودن سائل از آن و اگر صاحب پنجم
در خانه خویش باشد یا ناظر بود دلیل فرزند باشد و هم چنین اگر کوکبی سعد در
پنجم باشد چون زهره و مشتری و عطارد و قمر و این همه دلیل فرزند باشد

واگر ماه را در برج پنجم یابی که هلال اعجا بوده است بگوی که فرزند تو آمده است یا
بخواهد آمدن یا نطفه افتاده است واگر خداوند برج زهره باشد و یا زهره با و متصل
اندر درجه طالع تا درجه وسط السماء در این میان بود و او را فرزند در وقت بزایانی
باشد و هر کوکبی که دلیل فرزندانست یا خداوند طالع متصل باشد به تربیع یا مقابله
میان پدر و فرزند خصومت و داوری بود و اگر اتصال بمودت بود الفت و موافقت
باشد بدان بنگر اگر صاحب پنجم در شرف بود و فرزند بمنزلت و جاه رسد و اگر بهبوط
باشد فرزند بدبخت و همچنین اگر راجع یا محترق یا منحوس باشد و اگر صاحب پنجم از
پنجم ساقط بود و شعاع کواکب نحس در او افتاده باشد فرزندان وی نپایند و اگر
ستارگان سعد باشند بزیند و عمر یابند و اگر زحل مستعلی باشد بر خداوند خانه پنجم
یا بر زهره و بر خداوند یازدهم و با این همه که گفتیم این سه دلیل منحوس باشد یا ساقط بود
در پنجم او را هیچ فرزند نبود زیرا که از لذت جماع نومید گشته بود و اگر ستاره سعد مستولی
مستعلی باشد بدین سه دلیل فرزند باشد و لذت جماع یابد و حریص بود و اگر نه بد خانه پنجم
فرزندان بود بدتر بود **فصل دوم** در دانستن آنکه فرزند هست دیگر فرزندی باشد یا نه
بنگر از درجه طالع تا پنجم اگر در این میان کوکبی سعد هست باندازه آن ستاره فرزند آید خاصه
آن ستاره که خداوند پنجم بود یا خداوند سهم الولد یا مشتری و اگر در میان کوکبی نحس بود
فرزند نبود و اگر دلیل فرزند در برج ذو جسدین بود فرزند باشد بدان کوکبی که به برج
طالع نزدیکتر بود آن فرزند پیشتر آید و زودتر بر طبع و گوهر آن ستاره که فرزند
آمده است حکم کن بر بدی و نیکی و نری و مادگی و سعد و نحس و از پس وی بر ترتیب
هر کوکبی که باشد و اگر خواهی که طالع آن مولود بدانی بنگر بدان کوکب بخانه خود ناظر است
یا نه اگر ناظر بود طالع آن برج بود همچنین ماه بگو کی بپیوندد آن کوکب دلیل فرزند بود

بود دلیل کند که فرزند بیاید و همچنین نیز آنکو کجای مسقط النطفه بود که ماه بوی
پیوسته **فصل سیوم** در دانستن آنکه بار تمام شود یا نه چون معلوم شد که زن
باردارست بنگر بصاحب پنجم اگر راجع نبود و نه محترق و نه در هبوط و نه منحوس نه از
نظر و نه از مقارنه دلیل کند که بار تمام شود و بسلامت بزاید و اگر منحوس بود
بنظر یا بجسد یا راجع یا محترق یا در هبوط یا ساقط دلیل کند بر تباهی حمل و فساد فرزند
و قمر و خداوند ساعت را نیز شرکت است درین باب از ایشان نیز حکم کن چنانکه از صاحب
پنجم گفتیم و اگر دو از این دلیلان سلامت باشند و یکی فاسد و تباه بود دلیل کند بر صلاح
و سلامتی فرزند و اگر دو دلیل فاسد بود و یکی نیکو دلیل کند بر تباهی حال حمل و
فرزند و اتصال قمر با صاحب طالع بکوکب ساقط غیر مقبول دلیل کند بر فساد حمل و اگر این
گفتیم همه سعد باشند و مقبول دلیل کند بر تمامی حمل و فرزند **اما** توفیل چنین گوید
که اگر قمر ممتلی النور باشد و مقارنه با مریخ دارد یا متصل دلیل کند بر افتادن فرزند
و تباهی آن و مرا نیز و همچنین اگر مریخ بزهره ناظر بود و زهره در جایگاه بد باشد
خاصه در عقرب دلیل کند بر افتادن فرزند و نحوست سهم السعادت یا صاحب او از
تربیع و مقابله بی نظری از سعدین دلیل بود بر تباهی فرزند در شکم مادر **اما**
بعضی حکما گفته اند بنگر بثانی عشر اگر نحسی در وی بود دلیل کند بر دشواری زادن
و اگر مریخ در وی بود بی نظری از سعدین بزاید یا بچه اندر آنگاه بمیرد و اگر بجای
مریخ زحل باشد فرزند از شکم مادر بیرون نیامده بمیرد و مادر هم بمیرد
فصل چهارم در دانستن آنکه فرزند دو است یا یکی اگر پرسند که در شکم زن است دو است
یا یکی بنگر بطالع اگر برج ذو جسدین بود یا در وی دو کوکب سعد بود یا خانه پنجم همچنین
بود یا دو کوکب سعد در وی بود دلیل کند که دو فرزند در شکم است و اگر غیر این باشد یکی

بود واکر نیز بیند در برج مجسد بود هم دو باشد و بنگر به پنجم و بصاحب پنجم اکر در برج مجسد
بود دو باشد واکر غیر این بود یکی باشد **فصل پنجم** در دانستن انکه فرزند چند ماهه است
بنکر بخانه پنجم و صاحبش و قمر و صاحب ساعت هر کدام از ایشان که نزدیکتر یابی بانصراف
کوکبی وی دلیل است اکر انصراف از مقارنه بود یا ماهه باشد اکر انصراف از تسدیس بود سه ماهه
بود یا شش ماهه واکر از تربیع بود چهار ماهه بود واکر از تثلیث بود سه ماهه بود یا شش
ماهه واکر از مقابله بود هفت ماهه **اما** علی ابن محمد الشریف کوید بنکر بدلیل که برحبل بستن
واجب کرد و بموجود کشتن فرزند تا میان ایشان از درجات بعد چند است هر درجه روزی
باشد باز بنکر کر دلیل طالع یا صاحب طالع یا قمر یا صاحب ساعت هر کدام شاهد تر باشند
بر کار فرزند بنکر کر از خداوند پنجم یا از دلیل فرزند چکونه منصرف است از مقابله
و مقارنه و تربیع و تثلیث و تسدیس چنانکه کفته شد حکم کن **فصل ششم** در دانستن
انکه فرزند نر است یا ماده بنکر به برج پنجم و صاحبش و صاحب ساعت و قمر هر کدام از ایشان
که شاهد تر است وی دلیل است اکر در برجهای مذکر بود نر باشد واکر در برج مونث
بود ماده واکر یکی یا بیشتر از این دلیلان قوی تر بود و شاهد تر حکم از وی کن **اما** قولی
دیکر انکه بنکر بصاحب طالع و بصاحب پنجم اکر هر دو در برج مذکر باشند نر باشد واکر
در برج مونث باشند ماده واکر مختلف بود یکی در مونث و یکی در مذکر بنکر
تا یکدام دلیل شاهد تر است حکم از وی کن و از برج قمر و هم چنین از کوکب قابل تدبیر
نیز حکم کن **اما** بعضی از اوایل کویند که بنکر بصاحب طالع و طالع پنجم و صاحبش و
و نیز بین و حد و دهر دو از خطها شان و از خداوندان برجهاشان و صاحب سلطنت
هر کدام از این که یاد کردم قوی تر و شاهد تر در کار فرزند وی دلیل است اکر در برج
مذکر بود نر باشد واکر در برج مونث بود ماده و بکیر از درجه پنجم و درجه طالع

طالع برافزای و از طالع بفکن هر جا این سهم برسد اکر برج مذکر بود نر اکر مونث بود ماده
و بنکر بصاحب پنجم و قمر و صاحب ساعت و صاحب طالع و صاحب سهم اکر بعضی در برج
مذکر بود و بعضی در برج مونث فرزند خنثی بود **فصل هفتم** در دانستن انکه فرزند
بروز آید یا بشب بنکر بطالع و صاحبش و قمر و کوکب عارض اندر طالع و صاحب پنجم و
خانه پنجم اکر این همه یا بعضی یا قوی تر و شاهد تر در برجهای روزی باشد ولادت
بروز بود واکر بشب باشد ولادت باشد واکر بعضی در برج روزی بود و بعضی در شبی
هر کدام را شهادت قوی تر و بیشتر حکم از وی کن و از صاحبان سهم که پیشتر کفتیم نیز حکم کن
واکر دلیلان تمام برابر باشند بقوت و شهادت میان روز و شب زاید واکر دلیل
روز غالب تر بود بصبح و ماننده وی باشد ولادت واکر شب غالب تر بود بوقت غروب
شفق و ماننده وی باشد و این فصل را نیک تامل کن تا ترا بحقیقت معلوم شود
فصل هشتم اکر پرسد که فرزند بچه طالع زاید و کدام روز و کدام ساعت طالع
نمان بنه و بنکر که برج سوم و برج نهم کدام بر جست از او برج طالع زاینده است یکی
زادن وی نزدیکست طالع وی برج سوم بود واکر دیرتر باشد طالع وی برج نهم باشد
واکر خواهی که بدانی که کدام روز زاید بنکر بر برج هفتم و برج دهم را که خداوندان این
دو برج کدام ستاره است هر کدام را از خداوند هفتم و دهم شهادت باشد در برج
نهم و سوم بنکر آن ستاره را در و کدام هست اندر آن روز مولود شود واکر خواهی که
بدانی که کدام ساعت زاید بنکر بخداوند طالع و چهارم که چه ستاره است و باز بنکر بخداوند
حد آفتاب که کدام ستاره است کر آن ستاره خداوند طالع است یا خداوند چهارم بدان
ساعت زاید واکر نه خداوند طالع باشد و نه خداوند چهارم بنکر که بحد آفتاب
کدام ستاره نزدیکتر است هر کدام که نزدیکتر باشد آن خداوند مولود بدان ساعت بزاید

فصل نهم در دانستن بچند گاه فرزند آید اگر پرسد که فرزند بچند گاه زاید هر وقتی که مریخ
یا شمس بصاحب پنجم مقارن شود آنوقت زاید و هر وقت که سعدی بسهم ولد اتصال کند
یا قران آنوقت مولود بود یا وقتی که سهم ولد بدرجهٔ بیت الولد رسد آن وقت باشد
یا وقتی که نور مشتری یا جسد مشتری بدرجهٔ بیت الولد رسد آنوقت باشد و اگر مشتری
میان سهم ولد و میان درجهٔ بیت الولد باشد هر وقتی که مشتری بسهم متصل شود یکی از
مطالع هر درجهٔ روزی باشد آنوقت بزاید هر وقتی که دلیل طالع و دلیل ولد بیکدیگر
در درجه بدرجه رسند آنوقت باشد یا اجتماع صاحب طالع یا صاحب پنجم در طالع یا در
پنجم باشد آنوقت باشد و هر وقتی که صاحب پنجم تبدیل الامکان کند آنوقت باشد
از این چندین شهادت و دلالت که گفتیم هر کدام قوی تر و شهادت غالب تر حکم از وی
کن امّا مصنف کتاب گوید که طالع چنین دوازدهم هست و چنین فرزند شکم را گویند هر
وقتی که مریخ بحصّهٔ ثانی عشر متصل شود یا بحصّهٔ طالع دلیل کند بر آنکه آن زن در آن وقت
بار بنهد و هم چنین اگر دلیل چنین یعنی بحصّهٔ ثانی عشر بصاحب طالع اتصال کند یا بمریخ در آن
ساعت بزاید فصل دهم در دانستن حال سائل با فرزندان بدوستی و دشمنی اگر پرسد که
میان من و فرزندم من حال چگونه هست از نیک و بد و دوستی و دشمنی بنگر بحصّهٔ طالع و قمر اگر
در پنجم باشد و مقبول و یا صاحب پنجم در طالع باشد و مقبول بود یا میان این دو دلیل
اتصال بود از مودّت یا آن بروج متفق القوه و یا آن متفق المطالع یا از متفق النظر
بیکدیگر نظر کنند از تثلیث و تسدیس یا تربیع و مقابله طبع دلیل کند بر موافقت و
الفت و مودّت و مصالحت میان پدر و فرزند و اگر صاحب طالع در پنجم بود یا صاحب پنجم
اندر طالع بود و غیر مقبول بود و منحوس یا میان این دو دلیل اتصال عداوت بود
یا از یکدیگر ساقط باشد و یا باتصال فساد و تباهی زیادت شود این همه دلیل کند بر

بر عداوت و مخالفت و مکاشفت میان پدر و فرزند و اگر باتصال موافق سعدی شعاع
افکند سعادت و دوستی بیفزاید و اگر نحسی شعاع افکند از سعادت کم کند و مخلطی در
میان آید و فساد انگیزد و بهر کدام دلیل که مقبول باشد آنگه آن تخلیط استوار دارد و
نشود و اگر باتصال مخالفت و عداوت نحس شعاع افکند تباهی زیادت شود و اگر سعد
شعاع افکند متوسطی در میان آید و میان ایشان صلح کند فصل یازدهم در دانستن حال
رسول اگر پرسد از رسولی که بجای فرستد چگونه باشد یا رسولی آنجا آید چگونه آید بنگر
بقمر و پنجم و صاحب پنجم که این همه دلیل هست بر رسول اگر ماه یا صاحب پنجم از صاحب مشرف دو
و بصاحب سابع متصل گردد یا در سابع باشد دلیل کند بر آنکه این رسول از آنجا برهد و اگر
رسول چشم دارند از جائی اگر قمر یا صاحب پنجم از هفتم منصرف شود و بصاحب طالع متصل گردد
یا بطالع آید دلیل کند که رسول بیاید و اگر از سلطان چشم از انصراف صاحب وسط السما
و شمس بنگر امّا بدانکه قمر را با صاحب پنجم را هر کدام دلیل که قبول باشد سخن رسول آنجا
بهتر باشد و هر کدام دلیل که قبول نبود سخن رسول آنجا نا روا باشد و امّا چگونگی گذاردن
رسالت از اتصال و انصراف نگر و از تربیع و مقابله و تسدیس و تثلیث و سعد و نحس
و جایگاه نیک و بد چون در اینها بتامل بنگری تمام سخنها بگشاید و دلیل رسول
بهر کدام کوکب که نظر مودّت دارد آنجا نیکو گوید و دوستی نماید و عنایت کند
و بهر کوکبی که نظر عداوت دارد آنجا نفاق و مخالفت و دو روی کند و اگر نظر سعدی
دارد خیر و سعادت و نیکوئی باشد و اگر نظر نحسی باشد شر و تباهی و بلا آرد و
اگر دلیل رسول در هبوط یا راجع باشد یا در اوتاد یا منحوس رسول خائن و بدخو
و بدحسب باشد و اگر در شرف یا حظ خویش بود مردی معروف بود و صفت و حلیه
رسول از دلیل و از آن برج که دلیل در وی است حکم کن چنانچه در بابی زد بیایم

کیم ان شاء الله تعالی و اگر پرسند که این رسول کار تمام کند یا نه اگر دلیل رسول در وتد باشد یا
مقبول و مسعود کار تمام کند به نیکوئی و اگر ناظر بود به تربیع یا مقابله بود کار تمام کند بجهد
و درشتی و اگر نظر مودت باشد به نیکوئی و آسانی و اگر دلیل رسول ساقط بود یا منحوس
یا غیر مقبول انکار تمام نتواند کرد نا امید باز گردد خاصه که نظر تربیع بود به بدنامی و تهمت
باز آید و اگر نظر مودت باشد بهتر بود و اگر دلیل راجع بود رسول از راه باز گردد و اگر دلیل
رسول پیش از آنکه در طالع مسئول عنه آید متصل گردد بکوکبی دیگر اتصال کند اگر آن کوکب
نحس بود یا بجایگاه بود یا هبوط رود یا محترق شود یا راجع رسول را حالی یا عارضه
پیش آید یا تباهی و بیماری و اگر آن کوکب مسعود بود و مقبول سعادتش پیش آید و اگر آن کوکب
از دلیل رسول منصرف شود و بدلیل مسئول عنه اتصال کند آن رسول رسولی دیگر آید ا
البرج السادس من الطالع فصل اول در دانستن احوال و اسباب بیمار اگر آن بیماری
برسد و صاحب طالع و قمر دلیلست بر بیماری و ششم و صاحبش و آن کوکب که قمر از وی
منصرف است دلیلست بر بیماری و هشتم و صاحبش دلیل مرگ و چهارم و صاحبش و آن
عشر قمر و صاحب خانه قمر و قابل تدبیر صاحب طالع این همه دلیل عاقبت است هر کدام قوی
تر و شهادت بیشتر وی دلیلست بر عاقبت بیمار برج نهم و صاحبش و سهم السعادة دلیلست
بر طبیب و علم وی و نفقات بیمار از بهای دارو و صدقه و دست رنج طبیب از دوم است
و از صاحب دوم و سهم السعادة و علاج کننده از وسط السما و صاحبش نگر و از آن کوکب
که عطارد از وی منصرف است و بر آنچه علاج کند از دارو و آلت معالجت از آن کوکب که
صاحب طالع بوی متصلست و معرفت سبب رنج بیمار را از هفتم از صاحبش نگر فصل
دوم در معرفت حال بیمار از نیکی و بدی دوتونیوس و بطلمیوس گویند طالع و
صاحبش دلیلست بر طبیب و وسط السما دلیلست و بیمار برج هفتم دلیلست بر

بیمار و چهارم دلیلست بر دارو و عاقبت کار بیمار اگر در ابتداء بیماری یا بوقت سؤال نحسی
در طالع باشد دلیل کند که دست طبیب زیان کار بود و آنچه علاج کند بیماری زیادت شود
و منفعت کمتر بود و اگر سعدی در طالع باشد طبیب دست مبارک بود و آنچه کند برفق و مدارا
کند و امید بهتری و منفعت بود و اگر نحسی در وسط السما باشد دلیل کند بر تباهی حال
بیمار و سختی بیماری و این بیمار خویشتن را رنجا شده هم آن کند که بیماری زیادت
شود و اگر سعدی بود دلیل کند که این بیمار چیزی آرزو کند که سبب راحت او باشد و
بیماری وی سبک بود و این بیماری و از زیان نکند و از معالجت راحت یابد و اگر نحس
در هفتم بود از آن بیماری بیماری دیگر تولد کند و دلیل کند بر زیادتی بیماری و تباهی
حال و اگر سعد بود دلیل کند بر آنکه بیماری بی معالجت به شود و سبک باشد یا چیزی
بخورد که بیماری زایل کند و اگر نحسی در وتد چهارم بود هیچ دارو سود نکند همه زیان
کند و هیچ غذا وی را خوب نیست و نشاید دارو دادن و اگر سعدی بود دارو و غذا
همه سود کند و منفعت و چنانچه از این باب یاد کردم از باب اول همچنان قیاس کن
و از خداوندان هر برجی از سعدین و نحسین و اتصال و انصراف قیاس گیر هر کجا که
بینی دلیل خیر و اقبال باشد و هر کجا نحسی بینی دلیل تباهی بود و صاحب هر برج که
بود یا نحس از انجام چنین حکم کن فصل سوم در دانستن آنکه علت بر تن است یا بر جان
یا هر دو و بدانکه طالع و قمر دلیل تن است و صاحب طالع و شمس و صاحب برج قمر دلیل روح است
و ما شاء الله گوید اگر طالع یا قمر منحوس بود یا نحسی بوی ناظر علت بر تن باشد و
اگر صاحب طالع یا شمس یا صاحب برج قمر منحوس بود علت بر جان بود و اگر هر دو
منحوس بود یا ناظر به نحسین علت بر تن و جان باشد و اگر سعدین بوی نظر کنند بیمار بهتر شود
و اگر از سعدین خالی بود و منحوس باشد بیمار بمیرد فصل چهارم در معرفت آنکه علت بر چه

یا باطن اگر صاحب سادس در طالع بود یا در وسط السما علت بر ظاهر اندام بود و مکشوف
باشد و اگر صاحب سادس در رابع بود یا در هفتم علت در باطن اندام بود و مستور بود و چگونگی
علت از گرمی و سردی و تری و خشکی از صاحب سادس و برج سادس و مزاج کوکبی که در وی
بود یا متصل بود توان دانستن و از آن برج که صاحب سادس در وی است اگر از کوکب مغربی
منصرف باشد دلیل کند بر درازی علت و کهنی و اگر از کوکب مشرقی منصرف شود دلیل کند
بر قوی علت و زود گذشتن و مدت درنگ آرش از انصراف باشد بعدد درجات هر
درجه سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی باندازه برج منقلب و مجسد و ثابت یا وتد و مایل و
زایل اما بدانکه انصراف قمر بیمار دلیل قوی تر و صواب تر باشد از اتصال اگر دلیل بیماری
عطارد بود دلیل کند بر گرانی زمان بیماری و اگر زحل بود دلیل کند بر لقوه و فالج
و تشنج و رعشه و جذام براندازه طبع برج و گوهر وی و اگر شمس بود دلیل کند بر تب
گرم و اگر دلیل راس بود دلالت کند و یا ذنب دلیل کند بر اسهال و اگر دلیل مریخ بود
دلالت کند بر بیماری تیز و اگر مرکز صاعد بود دلیل کند بر خشکی و گرمی و اگر هابط بود
دلیل کند بر گرمی و تری و اگر زهره بود دلیل کند بر تری و رطوبت و اگر مشتری بود
دلیل کند بر بیماری جگر و دل و اگر دلیل در تحت الشعاع بود بیمار بیهوش بود و دیوانه
بود و اگر دلیل بیماری مزاج در برجهای آبی دارد و با ستاره کاتر دلیل بود بر اسهال
و مانند آن و اگر مریخ را شهادت باشد خون خکیم بود و اگر زحل شهادت باشد
زحیر باشد و اگر در نیمه زیرین فلک باشد قی بود و نیمه فرود تر دلیل اسهال بود و
اگر دلیل بیماری در مزاج برج خاکی بود و کواکب خشک دلیل مالیخولیا بود و اگر در
نیمه اسفل فلک بود درد سپرز بود و مانند این بیماریها سرد و خشک خاصه که زحل
شاهد بود و اگر بیماری بر مزاج برجهای بادی بود بیماری از باد و قولنج و صرع و

و مانند آن باشد خاصه که عطارد یا مریخ یا مشتری شاهد باشد و اگر دلیل بیماری در برجهای
گرم و خشک باشد بر مزاج کواکب آتشی بیماری از صفرا و یرقان و تب غب و مانند آن باشد
فصل پنجم در آنکه علت بر کدام اندام است بنگر بدلیل بیماری تا در کدام برج است بیماری
در آن اندامست چنانکه حمل سر است و ثور گردن و جوزا کتفها و دستها و هم چنین تا آخر
برجها اگر دلیل بیماری باول برج باشد علت باول آن اندام بود و اگر درمیان برج باشد بمیان
ان و اگر باخر برج باشد باخر اندام بود اما دانستن دلیل بیماری و جایگاه علت اما
بدانکه دلیل بیماری صاحب سادس است و آن کوکب که قمر از وی منصرف است و آن کوکب
که منحوس بود در اوتاد طالع یا آن کوکب که خداوند طالع را منحوس کند یا آن کوکب نحس
که در طالع باشد یا آن کوکبی که شهادت بیشتر دارد در ششم و منحوس بود هر کدام از این
که قوی تر و شاهد تر بطالع یا بصاحب طالع یا بقمر ناظر تر وی دلیل بیمار است اما دانستن
جایگاه بیماری و علت بدانکه فوق الارض دلیل نیمه زبرین تن است و تحت الارض دلیل
نیمه زیرین طالع دلیل بر سو تن است و وتد مغرب دلیل دبر و مقعد و وسط السما ظاهر
اندام است و وتد چهارم باطن اندام نیمه فوق الارض راست اندام است و تحت الارض چپ
اندام چون این معلوم شد هر جا دلیل بیماری باشد علت بر آنجای بود اما دیگر سوی
گویند بنگر هر جا که صاحب سادس بود علت بر آن اندام است طالع سر است دوم گردن
سوم کتف و دستها چهارم سینه پنجم معده هم چنین تا هر دوازده خانه و با این همه نیز
بنگر که قمر کجاست اگر منحوس بود در آن برج و صاحب برج قمر نیز منحوس بود علت
بدان اندام بود چنانکه حمل سر است و ثور گردن هم چنین تا آخر بروج اما سهم الوجع
بگیر از صاحب ساعت تا شمس بخیه جمع شود از حمل بعکس هر جا برسد علت در آن
اندام بود چنانچه سر حمل را و گردن ثور را تا آخر بروج اما سهمی دیگر درجات طالع

در مطالع برج طالع ضرب کن و درجه طالع بر افزای و از طالع بفکن هر جا برسد علت در آن
اندام بود چنانکه گفته شد طالع سر راست و دوم گردن را تا آخر اما مصنف گوید اگر در ابتدا
علت یا بوقت سؤال قمر در هبوط باشد دلیل کند بر ضعف معده و هم چنین هر کوکبی که در هبوط
بود در ابتداء علت یا بوقت سؤال دلیل کند بر ضعف معده و بر فساد و ضعف آن اندام
که آن کوکب با و تعلق دارد اگر آن کوکب را در باب بیماری شهادت باشد چون پیر زن و گوش
راست و پوست تن زحل را جگر و گوش چپ و گوشت مشتری را سوراخ بینی راست و زهره و دل
مریخ را چشم راست دل و خون پرده دل و پوست اندرون شمس را سوراخ بینی چپ و ابدها
و شانه و پی زهره را زبان و معده و استخوان و رودها و سطبر عطارد را چشم چپ و مغز سر و
شش و مغز استخوان قمر را رودهای باریک جایهای کنده ذنب را مجاری آب راس را و اگر علت
معده از سردی بود چون مریخ با شعاع وی بقمر رسد دلیل کند بر صلاح معده و اگر علت از
گرمی چون شعاع زهره یا جسد او بقمر رسد یا کوکبی سرد و دلیل کند بر صلاح معده و هم
چنین دلائل بیماری و برج بیماری را صفت کن چنانچه در قمر گفتیم و اگر دلیل بیماری در
آخر بروج بود در تحت الارض بسیار بود که دلالت کند بر درد پای و کف و قدم یا فرق
اندامها و اگر صاحب طالع یا قمر با ذنب باشد دلیل کند بر ضعف و رنج در این دو وقت
بیماری فصل ششم در دانستن آنکه بیمار بهتر شود یا نه بنگر صاحب طالع و بعد از هر کدام که
وتد یا بطالع ناظر وی دلیل است گو دلیل زحمتین پاک بود و صاحب ششم ناظر بود و در تحت
الشعاع نبود دلیل کند بر بهتر شدن بیمار و اگر بسعدین متصل شود دلیل کند که بهتر شود
و اگر قمر در آن سعد راجع بیماری دراز گردد لیکن بهتر شود و اگر قمر در تحت الارض بود
یعنی از دوم تا ششم و متصل بود بکوکبی در وسط السما دلیل کند که بهتر شود مگر که آن
کوکب در احتراق بود که دلیل هلاک و اگر قمر فوق الارض بود و بکوکبی متصل باشد که در تحت

تحت الارض بود و منحوس بود دلیل مرگ بود و اگر قمر صاحب طالع متصل باشد و زاید النور
والعدد بود دلیل کند بهتر شدن و سلامتی و صلاح تن بود و اگر صاحب طالع در تحت
الارض بود و قمر بکوکبی متصل شود که در هفتم بود که ساقط خواهد شدن دلیل هلاک بود
و اگر صاحب طالع بخداوند هشتم متصل شود و قمر فاسد بمیرد و اگر قمر با کوکبی دیگر نور صاحب
طالع بصاحب ثامن دهد این سخت بیم ناک و تباه بود و اگر نامقبول بود بیماری دراز
کشد آخر بهتر شود و اگر صاحب طالع بصاحب ثامن متصل شود از نظر مودت و صاحب طالع
در وتد بود وقتی که صاحب ثامن بدرجه طالع آید دلیل مرگ بود و اگر کوکبی نور صاحب
طالع بصاحب ثامن رد کند و صاحب طالع ساقط بود و صاحب ثامن در وتد بمیرد و اگر صاحب
ثامن در طالع باشد و صاحب طالع یا قمر منحوس بود بمیرد و اگر صاحب طالع در هفتم و نحس بود
ناظر بود و قمر منحوس دلیل مرگ است و اگر قمر مقبول نباشد و صاحب طالع بصاحب ثامن متصل شود
هم دلیل مرگ است و اگر قابل التدبیر منحوس بود دلیل نیکو ساری بیماری بود پس از آنکه بهتر
شده باشد و صاحب ثامن در اوتاد بدبخت و اگر صاحب طالع فوق الارض بود و بصاحب
ثامن متصل شود در چهارم یا ان خانه هشتم دلیل مرگ است و اگر صاحب ثامن بصاحب طالع قمر
نباشد و کوکبی میان ایشان نور رد کند و صاحب طالع ساقط بود و صاحب ثامن در وتد
دلیل مرگ بود و اگر صاحب طالع در احتراق رونده باشد و میان وی و شمس کمتر از دو
درجه بعد بود هلاک شود و هم چنین اگر محترق باشد و غیر مقبول و اگر کوکبی باشد
که تدبیر نه ضد شمس یعنی علوی بود و از احتراق پاک بود و قمر هم پاک بود دلیل راحت
بود و اگر خانه بیماری برج منقلب بود بیمار گاه سبک بود و گاه گران و اگر برج ذو
جسدین بود از آن بیماری به بیماری دیگر نقل کند و اگر برج ثابت بود بیماری
ثابت باشد بر یک حال و اگر قمر با کوکبی شرقی منصرف باشد بیماری نو بود و اگر از کوکب

معزبی منصرف بود بیماری دیر بینه باشد و اکر بکوکب مشرقی متصل شود دلیل کند که زود
بهتر شود و اکر بکوکب معزبی متصل شود دلیل کند بر درازی بیماری و در باب بیمار بهتر
آن بود که صاحب طالع سعدین ناظر بود و بجایکاه نیکو باشد و تباه‌تر آن بود که نحسین
ناظر بود و قوتمند بود که دلیل زودی هلاک بود و تباه‌تر آن بود که ناظر نحسین از تربیع و
مقابله بود و اکر صاحب طالع در ششم بود و صاحب ششم در طالع بیماری دراز کشد تا
وقتی که کوکب از آن برج بیرون آید و همچنین اکر صاحب طالع تحت الشعاع سادس متصل بود اکر
صاحب طالع در دوم بود یا در ششم یا در هشتم نیکو بهتر انچه دلیل کند قران صلاح فی
آن باشد و اکر قمر خالی السیر بود نیکو به برج دوم اکر دلیل مرک بود تاخیر کند و باشد که
بهتر شود باز برکردد و هلاک شود اما بدانکه خداوند طالع در پنجم و یازدهم در باب بیماری
قوی‌تر است بر بیماری از ششم و نهم زیرا که این دو برج دلیل اند بر زوال بیماری و برج پنجم
و یازدهم دلیل اند بر ثبات بیماری و نحسی که در این دو خانه باشد قوی‌تر بود از خانه نهم
و سوم اما بدانکه صاحب دوم صاحب طالع را هم چنان نحس کند که صاحب هشتم کند اکر نحس بود
خداوند هشتم اکر تدبیر خداوند دوم ده بد باشد زیرا که تمام مال نفقه شود در بیماری
همچنین است اتصال قمر با صاحب دوم نیک بکر و اکر آفتاب در هشتم بود و مشتری در وتد
و قمر بود آفتاب مشتری رد کند دلیل هلاک بود و همچنین اکر آفتاب در هشتم باشد و مشتری
در وتد تا در تربیع آفتاب دلیل هلاک بود و اکر صاحب بیت قمر سعد بود یا بهتر ناظر قمر و
بجایکاه نیکو بود از طالع و صاحب طالع نیز سعد بود و بطالع ناظر دلیل کند که زود
بهتر شود و تن درست و موافقت داروها و بیمار را در اهل بیت خویش منزلت و جاه بود
و بهتر آن که صاحب طالع بصاحب بیت خویش ناظر بود و بهتر آن باشد که بصاحب طالع سعدین
ناظر باشد از جایکاه قوی و از نحسین پاک بود اما نیرین در تحت الارض علامت بدیست

بد است و اکر نحسین فی نفسه کشد با انهمه که تحت الارض باشد دلالت هلاک بود و اکر نحسی
در طالع باشد و صاحب طالع باحتراق رونده باشد و قمر منحوس بود یا ساقط دلیل هلاک
بود و اکر دلیل قمر بر بیماری و باحتراق رونده باشد و نحسین ناظر باشد بصاحب طالع
دلیل مرک بود اما حال بیماری که طالع مولود وی معلوم باشد اکر قمر با ابتداء بیماری
در انجا باشد که در اصل زحل انجا بوده یا زحل با وی بود یا ناظر بود دلیل سختی بیماری بود
و دشواری و اکر بجایکاهی باشد که مریخ در اصل انجا بوده یا با وی باشد یا ناظر بود امروز
دلیل سختی حرارت بود و بیم و اکر قمر بجایکاه نحسی بود که در اصل انجا بوده و امروز نحسی
باشد یا ناظر بود بیم هلاک بود و اکر قمر بجایکاهی باشد که در اصل انجا نحسی بوده باشد
و امروز با وی انجا سعدیست یا ناظر سعدی دلیل عافیت و سلامت بود و اکر قمر
با ابتداء علت در ششم طالع اصلی باشد یا چهارم یا هشتم و در اصل یکی در این جایکاه
بوده باشد دلیل سختی بیماری بود و اکر نحسی مقارن یا ناظر قمر باشد در ابتداء علت
دلیل هلاک باشد و چون سعدی ناظر بود دلیل عافیت بود و اکر مستقیم شود بلان
برجی که در اصل بوده باشد و با وی بود کوکبی زیان کار و ان صاحب مثلثه چهارمست
یا بوی ناظر بود و در اصل دلالت این کوکب نیز با قمر بوده دلیل سختی و بیم و ترس باشد
و نیز نیکو بیمار را اکر مادرش در شکم چند ماه داشته یا هفت ماه از روز ولادت
تا روز بیماری همه جمع کن مر مولود نه ماهه را هر سالی را پنج روز کیر و زیادتی
روزها که فرود سالهاست نیز با وی یار کن انچه جمع شود مولود هفت ماهه را هر سالی
را پنج روز و زیادتی روزها که فرود از سال باشد با وی جمع کن انچه شود مولود
هفت ماهه را هفت هفت بفکن مولود نه ماهه را نه نه اکر چیزی بماند از حساب یکی
راحت یابد و برهد از بیماری و اکر هیچ نماند از بیمار خیزد و هلاک شود دیکر نیکو

بنکر چند است مابین شمس و قمر از برجها بفکن عدد روزها از وقت ولادت تا بروز بیماری
از عدد ما بین برجها و اگر هیچ نماند بیم مرگ باشد و اگر چیزی بماند از ان بیماری بجهد
مثلا میان شمس و قمر از برج پنج آمد و از وقت ولادت تا روز بیماری هفت روز آمد
یا بیشتر بعدد برجها روزها افکندیم یعنی پنج پنج اگر چیزی بماند بیمار بهتر شود و اگر تمام
عمر وی سپری شده باشد اما مصنف کتاب کوید بنکر بقمر اگر منصرف شود در ابتدای
بیماری از کوکبی و سعدی بمکان انکوکب رسد یا شعاع افکند هم در انوقت
علت کمتر شود و بیمار بهتر کردد و اگر بدان سعد نحسی شعاع افکند یا انجا رسد بیماری
باز کردد و از اغال بحالی کردد و اگر بجای انکوکب که قمر از وی منصرف است نحسی رسد
یا شعاع افکند علت بیمار زیادت شود و اگر منصرف قمر سعدی باتصال کند چون
درجه بدرجه رسد بیمار از علت پاک شود و بهتر کردد و اگر نحسی اتصال کند علت زیادت
شود و اگر نیترین صاحب طالع یا صاحب سادس اتصال کند امید بهتر شدن بود اگر
یکی از نیترین صاحب سادس اتصال کند بدان وقت که درجه بدرجه رسد امید راحت
و بهتر شدن بود و اگر دلیل بیماری در سادس بود دلیل کند بر کشتن بیماری از این
علت بعلتی دیگر اما بدانکه خانه دوازدهم دلیل داروها است و بهتر شدن بیمار اگر
صاحب طالع یا صاحب سادس یا قمر بکوکبی اتصال کند انکوکب در خانه دوازدهم بود اگر سعد
بود از ان بیماری راحت یابد و اگر دارو خورد منفعت بیند و اگر انکوکب نحس بود و در
دوازدهم مزاحم بود هم دلیل کند بر عافیت و راحت و اگر غیر این بیند رنج بیند و اگر
مبتز طالع یا صاحب طالع و دلیل بیماری هر دو در یک ربع باشد دلیل بیوستگی و دوام
بیماری بود و سختی بیماری و اگر بربع مخالف باشند بیماری زود کسسته شود و اگر صاحب
هشتم بصاحب طالع متصل بود و هر دو فوق الارض باشند در ربع مشرقی یا صاحب طالع

طالع در وسط السما بود و قوی و صاحب ثامن را قبول کند از ان بیماری راحت یابد
و عافیت و اگر غیر این بود بیم هلاک باشد فصل هفتم در معرفت وقت بهتر شدن بیمار
و رسیدن بمرگ اما وقت مرگ آنست که قمر یا صاحب طالع مقارن شود با صاحب هشتم یا نحسی
که دلیل را منحوس کند بتربیع یا مقابله یا مقارنه ان دلیل هلاک بود و اگر دلالت احتراق
بود وقتی که بدرجه احتراق رسد انوقت دلیل مرگ بود و بنکر ما بین طالع و قمر و صاحب
هشتم و قاطع یا احتراق یا دلیل مرگ ان درجات ما بین را جمع کن بعدد از درجها دون یا سال
یا ماه باشد باندازه برج منقلب مجسد و ثلث باندازه سرعت سیر و ابطای قبل التدبیر دلیل
و اگر دلالت از دخول کوکب باشد وقتی که صاحب ثامن بدرجه طالع رسد یا صاحب طالع
یا قمر بدرجه بیت الموت رسد انوقت باشد اما وقت بهتر شدن آنست که طالع قوی شود
و مسعود یا بخانه شرف یا بمراعی خویش رسد یا شکل بدل کند چنانچه مغربی بود مشرقی
شود از حال خود بمستقیم شود و صاحب ثامن از وی ساقط بود دلیل عافیت بود و یا صاحب
بدرجه طالع رسد و یا درجه بدرجه رسد ان وقت دلیل تا شدن بیمار بود فصل هشتم
در دانستن حال بحرانها و اوقات آن هر وقتی که قمر بنحسی رسد بجسد یا بنور بیمار را سختی
و سخت و بیماری زیادت شود و هر وقتی که بشعاع سعدی رسد یا جسد او سعادت
و عافیت و راحت و سبکی پدید آید اما حکما بنکر با بتدا علت تا بوقت سؤال که قمر کجاست
ده درجه بر وی زیادت کن و بنکر تا جسد یا شعاع که میرسد اگر نحسی رسد هم مرگ و
هلاک بود و اگر سعدی رسد عافیت و هلاک بود و اگر سعدی رسد راحت باشد و نحسی
سال صغری آن کوکب چند روز عافیتی یا شدت باشد و بانجا نگاه قمر چهل درجه بقرای
هر کجا رسد بشعاع یا جسد سعد یا نحس حکم کن چون شعاع ده درجه قمر زیادت کرده تا
با چهل درجه چون بکوکبی رسد وقتی که قمر بان کوکب متصل شود بقران یا تربیع یا مقابله

دلیل شدت و مرگ بود و چون بیست و چهار یا چهل درجه سعدی برسد بنور یا بجسد یا کوکبی
باشد که ازین دو درجه را یکی قبول کند یا سعد کند پیش از آنکه قمر بتربیع و مقابله
بوی رسد امارات دلیل نقصان علت بود و زوال بیماری و راحت و عافیت اما بدانکه
قمر دلیل تن است و سعدین دلیل عافیت و راحت و تن درستی چون سعدین مستعلی باشند
بر قمر و قمر با ایشان مسعود بود بیمار قوی باشد بر رفع کردن علت و بیماریها و اگر قمر
در ابتداء علت مسعود بود یا منصرف از سعدی یا از کوکبی مقبول دلیل کند بر آسانی
بحرانها و اگر قمر یا صاحب طالع در ابتداء علت در برج منقلب بود یا ذوجسدین و مسعود
بود و منصرف از سعدی یا از کوکبی مقبول دلیل کند بر بسیاری بحرانها چون نزلها
وخوی و عطسه چون روز بحران باشد بنگر که قمر بکدام کوکب اتصال میکند اگر
بکوکب سعد اتصال کند بحران باشد و تمام بود و اگر بکوکب نحس اتصال کند علت
و بیماری زیادت شود و بحران تمام نبود و انچه باشد منفعت نکند و اگر سعد و نحس
اتصال کند هر کدام قوی تر حکم از وی کن و اگر دران برج که قمر بود اتصال وی با مریخ
بود بحران از چیزی باشد که بمریخ منسوب بود و اگر اجزا اتصال بشمس بود بحران بان
چیز باشد که بشمس دلالت کند و قوی ترین آن باشد اتصال مقارنه بود و بطول کردن
بنگر بموضع قمر بروز اول و روز سوم و روز پنجم و هفتم و نهم و چهاردهم و نوزدهم
و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هشتم چون قمر درین روزها شعاع یا بجسد
سعدین رسد بحران مبارک بود و راحت و تن و آسانی و سبکی پدید آید و چون
بشعاع یا بجسد نحسین رسد بحران نامبارک بود و دشواری و سختی و شدت
زیادت شود بر بیمار و بنگر با ابتداء علت تا بوقت مسئله و دو درجه بر موضع قمر
زیادت کن و با نه چهل درجه بروز سوم رسد و چون شصت درجه زیادت کنی بروز

بروز پنجم رسد در تسدیس ایسر باشد و چون نود درجه زیادت کنی بروز هفتم رسد در
تربیع ایسر بود و چون صد و بیست درجه زیادت کنی بروز نهم رسد در تثلیث ایسر بود
و چون صد و هشتاد درجه زیادت بروز چهاردهم رسد در مقابله جای خویش که با اول
علت بود تا وقت سوال و چون دویست و چهل درجه زیادت کنی به روز نوزدهم
رسد در تثلیث ایمن بود و چون دویست و هفتاد درجه زیادت کنی به بیست و
یکم رسد در تربیع ایمن بود و چون سیصد درجه زیادت کنی به بیست و هشتم رسد
هم بدان جایگاه که با ابتداء اول علت بود یا ابتداء سوال سائل این مواضع که یاد کردیم
نیک یاد دار هر گاه که قمر درین مواضع بکواکب نحس رسد بیمار را خطر و آفت رسد
و بیم و دشواری بود خاصه که درین مواضع عقده کسوف یا بدرجه احتراق رسد
نکبت و خطر زیادت بود و چون سعدی نور افکند بهتر باشد و چون درین مواضع
قمر سعدی باشد راحت و سلامتی و تن درستی و بحران باشد و چون روز بحران
قمر با زحل بود متصل اگر وقت بحران روز بود زیان نکند خاصه که ابتداء علت روز
بود و اگر بمریخ باشد و وقت بحران شب باشد زیان کند خاصه که ابتداء علت شب
باشد و اگر ابتداء علت روز بوده باشد و مریخ بدین مواضع سختی بیشتر کند تب
کم و چون رفتن بسیار امراض مجا، و چون سعدی شعاع افکند بهتر شود و اگر
ابتداء علت شب بوده باشد و زحل بدین مواضع باشد سختی بیشتر باشد از برودت
و خشکی و مالیخولیا و انچه بدین ماند و چون سعدی نور افکند امید راحت
باشد و چون سعد و نحس هر دو برین مواضع بهم باشند یا ناظر باشند هر کدام
قوی تر باشد حکم بر وی کن و اگر قمر را بروز بیماری نزایل النور یابی یا بشمس
یا مریخ بود چون قمر بتربیع ایسر این مواضع رسد یا مقابله بیم مرگ بود و چون

تربیع یا مقابله بود وزائد النور باشد و زحل ناظر باشد از آن بیماری راحت یابد و بهتر شود و اگر در ابتدای بیماری قمر ناقص النور باشد یا ناقص العدد و زحل ناظر باشد چیزی تولد نکند غیر انکه دران بیماری باشد و اگر در ابتداء بیماری قمر با شمس باشد یا قلماه چون قمر بتربیع یا مقابله وی رسد اگر سعدی شعاع افکند راحت یابد و اگر نحسی شعاع افکند مرک باشد **فصل بیستم** در معرفت انکه شفاء این بیمار از این طبیب بود یا طبیبی دیگر باید بنگر بصاحب سابع اگر خداوند طالع یا قمر از وی مسعود بود یا مقبول همین طبیب سبب شفاء بیمار بود و معالجت وی نفع دهد و اگر سعد کند کوکبی دیگر بود شفاء بیمار از آن طبیبی دیگر باشد که بدان کوکب منسوب است و اگر صاحب طالع از آن صاحب هفتم مقبول باشد آن طبیب بر بیمار مشفق و مهربان بود و در کار بیمار و صلاح و اجتهاد باشد و اگر صاحب طالع صاحب هفتم را قبول کند بیمار طبیب را دوست دارد و نیکوئی بسیار کند و هر دو دلیل اگر ان یکدیگر مقبول باشند میان بیمار و طبیب الفت و مصاحبت بود و بیمار دارنده هم باشند و یکدیگر را نفع رسانند و اگر صاحب هفتم بود و مشرقی و مقبول طبیب در کار علاج قوی باشد و مبارک دست باشد و بیمار علاج بیمار درست شود هر چه کند همه بصلاح آرد و اگر مغربی بود سخت قوی نبود بدفع علت و بعلاج بیمار نتواند بصلاح آوردن و اگر منحوس بود یا غیر مقبول شوم دست و غلط کار و بدخواه و بدطبع بود و چون خواهی که صفت طبیب بدانی از هفتم و از صاحبش دلیل گیر صفت و قوات طبیب چنانچه در باب دزدی یاد کنم و اگر خواهی که بدانی که دارو بیمار را نفع رساند یا نه بنگر بصاحب طالع اگر صاحب وسط السماء را قبول کند یا در وسط السماء مقبول بود بیمار دارو پذیرنده بود و هر چه بخورد سود کند و اگر غیر مقبول بود دارو اپذیرنده نباشد و کم منفعت کند و اگر

اگر صاحب وسط السماء صاحب طالع را قبول دارد و هم بیمار را نافع بود و اگر غیر این بود نافع نباشد و اگر پرسد که دارو بچه طبع و چه مزه باشد بنگر بصاحب وسط السماء که چه طبع دارد و چه مزه دارد و ناظر کیست از مزاج کوکب ناظر و از طبع و جوهر برج حکم کن بر کیفیت دارو و طبع و مزه آن **فصل دهم** در احکام بیماری سائل یا مولود ابو معشر گوید بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب هشتم اگر خداوند طالع یا قمر هر کدام قوی تر بود یا در وتد بود یا بمطالع ناظر نبود چون بصاحب ششم متصل بود یا در ششم باشد یا صاحب ششم در طالع بود یا بصاحب طالع ناظر بود مولود یا سائل بیمارناک باشد و تباه ترانکاه بود که دلیلان متصل باشند بیکدیگر و در وتد باشند یا در برج ثابت انکاه دلیل کند بر درازی و دائمی بیماری و اگر ان یکدیگر باشند و کوکبی نباشد که نور ایشان بیکدیگر نقل کند یا رد کند یا جمع کند مولود یا سائل تن درست باشد و از علت پاک و اگر صاحب طالع بصاحب سادس متصل بود و صاحب سادس ناظر بسعدی بود و متصل بسعدی دلیل کند بر سلامتی حال از بیماری و دردمندی و زود راحت یافتن و باسانی درمان آن علت بدست آید و اگر صاحب ششم بنحسی ناظر بود یا متصل خاصه بزحل یا بصاحب هشتم انکاه محاصره بود پس اگر چنان بود که صاحب محاصره را بصاحب طالع اتصال بود آن بد شود خاصه که صاحب طالع ناظر نحسها بود یا متصل ایشان نحاصه زحل یا صاحب هشتم انکه بیم بیماری و هلاک بود و هر چند روز سخت تر شود و هر که که حال طالع و صاحب وی با سعد بود بصاحب هشتم و ششم دلیل کند بر کمی بقای مولود و سائل و دردمندی و قوت علتها و دوس روز خطر زیاد شود و طبیعت علت را از طبیعت آن برج توان دانستن که صاحب ششم در وی بود و نکبت و آفت هر کز موجود نکردد تا صاحب ششم متصل صاحب طالع نبود یا متصل او و یا نقل کننده در میان آید که بعضی فاسد بود نور صاحب ششم را برگیرد و بصاحب دهم دهد انکاه هم در آن روز حال بر گردد و علت

لوح ...			لوح ...		
ا ١	ب ٢	ج ٣	د ٤	ه ٥	و ٦
ح ٨	یا ١١	یج ١٣	ز ٧	ط ٩	ی ١٠
ید ١٤	یو ١٦	یز ١٧	یب ١٢	یه ١٥	یح ١٨
یط ١٩	ل ٣٠	کب ٢٢	کا ٢١	کد ٢٤	که ٢٥
کج ٢٣	کو ٢٦	کح ٢٨	کز ٢٧	کط ٢٩	ل ٣٠

حرره اقل محمد جعفر قاجار
١٣١٧

موجود شود و بیماری زیادت شود و این مسئله از بسیار اسرار است و بیم ناکتر و مهم‌تر
و هلاک نزدیکتر آنگاه بود که نقل کننده در هبیا باشد که بود صاحب طالع را در هبیا شده حد
و صاحب ششم مستعلی بود بر صاحب طالع و حال فنا و وقت اجل را نیز چنین داند و صاحب
هشتم را حیفا طالع و تاختن و شبیخون را نیز چنین داند از صاحب طالع و صاحب سابع نیز
یاد دارد در این باب را اما اگر برج بر صورت مردم باشد صاحب طالع یا دو وبال و نکبت بیشتر
از مردمان بیند و این آنگاه بود که صاحب این برج در برج آتشی بود و صاحب طالع بوی
منحوس بود و اگر این برج بصورت بهائم بود عارضه و مکروه و نکبت از بهائم پیش آید
این آنگاه بود که صاحب این برج در برج بهائم بود و صاحب طالع بوی منحوس بود اما بیماری
از آن بود که صاحب این برج ببرجی بود که طبعش مخالف آن برج بود و صاحب طالع بوی
منحوس بود آنگاه دلیل بیماری بود **فصل یازدهم** در معرفت آنکه اینکس بیمار هست یا نه
و این مسئول عنه بسائل منسوب باشد چون برادر یا فرزند باید پس بطالع نگر و صاحب
طالع یا بقمر هر کدام از ایشان که به وتد بود یا بمائل وتد باشند یا بطالع ناظر وی دلیلست
اگر دلیل در ششم بود یا صاحب ششم منحوس بود یا متصل باشد یا در هبوط بود یا در وبال
یا در احتراق آن مسئول عنه بیمار باشد و اگر غیر این بود بیمار نبود و اگر مسئول عنه
منسوب باشد بسائل چون برادر یا پدر یا فرزند بنگر بدان برج که مسئول عنه
منسوب بدان برج را طالع کن و خانه ششم وی خانه بیماری بود از وی حکم کن چنانچه
گفته شد **فصل دوازدهم** در معرفت آنکه با علامت بر کدام اندام هست یا بکدام موضع
اگر از اینها پرسد بنگر تا صاحب طالع در کدام برج هست و در آن برج که هست بنگر تا
کدام اندام راست آن برج بگو که بدان اندام خال هست یا علامت و بنگر در برج ششم
اگر در وی کوکبی باشد یا نباشد و برج ششم بکدام اندام منسوب است بدان اندام علامت

علامت بود و اگر برج یا صاحب طالع در آن برج که باشد بوجه اول بود علامت باول آن اندام
و اگر بوجه دوم باشد علامت بر میان اندام بود و اگر بوجه سوم باشد علامت باخر آن
اندام بود و اگر صاحب ششم فوق الارض بود علامت سوی راست بود و اگر تحت الارض
بود علامت بر جانب چپ بود و چون نیکو تفحص کنی بر تو معلوم شود که علامت
یا خال یا جراحت **فصل سیزدهم** در دانستن احوال بندگان اگر پرسد که بنده طلب میکنم
تا بخرم تمام شود یا نه بنگر بصاحب طالع و قمر اگر در ششم بود یا صاحب ششم متصل با
بصاحب ششم در طالع بود یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند یا رد کند یا جمع کند آن بیع
یا طلب تمام شود اگر اتصال بمودت بود یا سانی و اگر بعداوه بود بدشواری و رنج
و تعب برآید و بنگر بسهم بندگان و بصاحب وی بنظر یکدیگر و بنظر او را به طالع دلیل
گیر و حکم کن چنانچه گفتیم از اتصال صاحب طالع با صاحب سادس و اگر از خادم یا کنیزک
پرسد از ششم و از دوازدهم دلیل گیر و از وی حکم کن چنانچه در بندگان گفتم
اما دانستن صفت بنده و بنگر بصاحب ششم و عطارد و اگر صاحب ششم زحل باشد و زحل
را شهادت بود یا صاحب ششم عطارد بود یا عطارد زحل را در وی شهادت بود علت این حال
دلیل کند بر آنکه بنده هندو باشد و اگر مریخ باشد یا مریخ را در او شهادت بود این بنده ترک باشد
یا از جنس ترکان و اگر مشتری بود این بنده از زمین عراق باشد و اگر شمس بود بنده از اقلیم
خراسان بود و حد عراق و ترکان بود و اگر زهره بود رومی باشد یا چینی و اگر قمر باشد
بنگر که مزاج بکدام کوکب دارد تا باشد از وی حکم کن و اگر دلیل بنده در مزاج خویش باشد بنده خانه
زاد باشد و اگر در برج و اگر در برج غریب بود بنده غریب باشد و اگر دلیل بنده مسعود
بود یا در شرف این بنده مبارک بود و معروف و در بندگی بدولت رسد و اگر در هبوط
بود یا منحوس این بنده مجهول باشد و شوم و اگر دلیل بنده در وتد و دلیل خداوند

از وتد زایل خداوند بنده زیردست بنده بود و اگر هر دو در وتد باشد بنده با خواجه
برابری کند و اگر هر دو زایل باشد زیر یکدیگر باشند و اگر دلیل بنده بتربیع یا مقابله
دلیل خداوند باشد این بنده با خداوند خویش خصومت کند و همچنین اگر دلیل بنده
در هفتم باشد و اگر دلیل بنده بمشتری متصل باشد یا بصاحب دوم یا بصاحب یازدهم
یا بدان کوکبی که در این دو جایگاه بود این بنده دست یابد بر مال خداوند خویش و اگر در
برج هفتم کوکبی سعد باشد دلیل کند بر مال یافتن بنده و اگر دلیل بنده بصاحب هفتم یا بما
هفتم یا دلیل بنده ناظر یا متصل باشد یا در برج هفتم باشد یا صاحب هفتم در ششم این همه دلالت
کند بر آنکه بنده را مال باشد و یا حریص بود بر جمع کردن مال و اگر دلیل بنده بر حل منحوس بود
این بنده مکار و غدار باشد یا کور یا پای و اگر بمشتری مسعود باشد امین و ناصح بود و اگر
بمریخ منحوس بود دزد و کور یا پای و بدفعال بود و اگر بآفتاب مسعود بود با همت و کریم
باشد و کارفرمائی بود که کار نکند و اگر منحوس باشد کور و کش و بدخو و بدکردار بود
و اگر بزهره مسعود بود نیکوخو و نیکوطبع و فرمانبردار باشد و اگر بعطارد منحوس بود
طرار و محتال باشد و اگر بمریخ ناظر باشد دزد و غماز و کور یا پای باشد و اگر بعطارد مسعود
باشد پیشه ور و خداوند ادب و دانش و حرفت باشد و اگر بقمر منحوس باشد کور یا پای
و دیوانه بود و اگر مسعود باشد سبک پای و سبک کار باشد و کارکن **فصل چهاردهم**
اگر بنده پرسد که آزادی یابم یا نه بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر که اینها دلیل بنده بهم چون
سائل باشد و وسط السما و صاحبش و شمس دلیل خداوند است اگر دلیل طالع منصرف بود از
صاحب وسط السما یا از شمس یا از کواکب منحوس و دیگر هیچ کوکبی متصل نشود دلیل کند
که این بنده آزادی یابد و اگر غیر این باشد آزادی نیابد و اگر دلیل طالع از صاحب وسط
السما یا از آفتاب منصرف شود و بکوکبی دیگر متصل گردد این بنده از دست این خداوند بدر

بیرون آید و بدست خداوند دیگر افتد و اگر دلیل خداوند (طالع و دلیل) متصل باشد با کوکبی میان ایشان نور
نقل کننده باشد یا رد کننده یا جمع کننده این بنده هرگز از دست خداوند بیرون نشود و از
بنده کی نرهد و اگر دلیل بنده بصاحب وسط السما یا بآفتاب یا بکوکبی که در وسط السما بود مقبول
بود یا مسعود یا اتصال مودت باشد این بنده از خداوند شادی بیند و نیکوئی و خداوند
بروی رحیم و مهربان بود و میان ایشان موافقت باشد و اگر غیر مقبول یا منحوس بود یا
اتصال از عداوت بود میان ایشان عداوت بود و هرگز بنده از خداوندش شادی نبیند
و خداوند بروی نامهربان و بدکردار باشد و اگر دلیل بنده از دلیل خداوند مقبول بود دلیل خداوند
از دلیل بنده غیر مقبول بنده از خداوندش شادی بیند و خداوند از بنده هیچ شادی و نفع
نبیند و اگر دلیل خداوند برج خویش متصل باشد آزادی نیابد خاصه که در وتد باشد
و اگر منصرف باشد آزادی یابد چون بکوکبی متصل نشود **فصل پانزدهم** اگر مردی پرسد که بنده
خویش را آزاد کنم یا نه طالع و صاحب طالع دلیل خداوند است و ششم و صاحبش دلیل بنده
اگر دلیل بنده از دلیل خداوند منصرف باشد و هیچ کوکبی متصل نشود این بنده از خداوند
آزادی یابد و اگر این باشد آزادی نیابد و این باب چون باب اول است هم بدان صفت حکم کن
اگر دلیل بنده شمس بود یا مشتری این بنده آزاد شود یا آزادی دعوی کند و اگر دلیل بنده
ساقط بود یا راجع این بنده ضعیف بود یا معیوب اگر ماه در ششم بود یا دلیل بنده
ماه باشد این بنده فروختن را باشد نه خدمت را و اگر دلیل بنده در وتد بود این بنده
فروخته نشود تا از وتد زایل نشود و اگر در برج ثابت بود فروخته نشود و این بنده
ناصح بود خداوند خویش را باندازه قوة برج و اگر برج منقلب بود بنده منقلب خو
و کاهل باشد و اگر برج ذوجسدین بود و زهره و عطارد در وی شهادت بود
بندگان بسیار باشد از زن و ماده **فصل شانزدهم** در معرفت آنکه این بنده از دست خداوند

بیرون شود یا نه اگر بنده پرسد که از دست این خداوند بیرون آیم یا نه و اگر بیرون آیم بهتر چند خداوند
دیگر رسم طالع وصاحبش وقمر دلیل بنده است زیرا که او سائل است و وسط السما وصاحبش وآفتاب
دلیل خداوند ویازدهم وصاحبش دلیل خداوند دوم است ودوازدهم وصاحبش دلیل خداوند سوم
هم چنین طالع وخانه دوم وخانه سوم خداوندان که از پس یکدیگر باشند پس هر کوکبی که
اتصال قبول بود از آن خداوند شادی ونیکوئی بیند واگر صاحب طالع از صاحب وسط
السما یا آفتاب منصرف شود بصاحب یازدهم اتصال کند از این خداوند بخداوند
دیگر رسد واگر صاحب طالع در وتد باشد وبکوکبی ساقط متصل نشود از دست این
خداوند بیرون نیاید واگر بکوکبی متصل شود در نهم یا سوم دلیل کند بر بیرون آمدن
از دست این خداوند واگر بصاحب این برجها متصل شود نیز بیرون آید واگر صاحب طالع
منحوس بود از تربیع یا مقابله یا مقارنه یا در احتراق باشد این بنده چون از دست
این خداوند بیرون آید بمیرد واگر صاحب وسط السما یا آفتاب منصرف شود بصاحب
حادی عشر متصل گردد از ملک این خداوند بیرون آید وبخداوند دیگر رسد واگر از صاحب
یازدهم منصرف شود وبا ثانی عشر صاحب دوازدهم متصل گردد از دست خداوند دوم هم
بیرون آید وبخداوند سوم رسد و بنگر که قمر یا صاحب طالع در آن برج که هست بچند
کوکب اتصال کند بعدد هر اتصالی خداوندی باشد هر اتصال که بمودت باشد اینجا
خیر وموافقت بیند و هرچه عداوت باشد اینجا مخالفت وتباهی بیند وهرجا قبول
وسعادت باشد اینجا خیر ونیکوئی ومنفعت باشد وهر جا قبول نبود ومنحوس
باشد اینجا شر وتباهی ومضرت بود **فصل هفدهم** اگر مردی پرسد که بنده من فروخته
شود یا نه طالع وصاحبش دلیل خداوندات وسادس وصاحبش دلیل بنده است واین
وان خداوند که بخرد دوم است وصاحب دوم وخداوندی که از پس وی بود سوم

سوم وصاحبش هم چنین تا آخر واگر قمر یا صاحب سادس از طالع یا صاحب طالع منصرف باشد بصاحب دوم
متصل یا در دوم باشد این بنده فروخته شود وبخداوند دیگر رسد واگر بعد از وی از صاحب
یا از برج دوم منصرف شود ودر سوم آید یا بصاحب سوم متصل شود از دست آن خداوند هم
بیرون رود وبخداوند سوم رسد واگر هیچ کوکبی اتصال وانصراف نداشته باشد یا کوکبی
اتصال وانصراف نداشته باشد مگر اتصال بصاحب طالع یا در وتد بود وخالی السیر از دست
این خداوند بیرون نرود اما جایگاهی قبول ونظر مودت دلیل نیکوئی وسعادت و
موافقت بود وهر دلیلی که غیر مقبول بود یا منحوس یا بنظر تربیع ومقابله دلیل عداوت
وتباهی وزیان بود وخواه دلیل صاحب طالع وخواه دلیل بنده هر کدام که منحوس بود
انکسر ابود **فصل هیجدهم** اگر بنده پرسد که مرا خداوند بود وچند دیگر باشد بنگر که
خداوند طالع یا قمر در کدام برج است ودر آن برج از چند کوکب منصرف است بعدد هر
کوکبی خداوندی بوده و بنگر که بچند کوکب متصل باشد بعدد اتصال الخداوندش باشد
اما بدانکه خانه نهم وخداوند نهم دلیل خداوندان گذشته است ووسط السماء وخداوندش
الخداوند است که با وی است ویازدهم وخداوندش الخداوند بود که بعد از آن خواهد
بود اگر خداوند طالع یا قمر از خداوند نهم انفعال منصرف بوده همان یک خداوند بگذشته
باشد واگر از تسدیس منصرف باشد شش خداوند بود واگر برج ذوجسدین بود شش خداوند
گذشته بود واگر انصراف از تربیع بود چهار بود واگر تثلیث بود سه بود وهم چنین حکم
حکم کن باتصال صاحب یازدهم بخداوندی که خواهد بودن واگر سائل خداوند بود
که او را چند بنده بوده است وچند دیگر خواهد بود سابع وثامن وخداوندان
بندگان ماضی اند وسادس وصاحبش آن بنده است که با وی است وچهارم وپنجم و
خداوندشان دلیل بندگان اند که بخواهد بودن از پس یکدیگر واگر صاحب طالع

از صاحب هفتم منصرف شد از نظر مقارنه یا مقابله یا تثلیث یا تربیع یا تسدیس همچنان حکم کن
کند بالا کفیتم واکر اتصال صاحب طالع یا انصراف از صاحب یازدهم باشد همچنین آن بنده باشد
که دلیل کند واکر اتصال صاحب پنجم باشد بمقارنه یا مقابله یا تربیع یا تسدیس یا تثلیث چنانچه
اقتضا کند حکم کن که چندان بنده بباشد **فصل نوزدهم** در معرفت آنکه حال بنده پیش
این خداوند بهتر است یا دیگری اگر بنده پرسد که مرا اینجا که در دستیم یا این خداوند بهتر است
یا جای دیگر و خداوند دیگر بهتر نگاه کن صاحب طالع اگر دران برج که هست مقبول بود یا مسعود
یا ناظر سعدی بود یا در مراعی خویش بود اینجائی و این خداوند که با وی است و اینجا که هست
وی خوش‌تر بهتر باشد واکر صاحب سابع مقبول بود یا مسعود خداوند دیگر یا جای دیگر
یا مردی دیگر وی را موافق‌تر و بهتر باشد بازنگر اگر قمر یا آن کوکب منصرف بود مقبول
بود خداوند اول یا جای اول یا مرد اول بهتر باشد واگر بدان کوکب مقبول بود که قمر بوی
متصل است خداوند دوم یا جای دوم یا مرد دوم بهتر باشد و نیکوتر واکر این هم دلیل نکند بنگر
بقمر و صاحب طالع اگر دران برج که هست مقبول بود خداوند اول یا جای اول یا مرد اول بهتر باشد
واگر در برج دوم مقبول باشد یا مسعود دوم بهتر باشد همچنین حکم کن باتصال قمر با
صاحب طالع باتصال اول خداوند اول و جای اول را و باتصال دوم خداوند دوم و جای
دوم را دیگر هر کدام را اتصال که موافق‌تر و مقبول‌تر و مسعودتر از جای و از خداوند
باشد و همچنین خبر کن مسافر را در موافقت زمینی که در وی باشد و موافقت زمینی که با آن
خواهد رفتن و همچنین حکم کن در هر کاری که در وی باشد یا کاری نو کند یا تحویل کند
از منزلی بمنزلی و از سرای بسرای و از کاری بکاری و از زمینی بزمینی و همچنین اگر پرسد
که از دو چیز کدام بهتر و نیکوتر همچنین کفیتم حکم کن **فصل بیستم** در معرفت حال محبوس چون
پرسد از اسیر یا استوار کرده بخشم سلطان یا بنده که خداوندش بر وی خشم گرفته بود و

واستوار کرده بنگر بقمر و عطارد که سعادت ایشان در برجهای منقلب دلیل کند بر خلاص و راحت
یافتن و هر وقتی که عطارد مسعود بود دلیل کند بر خلاص یافتن اسیر واکر در ابتدای اسیری یا
استوار کردن مشتری در طالع بود یا با قمر بود یا بقمر ناظر باشد دلیل کند بر نجات و راحت
و خلاص بزودی واکر زهره با قمر باشد یا در طالع و عطارد با مشتری و بقمر ناظر باشد یا
هر دو با قمر باشند دلیل کند بر زودی خلاص و نجات و نیکوئی حال بعد از آن و هم
وقتی که قمر با یکی از سعدین باشد دلیل کند بر زودی خلاص و همچنین اگر سعدین بخداوند
برج قمر ناظر باشد واکر خداوند خانه قمر بقمر ناظر بود خلاص وی بسبب آنکس بود که استوار
کرده باشد و خوشنودی و پشیمانی بود بر استوار کردن وی واکر آن سعد که قمر را
قبول کند منحرف باشد در جنوب بخلاص باشد واکر صاعد بود در شمال خلاص
باشد لیکن دیرتر واکر صاعد باشد در جنوب یا هابط بود در شمال دلیل کند بر خلاص
میان دیری و زودی واکر بسعدی متصل بود و صاحب طالع در احتراق بود و زحل در
خانه چهارم خلاص یابد لیکن کمتر زید و ثلاث روز چهار بمیرد واکر بجای زحل مریخ بود در
از آنکه نجات یا راحت یابد علتی پیدا کند از جوهر مریخ که بدان علت بمیرد واکر قمر مجتمع
نحس باشد و عطارد نیز با وی باشد در بند و اسیری بمیرد واکر نحس با قمر و زهره باشد
نجات یابد پس از آنکه چوب و زخم و عذاب یکشد واکر قمر منصرف باشد از سعدی و
متصل کردد بنحسی دلیل کند بر ضعیفی دل و دشواری خلاص و نجات واکر منصرف باشد
از نحسی و متصل کردد از سعدی ان اسیر و استوار کرده شاید که خلاص یابد یا بگریزد
واکر بسعدی متصل شود و باز بنحسی پس از آنکه راحت یابد باز داشته شود واکر بنحسی
متصل شود و باز بسعدی دلیل کند بر خلاصی پس از ناامیدی و همچنین حکم کن
از صاحب طالع از اتصال و انصراف و از سعدین و نحسین اگر قمر متصل شود بکوکبی

نکوکی که در تحت الشعاع که هنوز باحتراق تمام نرسیده باشد خلاص وی بدشواری
و مشقت بود و اگر از درجه احتراق گذشته باشد آسان‌تر بود و اگر از کوکب نحس بود
آسان‌تر بود زیرا که احتراق نیز از شر نحس کم کند و بهتر آن بود که صاحب طالع و صاحب
منحدر باشد بناحیت سفلی از وسط السما تا هفتم و ما تحت الارض تا دو و قمر نحس و چون
قمر مریخ ناظر بود از تربیع یا مقابله یا مقارنه و قمر در وتد بود این اسیر را شدت و بلا
رسد و بگریزد و اگر نظر مودّت بود دیر ماند و هم چنین زحل دلیل بر درازی و گرانی
بود از مریخ گران‌تر و سخت‌تر آنگاه بود که قمر زاید باشد و اگر قمر مجتمع نحسی بود در
تحت الارض در خانه چهارم یا متصل باشد در آن حبس بمیرد و اگر صاحب برج
قمر ناظر بود آسان بود و اگر ناظر نباشد دشوار باشد و اگر عطارد بمقارنه نحسی بود
و مریخ بوی ناظر دلیل کند بر آنکه این بندی جراحت و زخم چوب و سخن و شکنجه
بیند و اگر زحل باشد با قمر دلیل دشواری خلاص و دیری بود و اگر عطارد و زحل
و مریخ با قمر باشند یا به تثلیث ناظر باشند دلیل مرگ باشد در حبس و هم چنین دلالت
صاحب طالع و طالع در اول باز داشتن و حبس و استوار کردن تا وقت سؤال حکم کن
اما در و بنوس گوید که در ابتداء اسیر کردن یا استوار ساختن قمر ناقص النور باشد
یا در بیرون آمدن باشد از تحت الشعاع دلیل کند بر زودی خلاصی و رهائی و اگر
قمر بزهره متصل بود و زهره در تحت الشعاع بود دلیل شدت و بلا بود و بعد از آن
بگشایش و اگر قمر بعطارد متصل بود و عطارد معزول (?) بود دلیل کند بر رهائی یافتن
از بند و زندان و اگر قمر بر جهت جنوب بود با عطارد و زهره دلیل کند که بزودی رهائی
یابد و اگر زحل مشتری بقمر ناظر باشند از سنبله دلیل خلاص باشد بدیری و بعد از آن
ستایش و ثنای نیکو یابد و اگر قمر منحدر سفلی بود یعنی از وسط السما یا هفتم

یا هفتم یا چهارم و مریخ بوی ناظر بود و مریخ نیز در این ناحیت بود این بندی زود اجل یابد
زنده یا مرده و اگر قمر از چهارم باشد یا وسط السما در همه صاعد و مریخ و مشتری بوی ناظر
باشد از تثلیث یا تربیع دلیل خلاص باشد و اگر قمر خالی السیر بود از طبیعتان
برج کوکب قمر روی بهت (?) اگر قمر در حمل یا میزان بود دلیل کند بر زود خلاص یافتن جهت
سرعت سیر حمل و میزان این دو برج و در حبس غمناک نباشد و او را یاری دهان (?)
بسیار باشد و اگر قمر در ثور بود اگر از جهت مال او را باز داشته باشند مال بستانند
پس رهائی یابد و اگر در جوزا بود اگر بدرود (?) ز خلاص شود و الا در آن حبس بمیرد و
اگر همه برجها زوجین چون قمر در ایشان بود چون رهائی بیابد چون قمر از ربع
بیرون آید سخت دیر ماند و تباه‌تر آنگاه بود که در خانهای مشتری بود و مشتری بقمر
ناظر نبود و اما خانهای عطارد دلیل کند بر خیر و شر در حبس جهت سرعت انتقال
حال وی و اگر قمر در سرطان بود دیر در حبس ماند زیرا که موافق نیست قمر این دلیل
دیری و بقای بود و اگر در اسد بود دیر ماند و از جهت مردی بزرگ و شریف متاذّی
باشد اگر شمس بقمر ناظر باشد مردی بر آن حبس کرده بود و اگر قمر در سنبله بود کار وی
میان زودی و دیری بود و بخلاص نزدیک‌تر بود و اگر در عقرب بود دیر بماند و
و آخر خلاص یابد و بالجمله همه برجهای ثابت دلیل کند بر درازی و دیری حبس و بتا
تر خانهای زحل بود و اگر قمر در قوس بود دلیل کند بر درازی حبس و دیر ماندن
و اگر در جدی باشد دلیل کند بر رهائی بعد از دیر ماندن زیرا که این خانه زحل است
دلیل کند بر دیری و دلیل کند بر غم و مشقت و یاری دادن دشمنان بر وی زیرا که
این خانه وبال قمر است و اگر در دلو باشد یا در حوت دلیل کند بر پای داری و ثبات
حبس تا مرگ و تباه‌تر دلو است و او دلیل دشواری و درازی بود از جهت مردی

حب ربذا فتاده بود و سبب قبا از صاحب بیت قمر و از موضع و توان دانست و از
حال نظر و اتصال و از جایگاه دوازده خانه بفلك **فصل بیست و یکم** در معرفت انکه
بیمار مسحور است یا نه اگر پرسد که بیمار مسحور هست یا نه بنگر بخانه دوم و سوم و
ششم و هشتم و دوازدهم اگر یکی از نیرین در این مواضع بود و همچنین متصل
بود خاصه بعطارد و زحل یا ذنب مسئول عنه مسحور بود و اگر نیرین باشد بنگر بصاحب
ساعت اگر در این مواضع باشد و همچنین متصل بود یا با ذنب بود یا در آخر عقرب
دلیل کند که مسحور یا بود که زهره داده باشند در آخر عقرب و اگر صاحب ساعت
چنین نباشد بنگر بصاحب سهم السعادة و از وی دلیل گیر چنانچه از دیگران گفتیم
فصل بیست و دوم در معرفت آنکه سحر دفین هست یا ماکول یا مسقی بنگر بخانه چهارم
از طالع اگر زحل در وی باشد یا بمقابله ناظر باشد آن سحر دفین بود و اگر مریخ باشد
یا تربیع بوی ناظر باشد بدارو یا بطعام و شراب جوراسیده باشند و اگر زهره یا
مشتری در چهارم بود یا از تربیع و مقابله ناظر باشد آن سحر جامه یا باندام یا
بروغن مالیده باشند و اگر شمس یا عطارد بود تمثال کرده باشند **اما** مصنف کتاب گوید
بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب ساعت هر کدام از ایشان که قوی تر باشد در وتد یا بطالع
ناظر بود وی دلیل هست اگر دلیل در دوازدهم بود یا با ذنب یا با زحل و عطارد بوی
ناظر یا عطارد بود و زحل بوی ناظر این سائل مسحور بود و آن کوکب که دلیل طالع
را منحوس کند وی دلیل سحر هست اگر آن کوکب در برج منقلب بود سحر بر تن وی کرده باشند
و اگر برج ذو جسدین بود هم بطعام و شراب داده باشند و هم بر تن وی مالیده
باشند و اگر برج ثابت بود بزیر زمین پنهان کرده باشند و اگر دلیل بزحل متصل
شده باشد آن سحر بزیر زمین پنهان کرده باشند و از برج نیز دلیل که بهر کدام جایگاه
دلیل کند و اگر بمریخ منحوس باشد یا ناظر بود شراب و طعام داده باشند و اگر سهم منحوس

منحوس باشد یا ناظر آن سحر با فسون و طلسم و عملهای باشد و اگر بعطارد منحوس باشد
بعقد و طلسم و احتیال و فسون کرده باشند و در کدام برج باشد بنگر که آن برج بکدام
جایگاه و موضع منسوب هست بر آنجای حکم کن و اگر خواهی که بدانی که سحر مرد کرده هست یا زن
بنگر بصاحبان برج که کوکب منحوس که دلیل سحر وی هست اگر در برج نر باشد مرد بود
و اگر در برج ماده بود زن کرده باشد فوتی دیگر بنگر در هفتم اگر نحسی باشد آن
دوست باشد و اگر کوکب نحس دلیل سحر هست و خداوند خانه وی دلیل ساحر و از وی حکم کن
چنانچه گفتیم و هر نحسی که بر طالع یا بر صاحب طالع مستولی باشد از دلیل سحر هست و صاحب
برج وی دلیل و اگر این دلیلها که گفتیم دلیل نکند هر نحسی که در دوازدهم بود وی دلیل
سحر هست اگر خداوند طالع زهره یا مشتری بود و مسعود باشد یا در وتد بود و قوی
باشد مسحور نباشد و اگر کرده باشد بر وی کار نکرده باشد و اینکه گفتیم اتحاد در آنست
که ضمیر سائل از جهت سحر بوده باشد **فصل بیست سوم** در معرفت مسحور که بهتر شود یا
نه اگر صاحب طالع اتصال سعدی کند و مقبول بود یا سهم السعاده یا سعدین بطالع
یا بصاحب طالع ناظر باشد بهتر شود و اگر غیر این بود بهتر نشود **اما** مصنف کتاب گوید
دلیل بیماری کوکبی بود که قمر از او منصرف هست پس دلیل سحر نیز هم وی واجب کند اگر منصرف
از وی قمر زحل یا عطارد یا مریخ یا ذنب بود مسحور باشد و اگر مشتری یا شمس یا زهره بود
مسحور نباشد و اگر از ان سه منصرف بود بفسون و تعویذ و طلسم بود و صفت و حلیت
ساحر از صاحب برج قمر هست یا از صاحب برج صاحب طالع یا از صاحب برجی که قمر از وی
منصرف هست هر کدام که بطالع یا بصاحب طالع بهتر بتربیع یا مقابله یا مقارنه ناظر باشد
از نظر نحوست دلیل ساحر وی هست و هر جا که کوکب از او قمر بوده انجا سحر نهاده شود
باشد اگر برج آبی یا آتشی یا خاکی یا هوای باشد بدان موضع منسوب باشد چنانچه در

خانه چهارم یا دکر دوم در صفت خانه و جایگاه مسحوهاست که از دلیل دوم یاد کردم بتمامی
الباب السابع من التزویج و غیره **فصل اول** در دانستن کار زناشویی اگر پرسد که این
نکاح بود یا نه طالع و صاحب طالع و قمر و آن کوکب که قمر از وی منصرف دلیل سائلست
و هفتم و صاحب هفتم و آن کوکب که قمر بوی متصل است دلیل مسئول عنه شمس دلیل مردست و
و زهره دلیل زن اگر دلیل سائل در هفتم باشد یا صاحب هفتم یا بدلیل مسئول عنه متصل باشد
آن تزویج برآید و طلب و حرص و دوست داشتن سائل و اگر دلیل مسئول عنه در طالع باشد
یا بدلیل طالع متصل بود آن تزویج برآید بآسانی و بی رنج و طلب و اگر اتصال از مودت
باشد بآسانی و نرمی برآید و اگر اتصال از عداوت بود بدشواری و رنج و درشتی برآید
و اگر از مقارنه قمر صاحب طالع را باشد بآسانی برآید و اگر صاحب هفتم را باشد برنج و
و دشواری برآید این تزویج و اگر باتصال میان ایشان قبول بود سخن یکدیگر بشنوند
و دوست دار باشند و اگر قبول نبود سخن یکدیگر نشنوند هر یکی از سخن دیگری بیرون
روند و اگر میان ایشان اتصال نبود لیکن کوکبی که میان ایشان نور نقل کند یا نور رد کند
آن وی دلیل گیر بر آمدن کار بدست متوسطان و اگر اتصال و جمع نبود و رد النور
نبود لیکن باتصال طبیعی از متفقة المطالع یا از متفقة القوه یا از متفقة النظر بغیر از این
بر جمله دلیل گیر هر دلیلی که مقبول بود و مسعود بود از مرد و زن که بدان دلیل
دلیل کند بر نیکوئی خوبی و راستی ایشان و هر دلیلی که منحوس باشد یا غیر مقبول
کند بر تباهی و بدخوئی و ناراستی ایشان و هر دلیلی که در وتد باشد وی قوی تر
باشد و هم چنین صاعد و مستعلی و هر دلیلی که زایل یا ساقط یا هابط بود وی
ضعیف تر و ناپایدار تر باشد و نیکی بقابل التدبیر اگر منحوس باشد یا کوکبی نحس
ایشان قطع کند یا سببی از سببها باشد که اتصال را باطل کند یا لحاجت را تباه کند

کند و بر نیاید و هم چنین اگر قابل التدبیر محترق یا راجع باشد دلیل تباهی حاجت بود
فصل دوم در دانستن آنکه اگر این تزویج بر نیاید تباهی از قبل که باشد اگر این نحس کننده وتد
تباه کننده دلیل سائل یا مسئول عنه باشد تباهی هم از جهت ایشان باشد و اگر صاحب دوم بود از
قبل مال سائل باشد و اگر صاحب هشتم بود از قبل مال مسئول عنه بود صاحب سوم و هشتم
کابین است و باشد که فساد و تباهی از برای کابین باشد یا از قبل جهاز آن و اگر صاحب سوم
باشد تباهی از قبل اقربای سائل باشد و اگر صاحب نهم باشد تباهی از قبل سفری یا از دین
یا از قبل اقربای مسئول عنه بود و اگر آن نحس کننده صاحب چهارم باشد تباهی و فساد از قبل
پدران سائل بود و اگر صاحب وسط السما بود تباهی از قبل سلطان بود یا از قبل معاملت
یا از قبل پدران مسئول عنه و اگر در پنجم یا صاحب پنجم یا صاحب یازدهم باشد تباهی از قبل
فرزندان بود و اگر صاحب ششم باشد فساد از قبل علت و بیماری رعیت باشد یا از
یا از قبل بنده و ستور یا از قبل اصل سائل که اصل و حسب تباه بود و اگر صاحب دوازدهم بود
تباهی از قبل دشمنان و زموده و گفتگوی باشد یا از قبل عیب و بیماری زن یا از قبل بی اصلی
و بی حسبی زن یعنی مسئول عنه و اگر آن نحس ناقل النور بود یا راد النور تباهی از قبل دلالان
و متوسطان بود و اگر نحس کننده کوکب جامع النور باشد فساد و تباهی از قبل کسی بود
که در گذشتن کار بوی باشد یا از کسی که جوی انکار بر نیاید و اگر نحس کننده در برج نر باشد
یا در ربع نر یا کوکب نر فساد کننده مرد بود و اگر کوکب ماده بود یا برج مؤنث یا ربع مؤنث
زن باشد **فصل سوم** در دانستن آنکه از مرد و زن کدام راز و تر نکاح بود چون این
دو دلیل که بر تزویج دلیلند اگر در برج ذوجسدین با کوکب ناقل یا جامع یا کوکب رد
کننده نور در برج ذوجسدین باشد دلیل کند بر آنکه این سائل را تزویج با کسی دیگر
باشد غیر آنکه در وهم و خاطر وی باشد و نیکی بدلیل سائل و مسئول عنه هر کدام

که در وتد باشد وی زودتر کند اما بدانکه برج سابع و صاحب سابع دلیل آن زن است یا آن مرد که سائل با وی است بتزویج یا بخواستاری و برج ششم و صاحبش دلیل زن طلاق داده یا مرد بجای مانده یا کسی که از وی اعراض کرده باشد و برج هشتم و صاحبش دلیل تزویج دیگر است که مستقبل کند چون خداوند طالع را اتصال بصاحب ثامن بود سائل تزویجی دیگر و همچنین اگر صاحب طالع را اتصال باشد بکوکبی پیش از آنکه صاحب سابع بکوکبی اتصال کند که سائل زودتر تزویج کند از مسئول عنه و اگر صاحب هفتم در وتد بود یا بکوکب برج دوم متصل شود یا بکوکبی دیگر پیش از آنکه صاحب طالع اتصال کند مسئول عنه زودتر از سائل تزویج میکند اما بدانکه اگر سائل مرد باشد صاحب طالع و شمس و کوکب منصرف از و قمر دلیل مرد است و صاحب هفتم و کوکب متصل با و قمر و زهره و قمر دلیل زن است اما اگر سائل زن بود صاحب طالع و کوکب منصرف از او قمر و زهره و قمر دلیل زن است و صاحب هفتم و کوکب متصل با و قمر و شمس دلیل مرد است اما سائل را نکاح ماضی ششم است و صاحبش و نکاح که در رویت در حال سابع است و صاحبش و نکاحی که در مستقبل بخواهد بودن ثامن است و صاحبش و مسئول عنه را ماضی دوازدهم است یا صاحبش و نکاح حال طالع است و صاحبش و نکاح مستقبل دوم است و صاحبش و همچنین دلیل گیر از انصراف صاحب طالع و صاحب هفتم و از اتصالشان بر ماضی و مستقبل و آن برج و صاحب آن برج که دلیل در وی است دلیل آن نکاح بود که حال بر آنست و دیگر اگر مردی سوال کند که چند زن بزنی کنم بنگر که از مریخ تا قمر چند برج مانده باشد آن عدد زن بزنی کند و اگر زنی سوال کند که چند شوی کنم بنگر که از مشتری تا زهره چند برج است چندان شوی کند و اگر از دلیل اتصال الحکم کنی بهتر باشد چنانچه بنگری خداوند طالع در آن برج که هست با چند کوکب اتصال کند یا بنظر اتصال تثلیث یا تسدیس است یا تربیع یا مقابله و یا دلیل طالع را بدلیل نکاح اتصال بود چنانچه از زهره

زهره یاد کردم حکم کن که چندین زن یا چندین شوی دیگر باشد **فصل چهارم** در دانستن آنکه این زن دوشیزه هست یا نه اگر پرسد که این زن دوشیزه هست یا نه بنگر بطالع و بصاحب طالع و قمر اگر در برج ثابت بود یا بعضی از این سه دلیل یا کوکبی از برج ثابت بطالع یا بصاحب طالع یا بقمر ناظر باشد و یا متصل و طالع یا صاحبش یا قمر در برج دلیل بود ثابت بود دلیل کند که دوشیزه بود و پاکیزه از همه عیبی که دلیل تباهی دوشیزگی بود و اگر این که گفتم در برج منقلب بود یا ذو جسدین دلیل کند بر آنکه شوی کرده باشد و دوشیزه نبود و اگر مادر و پدر گویند که دوشیزه است این نبود و مجبور تباه شده باشد یا چیزی رسیده بود و اگر قمر در برج ذو جسدین بود یا در منقلب و طالع و صاحبش در برج ثابت بود چیزی بوی رسیده باشد دوشیزگیش تمام نرفته بود و اگر قمر با مریخ بود در برج منقلب یا ذو جسدین دوشیزگی وی شده باشد بعشق و دوستی و اگر زحل در طالع بود یا قمر در برج ذو جسدین یا برج ثابت آنکس که با او مجامعت کرده از راه پس رفته باشد و دوشیزگی وی تباه شده باشد و اگر مریخ در وتد زهره بود و قمر از مریخ تباه باشد یا زهره در عقرب بود یا در مثلثه وی این زن دوشیزه نباشد و اگر عطارد و مشتری در مثلثات زهره باشند یا در وتد زهره یا مریخ ساقط بود از زهره خاصه که بوی ناظر نباشد و در مثلثه آتشی بود زهره این مسئول عنه دوشیزه و پاکیزه بود **فصل پنجم** در معرفت آنکه این نکاح حلال است یا حرام اگر دلیل سائل متصل شود بزحل یا بمریخ پیش از آنکه بدلیل مسئول عنه متصل شود یا دلیل مسئول عنه بزحل یا بمریخ متصل شود پیش از آنکه بدلیل سائل اتصال کند این دلیل کند بر تباهی نکاح یا باحرامی نکاح افتد میان ایشان یا بزنا بکسی دیگر ساخته باشد و اگر اتصال هر دو دلیل بیکدیگر تمام شده باشد و بعد از آن دلیل سائل یا مسئول عنه بزحل یا بمریخ اتصال کند دلیل کند که با وجلال بود و بآخر حرام شد

وصورتی که یکی از نحسین در طالع یا در سابع بود یا بدلیل سائل و مسئول عنه ناظر باشد
یا بطالع یا بسابع دلیل کند بر حرامی از نکاح و سبب حرامی از آنکس باشد که این نحسین بدلیل
وی ناظر باشد یا بطالع وی درو تر   واگر پرسد که این زن بار از حرامی دارد یا نه و
اگر پرسد آن زن که آبستن بود که آبستنی وی از حلال بود یا از حرام بنگر بخانه پنجم اگر مریخ
یا زحل یا عطارد بوی ناظر بود یا در وی باشد آن فرزند از حرام و زنا بوده باشد و
اگر سعدین ناظر باشند یا در وی باشند دلیل کند که فرزند از حلال باشد و پاکیزه **فصل
ششم** در معرفت آنکه هیچ کس این زن را دوست دارد یا نه یا این زن خود کسی را دوست دارد
یعنی بعشق یا نه پس بنگر بصاحب طالع و قمر اگر یکی از این دو دلیل با مریخ در یک برج باشد بیک درجه
پس این زن را دیگر سرای دوست و عاشق بود و اگر در یک برج بود و بیک درجه نباشد
این زن را همسایه بود نزدیک که او را دوست دارد و اگر دلیل طالع از مریخ منصرف بود
کسی دوست بوده است و دل سرد شده و اگر نظر از تثلیث و تسدیس بود کسی دوست داشته کرده
بوده و از هر جائی که نظر باشد دوستی از آن جنس بود یعنی از آن برج و اگر قمر یا صاحب طالع
متصل بود بمریخ و مریخ در برج خویش بود پس این زن کسی را طلب میکند و هوای آنکس
میجوید و در دم وی برود و اگر صاحب طالع یا قمر بشمس متصل بود این زن هوای مردی
بزرگتر از خویش میجوید تا وی را دوست دارد و اگر بعطارد متصل بود جوانی را دوست
دارد و اگر بزهره متصل بود بزنی هوا دارد یا خود این زن زعفران سای بود و اگر قمر یا
صاحب طالع منصرف بود از مریخ کسی دوست بوده است زن را و اکنون بجای مانده و اگر مشتری
بوی ناظر بود از جهت پارسائی جای مانده بود و اگر شمس ناظر بود مردی بزرگ از آن کار تائب
شده باشد از آن جهت ترک کرده اند هم چنین هر صفت کوکب را اما مصنف کتاب گوید
اگر صاحب طالع یا قمر را در حادی عشر یابی یا در پنجم و زهره را در این جایگاه شهادت بود

بود یا ناظر دارد پس این سائل عاشق و هوادار و دوست دار بود و اگر بمریخ ناظر بود عشق
و هوای وی بزنا و فحش و فجور بود و اگر بزحل نگرد هم چنین بود و اگر بعطارد نگرد اگر
عطارد بمزاج مذکر بود بکودکان بود و اگر مزاج مؤنث بود بزنان و دختران بود و اگر
بزهره نگرد یا بمشتری بحلال و نیکوئی هوا بود و اگر قمر یا بشمس ناظر بود هوا از جهت نیکوئی
حال و صلاح تن و جان خویش خواهد و اگر بغیر حلال و نه هفتم یا دلیل مسئول عنه نگرد
بنگر که آنکوکب خداوند کدام خانه است و چه کوکب است دوست و معشوق از جنس آنکوکب بود
و اگر در این مواضع که گفتم بدلیل مسئول عنه ناظر بود معشوق وی هم روزی باشد
و اگر سائل زن بود معشوقه وی هم شوی بود و هم چنین دلیل که مسئول عنه اگر در پنجم بود
یا در یازدهم و بطالع یا بصاحب طالع ناظر بود مسئول عنه بر سائل عاشق بود و اگر
بصاحب برج دیگر یا بکوکب دیگر نگرد بکسی دیگر عاشق بود و اگر میان ایشان قبول
انکار بر آید و محکم شود و اگر قبول نبود بر نیاید و تباه شود و اگر اتصال از مودت
بود دوستی تحقیقی بود و اگر اتصال از عداوت بود زود بریده شوند و دوستی حقیقی
نبود و اگر در برجهای متفقة المطالع یا متفقة القوه یا متفقة الطریقة باشد هم چنین
دلیل کند بمانند اتصال **فصل هفتم** در دانستن خو و خلقت زن مصنف کتاب گوید
اگر پرسد از صفت و خو و خلقت زن بنگر بدلیل زن اگر در وتد بود این زن کدبانو
و نیکوکار و تیمار دارنده خان و مان بود و اگر ساقط بود این زن کاهل و ناتیمار دارنده
بود و اگر در خانه نهم بود پارسا بود و هم چنین در خانه سیم اگر مقبول و مسعود بود
و اگر غیر این بود نا بوده باشد و اگر دلیل زن مسعود بود این زن نیکوخوا و نیکوطبع
و پاکیزه فکرت و اگر منحوس باشد بدخو و بدطبع و ناسازنده باشد چنانچه بمقابله
و تربیع بود بطالع یا بدلیل طالع و اگر برج هفتم یا آن برج که دلیل زن است برجهای حملی

وصبیح باشد زن خوب روی بود واگر غیر این بود زشت باشد واگر دلیل زن سعدین ناظر بود
زن خوب روی باشد واگر نحسین ناظر بود زشت روی باشد واگر دلیل زن در برجهای
ثابت بوده سعدین ناظر این زن پارسا و نهفته و مستوره باشد واگر در بروج ذو
جسدین بود و سعدی ناظر بود نهفته و پارسا و مستوره بود واگر نحسی ناظر باشد
مفسده و ناپرهیزکار باشد واگر در بروج منقلب بود زنی بیقرار بود و خویشتن ندارد و
مصلحت نباشد خاصه که مریخ ناظر بود زانیه باشد واگر سعدی نگود پارسا نبود لیکن
خویشتن دارنده باشد واگر دلیل زن در برج مستقیم الطلوع بود و یا کوکبی علوی باشد
زن دراز بالا بود واگر کوکب سفلی باشد و یا برج معوج الطلوع بود پست بالا و کوتاه
بود واگر دلیل کوکب سفلی باشد در برج مستقیم الطلوع بود یا دلیل کوکب علوی بود و در برج
معوج الطلوع یا دلیل کوکب وسطی بود اینها دلیل کند که زن میانه بالا باشد واگر برج
ثابت بود راست قامت بود واگر برج ذو جسدین بود قامتش میان راستی و کوژی بود واگر
در برج منقلب بود کوژ و منحنی جنبان روند باشد واگر دلیل زن مشرقی بود این زن
جوان بود واگر مغربی بود این زن سالخورده بود واگر جنوبی بود یا شمالی این زن
سال میانه بود واگر خداوند هفتم کوکبی سعد بود و سعدی بوی پیوسته این زن شریف مکین
باشد و مبارک واگر در شرف بود و خداوند طالع بوی متصل سائل بسبب زن بعز و جاه
و قدر و منزلت رسد واگر خداوند هفتم در برجهای ساقط بود و نحسی بوی پیوسته زن
بیشرم بود و قحبه واگر خداوند هفتم منحوس بود و در برج منقلب و مریخ بد و ناظر بود زن
بیشرم و قحبه بود واگر بزهره ناظر بود هم چنین واگر زهره بمریخ منحوس بود و مریخ ناظر
باشد زن حریص بود بکار جماع و فنادوست بود واگر بزحل ناظر بود زن کننده پیر بود
بر طبع واگر خداوند هفتم در برج منقلب بود یا ذو جسدین یا و منصرف گشته از خداوند

خداوند طالع و پیوسته بمریخ و عطارد و بخداوند پانزدهم متصل بود آن زن را شوی
نهانی بود غیر این شوی حلال واگر دلیل زن در زائل الوتد بود یا در برج منقلب گشته از دلیل
مرد بمرده دلیل کند که زن مبتلا باشد بمرد و جویان وی بود لیکن دست همی نیابد واگر در این
برج که گفتم مائل الوتد بود یا وتد یا برج ثابت بود شاید که این زن بان مرد خویش بیند
و آنکه گفتم دلیل ازدواج است واگر از دلیل مرد بنگری هم چنان حکم کن که از زن گفتم واگر دلیل
زن متصل باشد بخداوند هشتم یا بمشتری و زهره یا بسهم السعاده یا بقمر او یا بشمس و
مسعود بود این زن توانگر باشد واگر غیر این بود توانگر نبود و حال مرد نیز هم بدین
صفت بود **فصل هشتم** در دانستن آنکه زن بخشم رفته یا رها کرده باز آید بخانه شوی یا نه
بنگر بشمس و زهره اگر شمس در اوتاد بود فوق الارض و زهره مغربی بود و راجع این زن
بشوی باز گردد و بخوی خود و مطیع او گردد و پشیمان شود از رفتن و از وی خیر و منفعت
بیند واگر زهره مشرقی بود و راجع باز آید لیکن پشیمان نشود برکرده خویش واگر قمر بشمس
هم چنان در وتد فوق الارض بود واگر زهره نیز ساقط بود هم چنان باشد که گفتیم واگر
قمر از استقبال گذشته باشد بوقت خشم رفتن زود باز نگردد اگر بوقت رفتن زن قمر
ساقط بود و زهره راجع یا مقیم بود در رجعت مغربی این زن بخوی خویش باز آید واگر
شمس تحت الارض بود و زهره فوق الارض باز آمدن بدشواری باشد واگر زهره راجع
بود و مغربی زن بخودی خود باز آید و پشیمان شود واگر مشرقی بود و از تحت الشعاع
بیرون آمده بود و راجع بود زن باز نگردد و شوی پشیمان شود و لیکن باز بیرون آید
با پشیمانی واگر بوقت مسئله شمس و زهره هر دو ساقط باشد بگوی تا آن زن را طلاق
دهد که از وی هیچ خیر و منفعت و شادی نبود واگر زهره مستقیم بود این زن بر شوی
قاهر بود و ان یکدیگر جدا شوند و مرد پشیمان شود و خویشتن را ملامت کند واگر

دلیل زن بازهره راجع بود توبه سوی شوی باز گردد و اگر دلیل زن ناظر بود بطالع
این زن بخانه شوی نیاید و اگر ساقط بود تا این زن خانه شوی آید و اگر صاحب طالع
ناظر بود هم دلیل آمدن بود و اگر در برج منقلب بود زود پشیمان شود و اگر در برج ذو جسدین
بود میان پشیمانی و ناپشیمانی بود خرسند و خوار بود و اگر برج ثابت بود هیچ پشیمانی نبود
و اگر پشیمانی بود دل سخت دارد و خورسند و خوار بود این باب برای زنی بود که از خانهٔ
شوی بخشم رفته باشد اما زنی که از شوی جدا شده باشد و دیگری او را نکاح خواهد
و بداند که کی آید و آید یا نه از دلیل مرد نیز هم چنان قیاس گیر که از دلیل زن گفته شد
و مریخ دلیل مرد بهتر و زهره دلیل زن هر دو شواهد نه معشوق گویا مشتری و عطارد
نیز هم چنین باشد در این باب لیکن بعتاب و حیله کند اندرون نکاح میان ایشان تخلیط
نباشد و هر دو یکدیگر را خوش جویند باختیار و مصنف کتاب گوید اگر دلیل زن بدلیل
مرد ناظر باشد یا متصل بود بنظر مودت یا از بروج متفق المطالع یا متفق الطریقه
این زن بشوی باز گردد بخوشی دل و خوشنودی و اگر اتصال یا نظر عداوت بود
یا ناظر نباشد میان ایشان و یا دلیل زن در برجی بود که طالع را یا دلیل مودت را در وی
مزاحم شود این زن هرگز باز نیاید و پشیمان نباشد از آن ماجرا که این جرا با آن شوی بود
و اگر با این همه قبول باشد یا در برج جای مزاحم دلیل مرد باشد پشیمان نبود لیکن باز آمدن
باشد بخانه شوی بکره و ناخوشی و اگر دلیلین ناظر یکدیگر نباشد و نه در مزاحم
یکدیگر و نه نیز کوکبی ناقل یا رد النور یا جمع النور باشد میان ایشان این زن هرگز بخانه
شوی باز نیاید تا آنگاه که دلیلین شکل بدل کنند یا متصل گردند بیکدیگر از اتصال
و نظر قبول و سعادت و اگر دلیل زن و دلیل مرد هر دو منحوس بود یا در هبوط
یکدیگر باشد یا در وبال یا در تربیع یا مقابله یکدیگر باشند بنظر ضدیت و مخالفت

لفت و نحوست همیشه در خصومت و شدت و جدائی باشند و هیچ گونه لذت زندگانی
در میان ایشان نباشد و جز رنج و مشقت و زیان نبود **فصل نهم** در معرفت زنان شوی
مولود را و سائل را از قول ابو معشر بنگر بدلیل مرد و بدلیل زن چنانکه از پیش گفتیم که
اتصال دلیل طالع را باشد بدلیل صاحب هفتم مولود را رنج رسد بخواستن زنان و زن
دشوار یابد و اگر در هفتم باشد مرد مقهور زن بود و زن قوی و قاهر بود بر مرد و اگر
اتصال صاحب هفتم را باشد مولود بزنان پیروز بود و زنان را بوی رغبت بود هر
کدام زن خواهد یابد و حاجت یابد و شادی بیند و روزی مند بود و اگر صاحب هفتم
در طالع بود زنان مقهور باشند و اگر صاحب طالع مستعلی باشد بر صاحب هفتم مرد قاهر باشد
و خیره و قوی و دست مراو را باشد بر زنان و هم چنین حکم کن در کار خصومت و انبازی
و خرید و فروخت و حرب و کارزار و صید و آنچه بدین ماند اگر اتصال بدوستی باشد
میان ایشان دوستی و آسانی و نرمی باشد و اگر بود بهتر باشد و میان ایشان موافقت و الفت
و مصالحت بود و اگر اتصال عداوت بود میان ایشان خصومت و تعصب و ناسازگاری
بود مگر که اتصال قبول بود میان ایشان درستی باشد لیکن سعادت و برخورداری
بود و از یکدیگر نیکوئی بینند و اگر صاحب هفتم نیکو حال و نیکو جایگاه بود و ناظر
سعدین بود و از نحسین پاک بود مولود را زن نیکو حال و نیکو خوی و با بهره و با
و با خرد بود و اگر گوهر بزرگ بود و از بزرگان و پادشاهان و کدخدایان آبادان بود
و اگر فاسد حال باشد و ناظر نحسها بود یا راجع یا محترق بود مولود را زن بد سیر و بد
شکل و بد بهره و بخیل و بد ادب زن بود و بد حال باشد و از وی هم خورد و شادی نبیند
و همیشه غمگین او بود و بنگر بصاحب هفتم تا بکدام خانه یا جا فرود آمد و بر چه حال بینی
چون دانسته شد اتصال او و اتصال طالع اگر در وتد بینی زنان نسبه خویش کند و اگر

در عاشر الوتد یعنی از دوستان و نزدیکان بود و اگر در زایل یعنی زنان بیگانگان و از دور جای
باشد که کسی حسب و نسب ندانند چون بنده یا اسیر و اگر در شرف بود از مردمان بزرگ و
شریف و اصیل بود و اگر در هبوط بود از مردمان حال گشته و محنت رسیده بود و اگر در
برج غریب بود از غربا بود و اگر هر دو دلیل در مشکلات یکدیگر باشند از خویش و
پیوند بود و اگر زایل بود صاحب هفتم زن از مردمان نیکو کند و آشکاره و اگر نحس فاسد
بود کارش تباه کند و اگر ناقص بود یا زیر شعاع آفتاب پنهان و پوشیده کند و اگر ناظر
اعدا بود و بعصبیت و بکینه بود آنکار که بکند و اگر صاحب هفتم به تربیع یا مقابله صاحب سوم
باشد خواهر و برادر و کسان ایشان راضی نبوند و اگر با صاحب چهارم بود پدر و کسان
پدر راضی نبوند و اگر با صاحب دهم بود مادر و کسان مادر راضی نباشند و سلطان در کار
ایشان دست کند و هم چنین نیکو ببین که اگر از تربیع و مقابله زحل او نزد و از ده برج صاحب
هفتم و بهر حسبی و بهر نوعی تا بر تو پوشیده نشود اقربا را از مریخ و پدر و سلطان را از
شمس و مادر را از ماه تا از خواست و ناخواست ایشان آگاه باشی و اگر صاحب هفتم در برج جفت
باشد یعنی ذوجسدین و عطارد و مشتری را نیز ببیند مولود را دو نکاح بود و اگر از ایشان
یکی را ببیند نکاحش چهار بود و اگر هر دو را ببیند نکاحش بسیار بود و اگر در برج طاق بود بعضی و ایشان
را نه ببیند نکاحش یکی بود و اگر یکی را نه بیند نکاحش سه بود و اگر هر دو را نیز بیند نکاحش
پنج بود و اگر در برج طاق طاق بود و حصه جایز در برج جفت و ناظر او بود نکاحش دو
بود و اگر حصه سابع در برج ثابت بود زن دوشیزه بود و اگر در برج جفت بود زن بیوه بود
و اگر در برج منقلب بود زن با فرزند بود و اگر در برج عقیم بود زن نازا و فرزند نبود
و اگر حصه سابع به زحل ناظر بود یا در برج ثابت بود مولود زن بکلانی و بدشواری بود و اگر
ناظر ماه بود و ماه مسعود یا در برج منقلب بود زن نیکو یکی خواهد اینست معرفت حال

حال زنا شوی چون بتامل نگاه کنی بیابی ترا روی دهد **فصل دهم** در دانستن حال که بعد
از نیکی و بدی اگر سائل از حال کدخدائی خود پرسد بنگر که هر دو دلیل بهم ناظر اند یا نه
اگر ناظر باشند بمودت الفت و مصالحت بود و اگر نظر عداوت بود میان ایشان کهنه
و کوی بود و اگر قبول بود نیکو باشد و اگر دلیل قبل التدبیر بود و تد یا در برج ثابت بود
پایداری بود و اگر در برج ذوجسدین بود یا منقلب و در وتد باشد هم پایداری بود و
اگر زایل باشد میان ایشان ویرانی بود و اگر دلیلین مسعود بود از یکدیگر شادی بینند
و اگر منحوس بود از یکدیگر ناخشنود بوند و همیشه با آزار بوند و اگر میان ایشان نه اتصال
بود و نه نظر و نه موافقت از بروج متفقات و ناقل و جامع نبود و نه رد النور میان
ایشان فرقت باشد یا دوری و اگر صاحب هفتم منحوس بود تباهی نکاح باشد و اگر
نحس در هفتم باشد نکاح ویران کند هم برین حکم کن و اگر دلیل تزویج در وتد باشد
خاصه در سابع و راجع باشد دلیل تغلیط بود میان وی و میان زنان و رجعت دلیل
تزویج بود که طلاق داده را باز کرداند و نکاح ببزد و اگر در هفتم دو کوکب بود یکی
نحس و سعد راجع باشد و نحس دلیل کند کمتر بر آنکه میان وی و میان زن طلاق افتد
ان سعد دلیل کند که این زن را باز کرداند اینست مثال که گفتم **فصل یازدهم** در معرفت
تمام شدن عقد نکاح اما وقت تمام شدن عقد و نکاح آنگاه بود که هر دو دلیل بیکجا جمع
شوند اگر دلالت بودن تزویج از اتصال بود و در وتد باشد خاصه در طالع باید او
درجات اتصال در برج منقلب بروزها بود و اگر برج مجسده بود ماهها بود و اگر
ثابت بود سالها و هم چنین از وتد و ساقط حکم کن و هم چنین اگر دلیل سریع السیر بود
روزها باشد و وسط السیر ماهها و بطی السیر سالها و اگر دلالت از نقل النور یا جمع
النور یا رد النور باشد هر وقتی که دافع التدبیر رسد آن وقت باشد و هم چنین دلیل

کیرد از سهم تزویج مردان و صاحب سهم و از سهم تزویج زنان و صاحبش هر وقتی که دلیل بدین
سهم رسد یا بصاحب سهم از هر کدام که دلیل کیرد بر تمام شدن تزویج هر درجه مطالع
روزی یا ماه یا سال بود بالذات بروج هرگاه که دلیل مرد بسهم تزویج زنان رسد و یا بصاحبش
و یا دلیل بسهم تزویج مردان رسد یا بصاحبش انوقت باشد بدرجات مطالع چنانکه
وصف کرده ایم فصل دوازدهم در احکام گریخته و کم شده و بیرون آوردن دلیل گریخته
بدانکه ماشاء الله و بعضی حکما متقدمین و متاخرین اتفاق کرده اند بر آنکه قمر گیرنده
قریبت اگر وی دلیل بکند سابع و صاحب سابع دلیل گیرنده است و اما دوروتیوس گوید
طالع و صاحب طالع دلیل گریخته است زیراکه سائل را سوال از گریخته بود و هر چیزی
که از وی باشد طالع دلیل دلیل اعظم باشد و این قول نیز در نزد من پسندیده است اما
ماشاء الله گوید طالع و صاحبش دلیل مولی است یا جوینده گریخته و دوروتیوس گوید وسط
السماء و صاحبش و شمس دلیل جوینده است و خداوندش اما بعضی حکما گویند طالع و
صاحب طالع و شمس دلیل جوینده است اگر سائل غیر خداوند گریخته بود و وسط السماء و صاحبش
دلیل خداوند است اما مصنف گوید بنزد من طالع و صاحبش و شمس و صاحب برج قمر و صاحب
وسط السماء جوینده است خواهی خداوند گریخته باشد خواهی غیر وی هر کدام از این
دلیلها را شهادت غالبتر و قوی تر دلیل جوینده ویست اما حکما متاخرین گویند
گیرنده ماه است و صاحب هفتم و آن ستاره که در هفتم بود یا کوکب غریب در طالع هر کدام
را شهادت بیشتر بینی در باب گرفتن وی دلیل است و این قول مجرب است و استعمال کرده شد
اما درست کردن گریخته در باب طلب کردن هر کدام که دلیل باشد جوینده که گریخته هم بدان
صورت و صفت و فراست بود که آن کوکب یا آن برجست که دلیل درویست و گریخته هم بدان
صورت و فراست بود که دلیل گریز یافت و آن برج که دلیل درویست و گاه باشد که مردم

مردم متحیر شوند از دلیل گریخته باید پرسید که صورت و فراست و صفت گریخته و بنگری تا
بکدام کس منسوبست از وی حکم کنی و این در حال ضرورت است فصل سیزدهم در معرفت آنکه
این گریخته مال خداوندش نیز بوده است یا نه دوروتیوس گوید بنگر صاحب یازدهم که وی دلیل
مال خداوندست و اگر سایل خداوند بوده بود هم بنگر اگر دلیل گریخته منصرف باشد یا متصل
باشد بدلیل مال این گریخته از مال خداوندش نیز دزدیده است و اگر غیر این باشد
ندزدیده و هم چنین از سهم السعاده و صاحبش دلیل گیر باتصال و انصراف و نظر دلیل گریزنده
گریزنده و اگر دلیل مال در وتد آفتاب بود یا در وتد صاحب طالع یا در وتد صاحب عاشر یا در وتد
صاحب برج قمر گریخته دزدیده باشد بجز خداوندش برسد و اگر صاحب طالع یا صاحب عاشر یا صاحب
برج قمر یا شمس ناظر بود دلیل کند که مال باز یابد [illegible] نظر مودت باسانی و اگر نظر عداوت بود بدشواری
و اگر قمر از کوکبی سعد راجع منصرف شود یعنی مقیم متصل گردد این گریخته باز آید و مال
همه برود و نیابد و اگر آن سعد مقیم بود و نحس راجع خود باز آید از قبل خویش و بعضی
از آن مال برود و اگر هر دو مستقیم بود و قمر زائد النور و العدد باشد اینچه برده باشد
هم باز آورد و اگر اتصال مقبول بود مال البته بیابد باسانی و اگر غیر مقبول بود بدشواری
و رنج و تعب بود فصل چهاردهم در معرفت آنکه این گریخته هیچ دیگر بار گریخته و حال
تمامت یا با جمعی گریخته اگر دلیل گریخته در برج ذو جسدین بود این گریخته دیگر گریخته
بود یا یکبار دیگر گریخته و این دوم بارست اگر دلیل گریخته در اول برج ذو جسدین بود
اول گریختن باشد لیکن دیگر بار بگریزد و اگر در نیمه آخرین آن برج باشد یکبار
گریخته باشد و اگر دلیل گریخته با کوکبی متصل باشد گریخته با یاران باشد و اگر در برج خالی
السیر بود و ثابت یا منقلب تنها باشد و اگر در برج کثیر الولد باشد یا منقلب و بکوکبی ناظر
بود با یاران بود بالذات تسدیس و تثلیث و تربیع و مقابله بعد دهر اتصالی چنان یا

باشد از تربیع چهار تن و از مقابله هفت تن و از تسدیس سه تن و اگر برج ذو جسدین بود شش
تن باشد و اگر تثلیث باشد سه تن و اگر برج ذو جسدین بود شش تن و اگر در برج ذو
جسدین بر تربیع هشت تن و مقابله چهارده تن هم بر این قیاس حکم کن از نظر کواکب یکی تا
گریخته باشد از آن نظر نیز زیادت شود چنانچه صفت کردم هم بر این قیاس حکم کن تا بر تو معلوم
شود که گریخته چند تن است **فصل پانزدهم** در معرفت آنکه این گریخته در شهر است یا
بیرون شهر و تا او چند دور است اگر خواهی که بدانی که گریخته در شهر است یا بیرون شهر
بنگر که بدان کوکب که قمر بوی متصل است و آن کوکب که صاحب طالع بوی متصلست و صاحب هفتم
اگر این هر سه در اوتاد طالع باشند یا در اوتاد صاحب وسط السما یا در اوتاد آفتاب
یا در اوتاد صاحب بیت قمر این گریخته از شهر نرفته باشد و اگر در ربع شرقی بود در مشرق
آن شهر بود و اگر در ربع جنوبی بود در جنوب آن شهر بود و اگر مغربی بود در غرب آن شهر بود
و شمالی در ربع شمال و اگر این هر سه دلیل در مایل الاوتاد باشند نزدیک آن شهر باشد
از شهر بیرون و اگر ساقط باشد از شهر بیرون باشد و بدان ناحیت روی نهاده باشد
که دلیل در آن ربع بود و باشد که این سه دلیل که گفتم یکی را شهادت غالب تر بود دلیل
وی باشد که کوکب متصل با قمر و کوکب متصل بوی صاحب طالع و صاحب هفتم هر دو سه یکی
باشد پس این دلیل بغایت قوی باشد بدلالت و باشد که دو یکی باشد هم قوی باشد
و باشد که هر یکی را علیحده دلالت باشد آنگاه بنگر که هر کدام را در باب گریخته شهادت
بیشتر وی دلیلست بر گریخته و اگر دلیل گریخته در وتد باشد و بکوکبی متصل باشد که زایل
ساقط بود این گریخته در شهر است بیرون خواهد رفت و اگر در زایل یا ساقط باشد
و بکوکبی متصل شود که در وتد باشد این گریخته بیرون شهر است بشهر آمد و اگر دلیل
گریخته در طالع باشد گریخته در شهر بود در قلب مشرق و اگر در دوازدهم بود گریخته

گریخته بیرون شهر بود در جانب مشرق و اگر در یازدهم بود نزدیک شهر بود در مزاحمی مشرق
و اگر بکوکبی متصل بود حکم از آن کوکب کن تا دوازده خانه اما مصنف گوید بنگر بدلیل گریخته
اگر بکوکبی متصل بود و اتصال القبول بود آنکوکب را در باب گریخته شهادت بود حکم او
دلیل را آنکوکب امتحنه چنانچه تراصفت کنم اگر دلیل گریخته در طالع باشد و طالع برج آتشی
بود و بکوکبی شود که آنکوکب در ربع جنوب باشد و برج خالی این گریخته بسوی مشرق
بیرون رفته باشد و بطرف جنوب قصد دارد و اگر در ربع جنوب برج آتشی باشد میل به
جنوب بود و اگر برج آبی باشد بشمالی جنوب بود و اگر برج بادی بود بمغرب جنوب باشد
و اگر طالع برج بادی بود این گریخته از آخر جانب مشرق بیرون رفته و اگر برج خاکی بود
از طرف جنوب بیرون رفته و اگر برج آبی بود از شمال مشرق بیرون آمده باشد و اگر دلیل
گریخته در طالع بود و بکوکبی متصل شود هم در ربع مشرق این گریخته در طرف مشرق بود
و بنگر که برج قابل چه برجست در طرف مشرق بدان جهت باشد همچنین دیگر ربعها را بدین
قیاس حکم کن و دیگر بنگر بدلیل گریخته اگر در ربع مشرقی بود و در برج مشرقی و از
آفتاب نیز مشرق و بکوکبی متصل که شهادت ناحیت وی از این کمتر باشد حکم از دلیل گریخته
کن و اگر دلیل را شهادت ناحیت کمتر بود یعنی بکیفیت مخالف بود و بکوکبی متصل شود
که بکیفیت متفق بود حکم بر آن کوکب باشد که متفق بود و اینچنان باشد که دلیل گریخته را
شهادت یک شهادت باشد در مشرق و بکوکبی متصل بود که وی را سه شهادت باشد
در جنوب یا مغرب یا شمال حکم بر آنکوکب باشد و اگر هر دو را شهادت برابر باشد هر
کدام قوی تر باشد حکم از وی کن و اگر دلیل گریخته خالی اثر باشد و در برج آتشی و
از آفتاب مغربی و در ربع شمالی بود از روی مشرق بیرون رفته باشد بطرف شمال دارد
و از طرف شمال بمغرب قرار گیرد و دیگر اوتاد را هم بر این قیاس حکم کن تا درست آید

اما بدانکه حکم ارباع فلک زود کردند است و حکم برج نیز زود کردد و حکم حصه از آفتاب
یا یکا تر است ارباع فلک را اکنون باشد و برج منزل بود و ناحیت آفتاب یعنی مغربی
و مشرقی دلیل از آفتاب دلیل قرار کردست بدان ناحیت و بنکر که گم گشته یافته شود
یا نا یافته شود بدانوقت بکدام کوکب متصل است و اندر کدام ناحیت است هم بدان جهت تا
کوفتار آید و اگر دلیل گم گشته در مثلثات آتشی باشد در جانب کوهها و راهها باشد
که معدن سنکها و سباع باشد و اگر در مثلثات خاکی باشد در دهها و کشت زارها
و کوه پایها باشد و اگر در مثلثات بادی بود و بیابان و باغها و بوستانها باشد و اگر
در مثلثات آبی بود در لبهای حوضها و آبکیرها و جویها باشد و اگر در وتد باشد
بشهر باشد و اگر مایل وتد باشد نزدیک شهر بود و اگر زایل بود از شهر دور بود **فصل**
شانزدهم در دانستن درستی جایگاه گم گشته مصنف کتاب گوید بنکر بدلیل گم گشته
و بدلیل سائل اگر هر دو در یک ربع باشند اگر اندر اوتاد بود و اگر در مائل باشد
در یک ده باشد و اگر در زائل بود در یک ناحیت باشند و بنکر میان دلیل گم گشته و دلیل
سائل چند درجه بعدست هر درجه مطالع بروج و درجات را ساعتها فرسنگی دوری
باشد و اگر برج منقلب بود و اگر برج ثابت بود چندان ماه راه بود و اگر ذو جسدین
بود چندان ساعت که بود هر ساعتی با زوالی بود و اگر دلیل گم گشته یا دلیل سائل در
ربع مخالف بود این گم گشته از اینجای سائل سخت دور باشد و اگر دلیل سائل در ربعی
باشد و دلیل گم گشته در ربعی که بخلاف دلیل سائل بود این گم گشته بشهری دیگر
باشد و اگر دلیل گم گشته با مریخ باشد یا در سوم یا در نهم یا بصاحب این دو برج متصل باشد
این که گم گشته قصد سفر کرده باشد و دور رفته باشد و اگر دلیل گم گشته راجع بود یا بکوکبی متصل
بود که راجع بود این گم گشته جائی نتواند رفت زود باز کردد و اگر دلیل گم گشته مقیم ثانی

ثانی یا مقیم اول بود متحیر باشد جائی نتواند رفت غیر نواحی و مهمات گم گشته دانسته باشی اینجا
مهتر و درست تر بود که عروض کواکب بیرون آورده باشی و از جهة عرض کوکب بتوانی دانستن
که بکدام ناحیت و بکدام جهت است تا درست آید و اگر گم گشته در خانه خویش باشد این گم گشته بر بلد
و بوم خویش باشد یا بجای که باول آنجا بوده باشد و اگر در شرف بود در جائی بود که وی آنجا
معروف بود و معروفی وی از آنجا باشد و اگر در مثلثه باشد بخانه برادران و خانه خویشان
بود و بنکر که دلیل گم گشته از کدام کوکب منصرف است آن گم گشته باشد و اگر قمر از زحل منصرف
باشد سبب گم گشتن از بیم و ترس یا غم بود از جهة مردی زحلی یا از برج زحل باشد و اگر منصرف از مشتری
بود سبب گم گشتن از جهة خیر و صلاح و نیکوئی گم گشته باشد و اگر منصرف از مریخ باشد سبب گم گشتن
از بیم و ترس و اشتاب بود و دیگر هم چنین از بواقی کواکب حکم کن و بنکر که بکدام کوکب متصل است
دلیل گم گشته این گریز یا لی با انکس باشد بنکر که بکدام کوکب است و حصتا کدام برجست و در کدام
موضع است از وی صفت کن که گم گشته بدان موضع و با انکس باشد و اگر با آفتاب متصل باشد
با محاذ آفتاب باشد یا بکس بخانه بزرکان است و اگر بزحل متصل باشد بخوانه خول بکار
و دهقانان باشد یا بجای بود که آنجا عمارت کنند و هم چنین از باقی کواکب قیاس کن
هر جا دلیل گم گشته باشد بنکر که آن برج بجه منسوبست که گم گشته آنجا باشد و صفت جایگاه رکا
در خانه چهارم است از صفت خانه یاد کردیم **اما** در وینوس گوید اگر قمر در طالع یا در ربع
مشرقی بود این گم گشته در ناحیت مشرق باشد و اگر در ربع جنوبی باشد در ناحیت جنوب
بود و اگر در ربع شمالی بود در ناحیت شمال باشد و اگر در ربع مغربی بود در ناحیت مغرب
باشد و اگر طالع یا قمر در حمل و میزان باشد این گم گشته سخت دور رفته باشد و اگر طالع برج
معوج الطلوع بود راه نمایان گرفته باشد و رفته **فصل هفدهم** در معرفت یافتن و
نا یافتن گم گشته و حکم بکی حال وی بنکر بحصتا طالع و قمر اگر متصل شوند هر دو بصاحب

وسط السما یا بشمس یا بصاحب خانهٔ قمر بر کریخته ظفر یابد اکر اتصال از مقارنه یا تربیع یا مقابله باشد
واما اکر دلیل کریخته در اوتاد باشد این کریخته را در شهر یابند ولیکن از نظر مودت بود یا
دلیل کریخته ساقط باشد یا زائل یا مائل الوتد پس ظفر یابد لیکن بیرون شهر و ما شاء الله کو بلی
اکر منیا صاحب هفتم و صاحب طالع و قمر اتصال باشد دلیل کند بر یافتن کریخته اکر اتصال کنند
صاحب طالع بود این جوینده ظفر یابد بر کریخته بطلب و حرص واکر اتصال کنند با صاحب هفتم بود
این کریخته باز آید بخودی واکر اتصال در اوتاد بود در شهر یابد واکر صاحب سابع بصاحب طالع
متصل شود از اوتاد این کریخته خود باز کردد و پس از انکه از شهر بیرون رود و همچنین
اکر متصل شود صاحب هفتم از ذات طالع در حیز طالع یا بعکس این کریخته باز کردد پیش از انکه
از شهر بیرون رود واکر متصل شود صاحب هفتم از حیز طالع کریخته باز آید پس از انکه از شهر بیرون
رفته باشد واکر صاحب هفتم متصل شود بنحسی بدرو تدا این کریخته کرفتار شود واکر صاحب
طالع بسعدی ناظر باشد و یا بصاحب سابع بر کریخته ظفر یابد بخداوندش پس از انکه زیان تمام
باشد واکر صاحب سابع منحوس بود و قمر نیز بنحسی متصل باشد بر کریخته ظفر یابد بخاصه که
ان نحس در وتد باشد از صاحب سابع واکر مقبول بود و قمر با وی شاهد باشد دلیل کند
بر ظفر یافتن کریخته واکر قمر متصل شود بکوکبی در دوازدهم یا ششم دلیل تباهی و نایافتن
بود واکر صاحب سابع در طالع بود بر کریخته ظفر یابد پس از انکه از شهر بیرون رود
واکر یکی از نیرین یا هر دو بصاحب سابع ناظر باشد جای کریخته پوشیده نشود ظاهر
باشد واکر هر دو نیرین را بصاحب سابع اتصال بود کریخته کرفتار شود و همچنین
دزد و مطلوب یکی کرفتار شود خاصه که نظرشان از مودت بود واکر سعدین در وسط
السما یا در طالع باشد یا در یازدهم دلیل کند که کریخته کرفتار شود واکر صاحب هفتم بصاحب
دوازدهم یا بصاحب ششم متصل شود دلیل کند بر کرفتار شدن کریخته یا بی و بت

وبت شدن که صاحب این دو خانه همان فعل کند که زحل و مریخ کنند و تباه تر انکاه بود که صاحب
دوازدهم در تحت الشعاع باشد و چون قمر بنحسی متصل شود کریخته کرفتار کردد و اکر ان
نحس در طالع بود پس از انکه از شهر بیرون رود کرفتار کردد و اکر زائل بود پس از ان در راه
کرفتار شود و اکر ان نحس مقبول باشد خداوندش از وی خوشنود شود و اکر قمر بسعدی
متصل باشد کریخته یافته نشود مکر که اسعد باحتراق رود که دلیل هلاک کریخته بود
واکر کوکبی منیا دلیل سائل و دلیل کریخته نقل النور یا رد النور بود کسی بباید و همو
کند اکر از صاحب طالع بصاحب سابع بود جوینده کسی فرستد واکر صاحب هفتم بصاحب طالع
بود کسی نشانی آرد یا اکاهی دهد از کریخته اکر قمر در ان برج که باشد اتصال نبود ببرج
دیکر دوم نکر و از اتصال وی دلیل کیر واکر اتصال پذیرنده کوکب راجع بود یا دلیل کریخته
خود راجع باشد بخودی خود باز کردد واکر سریع السیر بود بزودی باز آید و بطی بود
دیرتر یافته شود واکر مستقیم بود باندازه سیر وی بود یافتن واکر ان نحس که تدبیر قمر
بدو برد در اوتاد باشد اندر سرای و از نزدیک اهل دور نبود هم بدان حوالی باشد
و یافته شود واکر در میمنه طالع باشد از اهل و سرای دور باشد و بشهر نزدیک بود
واکر در میسره طالع بود از شهر بیرون باشد واکر صاحب برج خویش متصل باشد این کریخته
بخداوندش باز آید واکر صاحب برج قمر در وتد باشد اکر زائل باشد دور رفته باشد
و کرفتار شود و بطلیموس کوید اکر قمر بصاحب برج خویش متصل باشد از وتد یا مائل وتد
بر کریخته ظفر یابد واکر غیر این باشد ظفر نیابد اما بعضی حکما چنین کویند که اکر قمر از
سعدی منصرف شود و بنحسی متصل کردد این کریخته باز آید و خداوندش خوشنود کردد
واکر مقارنه مشتری باشد و مشتری راجع بود این کریخته باز آید بخودی خود اما اکر
قمر زاید النور والعدد باشد این کریخته در کوهستان رفته باشد واکر ناقص النور

والعقد باشد دیرتر باشد واگر در طالع سعدی باشد و در وتد هفتم نحسی این بخت
را البته بیارند واگر در طالع نحسی باشد و در طالع هفتم سعدی برابن گریخته هرگز بازنیابد
نشود واگر قمر از سعدی منصرف باشد و بنحسی متصل نباشد برابن گریخته ظفر نیابد
مگر که نحسی در وتد چهارم باشد و سعدی در وسط السما واگر قمر از کوکبی منصرف شود
و بسعدی متصل باشد گریخته هرگز ظفر نیابد مگر آنکه سعد راجع باشد آنگاه دلیل
کند بر باز آمدن گریخته از خود خود و شاید که خود را عجز و آزاد شود واگر از نحسی
منصرف شود و هیچ کوکبی متصل نباشد این گریخته گرفتار شود و عذاب کرده شود و بلا
بیند یا بمیرد واگر منصرف شود و بنحسی متصل گردد این گریخته گرفتار شود و عذاب و رنج
بیند واگر نحس که قمر بوی متصل باشد مقیم اول باشد کسی دیگر بگیرد و به بند در و شبه
عجبا و بند شاد واگر مستقیم باشد البته بیارند عجبا و بند ش واگر در مقیم ثانی بود دانشمند
راه گرفته شود و باز جهد و دیگر بار گرفتار شود واگر صاحب برج قمر بقمر متصل بود این بخت
از بند کی برهد و خود را عجز د واگر قمر از تربیع و مقابله نحسی باز گردد و بسعدی متصل شود
حال گریخته نکو شود و او را باز نتوان یافتن واگر از تثلیث و تسدیس سعدی باز گردد
و بنحسی پیوندد گریخته و گم شده را باز توان یافتن و گرفتار شوند و گریخته را ابد رسد
و رنج و سختی بیند واگر قمر در برج منقلب بود و بکوکبی اتصال کند که در برج منقلب باشد
گریخته باز گردد واگر قمر بصاحب طالع پیوندد و صاحب طالع بصاحب دوم یا فتاب یا بصاحب
خانه خویش این دلیل باز یافتن بود و هم چنین گوید وقت گم شدن یا گریختن ماه هر کجا بوده است
چون باز بدان جایگاه رسد یا عجبا و بنا رخود پیوندد گریخته و گم شده خود را بجا
آرید **اما** در و نیوس گوید اگر طالع یا قمر سعدی و بنحسی متصل شود بنگر اگر طالع یا قمر
در حال گریختن در حمل یا جوزا یا اسد یا قوس یا حوت بود گریخته زود گرفته شود یا بجوی

خود باز آید واگر طالع یا قمر در غیر این برجها بود بدان گریخته ظفر نیابد هر چند که کس فرستد
واگر طالع یا قمر در ثور باشد گرفته شود به دشواری و مشقت واگر طالع یا قمر در نیمه اول جوزا
باشد اگر در روز ظفر نیابد پس از آن دور شود خبر شنوند آنجایگاه دور واگر در نیمه آخر جوزا
باشد زود یافته شود واگر قمر یا طالع در سرطان باشد ظفر یابند بر گریخته و روزگار دراز
و گرفته شود در عبادتخانها واگر طالع یا قمر در نیمه اول اسد باشد این گریخته در خانه دیگر
بود واگر جمله وی گرفته شود واگر در نیمه آخرین باشد زود گرفته شود واگر طالع یا قمر در سنبله
باشد زود گرفته شود و سخت گرفتار شود واگر قمر یا طالع میزان بود زود گرفته شود واگر طالع
یا قمر در عقرب بود زود گرفته شود یا خود باز آید واگر طالع یا قمر در قوس بود اگر در برج روز
یافته شد واگر نه هلاک شود و ندانند که کجا رفت واگر طالع یا قمر در جدی باشد آنجا بر نجا
بکی دو روز یافته واگر طالع یا قمر در دلو باشد در وجه اول ظفر یابد واگر غیر این بود بروی
ظفر نیابد واگر طالع یا قمر در اول حوت باشد ظفر نیابد واگر در آخر باشد ظفر یابد **فصل
ششم** در معرفت حال گریخته و طلب آن و هلاک او و غیر آن بنگر بقمر و صاحب طالع اگر یکی در هفتم
باشد و نحسی در هشتم گریخته بمیرد پیش از آنکه بروی ظفر یابند واگر صاحب وسط السما یا صاحب
قمر در هفتم باشد و نحسی در هشتم جوینده یا حذا و ند گریخته بمیرد پیش از آنکه بروی ظفر یابند
واگر قمر یا صاحب طالع در هفتم بود و عطارد در هشتم و منحوس بود این گریخته بمیرد واگر قمر
تدبیر سعدی بود و سعد در احتراق بود گریخته بمیرد واگر بجای سعد نحسی بود در احتراق
بروی ظفر یابند به بیم و ترس واگر قمر تحت الشعاع باشد یا با مریخ بود یا ناظر بود این گریخته
خود را با تش بسوزد یا با هن خود را بکشد واگر بجای مریخ زحل باشد خود را خفه کند و
اگر سعدی ناظر باشد سلامت باشد و نیکو بی هلاک گریخته واگر نظر مریخ بقمر و قمر در برج
صورت آدمی باشد آن بلا از مردمان رسد واگر برج بهیمه باشد آن بها ئم رسد آن بلا واگر

و در برج آبی باشد در آب غرق شود یا بیماری از تری بود ش واگر عطارد یا زحل باشد گریخته خود
بکشد واگر قمر از عشی بازگردد و بجنی متصل گردد این گریخته در کوهستان بمیرد واگر از مریخ نحس
شود و بزحل متصل گردد و هردو مستقیم باشد این گریخته بشمشیر کشته شود واگر راجع باشد
خود را خبه کند واگر مریخ بطی السیر بود و زحل مستقیم باشد بمیرد بعذاب بمرگ زشت
خاصه که مریخ در برج ثابت بود واگر با هردو نحس در اوتاد باشد بمیرد بمرگ زشت و دست
و پایش ببرند واگر بوقت گریختن یا بوقت مسئله ماه یا دلیل گریخته در تحت الشعاع باشد
متصل بشمس این گریخته موجود نباشد و بروی ظفر نیابند واگر از تحت الشعاع بیرون آمده
باشد بنگر با بقابلش وا زوی حکم کن چنانچه واجب کند واگر صاحب بیت قمر در تحت الشعاع
باشد و صاحب برج بقمر ناظر نباشد طالب گریخته بلعنا و نیابدش بمیرد پیش از آنکه بر گریخته ظفر
یابند واگر صاحب برج قمر در هفتم باشد و در هشتم یعنی باشد این دلیل کند بر مرگ طالب یا طالع
گریخته پیش از آنکه بر گریخته ظفر یابند **اما** یعقوب کندی گوید بنگر بقمر اگر بصاحب ثامن بر حسب
ناظر و متصل باشد آن گریخته مرده باشد واگر صاحب قمر بصاحب برج هشتم متصل باشد گریخته
و گم شده مرده باشد واگر صاحب ثامن قمر متصل باشد هم مرده باشد یا بیم باشد که بمیرد واگر
صاحب دوم نیز هم چنین دلیل گیر که از صاحب هشتم گفتم واگر خواهی که بدانی که او را کسی کشته
یا سباع کشته اند بنگر بدلیل گم شده و گریخته اگر منحوس باشد یا محترق و در برج آتشی بود
مردم کشته باشد واگر در برج هوا بود سباع کشته باشد **فصل نوزدهم** در دانستن آنکه
خود رفته یا کسی او را برده اگر خواهی که بدانی که این گریخته خود رفته است یا کسی او را برده
بنگر اگر منصرف باشد از صاحب برج خویش یا از صاحب شرف یا از صاحب مثلثه خویش یا از
صاحب حد خویش این گریخته خود رفته و هم چنین اگر صاحب طالع منصرف باشد خود رفته
باشد واگر کوکبی از صاحب برج قمر منصرف باشد کسی برده باشد ش واگر وی از کوکبی منصرف

منصرف باشد خود رفته باشد واگر قمر در برج خویش باشد بنگر بدرجه قمر کوکبی که بوی متصل
از وی دلیل گیر واگر قمر در آن برج که هست نه منصرف بود و نه متصل آن گم شده هم آنجا بود که
نهاده بود **فصل بیستم** در معرفت آنکه گیرنده و یابنده این گم شده یا گریخته که باشد اگر قمر
متصل بود بصاحب برج خویش یا بصاحب طالع گیرنده سائل بود واگر بصاحب وسط السما یا با فتاب
متصل باشد یا در وسط السما باشد یا بکوکبی متصل بود که در وسط السماست یا بکوکبی که در
شرف بود گیرنده این گریخته سلطان بود واگر در دوازدهم بود یا متصل بکوکبی که در وی بود
یا بصاحب دوازدهم یا بکوکبی ساقط گیرنده مرد مجهول بود واگر ماه بکوکبی متصل که زیر نور
آفتاب بود یا ماه خود در تحت الشعاع بود یا بکوکبی متصل شود که تحت الارض بود یا در
برج نهم یا سوی خداوند نهم یا خداوند هفتم یا خداوند هشتم یافتن وی دشوار بود
واگر بتربیع بود یا بطالع یا بتربیع خداوند طالع یافتن وی هم بدشواری باشد واگر بنظر
مودت باشد یافتن وی بآسانی و زودی بود و هم چنین از خداوند دوازده برج حکم
کن یابنده را **فصل بیست و یکم** در معرفت وقت یافتن گریخته و گم شده هر وقتی که صاحب
طالع و قمر و شمس یا صاحب عاشر یا صاحب برج قمر همه با یکدیگر مجتمع شوند یا صاحب هفتم
یا صاحب طالع مجتمع یا درجه بدرجه متصل شوند یا احتراق صاحب هفتم چون اجتماع یا
اتصال باشد و درجه بدرجه رسد آن وقت یافته شود و بطلیموس گوید که قبل التدبیر
در وجه اول بود یافتن زود باشد واگر در وجه دوم باشد یافتن میانه باشد واگر در وجه
سوم باشد دیرتر یابد برون کار در از **فصل بیست و دوم** در معرفت احکام گم شده و گریخته
وغیره بدانکه احکام گم شده و گریخته هردو یکیست لیکن انجا گم شده یاد کنیم تا بفهم نزدیکتر باشد
یعقوب کندی گوید شاید که گم شده حیوان یا غیر حیوان بود و گریخته جز حیوان نبود
بدانکه دلیل بر گم شده و گریخته قمر است اگر قمر بصاحب طالع یا بصاحب برج خویش متصل بود

کم شده بیابد واگر متصل نشود و در طالع بود و نه در هشتم یافته شود و اگر صاحب برج قمر به
سدس یا به تثلیث طالع باشد امید یافتن بود و چون بدر خبر متصل شود وقت یافتن
بود و اگر صاحب ثانی عشر منصرف باشد یا از صاحب هشتم یا از صاحب ششم و متصل باشد
بجزو طالع یا بجزو بیت المال از هر وجهی که باشد نظر مودت یا عداوت امید یافتن
باشد و خاصه که صاحب قمر نیز ناظر بود و اگر غیر این باشد که گفتیم یافته نشود و اگر قمر صاحب
دوازدهم یا صاحب ششم یا بصاحب هشتم منحوس بود کم شده بدست مردم بدگوهر و بدطبع
افتاده باشد که هرگز باز ندهند خاصه که عکس باشد و بطالع ناظر نباشد و اگر قمر مسعود بود
بسعدین یا به یکی بدست مردم امین افتاده باشد امید یافتن بود و هلاک نشود و اگر آن
سعد بطالع متصل باشد یا ناظر یا بقمر متصل باشد زود باز دهد و اگر قمر در اوتاد شمس
یا با شمس باشد بدست سلطان افتاده باشد و اگر شمس بدرجه طالع ناظر بود بمودت
و قمر نیز بجزو طالع ناظر باشد باز دهد انشاء الله و اگر نظر قمر بطالع از مودت باشد امید یافتن
با سانی بود و اگر نظر مخالفت بود بدشواری و تعب و مشقت باشد و اگر قمر در طالع باشد
با آن شهادات که گفتیم یافتن کم شده بعداوت و دشمنی باشد اما دلیل کم شده قمر است
و صاحب برج قمر دلیل خداوند متاع است با طالع و صاحب طالع و خود برج قمر و کوکب ناظر دلیل
جوهر کم شده است **فصل یج** در دانستن آنکه این کم شده در خانه است یا بیرون اگر قمر و صاحب
طالع در یک ربع باشد و میان ایشان سی درجه باشد کمتر آن کم شده با وی در یک شهر باشد
و اگر از سی درجه تا شصت درجه در یک محلت باشد و اگر زیادت از شصت درجه باشد
تا نود درجه در یکشهر باشد و اگر در یک ربع نباشد از خانه از آن محلت و از آن شهر دور بود
فصل ید در معرفت درستی جایگاه کم شده و صفت آن اگر پرسد که کم شده بکدام جایگاه است
بنگر بقمر اگر در برج آتشی باشد و در ربع طالع بجهت مشرق بود و اگر در ربع وسط السماء

بود بشرق جنوب باشد و اگر در ربع مغربی بود با قول ناحیه مغرب باشد مائل بشرق و اگر
ربع چهارم باشد بشمال شرقی باشد و اگر طالع بود در برج خاکی بجنوب شرقی باشد و اگر
در ربع وسط السماء بود در قلب جنوب بود و اگر در ربع سوم باشد در جنوب مغرب
بود و اگر در ربع چهارم بود در مغرب شمال باشد و اگر در برج بادی بود و در طالع یا
در ربع طالع بود در آخر مشرق باشد بمغرب مائل و اگر در وتد دوم باشد در مغرب
جنوب بود و در وتد سوم در قلب مغرب بود در چهارم در مغرب شمال باشد و اگر
در برج آبی باشد در ربع طالع در شمال المشرق بود و در ربع دوم در شمال آخر جنوب
بمغرب مائل بود و در ربع سوم در شمال المغرب بود و در قلب شمال بود این بیرون
آوردن ناحیت که گفته و کم شده و اگر در طالع باشد اول خانه بود و در وسط السماء
میان خانه و در هفتم آخر خانه و در چهارم بنواحی خانه و در دهم چون صاعد بود
در بام و سطح خانه بود و در چهارم چون در حضیض بود بزیر زمین بود و در وسط
السماء بحضیض بروی زمین بود و در چهارم صاعد هم بروی زمین بود و در برج
منقلب با مردم بود یا بجای که گرد نده بود و در ذو جسدین در دیوار بود یا بر درخت
یا برف یا با مردم و در برج ثابت بجای محکم نهاده بود و اگر قمر در حمل باشد بستورگاهی
گوسفندان و با آتشگاهها بود یا بخانهای مسقف یا بصحراها و اگر قمر در ثور باشد بکشت
کشت زار بود یا نزدیک کوهها و تلها و کوه پایها و بوستانها و باغها و درختان انبوه
و جای گاوان و اگر در جوزا باشد بکوهها و کشت زارها و تودها و تلها و جایگاه
صیادان و بود بازار و سرود گویان و مطربان باشد و اگر در سرطان بود بجایگاه
نمناک و مرغزارها و بوستانها و لبهای حوض و آبگیر و لبهای جوی و نزدیک درخت
مرغزاری و اگر در اسد بود بدشت و بیابان و وادیها صعب باشد و بزمینها گوهردار

وزمینی که شیران وسباع وکرکان باشند یا جایگاه ملوک وکوشکها وقصرها وقلعها
وتختها وتلها وکوهها وبلندیها وحصارها بود وچون سنبله بود کشت زارها
وجایگاه زنان وبازی کنندگان وسرودگویان وجایگاه خرّم ونشستگاه بود و
واگر در میزان باشد بکشت مندها که بر سر کوه بود وجایگاه درختان میوه دار وجایگاه
صید وبازار ورهگذر وراهها وجایگاه بلند وصحراها وبیابانها واگر در عقرب بود
بجایگاه کنده وتاریک وسوراخها وزندان وچاه وجایگاه غم ومصیبت واندوه وویرانها
وکژدم جای وجوش زمین وجایگاه درختان انگور واگر در قوس باشد بستانها وجایگاه
سباع ورهگذر ایشان وصحرای ساده وجایگاه ستوران ومعدن آتش باشد واگر در جدی
بود بکوشکها ودرگاهها وبوستانها ووادیها وآبگذرها وجویها وکاریزهای کهن و
درختانی که برکناره جویهای بود وکرانه آبگیرها که دروی درخت وگیا باشد وجایگاه
سگان وروباه ووحوش وشیران ومنازل غریبان وبندگان وجایگاهها که در وی
آتش نهاده شود در قدیم وچون در دلو باشد آبها وجویهای روان ودریاها ومغاکها
وجایگاه مرغان آبی ودیگر مرغان وجایگاه درختان انگور وشراب فروشان یا جایگاه بد
کاران وزناکنندگان واگر در حوت بود نزدیک دریاها وکرانه آبگیرها ومرغزار و
جایگاه ماهیان وفرشتگان وزاهدان وجایگاه گریستن وغم واندوه وچون این دانسته
شد بنگر اگر دلیل گم شده در سرای باشد بجایگاهی که نزدیک سرای وپیوسته وی باشد
انجا که دلیل وی بود از دوازده برج واگر در نواحی سرای ومحلت بود از انجای که دلیل باشد
واگر دلیل گم شده وگریخته وبدور تر از سرای یا از شهر بود بدان جایگاه که برج دلیل
کند بر دوری از انجا بود زیرا که از بروج جایهاست که دورترست وجایی هست که نزدیکتر
وجایی هست که در این خانه ویکسانست اما در باب راهگذر برج ثابت دلیل راه نزدیک

بزرگست وبرج منقلب راهگذر بستانست وبرج ذوجسدین دلیل دور راهست وچون
عطارد یا مشتری نظر دارد جهار راه بود واگر قبل تدبیر در برج ذوجسدین باشد
شش راهه باشد زحل دلیل مغاکها ومستراحها وجایگاه کنده وتاریکست مشتری دلیل
بوستانها وصفها ومنزلهای خرّم ومسجدهاست مریخ دلیل آتشکدها ومعدن آتش
ومطبخ است شمس دلیل جایگاه بزرگ وکوشک ومنظر وتختست زهره دلیل شرابخانه و
جایگاه زنان وبوستان وگلزارهاست عطارد دلیل رهگذر وخزینه وگنجینه ونقاشی
خانه وکتابخانه است وجایگاه مرغان قمر دلیل حوض وجوی وآبها ورهگذر زنانست
دلیل گم شده در هر برجی که یابی وبا هر کوکبی که باشد بدان جایگاه بود بنگر بدلیل گم
شده وگریخته اگر در بروج آتشی باشد بجایگاه مردمان باشد واگر در خاکی بود بجایگاه
بهائم وستوران باشد واگر در برج سباع بود بجایگاه سگان باشد چنانچه در باب جنی
یاد کردیم از دلالت برجها واگر در برج منقلب بود در زمینی نو کشاده ونو عمارت کرده
میان فراز ونشیب باشد واگر در برج ثابت بود در زمین هاموار ونزدیک عمارت
باشد واگر در برج ذوجسدین بود در زمین کهن وقدیم باشد که در وی آبادانی
وویرانی باشد یا در وی بلندی ومغاکی وهامونی باشد یا زمینی باشد ولون
اندوکوهرا نیست بیرون آوردن جایگاه گم شده وگریخته **فصل بیست وپنجم** در معرفت
انکه خداوند متاع بچه سبب ضایع کرده باشد واگر صاحب طالع یا صاحب برج قمر راجع باشد
خداوند متاع گم شده از بیهوشی این متاع گم کرده است یا خواب آلوده بوده باشد
یا مست یا بجایی که مشغول بوده باشد وعقل از وی زائل گشته باشد واگر در وبال
یا هبوط یا منحوس باشد از غم یا بیم وترس یا از بیماری متاع گم کرده واگر صاحب طالع
در ساقط یا زایل باشد این چیز نه افتاده باشد وهم چنین اگر قمر از وتد ساقط باشد

و در نهم یا در سوم بود نیفتاده باشد واگر در وتد باشد و مشتری بوی ناظر بود برده
باشند و این باب را بتمامی در باب ضمیر بیرون آوردن در صدر کتاب بفصل دهم یاد
کرده ام و این باب را همچنان باید دانستن که گریخته خود رفته یا کسی برده است فصل
بیت ششم در معرفت آنکه گریخته وگم شده بچه سبب بشد بنگر صاحب طالع اگر در خانه
زحل باشد یا از زحل منصرف بود سبب گم شدن فراموشی و غم و وسواس یا بیکاری
یا از جهت شور و جده یا از جهت پیری یا از جهت گناه و رنجی بوده باشد واگر بخانه
یا منصرف مشتری باشد سبب گم شدن نماز و روزه و علم و عبادت بوده باشد واگر بخانه
مریخ یا منصرف از او باشد سبب گم شدن بیم و ترس و اشتاب و سفر و جنگ و فتنه
و آتش کاری یا فسق و فجور بوده باشد واگر آفتاب بود از جهت سلطان و کارهای
ملوک بوده باشد یا صید یا جهت انتظار رسیدن چیزی بوده باشد واگر زهره بود
از جهت لهو و طرب و نشاط و سماع یا از جهت زنی بوده باشد واگر عطارد بود از جهت
کتاب و نامه و مشغول بودن در احتیال و تجارت بوده باشد یا از جهت کودکان
واگر قمر بوده باشد از جهت کودکان و نامه و رسول و پیغام بوده باشد و بنگر که
متصل است هم بدان سبب یافته شود واگر صاحب طالع مستقیم السیر باشد از جهت راست کردن
کاری که کم شده بود واگر مقیم بود از متحیری کم شده بود فصل بیت هفتم در معرفت
آنکه کم شده چه چیز است اگر دلیل کم شده در برج آتشی باشد و بعضی ناظر باشد یا بسهم
و مشتری ناظر بود آدمی بود واگر در برج هیچ باشد بنگر که بکدام کوکب ناظر است از آن جنس
باشد واگر در برج پرنده باشد بشمس و یا عطارد یا مشتری ناظر مرغ باشد و این باب
بتمامه در صدر کتاب بفصل دهم در باب ضمیر بیرون آوردن یاد کرده شد اما اگر نیک
در اوتاد باشند و هر یکی صاحب برج خویش ناظر دلیل کند که حیوان باشد خاصه که نیکی

که نیرین در برج روحانی باشد اگر نیرین منحوس باشند در برج روحانی باشد بهایم
حیوانی باشد واگر آن باب نیرین و آن باب اوتاد عکس باشد و در برج نحسین باشد تو
باشد واگر این کواکب که گفتیم آتشی باشد در برج آتشی چیزی باشد که در آتش در آمده باشد
و برج آبی بر آب و خاکی بر خاک و نبات و بادی بر درخت و حیوان دلیل کند و تمامی این
باب در جنبی گفته شده است فصل یح در دانستن آنکه مرغی یا کبوتری کم شود یا بگریزد
چگونه باشد اگر پرسد از مرغی یا کبوتر آموخته که از خانه بیرون رفته باشد بنگر بعد
اگر منحوس نبود در زود باز گردد واگر در وتد باشد سخت زود باز آید و سپس واگر در
مایل وتد باشد آید لیکن زود نیاید واگر ساقط باشد دیر ماند و وقت آمدن وی
باندازه سال صغری عطارد باشد با مطالع برج عطارد هر درجه ساعتی یا روزی یا
باندازه جایگاه برج منقلب و ثابت و ذو جسدین واگر عطارد پاکیزه باشد مستولی آن کبوتر
بسلامت باز آید واگر منحوس باشد از تثلیث یا تسدیس و مقبول بود نکوسار افتاده
آید واگر بدان نحس مقبول نبود باز نیاید و آفت از جنس آن کوکب نحس کننده باشد
و از طبع آن برج اگر برجی پرنده باشد و مریخ با شمس بوی ناظر بود یا در وی باشد
از باز و باشه و شاهین آفت رسد واگر برج آتشی باشد از گرما و تشنگی هلاک شده
باشد هم چنین صفت کن چنانچه واجب کند و این نگاه بود که کبوتر دیر پرنده باشد و اگر
نو که بکروز و دو روز و بگاه بر رود اما صفت کبوتر مضمر گوید نگر بعطارد و صاحب
ساعت و قمر و صاحب طالع هر کدام را شهادت بیشتر بود در نوع حیوان پرنده خاصه
بکبوتر وی دلیل است اگر دلیل مسعود بود و سلامت بود از نظر نحسین نیکو بود باشد
واگر دلیل در شرف بود این کبوتر با نسبت باشد و معروف و اصیل باشد و نغز پرنده بود
و جایش خانه که در وتد بود واگر در خانه خویش بود هم چنین باشد که گفتیم واگر

هبوط بود یا در وبال جی اصل باشد و ابله و کم شونده و اکر در وتد باشد نیکو و جیا
باشد و اکر در مایل وتد باشد میانه بود و اکر ساقط باشد بی اصل و ناکار بود و اکر
در برج منقلب بود و در وتد یا در شرف نغز بیننده و قلاب باشد و در زایل و ساقط
و هبوط افتنده و تیز بیننده بود و در برج ذو جسدین هم نغز بین و هم قلاب بود و هم
تیز بین و هم آهسته بین باشد و اکر در برج ثابت خاصه در وتد سخت بیننده و محکم و نیک
باشد اما بدانکه برج منقلب دو کردنده و قلاب باشد و برج ذو جسدین هم نغز بیننده
و هم بلاده بیننده بود یعنی دو لون و برج ثابت دلیل کند بر آهسته بیدن و سخت و
محکم و اکر دلیل مستقیم بود راست بیننده بود و اکر راجع باشد کوی بیننده و زود لکونسا
شونده بود و اکر دلیل شمالی بود و اکر دلیل شمالی بود و بکوکب جنوبی متصل بود
کبوتر چپ و راست کننده بود و اکر دلیل جنوبی بود و متصل جنوبی راست کنند
بود و اکر متصل شمالی چپ کننده بود و اکر بسبب جوزهر باشد و برج منقلب قلاب بود
و اکر صاعد اوج بود بر رونده باشد و اکر در حضیض باشد فرود آینده و پست بیننده
و اکر برج مشرقی بود جوان باشد و سبک و اکر برج مغربی بود کران باشد و پیر و
کران استخوان و اکر سریع السیر باشد و زایدال و یا صاعد نغز بیننده بود و بلند رونده
و دیر یاب و اکر بطی السیر بود دیر بیننده و کران باشد و اکر زاید بود زود زود پرنده و
دیر پرد و دیر اید و اکر دلیل باشد و اکر دلیل زحل باشد مسرود بود و اکر با زهره بود
سفید باشد و با مریخ سرخ بود و هم چنین از طبع و لون برج و خانه و کوکب صفت
کن اما صفت دیکر کبوتر زحل دلیل سیاه هست مشتری دلیل زرد مریخ دلیل سرخ شمس دلیل
زرد و سفید زهره سفید است و عطارد کبود است و قمر باتصال و انصراف و طبع
برج کن و هر یکی را طبع و مزاج برج و بکوکب اتصال و انصراف و جایکاه موضع

موضع بود با وی یاد کن تا بحقیقت رنگ بیرون آید اما بدانکه طالع دلیل سر است و دوم و دوازدهم
دلیل کردن است سوم و یازدهم دلیل بازو و کتف و پرات و وسط السما دلیل پشت است چهارم دلیل
شکم است پنجم و نهم دلیل پهلو است ششم و هشتم دلیل پایها است هفتم دلیل دم است هر کجا سعدی
یابی نیکویی آن اندام است و هر جا نحسی بینی دلیل عیب و تباهی آن اندام است یمنه فلک اسیر سوی
شمال دلیل یمنه چپ است از اندامها و یمنه وسط السما یمنه راست است از اندامها فصل کط در معرفت
بیرون آوردن نامه و صورت و صفت کبوتر اکر دلیل زحل بود و در ربع یا خانه یا برج سیاه
ماند و از زهره منصرف باشد این کبوتر سیاه ابلق باشد و اکر بجای عطارد مریخ بود سیاه ابلق
بود و بنکر که چند درجه منصرف بود درجات ما بین چند بود مطالع بعد دان درجات ابلق بود
و اکر دلیل زهره بود سپید باشد و اکر با مزاج زحل بود لون برج و لون جایکاه و لون ارباع برج
باشد سیاه رنک و اکر بعضی لون مختلف بود از برج و از موضع و از ربع فلک مسرم بود یا منیم
و اکر بجای زحل عطارد بود کبود مسرم بود و اکر بجای عطارد مشتری یا شمس بود زرد مسرم
باشد و اکر بجای مشتری عطارد بود و شمس زحل مسرم بود و اکر مریخ بود سرخ مسرم بود و
اکر بعضی فوق الارض باشد و بعضی تحت الارض و زهره در طالع باشد یا هفتم و چهارم و
بوسط السما ناظر بود و قمر زهره را باشد اکر تدبیر زحل دهد سیاه اسحم بود و اکر بمریخ ناظر
بود سرخ اسحم بود و اکر مشتری و آفتاب بود زرد اسحم بود و اکر بعطارد بود کبود اسحم بود
و اکر زحل در طالع بود و دلیل زهره بود و زحل بهفتم ناظر بود سیاه رازی بود و اکر عطارد بود
بجای زحل کبود رازی بود اما بدانکه دلیل رنک از دلیل نکر نه بنکر که دلیل کدام کوکب است چپ
و راست کدام کوکب و بدلیل کدام کوکب نظر دارد از مزاج کوکب ناظر و از طبع برج و موضع
و ربع فلک دلیل کند بر لون اینست بیرون آوردن رنکها تا دانسته باشی و این باب را
در نجی یاد کرده ایم و اینجا نیز آورد تا فایده بغیر باشد در خو و خلقت صفت کبوتر کو طالع

مستقیم الطلوع بود راست برود و راست بیاید و اگر معوج الطلوع بود هر جای برود و هر جای
بنشیند و اگر دلیل بسعدی متصل شود در برج منقلب و در آید بسلامت و اگر ذوجسدین
بود بیاید باز برود باز آید و اگر برج ثابت بود دیر آید و بسلامت آید و اگر بنحسی باشد آفت رسد
از گوهر و طبع آن نحس و از برج وی و هم چنین حکم کن از زوتر و مائل و ساقط اگر دلیل بطالع
ناظر بود زود آید و بجای خویش نشیند و اگر ببرجی دیگر ناظر بود یا بهفتم بجای دیگر نشیند
و اگر دلیل خصوصا طالع یا صاحب برج خود یا با آفتاب یا خصوصا وسط السما متصل باشد و سعد
بود بخانه خویش بسلامت باز آید و اگر غیر این باشد بجای دیگر افتد از بروج منقلب باز آید
و از ثابت باز نیاید و اگر سعدی ناظر باشد ببرج منقلب بود باز آید و اگر بنحسی ناظر باشد
زود هلاک شود و اگر نحسی ببرج ثابت ناظر بود هیچ باز نیاید و اگر سعدی ناظر باشد بروزگار
دور امید باشد که باز گردد این باب همچون باب گم شده و گریخته است از آنجا باید دلیل گرفتن
و حکم یافتن و نا یافتن اگر دلیل در برج ذوجسدین بود و بسعدی ناظر باشد بیاید بطلب
و آمد و شد و اگر بنحسی ناظر باشد نیاید و هلاک شود و اگر دیر رسد که از یکی یاده یا بیشتر
کدام یکی نغزتر و بلندتر پرند و زودتر آیند بنگر بدلیل اول بدوم و سوم چنانکه در باب
جمع شدن یاد کردیم هر دلیلی که صاعد بود وی بلندتر رود و هر کدام سعد بود نغزتر
پرند و هر کدام مستقیم السیر و راست پرنده تر هر کدام دلیل که ببرج خویش یا بطالع ناظر
بود وی زودتر آید و هر کدام راجع بود نگونسار آید و هر کدام زائل باشد یا ساقط
افتاده آید و هم چنین حکم بر دوری و نزدیکی رفتن و یافتن و نا یافتن و مرگ و زندگانی
چنانچه در باب گم شده و گریخته گفتیم فصل سیوم در احکام دزدیها و بیرون آوردن
دلیل دزد بدانکه دلیل خداوند متاع طالع است و خداوند طالع و کوکبی که قمر از وی
منصرف است اگر قمر بطالع ناظر باشد و اتصال و انصراف باشد دلیل دزدان کوکبی که قمر

بوی متصل است یا صاحب سابع و کوکبی که غریب باشد در طالع اگر در طالع کوکبی باشد که وی را حظ بود
از شرف و حد و وجه و مثلثه وی نباشد دلیل دزد است و اگر در طالع هیچ کوکبی نباشد
هر کوکبی که در وسط السما بود یا در هفتم یا در چهارم و غریب بود وی دلیل دزد است و اگر
این دلیل نباشد هر کوکبی که در دوم یا دوازدهم یا نهم باشد وی دلیل دزد است و اگر
در این جایها دو یا سه کوکب بود هر کوکبی که بدرجه خانه نزدیکتر باشد وی دلیل است آنکه این
دلیلها که یاد کردم هر کدام را شهادت بیشتر بود بدلالت نزدیکتر باشد وی دلیل است بدزد
اما بدانکه دلیل مال دزدیده وسط السما است و صاحبش و دوم و صاحب دوم و سهم السعادة
و صاحب وی و قمر اگر اتصال و انصراف بود و صاحب قمر و صاحب ساعت هر کدام از این دلیلها
که شهادت بیشتر و قوی تر مال دزدیده و بیت اما بیرون آوردن جایگاه مال دزدیده
و برج چهارم و صاحبش و صاحب ساعت و آن برج که صاحب ساعت در وی است هر کدام قوی تر
و شهادت بیشتر وی دلیل آنجایست که مال دزدیده آنجاست فصل لا در دانستن آنکه مال دزدیده
از چه جوهر است و چند درم است بنگر بدلیل مال المسروق یعنی برج دوم و صاحبش و دهم
و صاحبش و سهم السعاده و صاحبش و قمر و صاحب برج قمر و صاحب حد قمر از این دلیلها
که یاد کردم هر کدام را شهادت بیشتر و قوی تر وی دلیل است و بنگر بدلیل و برج وی
تا از چه جنس و از کدام جوهر است آبی یا آتشی خاکی یا بادی مال دزدیده از آن جنس
بود و صاحب قمر دلیل مال دزدیده است بر دوم و صاحب دوم دلیل مال سائل باشد
یا دزدیده زحل اگر صاحب حد قمر زحل بود یا دلیل مال المسروق و زحل در طالع باشد
یا در دوم یا صاحب آن متاع فاخر و گرانمایه بود و نو چیزی باشد که از زمین و عمارت
بکار آید یا سنگ و آهن را و اگر زحل در نور بود یا در مثلثه وی و اگر بخت الارض باشد
متاع کهنه باشد و اگر زحل ساقط باشد یا در هبوط بود متاع فاخر بود لیکن شکسته

وتباه بود خاصه که نیرین بوی ناظر نباشد واگر قمر بزحل ناظر باشد متاع چیزی بود
که انبیا مین وکشاورزی را بکار آید واگر زحل در هبوط بود چیزی بود کم بها واگر شمس بوی ناظر
بود چیزی باشد بدین معنی لیکن ملوک را بکار آید واگر مریخ بوی ناظر بود آهن باشد یا از
چیزی که بکار گرمابه وستوران بکار آید یا دستافزار آهنگران وعصا وکمان وانچه بدین ماند
واگر مشتری ناظر بود چیزی بود که مردمان بوی حاجتمند باشند از ساز خانه وسرای یا از
پوست حیوان یا جامهای درشت چون پوستین وپلاس ونطع وانچه بدین ماند واگر
بزهره متصل بود وفرش خانه بود ومانند آن واگر عطارد بوی ناظر بود جامه بود که
ستور وبرده را بکار آید یا پوست بود یا چیزی مانند آن واگر در جوزا باشد از دو جنس
واند وجوهر بود زر باشد یا سیم ترکیب کرده واگر مشتری بوی ناظر بود از طالع یا از دهم
زر باشد واگر از هفتم یا از چهارم نظر کند سیم باشد واگر ساقط بود ارزیز بود یا سرب
واگر مریخ ناظر باشد چیزی از حیوان بود استخوان یا پوست یا مانند آن واگر شمس ناظر
باشد هم حیوانی بود واگر زهره ناظر بود جامه بود یا نعلین یا موزه اسطر وخشن از
پوست درخت واگر عطارد ناظر بود ادیم بود یا مانند آن یا آلت تیر وکمان وآلت صید
حیلها واگر قمر ناظر بود چیزی حیوانی باشد واگر در مثلثات جوزا بود هم چنین بود و
اگر زحل در برجهای آتشی بود چیزی بود از آلت ودستافزار آتش کاران واگر مشتری بوی
ناظر بود از جواهر بود واگر مریخ ناظر باشد آهن یا مس یا مانند آن بود واگر شمس ناظر
باشد زر باشد ومانند آن واگر زهره ناظر بود سرب یا ارزیز یا روی جامه یا مانند آن
باشد یا آبگینه یا بلور یا مانند این چیزها واگر عطارد بود درم باشد یا چیزی مانند
آن یا کتب سحر واگر در طالع یا وسط السما از کتب پیغمبران وانبیا وقدما باشد واگر قمر
باشد پیرایه دون قیمت یا حرز یا مانند آن چیزی باشد واگر در برج آبی یا مثلث

مثلثات وی باشد چیزی که در آب وآلت آبکاران بود واگر مشتری ناظر بود از حیوانات آبی باشد
واگر مریخ ناظر بود از آلت گرمابه ومطبخ وآلت آب وآتش کاران چیزی بود واگر شمس ناظر بود گوهر
باشد آبی یا حیوانی واگر زهره باشد کنگی بود یا مانند آن واگر عطارد بود استخوان جانوران باشد
یا آلت کشتیبان ومانند آن واگر قمر ناظر بود چیزی آبی باشد واگر زحل یا ذنب باشد چیزی گنده
وحقیر وسیاه باشد واگر راس با وی باشد پوست یا از موی حیوان چیزی ساخته بود
مشتری اگر دلیل مال یا صاحب حد قمر مشتری بود مال نقد بود یا جوهر فاخر یا چیزی باشد
که خزینها وگنجها را بکار آید از جامهای مرتفع باشد یا از لباس اگر مشتری در برج مجسد بود
این متاع از دو جنس بود واگر زهره بوی ناظر باشد از بروج ذوجسدین همچنان چیز باشد
واز آلات زنان بود وچون پیرایه وجامه وانچه بدیشان منسوب واگر مشتری در حمل
بود یا در مثلثهٔ آتشی چیزی بود از جوهر آتش چون زر وسیم وانچه بدین ماند واگر در ثور بود
ومثلثه وی جامه ملوکانه باشد یا جوهری باشد که اصل وی نبات بود واگر در مثلثه
باشد چیزی حیوانی بود واگر در مثلثه آتشی باشد چیزی باشد که از آب بیرون آمده باشد
از جواهر دریا مثل عنبر ومروارید وحرمشا واگر مشتری ناظر باشد شمس مالی عظیم بود از ملوک
یا از آلت ملوک بود واگر زحل ناظر باشد از حیوان بود چون عاج یا رسن پاره یا سنگ
از اینها شمار واگر مریخ ناظر بود از آلت حرب باشد واگر عطارد ناظر بود کتاب وخط نامه
بود یا مهر وانگشتری وانچه بدین ماند واز نظرها که گفتیم زهره مثلثه دلیل گیر وقیاس کن تا
درست بدانی **اما** مریخ اگر دلیل مال یا صاحب حد قمر مریخ باشد انچه از آلت اهل سلاح بود
یا از آلت آتش کاران واگر شمس بوی ناظر بود از آلت ملوک باشد از مطبخ یا ملک واگر زحل
بوی ناظر بود از آلت انداختن وکشادن حصارها ومانند آن باشد واگر زهره بوی ناظر
بود از آلت شراب وشرابخانه بود یا از آلت زنان مثل زینت ومانند آن واگر در مثلثه

آتشی باشد شمس یا زهره یا مشتری بوی ناظر یا عطارد درم و دینار یا زر یا برنج و آهن باشد و نحوه
بدین ماند و در مثلثهٔ خاکی لباس رنگ کرده باشد و در مثلثهٔ بادی لباسی بود از حیوان و ازین
آمده و از برج آبی چیزی بود از آلت آب و آتش و اگر در مثلثهٔ بادی بود چیزی باشد از حیوان
یا جوهر یا آلت و شیر و انجه بدین ماند اما شمس اگر دلیل مال شمس بود یا زر یا جوهر یا حیوان
گرانمایه بود و یا آلت ملوک و از مثلثهٔ آتشی جواهر زر و سیم و یاقوت بود و مانند آن
و مثلثهٔ خاکی جواهر زمینی چون بلور و مانند آن و مثلثهٔ بادی از حیوان بود و مثلثهٔ
آبی از جواهر آبی باشد زهره اگر زهره دلیل مال باشد یا صاحب طالع از دیبا و جامهٔ ابریشمی
در مثلثهٔ آتشی و بادی و جواهر و پیرایه زرینه و سیمینه باشد و در مثلثهٔ خاکی جامه
و کتان و جواهر زمین چون حبوب و مانند آن و در مثلثهٔ آبی مروارید و عنبر و حیوان
اما عطارد اگر دلیل مال یا صاحب طالع عطارد بود درم و دینار باشد در مثلثهٔ آتشی
و در مثلثهٔ خاکی جامه و جواهر و حبوب و در مثلثهٔ بادی پوست حیوان و موی و پشم
در مثلثهٔ آبی جانوران یا جواهر آبی و بالجمله عطارد دلیل کتب و نامه و جامهای رنگ و نقش
است و اگر عطارد مسعود بود و اگر منحوس باشد یا راجع ساده و هر کوکبی را قیاس گیر
که از کدام جنس است و از آلتها و چیزهائی که هست بوی چه منسوب است و در کدام مثلثه است
و از کواکب بوی کدام ناظر است و از کدام برج هم بدان نظر کن تا بیانی حکم کن تا درست آید
مثلا اگر در حمل بود چیزی باشد که بسر نهند چون کلاه و دستار و پیرایه سر و اگر در
ثور بود چیزی باشد که در گردن یا در گلو نهند و کار بندند و اگر در جوزا بود چیزی باشد
که در دستها و کتفها بکار برند هم چنین تا دوازده برج و اگر دلیل مال در جوزا باشد و عطارد
ناظر درم و دینار یا کتاب و نامه و خط یا دست برنجن یا انگشتری و یا بازوبند بود و اگر
عطارد ناظر نبود ادیم یا پوست حیوان بود و اگر در سرطان باشد مروارید یا صدف

صدف یا حور بود و اگر در اسد بود و شمس ناظر بود یا زر بود یا سیم و اگر ناظر نبود آهن
یا سلیح بود و اگر در سنبله بود و عطارد ناظر درم و دینار یا پیرایه زنان بود و اگر
ناظر نبود جامه باشد و اگر در میزان باشد و زهره ناظر چیزی باشد بهم بودن و گرد
کردن یا معجون کردن و دوا و طیب و آرایش باشد مر زنان را یا آلت سماع و طرب بود
و اگر ناظر نبود حیوان باشد یا جانوری و اگر در عقرب بود و مریخ ناظر چیزی باشد
از زر یا سیم و اگر ناظر نبود مس باشد یا چیزی تابان یا آب جامه و اگر در قوس بود و مشتری
بوی ناظر بود جوهری باشد از نوع جنس یا جامه رنگین یا جوهر آتشی و اگر مشتری ناظر نبود
جامه بود یا مانند و اگر در جدی بود و زحل بوی ناظر از جوهر زمین و نبات بود
و اگر ناظر نبود چیزی فروتر باشد کمتر از نبات و اگر در دلو بود و زحل بوی ناظر
حیوان باشد یا چیزی که از حیوان بیرون آید و اگر ناظر نبود و مشتری بوی ناظر بود زر
بود یا سیم و اگر شمس و عطارد در بعضی ناظر باشد درم و دینار بود و در پوست و اگر
و اگر در حوت بود و مشتری بوی ناظر مروارید یا عنبر یا چیزی باشد که از آب بیرون آید
و اگر مشتری ناظر نبود چیزی باشد که از هر نوعی و رنگی در وی بود اما بدانکه اگر دلیل
مال بصاحب ناظر بود اجزا را کوهر نیک باشد اگر مشرقی باشد نو بود و اگر مغربی بود کهن
و اگر مستقیم بود راست شکل بود و اگر راجع باشد معوج و کژ شکل یا شکسته بود یا معیوب
اگر در وتد بود قوی و محکم و بهاگیر بود و اگر ساقط بود از جوهر ضعیف و کم بها بود و اگر
در مائل الوتد بود میانه باشد اگر مسعود باشد صحیح و درست و نافع و نیکو بود و اگر
منحوس بود شکسته و زیان کار و معیوب بود اگر در مزاج خویش بود موافق جنس
خویش بود و اگر بجرم درجه خویش بود خلاف جنس خویش بود هم بر این قیاس که گفتیم حکم کن و
مزاج کواکب نیک بنگر و از نظر و اتصال بود حکم کن چنانچه در جی گفتیم فصل کب در دانستن

انکه مال چند درم بوده بنکر بدلیل مال المسروق کدام کوکبست واز سال الصغری وی
قیاس کیر چنانچه در باب چهارم کفتیم هم بدان قیاس حکم کن از نظر واتصال واز مواضع
نیك واز احتراق ورجعت وزاید وناقص وسعدین ونحسین بتمامی فصل لج در
معرفت انکه مال چکونه دزدیده اند وبچه حیله برده اند بنکر بدلیل مال دزدیده اکر زحل
بوی ناظر بود بحیله ومکر ومخادعت دزدیده اند چون در کشادن ودر آمدن بنقب یا
بجاری پنهان وپوشیده واکر مریخ ناظر بود باشکاره برده اند یا بمکابره یا بشکستن قفل
یا شکستن کلید یا بسوراخ وحفره یا بغصب برده باشند واکر مشتری ناظر بود بقصد دزدی
نبوده باشد واین کس نه دزدست لیکن چون بخانه در آمد بوی باز خورد وبردست
بروی بازی ومزاح واهم چنین اکر زهره باشد ناظر به دلیل مال بروی دوستی واساحی
ومزاح برده باشد واکر ناظر شمس بود از تربیع ومقابله ومقارنه ونه قصد دزدی
کرده باشد ودزد مردی بزرك ومحتشم بود واکر بنظر مودت باشد دزد نباشد وقصد
دزدی نکرده لیکن مال پیش چشم آمد بروی اسامی ودوستی برکرفته واکر عطارد ناظر بود
ومنحوس بود از عنی بطلسم ونیرنج ومکر وحیلت برکرفته باشد واکر مسعود بود
بحکایت وسخن ومحادثه دزدیده باشد واکر قمر ناظر باشد سبك پای کرده باشد ودر
دویدن برکرفته است چکونکی دزدی واحتیال دانستن وبنکر بطالع اکر برج ثابت بود
از خانه برکرفته باشد واکر منقلب بود از صحرا برکرفته باشد واکر مجسد باشد از رف یا طاق
یا حجره برکرفته باشد واکر دلیل دزد صاعد باشد از جایکاه بلند یا از بام خانه یا از حجره
برکرفته باشد واکر در هبوط یا در حضیض بود از زیر زمین یا از مغاکی برکرفته باشد
واکر در وسط السما باشد از جایکاه بلند برکرفته اند کمتر از صاعد واکر در تحت الارض
باشد از خانه یا از دری پنهان برکرفته باشد یا از راه بیت خانه در آمده باشد یا نقب زده

باشد فصل لد در معرفت انکه این متاع کجا نهاده باشد ونشان ان جایکاه چکونه است
بنکر بصاحب طالع وصاحب چهارم وصاحب برج قمر وصاحب ساعت وصاحب بیت وهم
کدام را شهادت بیشتر باشد وی دلیل است اکر دلیل در طالع بود یا در وتد صاحب طالع یا
صاحب چهارم در چهارم باشد در اوتاد صاحب طالع یا صاحب ساعت در اوتاد طالع باشد
مال مسروق هم در ان خانه است که خداوند متاع انجا باشد واکر غیر این باشد جایی دیکر
برده اند اما باید انکه اکر دلیل در اوتاد بود مال هم در خانه باشد ومائل الاوتاد نزدیك
خانه وساقط دورتر واکر صاحب ساعت یا خانه چهارم برج منقلب باشد بنکر که بجایی
بلند یا سقف خانه یا مانند ان جایی نهاده باشد مال را واکر برج مجسد بود در دیوار
نهاده بود یا رف واکر ثابت باشد در زمین نهاده باشد وبنکر بصاحب ساعت واز وی قیاس
کیر اکر فوق الارض باشد این مال جایی بود ظاهر وپیدا واکر تحت الارض بود در زیر زمین
پنهان کرده باشد واکر صاحب ساعت یا برج چهارم برج آتشی بود یعنی بصورت مردم
بجای مردمان باشد واکر بصورت سباع بود بجایکاه سباع بود واکر بصورت حیوان
بهایمی بود بجای بهایم نهاده باشد واکر برج آتشی بود بجایکاه آتش دان وتنور ومطبخ
نهاده باشد واکر برج آبی بود بجایکاه آب وحوض وابکیر وجوی نهاده باشد واکر
برج خاکی بود بجایکاه تل وخاك پاك نهاده باشد واکر برج بادی بود بجایکاه درخت
وبوستان نهاده باشد واکر در ثور بود بجایکاه کاو وکشتمند نهاده بود ودر سنبله
بجایکاه طعام وجو وکندم وخوار بار بود ودر جدی جایکاه کاو وکوسفند وبز ان بود
واکر در جوزا بود در کندوك یا صندوق ویا در رف بود ومیزان ودلو در رف وخوار بستان
وطاقچه یا جایکاه بلند وروشن باشد وصاحب ساعت در مثلثه هوای در تحت الارض دلیل
کند که در صندوق ورف نهاده بود ودر فوق الارض معلق یا در هوا نهاده باشد یا در

یا در سقف خانه یا رف یا طاقچه و مانند این و اگر در برج چهارپای باشد و قمر در وی بود
و عطارد بوی ناظر با خرستوران یا ستورگاه بود و این صاحب حشم اگر با کوکب نحس
متصل باشد حیوان بیجا بود ان مثل چهارپای صندوق یا تخت بود و اگر در حمل باشد
جایگاه ستوران و گوسفندان بود و در اسد در خانه شیر و یوز و پلنگ و باشد
و در قوس بجایگاه سلیح خانه و تیر و کمان باشد و شرح این باب بتمامی در طلب کردن
گم شده یاد کردیم و اگر زهره یا مشتری در درجه وتد الارض باشد یا در طالع یا در جای
یا در اوتاد و قمر در جایگاه نیک باشد و بشمس ناظر مال دزدیده بجای نیکو و مجلس زنان
و حرم باشد و یافته شود زنی رهنمونی کند یا مانند وی و اگر مریخ در طالع بود
یا در چهارم یا خداوند چهارم بود و قمر بوی ناظر باشد در تنورها و مطبخها و آتش
کدها یا کارخانه آهنگران و روی گران و آتش کاران باشد و اگر بجای مریخ زحل
بود و قمر بوی ناظر بجای سیاه و تاریک و کنده یا آبخانه یا جای ویران بود و اگر بجای
مریخ عطارد بود یا قمر و دلیل مال مسروق در خانه عطارد یا عطارد باشد در کتابخانه
یا مدرسه علم یا بانبار گندم یا خانه معلّم یا کارخانه پیشه وران یا بر دست وران یا کبوتر
خانه بود و اگر بجای مریخ قمر بود یا بخانه قمر بود و بجایگاه چاه آب باشد بحوض یا بکنار جوی
یا بر بستان و مانند آن و از همه کواکب و نظرات هم چنین دلیل گیر و اگر بجای مریخ زهره
بود بجایگاه زنان و بجای حرم و طرب و نشاط و سماع خانه یا شرابخانه بود
امّا بدانکه اگر سعدین در طالع یا چهارم یا دلیل مال مسروق با سعدی بود بجای
پاکیزه و نیکو نهاده باشد و بدست مردم اصیل داده باشد و اگر نحسین در وی باشد
یا دلیل مال مسروق بنحسی متصل باشد بجایگاه سیاه و تاریک و تباه نهاده باشد و
بردم بد اصل بی خرد داده بود و اگر دلیل در صعود یا فوق الارض بود ببام یا بجای

بجایگاه بلند نهاده بود و اگر در هبوط بود یا هابط باشد یا تحت الارض در زمین نهاده
باشد و تمامی جایگاه بدرستی و حقیقت در باب گم شده و دفین و خانه چهارم یاد
کرده شده است آنجا قیاس گیر و اگر خداوند طالع یا صاحب چهارم و صاحب ساعت
هر کدام را شهادت بیشتر وی دلیل است اگر خانه چهارم برج آتشی یا آبی یا خاکی یا بادی
بود بنگر که بکدام جایگاه است و بکدام نواحی دلیل کند و بکدام موضع بدار جهت و
نواحی که منسوب مال آنجا نهاده و صفت جایگاه آن خانه چهارم نگر تا حقیقت بدانی
فصل له در دانستن آنکه خانه دزد کجاست و نشان در خانه دزد امّا بدانکه قمر خانه
دزد است و آن سرایست که دزد در وی باشد اگر در طالع باشد یا در ربع طالع در خانه
سوی جهت مشرق است اگر در ربع جنوبی بود در خانه بجانب جنوب بود و اگر در ربع
مغربی بود در خانه بجانب مغرب بود و اگر در ربع چهارم باشد در خانه بجانب شمال
باشد چنانکه گفتیم و اگر قمر در برج ذو جسدین بود در خانه دو طبقه بود یا خانه از
دو در بود یا بر دو بخش بود و اگر در برج ثابت بود در خانه کلان و محکم باشد یا
یک تخته باشد و اگر در برج منقلب بود خانه بر بلندی و بر بالا باشد و دری
خرد هم بود یا از در خانه چیزی ناقص بود و اگر قمر بزحل متصل باشد از نظر عداوت
بود در خانه سیاهی یا شکستگی بود و اگر نظر مودت بود در خانه بسته باشد بر سر یا
بر پوست حیوانی یا مانند آن و اگر بمریخ ناظر بود از نظر عداوت اثر سوختگی یا
شکستگی یا آهن بران در باشد و اگر بنظر مودت بود در آهن بسته باشد و اگر زحل
و مریخ ناظر بود در آهنین بود یا آهن بسیار بر آن بسته بود و اگر قمر منحوس بود یا در
هبوط در خانه کهنه و شکسته باشد و اگر قمر ناقص النور بود محاق یا در هبوط بود یا از
باشد خانه را در نباشد یا در خانه افتاده بود و اگر با مشتری بود در خانه نشستگاهها

یا بوستان یا خرمی یا مسجدی باشد و اگر ناظر با فتاب بود برکه در خانه تختی بود یا نشستگاه بزرگ و اگر زهره بود آب روان بود یا گلزار و اگر عطارد بود راه گذر باشد یا کبوتر خانه یا معلم خانه چنانچه در خانه چهارم گفته شد و صفت کن از نظر بروج و کواکب بحقیقت بر چه دلالت کند از انجا قیاس گیر و اگر قمر با راس بود و بود در خانه نردبانی بود یا چیزی که بان بر بالا بر آیند و اگر ذنب بود در خانه مغاکی یا کنف یا خار یا درخت خاردار یا خس و خاشاک بود یا جوی افکنده بود یا ریم ایه بود یا جایگاه مار و کژدم و کرم بود و اگر مسعود بود در خانه نیکو بود و اگر منحوس بود در خانه شکسته و تباه بود و اگر در مستقیم الطلوع بود در خانه راست بود و در معوج الطلوع در خانه کژ بود و اگر در وتد بود در است باشد و اگر ساقط یا مایل بود در خانه خم و برکت بود اگر مشرقی بود یا بکوکب مشرقی ناظر در خانه نو باشد و اگر مغربی بود یا بکوکب مغربی متصل در خانه کهن بود و اگر زائد النور بود در خانه فراخ بود و نیکو و اگر ناقص النور بود تنگ بینا و خرد باشد اگر قمر عالی بود بفلک اوج یا فوق الارض بود در خانه بلند بود و اگر هابط یا در هبوط یا تحت الارض بود در خانه پست باشد و در او سوراخهای دیگر از قمر و اتصالا و بکواکب و از بروج خاکی و بادی و آتشی و آبی دلیل گیر که دیوار خاکی یا سنگی یا چوبی بود و از مزاج و طبایع بروج و کواکب صفت کن در برج خاکی متصل زحل از خاک باشد از وتد و از برج آتشی از سنگ بود در برج آبی یا بادی باتصال زحل چوبی بود و باتصال مریخ از چوب و آهن و برج آتشی از خشت پخته و مانند آن **فصل لو** در معرفت دوری و نزدیکی خانه دزد اگر دلیل سائل و دلیل دزد در یک ربع باشد هر دو در یک شهر باشند و در ربع مخالف دورترین جا باشد و اگر میان دلیل دزد و دلیل سائل یک برج بود یا کمتر در یک سرای یا در یک سم باشند و اگر در دو برج یکدیگر باشند در یک برج در یک خانه بوند و اگر در میان دو

دو دلیل بقرب شصت درجه بعد بود در یک ده یا در محلت باشد و اگر بقرب بود در جبال در یک شهر باشند و بنگر درجات مطالع میان دو دلیل تا چند بعد بود هر درجه یک کوی یا یک فرسنگ یا یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یکساله راه بود یا باندازه دوری و نزدیکی و باندازه برج ثابت و مجسد و منقلب باندازه وتد و مایل و تد و غیر وتد و هم چنین قیاس کن بدوری و نزدیکی چنانکه صفت کردم **فصل لز** در معرفت آنکه دزد آشنا است یا بیگانه بنگر بدلیل دزد اگر در خانه حذا و بطالع او را حظی باشد این دزد حذا و نزدیک و خویش بود و اگر غیر این باشد دزد غریب و بیگانه بود و بنگر به نیرین اگر هر دو بطالع ناظر باشند یا در طالع باشد یا ناظر صاحب طالع بود این دزد از اهل بیت خداوند مال بود یا خویش او باشد یا باقی بود و اگر یکی از این نیرین بطالع باشد یا ناظر بود میان سائل و دزد خویشی نباشد لیکن معرفت باشد هر دزد با سائل و میان ایشان آمد شد بود و اگر هر دو ناظر نباشد یا ساقط باشد از نظر طالع این دزد غریب بود و نه اهل بیت سائل بود و میان ایشان مخالطت و معرفت نبود و اگر صاحب طالع در هفتم بود یا با دلیل دزد متصل بود یا صاحب برج قمر بود و شمس هر دو ناظر باشند یا یکی بصاحب برج خویش متصل بود دلیل کند که دزد از اهل بیت سائل بود یا با ایشان مخالطت و معرفت دارد و اگر صاحب طالع در طالع بود و با صاحب سابع یا با دلیل دزد متصل این سائل دزد بود یا دزد با سائل یکجا باشد و اگر هر دو نیرین در برج خویش باشد و بطالع ناظر این دزد از اهل بیت سائل بود و اگر در مثلثه خویش باشد و بطالع ناظر از اهل بیت بود لیکن با ایشان در یک سرای نباشد و اگر در وجوه خویش باشد و بطالع ناظر با اهل معرفت و آمد و شد دارد و گوید که میان ایشان قرابت باشد و اگر دلیل دزد یا صاحب طالع در طالع باشد یا در وتد یکدیگر این دزد با سائل یکجا باشد یا خود

سائل دزد بود و اگر دلیل دزد با دلیل سائل در یک برج بود و قمر در خانه خویش باشد و بطالع [ناظر]
دزد از اهل بیت سائل بود و اگر یکی از نیرین دلیل باشد و در حظوظ خویش نباشد و بطالع [ناظر]
بود و صاحب طالع نیز بطالع ناظر بود با اهل بیت آمد شد دارد و استاخی بود یا همسایه بود و
اگر دلیل دزد در طالع بود یا صاحب طالع آنکوکب باشد که وی دلیل دزد است این سائل خود دزد [است]
یا دزد با سائل همراه آمده و اگر دلیل دزد در نهم باشد از خانه خود این دزد غریب بود و اگر در
دوم یا در ششم بود از جایگاه خود این دزد بنده باشد و اگر در شرف خود بود از اشراف بود
یا از معروفان شهر و اگر در مثلثه یا حد یا وجه خود بود از معروف محلت یا از معروف
اهل بیت خود بود اگر طالع سرطان بود و قمر در وی بود یا بوی ناظر و دلیل دزد قمر باشد
آن دزد خدا و ند خانه بود یا خود از خود دزدیده باشد و اگر قمر بطالع یا دیگر بخانه
خویش ناظر بود و صاحب بیت قمر بطالع شاهد و بقمر نیز شاهد سائل دزد بود و اگر صاحب
طالع در طالع بود و زائل باشد از وتد و با وی کوکبی دیگر بود بعد صاحب طالع نزدیک
دزد با سائل یکجا باشند یا یاران وی باشند چون معلوم شد که دزد اهل بیت است اگر آفتاب
بود دلیل دزد پدر وی باشد یا مهتر خانه و اگر قمر بود مادر وی باشد یا دایه وی و اگر زهره
بود زنش بود و مانند آن و اگر زحل بود بنده باشد یا مزدور یا مردی غریب و اگر مشتری
بود نیز کهتر و مهتر کسی از خانه که کسی ظن دزدی بوی نبرد و اگر مریخ بود پسرش بود یا برادر
خوردتر و اگر عطارد بود دوستان و انبازان که با وی موافقت دارند و اگر دلیل دزد
صاحب طالع بود سائل دزد بود و اگر صاحب دوم بود یاران و همسایه هم دیوار باشند و اگر
صاحب سوم دزدان برادران و خویشان بود و اگر صاحب چهارم بود از اهل بیت بود یا از نیاکان
پدر و اگر صاحب پنجم بود از فرزندان بود و اگر صاحب ششم بود از بندگان و خادمان بود و
اگر صاحب هفتم بود اگر زهره بود یا زهره ناظر بود بطالع یا صاحب طالع متصل بود یا ناظر

یا ناظر یا شاهد این دزد زن وی باشد اگر دلیل کوکب مونث بود و اگر مشتری باشد یا
زهره دلیل دزد مرد باشد انباز وی دزد بود اگر صاحب هشتم یا صاحب نهم بود دزد از
اقربای زن و انباز بود و اگر صاحب دهم بود از هم کاران و هم پیشه یا خدا وندان کار [زن]
باشد و اگر صاحب یازدهم بود فرزندان یا دوستان سائل دزد باشند و اگر دوازدهم بود
یا دشمن سائل یا بنده زن و انباز یا همسایه راست یا از پس خانه دزد باشد و این با برابا [قول]
بیشتر کما از هفت کوکب گفتیم شهادت خواه تا درست آید و این آنگاه بود که دزد آشنا یا از اهل
بیت بود اما اگر دزد بیگانه یا غریب بود از چندین باریکی نگرستن فائده نکند که بسیار
مردم بعزایمت بیکدیگر مانند و بکار و پیشه و نام دشوار تر توان دانستن باید که
نیک تفحص کنی و تامل در آن و تفهیم با بیان تمیز نکنی نتوان دانستن **فصل لح**
در معرفت آنکه دزد مرد است یا زن بنگر بدلیل دزد اگر در برج نر یا مشرقی بود یا در ربع
مذکر دزد مرد باشد و اگر در برج مونث بود یا مغربی این دزد زن باشد و هم چنین شهادت
جوی از کوکب دلیل که مذکر است یا مونث و از اتصال و انصراف و قیاس کیر و اگر دلیل
دزد نر بود و کوکب نر بوی ناظر باشد و برج ماده بود آن دزد مرد بود لیکن در باطن
زنان بود یا کار زنان بکند و اگر کوکب ماده بود و یکوکب ماده ناظر و برج نر این دزد
زن بود و باطنش بمردان ماند یا مردانه بود یا کار مردان کند اما بدانکه از شهادت
نری و مادگی نیک نگاه باید داشتن اگر کوکب نر و مشرقی بود و برج ماده و ربع ماده
از نظر جوی اگر کوکب نر ناظر مرد بود شبیه زنان و اگر کوکب ماده ناظر بود زن بود
مردانه و اگر ناظر نبود بدر رجا و قوت و فعل نگر و از آنجا حکم کن و تا این مسئله که
گفتیم بس بود بهر کدام از نری و مادگی که شهادت بیشتر یابی حکم بر آن کن و غافل مشو تا
خطا نکنی اگر خواهی آن تدکیر و تانیث کواکب یاد کنیم تا تو را شناسا گردد زهره اگر دلیل [زن] بود

دزد زن باشد اگر مشرقی بود و در برج مذکر و ربع مذکر یا شمالی بود دزد مرد باشد ببنیه زنان
یا حیز یا مخنث یا مانند آن بود و آن زنی دزدیده بود و اگر دو شهادت نری بود و یکی شهادت مادگی
ماده بود زیرا که زهره بذات خود ماده است و اگر سه شهادت نری بود و یکی مادگی مرد بود که با مخنث
زن بود و حکم قمر نیز همین است که در زهره گفتیم و شمس نیز هم چنین زحل اگر مغربی باشد یا مشرقی
و در برج نر یا ربع نر مرد باشد و اگر در برج ماده و ربع مؤنث یا مغربی بود خصی یا کنده پیر بود
مشتری چون مشرقی بود در برج مذکر و ربع مذکر نر بود و چون مغربی بود ببرج و ربع مؤنث
مرد بود شبه زنان یا بخلقت زنان یا المنش یا امن زنان عنین یا مخنث بود و هم چنین است
مریخ که صفت کردم عطارد اگر مشرقی بود و برج نر غلام بود یعنی کودک و اگر مغربی بود و
برج ماده کنیزک بود یا دختر و اگر مشرقی یا برج مذکر یا ربع مذکر یا با اتصال کوکب مذکر
بود نر باشد و اگر مغربی یا برج مؤنث یا ربع مؤنث یا اتصال کوکب مؤنث ماده بود و حکم
که شهادت غالبتر بود وی برا جانب منسوب بود طالع اگر مذکر بود و صاحب ساعت نیز برج
مذکر بود مرد بود و اگر طالع مؤنث بود زن باشد اگر یکی مؤنث بود مرد بود یا زن ببنیه
یا مرد ببنیه زنان است علم تذکیر و تانیث کواکب و مواضع و بروج فصل کط در معرفت آنکه
دزد آزاد است یا بنده تن درست است یا معیوب بیکو دلیل دزد اگر سعدی بود یا در برج مقبول
دلیل کند که دزد آزاد است و اگر منحوس بود یا کوکب نحس بود دزد بنده باشد و اگر دلیل دزد در خانهٔ
ششم بود از برج خویش بنده بود و اگر دلیل دزد صاعد بود یا در اوتاد بود یا زائل این دزد
تن درست و نیکو قامت بود و اگر در هبوط بود یا ساقط یا ناقص ضعیف و بیمار بود و معیوب
و اگر صاحب شرف متصل بود تن درست بود و اگر صاحب هبوط متصل بود بیمار و ناقص بود و هم چنین
حکم از نظرات سعادت و نحوست و مودت و عداوت فصل ل در دانستن آنکه دزد
دراز بالاست یا کوتاه بالا اگر دلیل دزد کوکب علوی بود دراز بالا بود و اگر سفلی بود پست

پست و کوتاه بود و اگر کوکب سطی بود میانه بالا بود و اگر کوکب علوی بود و در ربع مشرقی بود نیمه
صاعد از مرکز وسط السما یا طالع یا مرکز خانه چهارم سخت دراز بالا بود و اگر در بروج مستقیم
الطلوع بود هم دراز بالا باشد و اگر در برج معوج الطلوع بود یا ربع مغربی یا جنوبی یا
شمالی میانه بالا بود و اگر کوکب سطی بود در برج مستقیم الطلوع یا ربع شرقی دراز بالا بود
و اگر در برج معوج الطلوع باشد و ربع مغربی کوتاه بالا بود و اگر کوکب سفلی در ربع شرقی
بود یا در برج مستقیم الطلوع میانه بالا بود و در برج معوج الطلوع و ربع مغربی پست کوتاه
بالا بود و ربع شرقی دراز بالا ربع شمالی و جنوبی میانه بالا ربع مغربی پست بالا بود برج
مستقیم الطلوع راست قامت بود معوج الطلوع کوژ قامت و کوژ بود یا کژ رو فصل لا
در معرفت آنکه دزد تنها است یا با یاران اگر دلیل دزد در برج ذو جسدین بود یا در برج کثیر
الاولاد یا در برج کثیر الصور یا دو سه کوکب دلیل دزد باشد دزد با یاران بود یا خداوند
برج دلیل دزد به دلیل ناظر بود بنظر مودت یا صاحب مثلثات آن برج یا صاحب شرف آن برج
با خداوند باشد هم از جایگاه دلیل دزد این دلیلها که گفتیم اگر همه یا بعضی به دلیل دزد ناظر باشند
و آن یکی نیکو مقبول دزد با یاران بیاید و اگر دلیل دزد دو کوکب بود یا در برج ذو جسدین
باشد دزد دو کس باشد و اگر غیر این باشد که گفتیم دزد یکی بود خاصه که برج ثابت بود
و قلیل الولد یا قلیل الصور دلیل دلیل دزد یک کوکب بود دزد تنها بود فصل لب در بیان
آنکه دزدی اول دزدیست یا پیشه او دزدیست اگر دلیل دزد در برج ذو جسدین بود این دزد
دزدیست نه یکبار و دو بار و چند بار دزدی کرده اگر با اول برج بود اول دزدی او باشد دیگر
باره دزدی نکند و اگر در آخر برج بود یکبار دزدی کرده و این دوم بار است اگر در برج ثابت
بود یکبار دزدی کرده و دیگر نکند و اگر برج منقلب بود زود زود دزدی کند و از دزدی
سیر نشود و توبه نکند فصل لج در معرفت آنکه دزدی شب کرده یا بروز اگر دلیل دزد کوکب

لیلی بود یا در برج لیلی بود خاصه که در حیز لیلی بود یا در تحت الارض دزدی بشب کرده واکر کوکب
روزی بود یا در برج روزی خاصه در حیز روز یا فوق الارض دزدی بروز کرده واکر
بعضی در بهره روز بود و بعضی در بهره شب میان شب و روز کرده بود واکر دلیلان که بشب دلالت
کنند غالب تر باشد از دلیلان روز نزدیك رکن شب بوقت غروب آفتاب کرده باشد واکر
روزی غالب تر بود و برکن روز و طلوع و بامداد بوقت طلوع فجر دزدی کرده بود واکر کوکب
لیلی آن بود که طلوع وی بنیم شب بود و روزی آن بود که طلوع وی بنیم روز بود کوکب نر
و برج نر روزی بود و کوکب ماده و برج ماده شبی **فصل مد** در معرفت انکه دزد جوانست
یا پیر بنکر بدلیل دزد اکر در اول برج باشد یا مشرقی بود دزد جوان باشد واکر بر نیمه برج
باشد و نه مشرقی بود و نه مغرب وان انکاه بود که میان دلیل و میان آفتاب بود در بعد
بود از پیش واز پس این دزد میانه بود میان پیری و جوانی واکر در آخر برج بود و مغربی
دزد پیر بود واکر مخالف باشد انکه بشهادت بیشتر بود حکم بروی کن و در ربع طالع کودك
و جوان بود و در ربع جنوب کودك و برنا باشد و در ربع مغرب میان بود به پیری مایل
و در ربع شمال پیر باشد براین قیاس کوی چنانچه واجب کند اکر دلیل دزد عطارد بود جوان
باشد و زهره نیز جوان بود لیکن از عطارد کلانتر بود بسال و مریخ جوان باشد همچنین
کهل و مشتری کهل از مریخ بزرکتر و زحل پیر بود و بنکر از مواضع آفتاب مشرقی دلیل کند
بر جوانی و مغربی دلیل کند بر پیری و مقام اول دلیل کند بر جوانی و استقامت
دلیل کند بر کهلی خاصه که میان مشرق و مغرب بود و مقام ثانی دلیل کند بر پیری و نزدیك
کند به پیری و قمر در ربع اول ماه دلیل کند بر جوانی و ربع دوم بر برنائی و ربع سوم
دلیل کند بر کهلی و ربع چهارم دلیل کند بر پیری شمس در ربع طالع جوان باشد و در ربع
وسط السما جوان و نوخط بود و در ربع مغرب کهل باشد و ربع چهارم پیر هرم بود

بود زحل در شرف جوان پیر طبع و پیر خو بود و در آخر شرف کهل پیر طبع بود و در تغریب پیر بخت
هرم بود مشتری در شرف جوان کهل طبع و کهل پیر خو بود و در آخر شرف کهل باشد در اول تغریب
پیر کهل طبع بود و در آخر تغریب باشد مریخ در اول تشریق جوان بود و در آخر تشریق کهل جوان
طبع و او تغریب کهل بود و آخر تغریب کهل پیر طبع بود و زهره و عطارد در مشرق راجع باشد
زهره جوان بود و عطارد کودك پیر طبع و مستقیم تغریب عطارد جوان بود و زهره در اول کهل
باشد **امّا** سال دزد اکر خواهی که سال دزد را بحقیقت بدانی از دلیل وان درجه طالع دزد یعنی هفتم
دلیل کیر و سال وی بیرون آر چنانکه در اول کتاب بیرون آوردن سال سائل کفتیم مفصل
دیکر هست که اینجا یاد کنم بنکر که دلیل کیست و سال کبرای وی چند هست و بنکر که دلیل در آن
برج که هست بچند درجه هست از برجی ربع یا سدس یا ثلث یا نصف هست هم بدان قدر از
سال کبری بر کیر انچه بیرون آید آن باشد سال دزد و این دلیلی معقول دلپذیر هست **فصل**
مه در معرفت انکه دزد در شهر هست یا بیرون شهر بنکر بدلیل دزد اکر بصاحب سوم یا نهم
متصل بود یا بکوکبی که در این جایکاه بود یا دلیل دزد در این مواضع باشد این دزد از شهر
بیرون رفته هست و قصد جائی دورتر کرده واکر دلیل دزد در وتد باشد در شهر بود بجائی
نرفته باشد واکر این برج ثابت بود این دزد بر جای خود قرار دارد واکر برج ذو جسدین
بود خواهد که از شهر بیرون رود اما هنوز نرفته باشد واکر برج منقلب بود هم در شهر
از جای بجای کردیده باشد واکر در مائل وتد نزدیك شهر بود واکر ساقط بود بیرون
شهر هست و دور رفته واکر دلیل در آخر برج بود تحویل خواهد کردن این دزد خواهد
که از شهر یا از انجایکاه که هست بیرون رود واکر دلیل در اول برج بود تحویل کرده
باشد این دزد از شهر بیرون رفته هست لیکن سخت دیر نبوده باشد واکر دلیل از تحت
الشعاع بیرون آمده باشد و بکوکبی متصل بود که در هشتم یا ششم یا دوازدهم بود

از طالع بیم بیرون آمدن از شهر بود واگر دلیل دزد در ربعی بود که صاحب طالع بجز او در آن ربع باشد
این دزد از شهر بیرون رفته و دور افتاده بود واگر صاحب طالع ساقط بود از نظر و اتصال
دلیل دزد دور افتاده باشد واگر هر دو در یک ربع باشند با سائل در یک شهر باشد فصل
مو در معرفت آنکه دزد بکدام طرف رفته است اگر دلیل دزد در برج آتشی بود یا ربع مشرقی
دزد بطرف مشرق رفته است واگر در برج خاکی بود و در ربع جنوبی بطرف جنوب رفته
هم چنین در چهار ربع بگوی چنانکه در باب کم شده یاد کردم فصل مز در معرفت آنکه
خانه دزد بکدام جایگاهست بنگر بدلیل دزد که در کدام برجست و آن برج از طالع بکدام
ناحیت است دلیل کند و در کدام ربع افتد خانه دزد هم بدان ناحیت و وجه بدان جهت باشد
واگر صفت جای خواهی بنگر که آن برج از کدام مثلثات است هم بدان مثلثات منسوب است از وی صفت
کن و از صفت برج نیز بگوی آنچه بوی منسوب است هم چنانکه در باب کم شده گفتم از مثلثات
و از دوازده برج و قمر دلیل در خانه دزد است و از وی نیز صفت کن چنانکه بالا تر گفتم فصل
مح در معرفت آنکه مال دزدیده بکسی داده است یا نه بنگر میان درجه طالع و میان وتد چهارم اگر در میان
کوکبی باشد دلیل کند که مال مسروق بکسی دیگر داده است و صفت آنکس بصفت آن کوکب است بنگر
از درجه دلیل دزد تا نود درجه هیچ کوکبی هست اگر بود آن کوکب دلیل آنکس است که مال
بوی داده واگر کوکبی نباشد در این میان پس هیچ کس نداده است و بنگر صاحب ساعت اگر در وتد
باشد یا در وتد رابع این مال مسروق بدست کسی نهاده باشد بنگر که در برج چهارم
کوکبی هست یا هیچ کوکبی بوی ناظر هست اگر بجز صاحب سهم السعاده در وی کوکبی بود
یا ناظر باشد آن دلیلست که بدست وی امانت نهاده باشد واگر غیر این باشد امانت
باشد اگر دلیل دزد نور بکوکبی دهد بنظر یا باتصال مال دزدیده از دست دزد بیرون
شده باشد واگر هیچ کوکبی متصل نباشد یا ناظر نبود مال در دست دزد بود واگر

بود
واگر یکی از نیرین دلیل کند بر مال یا صاحب سهم السعاده در برجی باشد و بطالع ناظر
و بمکان خود قوی بود وی دلیل مال بود واگر دلیل مال در اول برج باشد مال
را از جای خویش بجای دیگر برده باشند و بکسی داده واگر در آخر برج بود بکسی دیگر داده
و از جای خود دگر جا نبرده اما صفت امانت دار مال مسروق هم بصفت دلیل و حلیت
وی بود و قمر در آخر برج دلیل کند بر آنکه مال المسروق از آن جای که نهاده بود بجای دیگر
برده و هم چنین اگر بتربیع شمس بود واگر دلیل مال متصل باشد بصاحب نهم یا صاحب سوم
یا بکوکبی در این مواضع یا خود دلیل مال در این مواضع تحویل کند دلیل کند بر آنکه
این مال از شهر بیرون برند واگر زحل در اوتاد چهارم باشد یا بوی ناظر بود این مال
به بنده کسی داده باشد واگر مشتری بزحل ناظر بود یا بوتد چهارم باشد یا بوی ناظر
بود این مال به بنده کسی داده باشد واگر مشتری بزحل ناظر بود یا بوتد چهارم بنظر
زحل این مال مسروق از دست آن بنده مردی اصیل امین استده باشد واگر بجای مشتری
مریخ بود بنظر زحل مردی بنده که آزاد شده باشد مال مسروق را از دست او ستده
باشد واگر زهره بود و در وجه دوم باشد در برج خویش مال مسروق بزنی توانگر و
اصیل داده باشد واگر در وجه سوم بود از برج خویش یا از وتد چهارم از مال
داده باشد که بنده بود واگر عطارد در وتد چهارم باشد یا ناظر بود در وجه اول
بکسی داده که امرد یا حسب و نسب و ستوده بود و حاجتمند بوده باشد و امروز
نیازات واگر در وجه دوم و سوم بود مال به بنده یا بخادم یا بکسی مانند بندگان
و خادمان سپرده باشد فصل مط در معرفت آنکه این دزد آشکارا شود یا نه اگر صاحب
بدلیل دزد ناظر نباشد و به نیرین بنگر اگر ناظر نباشند یا هر دو بدلیل دزد
ناظر نباشند آن دزدی پوشیده ماند که آشکارا نشود واگر یکی از نیرین بدیگری ناظر نباشد

ونه بدلیل دزد و نه صاحب برج دلیل دزد بدلیل ناظر نباشد و با این همه دلیل دزد و صاحب برج
دلیل دزد و بدلیل ناظر نباشد ساقط باشد از طالع این دزدی پوشیده بماند که هرگز پیدا
نشود و اگر دلیل دزد نه بدین صفت باشد که گفتم لیکن صاحب برج دلیل دزد نه بوی ناظر باشد
یا در اوتاد بود آشکاره شود بعد از آنکه پوشیده بود و اگر صاحب برج دلیل دزدی بوی ناظر
باشد زهره با نیرین بوی ناظر باشند خاصه با این همه بطالع ناظر باشند آن دزدی
آشکاره شود پیدا آید و اگر بیشتر این نظرها با اوتاد باشد پس مشهور شود و اگر ساقط
بود از اوتاد مشهور نشود و اتصال قمر با صاحب طالع بکوکبی که در طالع بود یا در وسط
السما دلیل کند بر پیدا شدن دزدی و اگر بدانکوکب مقبول بود دلیل کند که ظفر یابد بر دزد
و مال نیز بیابد اگر سعد بود و از نحسین پاک بود دلیل کند بر آشکاره شدن دزدی و شناختن
دزد و شناختن او را و مال بود و اتصال قمر با سعدی ساقط از وتد دلیل کند بر پوشیده
شدن کار دزدی و اگر در وتد بود آشکاره شود و همچنین اگر قمر در طالع بود آن دزدی
پیدا گردد فصل ه در معرفت آنکه بر دزد ظفر یابند یا نه اگر دلیل دزد در طالع بود و دلیل
دزد با دلیل طالع نظر دارد بر دزد ظفر یابد اگر اتصال از تربیع و مقابله یا مقارنه بود بر دزد
ظفر یابد در شهر لیکن بدشواری و اگر اتصال از مودت بود ظفر یابد باشتی لیکن از بیرون شهر
و اگر میان ایشان اتصال و نظر نبود دیگری بنقل النور و جمع النور و رد النور اگر بود بدست
متوسطان و میانجی گران ظفر یابد بر جوهر کوکب ناقل یا جامع یا راد النور و از طبع
وطبع برج وی و اگر صاحب هفتم یا دلیل دزد بصاحب طالع متصل شود دزد خود بیاید و مال
باز دهد و اگر صاحب طالع بکوکبی متصل شود در وسط السما یا در وتد دلیل کند بر ظفر
یافتن بر دزد و اگر بکوکبی زائل متصل شود و بطالع ناظر نباشد دلیل کند بدهای یافتن
دزد و اگر کوکبی زائل بود و بطالع ناظر امید یافتن بود و اگر صاحب هفتم در تحت الشعاع بود

دلیل کند بر ظفر یافتن بر دزد و ظفر آن بود که صاحب طالع بوی نظر دارد دلیل کند بر ظفر یافتن
بر دزد البته اگر با این حال صاحب هفتم بطالع ناظر بود یا صاحب طالع متصل شود دزد
خود بیاید و مال بدهد از بیم سلطان و اگر صاحب طالع بوی متصل بود تهدید کند سلطان
دزد را و مال بستاند و اگر صاحب سابع و صاحب طالع را بیکدیگر نظر نباشد مال سلطان نستاند
یا خود سائل ظفر یابد و مال بستاند و اگر دلیل دزد منحوس بود اگر نحس کننده صاحب وسط السما
بود سلطان دزد را عذاب کند و مال بستاند و اگر مسعود کننده صاحب وسط السما بود
از جهت سلطان رهائی یابد و هر کوکبی که منحوس کند از آنکس عذاب و رنج ببیند و هر کوکبی
که سعد کند از آنکس راحت و رهائی یابد فصل و در دانستن آنکه دزد را عقوبت رسد
یا نه اگر دلیل دزد منحوس بود از صاحب ششم یا از صاحب و از دهم دزد را زخم و چوب
و عذاب بود و زندان اگر نحس کننده صاحب هشتم باشد یا زحل یا مریخ دزد کشته شود و اگر دزد
بزندان گرفتار شده باشد و نحس کننده و دلیل دزد هر دو در برج ثابت باشند یا هر دو
در چهارم باشند یا یکی از این دو یا ماه در برج ثابت باشد یا کوکبی متصل باشد از برج
چهارم بدلیل دزد پس در زندان بماند و باشد که در زندان بمیرد و اگر مریخ در برج
ذوجسدین باشد یا ماه و نحس کننده صاحب هفتم صاحب هشتم یا زحل یا مریخ بود و این
نحس کنندگان در برج ذوجسدین باشند یا یکی از ایشان یا ماه این دزد مقطوع
الاعضا شود خاصه که ماه بمریخ مقارن بود در جبهه شود یا بدار کنندش و اگر دلیل
دزد مسعود بود و در وتد و خداوند طالع منحوس بود یا از وتد ساقط بود یا راجع
یا محترق خداوند مال را عقوبت کنند و دزد رهائی یابد و اگر دزد نیز هم چنین
باشد که از صاحب طالع گفتم هم دزد و هم صاحب مال بعقوبت رسند فصل ز در دانستن
آنکه بر دزد کدام وقت ظفر یابد اما وقت ظفر یافتن بر دزد آنگاه باشد که باتصال آن

بدرجه برسد هر درجه روزی یا ساعتی یا ماهی یا سالی بود هم چنانکه پیش از این گفتیم
از برج ثابت و منقلب و مجسده و از وتد و مایل وتد و ساقط چنانچه واجب کند هم بدان قیاس
حکم کن **فصل پنج** در دانستن انکه مال مسروق آن کیست اگر قمر کوکب که مستولی مسرف باشد مال
از مرد بود و اگر از موئنث مسرف باشد مال از زن بود و اگر از مریخ مسرف باشد از مردی
لشکری بود و اگر از افتاب مسرف بود از ملوک باشد هم چنین از صفت کوکب حکم کن و اگر صاحب
بیت قمر زهره بود مال از زن بود و اگر زحل بود مال پیران و مردان باشد و اگر دلیل نکند
صاحب برج دلیل مال الحذا و نه مال باشد بنگر که وی کدام کوکب است بگوی که مال آن کس باشد
اگر وی نیز دلیل نکند از برج رابع گو اگر ذو جسدین بود مال از دو تن باشد و اگر ثابت بود
یا منقلب مال از یکتن بود اگر کوکب نر در وی بود مال مرد بود و اگر کوکب ماده بود مال زن
باشد و اگر هیچ کوکب نبود از صاحب رابع حکم کن **فصل شش** در معرفت انکه مال مسروق باز یابد
یا نه اگر صاحب طالع صاحب مال مسروق متصل باشد مال باز یابد بطلب و حرص و اگر اتصال دلیل
مال دارا باشد صاحب طالع مال با سانی بر نج بیابد و باشد که مال بر ودی بیاید و اگر میان
این دو دلیل اتصال از مودت بود با سانی یابد و اگر از عداوت بود بدشواری برنج و
و تعب یابد و اگر دلیل مال در طالع بود یا قمر بود و متصل مال باز یابد و اگر صاحب برج دلیل
مال با وی متصل باشد مال باز یابد و اگر صاحب برج قمر یا صاحب برج شمس یا صاحب قمر
متصل شود بشمس دلیل کند بر یافتن مال خاصه که اتصال از وتد یا مایل وتد باشد و
اگر دلیل مال از نظر صاحب طالع یا از طالع ساقط باشد یا از نظر قمر یا در سابع بود یا صاحب
سابع متصل مال بدست دزد بماند و ملک وی شود و اگر دلیل مال از هفتم یا از صاحب هفتم
از نظر و اتصال ساقط بود و در وسط السما بود یا صاحب وسط السما متصل یا صاحب وسط بدلیل
مال مسروق ناظر باشد آن مال نزد سلطان بود استوار شده و اگر صاحب سابع در تحت الشعاع

بود و بصاحب طالع متصل دزد مال بجزا و بند بازدهد از بیم سلطان و اگر دلیل مال بدلیل سائل
متصل نباشد و کوکبی میان ایشان نور رد کند یا نقل کند یا جمع آن مال بیاید بدست متوسطان
و متوسطان بر کوهر و طبع آن کوکب ناقل یا جامع باشد و کوهر برج و جایگاه وی از طالع
و اگر ماه بنحس متصل شود مال باز نیابد و اگر آن نحس در وتد بود دزد شناخته شود
و مال نیابد و اگر ماه سعدی متصل باشد و آن سعد در تحت الشعاع بود یا ساقط
یا منحوس مال برود و باز نیابد و اگر قمر صاحب طالع یا کوکبی که در طالع بود یا صاحب وسط
السما یا کوکبی که در وی باشد متصل بود آن مال باز یابد و اگر نیرین صاحب طالع یا طالع
ناظر باشد یا یکی از نیرین در طالع بود یا در وسط السما یا متصل باشد از نظر مودت
دلیل کند بر یافتن مال دزد و گم شده با سانی و اگر نظر از تربیع یا مقابله بود یافته
شود بدشواری و اگر یکی از نیرین صاحب سهم السعاده یا با سهم مجتمع باشد دلیل کند
بر یافتن مال بزودی و اگر نیرین بسهم السعاده ناظر نباشد و نه بطالع و نه بیکدیگر مال
مسروق باز نیابد و نظر نیرین از او تاد مال باز یابد هر چند روزگار بر آمده باشد
یا مدت دراز گشته و اتصال صاحب دوم بکوکبی که در دوم بود مال باز یابد و اگر صاحب
هشتم یا صاحب دوم در هفتم بود مال برود و باز نیاید و هم چنین اتصال صاحب هفتم و دوم
با یکدیگر و اگر صاحب هشتم بصاحب دوم با یکدیگر متصل بود مال بیاید لیکن بعضی از آن
مال دزد برگیرد و بهتر آن باشد که صاحب طالع میان ایشان شاهد بود و اگر شاهد صاحب
وسط السما باشد بعضی سلطان از وی بستاند و اگر قمر در تحت الشعاع بود و ناقص
آن مال هرگز نیابد و قمر در هفتم یا هشتم دلیل کند بر یافتن مال و گم شده مگر که بشمس ناظر
بود که انگاه امید یافتن باشد و قمر در طریقه محترقه دلیل کند بر رفتن مال اگر بیابد برنج
و تعب و دشواری بود و نیرین در تحت الارض دلیل کند بر هلاک دزدید و گم شده و قمر

با سعدی در طالع دلیل کند بر یافتن گم شده و دزدیده اما در ویبوس گوید اگر طالع مولود
سائل دائی نیکو بود وقت دزدیدن مال وی اگر قمر در آنوقت بجایگاه سعدی بود که در
اصل انجا بوده باشد مال بیابد والا نه فصل نه در معرفت انکه مال تمام یابد یا بعضی
اگر دلیل مال ناقص یا بطی السیر بود یا منحوس یا ناقص التعدیل والعدد بعضی از ان مال
یابد و بعضی تلف شود و اگر مسعود بود یا زائد النور والعدد والتعدیل یا سریع
السیر و سعدی نیز بوی ناظر مال بتمامی باز یابد و نیز زیادت و اگر سعدی ناظر بود مال
با نیابد باز یافت و اگر نحسی ناظر بود مال باز یابد لیکن نقصان و کمی فصل نو در معرفت
انکه دزد پیشه داند یا نه بنگر بدلیل دزد اگر در حظوظ خویش بود یا مسعود یا بعطارد
ناظر یا در خانهای عطارد یا در حظوظ عطارد بود این دزد صانع باشد اگر غیر این
بود اگر غیر این بود که گفتیم دزد صانع نباشد و بنگر که بدلیل دزد که کدام کوکبست و کدام
کوکب کنا ظرهست و در کدام برجست و انکوکب در آن برج بر کدام پیشه دلالت کند و آن برج از
کدام جوهرست بر طبع و برج و کوکب از گوهر آتشی و بادی و خاکی و آبی حکم کن پیشه دزد را
و بیکدیگر مزاج ده فصل نز در معرفت انکه قرابت و حلیت دزد چگونه است بنگر بدلیل دزد
اگر دلیل زحل باشد این دزد سیاه چرده و تیره گونه باشد و گندم گون دراز بالا بود و فراخ
چشم سپیدی چشمش بزردی زند کوچک چشم بود و گونه رویش بزردی زند موی ناک
بود پهن پیشانی و پهن سر و زشت روی بود تلخ روی و ترش روی و اندیشه ناک و خداوند
حیله و مکر و دروغ بود هیچکس راز دل وی اگر نشود و نیک رای نباشد خاموش
بود چون خشم گیرد بدزبان و زشت دشنام بود دراز موی و دراز دندان بود
و دراز ناخن و لئیم طبع و کاهل و بدخو و بدنشان بود چون راه رود کوژ تر باشد
یعنی پشت خمیده کلان گوش و کلان دهن و کلان بینی و بدخانه و پاشنه کفته بود

اما صفت و حلیت مشتری اگر دلیل دزد مشتری بود سپید پوست باشد که بزردی زند و از بالا
گونه یا میانه دراز بالا فربه موی بود که در ریش سیاه چشم کلان چشم بود سبیل چشم
هموار میانه نیکو چشم و نیکو ابرو بود اندام آور باشد پایان گونه و سخن گوی
نیکو گوی و نیکو خوی و فربه و دوست دارنده حسن و جمال باشد و بکارهای خیر رغبت کننده
بود میگون مو و بزرگ اندام بود هر یکی علیحده کمتر از زحل اما حلیت مریخ اگر دلیل
مریخ بود سرخ روی سرخ موی بود که بغایت سرخی زند کبود چشم باشد یا میش
چشم یا گربه چشم تیز نگرنده بود گرد سر و روی باشد باریک زنخدان بود کمان
ابرو سوی بینی کژ و خمیده بود ابروش نیکو اندام بود فرشته موی باریک موی
سرخ بود رای و هوای دلش بیک حال نبود بهر طریقی رونده بود سبک روح بی
امانت و مفسد و تیز و دلاور بود و پیش رونده بیابانی و جنگ و بدنما باشد
ستاینده بود بد شنام دادن مردم بی باک باشد از اعجز وی بگوید مردمان را
و از اعجز وی ابکوسید نیز باک ندارد حریص باشد بکار زنان با قوت و دروغ زن
و ستمکار و خائن بود و هیچ کس نیکوی نخواهد میانه بالا بود زبان کننده و زیارگاه
بود و حسد کین و کینه مند بسیار انبوه موی باشد اما حلیت زهره اگر دلیل زهره
بود سفید پوست و تابان و پاکیزه گونه بود مروارید رنگ باشد و گونش بسرخی
زند از جهت انکه تنک پوست بود خون از پوست پیدا آید جرد وی باشد و گرد
روی و نیکو چشم و ابروی بزرگ چشم بود و سیاهی چشمش بیشتر از سفیدی بود
سیاه دیده و پیوسته ابروی و شیرین روی و شیرین سخن و بزرگ سرین بود
و بزرگ دوگونه و کودریش بود میانه بالا بلطافت و کوتاهی موی سرش سیاه بود
و نیکو موی بود چشم سیاه و گوشت آور بود و معاشر خداوند لهو و طرب و

وشادی بیند بود نرم سخن وترش باشد ودوست روی بود یا حفاظ باشد معلول موی
وپاک جامه وخوش آواز باشد وبالحن اما حلیت عطارد اگر دلیل عطارد بود خنده
اندام کشیده ریش باریک واندک ریش بود یا کوسه بود خوشک روی وسفید پوست بود
که بزردی زند یا سیاه چرده بود یا سبز رنگ بموی بود یعنی کم موی استخوان ورگها همه
برهنه وپیدا بود تیز فهم وزیرک دل وزبان آور وسخن گوی وراست اندیشه بود بسیار
سخن وتیز گوینده وزود سخن بود باریک ولطیف قامت ومیانه بالا بود مهربان باشد
در آموختن چیزهای بسیار یاری بود زود رونده وتیز نگرنده بود درست موی میانه
ونیکو موی ونیکو زبان وشیرین سخن وشیرین زبان باشد اما شمس وقمر اگر دلیل
شمس یا قمر باشد بنگر که بکدام کوکب متصل اند یا منصرف یا ناظر یا مجامع از آن کوکب
دلیل گیر حلیت در زد را و اگر خالی السیر بود پس از شمس یا قمر حکم کن حلیت شمس اگر دلیل
شمس بود سفید پوست بود که بزردی زند میانه بالا و بزرگ اندام وسطبر استخوان بود
پاکیزه گونه ورنگ بود گوشت آور وسرخ موی بود که بزردی زند مانند فروغ
وزبانه آتش بود ودر چشمش پاره زردی بود یا کبود چشم یا میش چشم بود وناخن
باشدش یا آبناک چشم بود اصلع وساده سر وتیز گوش بود که سر وروی بود آغاز
ناک ودل آور باشد وبکار رسید نیک دانا بود یا کاهن باشد یعنی از کرانه خبرها گوید
وچنان بنماید که راست گفت گزاف گوی بود یا طبیب یا قضا با همت باشد ومتکبر بلند
سخن بسیار کند واستخفاف کننده وپهن روی بود فراخ چشم وخار سینه آور بود اما
حلیت قمر اگر دلیل قمر بود گرد سر وروی سفید پوست وخوب روی ونیکو روی ونیکو
اندام بود پست بالا نود رونده میانه عجب کند یا کار سخن گوش کننده وسخن چین باشد
در چشمش اندک عیبی بود شتابکار ورحیم دل ودوست دارنده یاران ودوستان بود

بود از کاری بکاری گردنده بود تنک پوست ونرم وبسیار خون وبسیار موی بر اندام کم گوشت
آواز وفربهنده بود فصل چون این دانسته شد بنگر بدلیل که بکدام کوکب متصلست ودر کدام
برجست یا بنور وی بنور کدام کوکب متصلست از لون وفرات وطبع آن کوکب و آن برج سخن
صفت کن تا درست آید اما حمل اگر دلیل در حمل بود دلیل کند برآنکه بسیار موی وانبوه موی سر
وگشاده آواز ومیش چشم وکلان چشم بود وبیرون آمده پیشانی وسطبر بینی بود بلند کشیده
بینی بود باریک وکوتاه زنخدان بود کلان دو گوش بود باریک ساق میانه بالا بود هر وکرنده
بود یعنی زیر نگرنده درشت موی ولکن باریک بود موی فربهنده وکنجیده روی ونیکو گفتار
ونیکو سخن ونیکو اندام بود بازی وبجوی و آنچه در آن خیر کمتر بود دوست دارد ودر روی
پاره املهی بود اما حلیت ثور اگر دلیل در ثور بود پهن پیشانی وتر کشیده موی بود بلند و
آواز ولبهایش سطبر بود موی سرش انبوه ودرشت بود بزرگ چشم وکلان چشم واسطبر اندام
بود فراخ سوراخ بینی ودم زننده از بینی بود خوی ناک وپهن پشت وپهن قدم پای وگردنده
خوی وفربهنده بود کم شنونده باشد در هر چیزی یعنی کور دل وحرام گوشنده بود بسیار چشم
وشادیه بود بسیار بیش زسعیدی بود اما حلیت جوزا اگر دلیل در جوزا بود میانه بالا
وپهن سینه وپهن کتف بود یعنی سینه آور وکتف آور سبز آرنگ ونیکو گردن وفرشته موی
وکبود چشم وتیز دیده ونیکو چشم بود گوینده رای ونیکو خوی ونیکو زبان بود
معتدل نیکو ریش نیکو موی بود وشاید که اصلع بود ودو رنگ وتیز گوش و
بود اما حلیت سرطان اگر دلیل در سرطان بود بسیار خشم وبیرون آمده روی وسفید پوست
بود که بزردی زند ودر رویش کنجیده یا کلفه باشد بیرون آمده چشم کژ دندان کژ بینی پهن
روی پهن پیشانی بود وچشمش بسیار گشاده بود خشک اندام بزرگ پای بزرگ کف نیکو
بالا بود سخت دراز نباشد باریک موی گردنده خوی میگون موی بود اما حلیت

اسد اگر دلیل در اسد بود بر روی نشانهای نیکو بود ترش بود سهمگین دیدار فرو رفته چشم
تیز نگرنده بود هیچ بینی اصطبر سر بینی بود سوراخهای بینی وی فراخ بود باریک لبها و کوتاه
گردن و سطبر ساقها بود و درشت و سینه آور و باریک میان و معتدل سرون و کبود چشم
و سرخ موی بود نیمه بالایین بزرگ و نیمه فروزین ضعیف بود باریک ساق بود موی
گردنش نیکو بود و گشتهام دل آورده و همیشه رونده و سخت آواز بود اما حلیت سنبله اگر
دلیل در سنبله بود معتدل قامت و معتدل خلقت و معتدل گوشت و بزرگ و سر و فروهشته
موی بود که ساعدها و اطراف اندامش موی بود گرنده رای و دوربین بود بعدل
و صلاح گراینده امین و راست کار و وفادار و خداوند ادب بود اما حلیت میزان اگر در
میزان بود سفید پوست و دراز بینی و دراز گردن و سیاه موی و درشت موی و باریک
ساق و راست اندام و نیکو روی بود و کوژ پشت بود بر کشیده و کوتاه بود انگشتان
پا و پایش دراز بود ناخن دستش نیکو افتد نیکو سخن و حاضر جواب و راست کار بود
خداوند لهو و طرب و شادی بود حریص بود بکار زنان اما عقرب اگر در عقرب
بود بیرون آمده پیشانی و تنک موی سرین نیکو بود بر کشیده موی بود موی پیشانی
جداجدا استاده بود میش چشم و کلان چشم و کوردیش و کوردسر و گرد روی بود
گونه رویش بر سفیدی و سرخی زند و شاید که بسبزی زند کوتاه پشت و دراز
ساق و بزرگ پای و کهنا و دراز پای بود بیرون آمده و کوژ
بود بد خو و بد همت و شر انگیز و سینه آور و کتف آور و فریبنده بود هر چیزی بند
بکار فنون و داروها دانا بود اما قوس اگر در قوس بود پهن پیشانی و دراز
روی و فراخ بینی و فراخ دهن و سطبر لبها و دراز سر و شتاب کار بود نیمه
فروزینش بهتر از نیمه بالایین باشد و پاهایش دراز و ساقها پهن بود و فروکشیده

کشیده ریش و دراز ریش و سرخ رنگ و گشاده شکم و تیز نگرنده بود نیکو انفقه کند
و آینده بود بمساجد فراخ کار بود کمتر نگرنده بود بمزد امولع ستوران و اصلح و اندک موی
بود اما جدی اگر در جدی بود دراز روی و سرخ موی بود سرخ روی و فروهشته
گردن موی و نغز آواز و تنک پیشانی بود خوی ناک و معربد و ناحفاظ و نانغز
بود سطبر موی بود خاصه موی سر نیکو اندام و نیکو قامت باریک و سست اندام
بود باریک ساق و فروهشته شکم و فروهشته ریش و دراز ریش و کوتاه خو و
کودانه طبع و سبک سار بود اما دلو اگر در دلو بود کلان سر و میانه بالا بود پرده فرود
مایه و باریک اندام و فرود نیمه ریش پهن باشد او باریک باشد و بر نیمه رویش
پهن باشد نیکو ریش و بزرگ و یک ساق پایش دراز تر از دیگری بود و بسیار
و حریص بود بر گرد کردن مال و بر تحمل باشد رحمت او در آب بود یا مانند آن آب بار شراب فروش
یا کشتیبان یا کاریز بود اما اگر در حوت بود نیکو گردن و بیرون آینده پیشانی و فراخ
دهن باشد و دندانهایش مختلف بود خشک اندام و کم گوی و کم سخن و درشت موی
و سیاه موی و خرد سر و خرد پیشانی و گشاده روی و سفید پوست و سیاه چشم بود
نرم مفاصل و نرم اندام بود این بود صفت دوازده برج که گفتیم فصل لخ در معرفت
انگیزان اندام دزد علامت هست یا نه بنگر بدلیل دزد اگر در طالع حمل باشد این دزد را
بر سر علامتی بود نیکو و ظاهر و اگر بوجه اول بود بر سر بود و اگر بوجه دوم بود
بر روی و اگر بوجه سوم بود آن علامت بر زنخ بود و حوالی زنخدان بود و اگر
در آن جایگاه مقبول یا مسعود بود آن علامت خوب و زینت بود و اگر غیر مقبول بود
یا منحوس بود آن علامت بد و تباهی و عیب بود و اگر دلیل در ثور بود در آن علامت در
دان بود و اگر در جوزا بود بر کتفها و دستها بود و اگر در سرطان بود آن علامت بر سینه

بود واکر در سرطان بود آن علامت بر سینه بود واکر در طالع باشد یا هفتم در طرف راست
بود واکر در هفتم بود تا طالع در نیمهٔ چپ بود و هم چنین حکم کن دوازده برج را و در
هر برجی تا بر تو بحقیقت معلوم شود واکر دلیل دزد در باب علامت مشتری ناظر بود
یا غطهای مشتری بود آن علامت خوب و تجمل بود واکر زحل بود علامت ریشی بود یا علامت
زشت بود واکر مریخ بود علامت جراحت یا کزیدن سباع بود واکر شمس بود هم جراحت بود
یا سباع کزیده بود واکر زهره بود زینت و تجمل بود واکر عطارد بود نبشتکی یا نقاشی واکر
قمر بود بکوکب ناظر حکم کن یا کوکب منصرف واکر دخالی الستیر بود از برج حکم کن **فصل** واکر این
علامت سائل پرسد از جهت خویشتن بنکر بدلیل کر در کدام خانه است از آغاز حکم کن اکر
در طالع بود علامت در سر باشد واکر در دوم بود بر کردن هم چنین تا دوازده خانه **فصل**
نظ در بیرون آوردن نام دزد بنکر بدلیل دزد که در کدام جایکاه است معنی نام دزد بر معنی
آغاز باشد واکر دلیل دزد در طالع بود و ساقط نبود نام معتدل باشد بر معنی زید و کاظم
و عمرو عیسی چون یحیی و یعیش و زکی و مانند آن واکر در دوم بود معنی نام بر معنی مال
ذال و عوان باشد چون مالك و دینار و نبیه و زیاد و مطیع و عون و مانند این واکر
در سوم باشد و مسعود بود نام انبیا و صالحین و اولیا باشد واکر منحوس بود نام و
با برادران بود چون خلیل صدیق و اخوه و اخوین واکر در چهارم بود نام قدیم
باشد آدم و نوح و نام متاع قدما و بر نام پدر و اجداد و مانند آن واکر در پنجم بود
بر معنی ولد و لبیه و سعید بود و عطا و رسول و اخبر بدین مانند واکر در ششم بود
بمعنی عبید و عبد باشد نام حقیر و دون و مانند نام بندکان واکر در هفتم بود
نام مردان بود و زنان را و زنان باشد مردان را یا نامی بود چون ضد و منازع
و مقابل واکر در هشتم بود بر معنی موت و میراث و ظلم باشد معنی نام واکر در نهم برج

بود بر معنی نام دین و نبوت و ریاست و دنیا بود چون مؤمن و مسلم و نام انبیا و اولیا
و صالحین و تابعین از زن و مرد چون فاطمه و مریم واکر در دهم بود معنی نام بر معنی علا
و رفعت باشد چون عالی و علی و ابو العلی و اشرف و اشراف و ابو المعالی و نصر و رافع
فاید و فائده و شریف واکر در یازدهم بود یعنی بر معنی دوستی و صداقت و حبیب و محبوب
و رجا و حسن و حسین و صادق و سعد بود واکر در دوازدهم باشد نامی باشد حقیر و ناقص
بر معنی اعدا و عدوان و حمار و کلب و کلاب و اخبر بدین مانند **فصل** در بیرون آوردن ترکیب
نام اکر دلیل از اتصال و مزاج باشد اکر از تثلیث یا تسدیس بود ترکیب نام بر سه حرف یا پنج
حرف باشد واکر از تسدیس بود بر سه حرف بود یا بر شش حرف واکر از تربیع و مقابله بود
چهار حرف بود یا هفت حرف واکر دلیل را اتصال و مزاج نبود اکر در طالع بود یا در اوتاد
چهار حرف بود واکر در هفتم بود هفت حرف باشد واکر در تثلیث طالع بود سه حرف باشد
یا پنج یا نه واکر در تسدیس طالع بود سه حرف بود یا شش واکر در برج ذو جسدین بود
نام دو ترکیب بود چون عبد الله و عبد الرحمن واکر در برج منقلب بود نامی باشد
مصغر و ناقص واکر برج ثابت بود نامی بود مفرد و صحیح و باشد که نام بر معنی آن برج
بود که دلیل در وی است واکر دلیل از طالع و از نظر ساقط بود بنکر برج هفتم عدد حروف نام
دزد بر عدد حروف برج هفتم بود چنانکه حمل ثور اسد قوس جدی دلو حوت هر یکی بر سه
حرف دلیل کند جوزا و عقرب بر چهار حرف و سرطان و سنبله و میزان بر پنج حرف دلیل
کند و نیز دلیل کیر عدد حروف نام را از عدد حروف دلیل چنانکه زحل سه حرف و مشتری پنج
حرف و مریخ چهار حرف شمس سه حرف و زهره چهار حرف عطارد پنج حرف و قمر سه حرف
و اغلب تر و راست تر آنست و هر کوکبی که حروف او بکفتار و تلفظ فصیح تر بود آن حرف
باشد **اما** مصنف کتاب کوید بنکر بدلیل دزد که حروف وی چندست و حروف متحرك وی

یعنی شد که کدام حرفست بحرف بگیر چنانکه از زحل زا و حا و از مشتری میم و شین و تا و از
مریخ را و خا و از شمس شین و سین و از زهره را و از عطارد عین و طا و از قمر قاف و دیگر
که در کدام برجست و حروف شد که فاحش تر بود بلفظ و گفتار بگیر و حروف منزل نیز
بگیر از منزل که دلیل در ویست انگه بنگر تا معنی نام بر چه دلالت کند از وی قیاس گیر تا نام
بیرون آید و ستی و باشد که هر حروف دلیل ره نمون باشد بر ترکیب نام چنانکه دلیل بوجه
اول باشد حرف اول از آن نام باشد حرف اول دلیل بود یا مانند اول حرف برج دلیل
یا مانند اول حرف منزل دلیل و اگر دلیل در وجه دوم بود اول حرف از آن نام مانند حرف دوم
باشد از دلیل یا از برج دلیل یا حرف میانی منزل و اگر در وجه سوم بود اول حرف
از آن نام مانند حرف آخرین دلیل بود یا حرف آخرین منزل و حرف دوم را از رضا
مثلثه برج دلیل توان دانستن و حرف سوم از صاحب مثلثه دوم و حرف چهارم
از صاحب مثلثه سوم برج دلیل توان دانستن چنانکه از دلیل صفت کردم مثلا
دلیل در حمل باشد بوجه اول و دلیل مشتری اول حرف میم آمد و حرف دوم از نام
از رضا مثلثه حمل گرفتیم شمس و حرف سوم از صاحب مثلثه دوم گرفتیم مشتری و حرف چهارم
از صاحب مثلثه سوم و آن زحل بود و هم چنین از برجها ارباب مثلثات منازل بیابد
بقیاس و بفهم باریک نام و حرف جمع کن تا نام درست بیرون آید و بود که بجای نام
بر معنی نام کواکب ثابته باشد که با دلیل مقارن بوند و نیز قیاس گیر در آن زمین که باشد
اغلب نامها چیست بدان قیاس بیرون آر و اگر نام پارسیان بود و نام عجم نام کواکب و
بروج منازل پارسی کن بر لفظ آن قوم و از وی نام بیرون آور و ترک باشد نام
کواکب و بروج و منازل بلفظ ترکی کن و بهر اقلیمی که باشی نام بروج و کواکب و منازل
بر لفظ آن قوم کن تا نام انکس بیرون آید و هم چنین قیاس گیر از کوکب دلیل و از منازل

و از طبیعت وی و اگر دلیل شمس باشد و در طالع یا در وسط السما بود نام بر معنی نام
ملوک و اشراف بود و اگر دلیل قمر بود بر معنی نام پیکان و جاسوسان و عامه مردمان
بود و اگر مریخ بود بر معنی نام سرهنگان و لشکریان و اهل حرب بود و نام اهل عجم
و مغان بود و اگر عطارد بود بر معنی نام کودکان و کنیزکان بود یا بر لقب خوانند
و نام قبط و اهل شام بود و اگر زحل بود نام بر معنی بندگان و مردمان زنگ و حبش
و هند بود و اگر دلیل مشتری بود نام بر معنی صالحین و انبیا و اولیا بود و اگر زهره
بود نام بر معنی اهل بیت نبوه بود و از نام خداوندان انبیا و صالحین و اولیا بود
و اگر جایگاه نیک بود در شرف یا در طالع و جایگاه مقبول و اگر غیر این باشد
نام مغنیان و زنان و مطربان و مخنثان و شاعران بود و اگر دلیل در وتد بود
یا در شرف یا در حظوظ خویش نام معروف و مشهور و نیکو بود و اگر در هبوط
بود یا زائل یا ساقط یا در وبال و جایگاه نامقبول نام مجهول و تباه بود یا نام
و برده بود و هم چنین دلیل را بنگر که در کدام برجست بود که نام بر معنی برج یا بمعنی
صورت برج یا بر معنی کوکب یابی که عظیم القدر بود بدان معنی بود اما تالیف
حروف نامها چون خواهی که تالیف کنی حروف نامها را بنگر که دلیل در کدام برجست
و بکدام منزل از منازل قمر و در آن برج صورت کدام کوکبست از حمل و هست صورت
و از آن صورتها که بوجوه بروج باز بسته است و از صورتها که نزدیک اصحاب طلسمات است
و از معنی دوازده خانه اگر نام معلوم شد خوب و اگر معلوم نشود حرف دلیل و حرف
برج دلیل و حرف منزل دلیل همه بر کاغذی بنویس و بنگر که نام بر چند حرف دلیل
کند چنانچه گفته شد انکه حروف شمرده فاحش تر بلفظ و بگفتار و بنگر که کدام است
پیدا کن بجد الکاتب نگاه دار و بنگر اگر دلیل در ربع اول است از برج اول حرف بنج

واگر در ربع دوم بود یعنی تا پانزده درجه از برج در دوم بود واگر در ربع سوم بود
تا بیست و دو درجه و نیم حرف سوم بود واگر در ربع آخر بود حرف چهارم بود
و دیگر از صاحب مثلثه سوم هم چنانکه از دلیل صفت کردم واگر نام زیادت از
چهار حرف بود دیگر حرفها نظر بنگر و دیگر از صاحب برج قمر هم چنانکه از دلیل
صفت کردم و این باب را نیک تأمل کن و نگاه دار که من تنها نام آورده ام و درست
آمد **فصل** واگر سائل نام خود پرسد از طالع و از دلیل طالع قیاس کن و نام هر که
بپرسد از آن برج و از صاحب آن و منیر آن برج حکم کن واگر دلیل ساقط از طالع
و از برج دلیل قیاس کن **وجه** دیگر بباید که حرف نام بر معنی ابجد هوز بیرون آید
و اینچنانست که بیست و هشت حرف را بر دوازده برج قسمت کنی و باز بر هفت کوکب
قسمت کنی تا هر برجی را و هر کوکبی را چند حرف آید و حرف وی نگاه داری و
بنگر که دلیل در کدام برجست و بکدام وجه است وجه اول حرف اول و وجه دوم
حرف دوم و وجه سوم حرف سوم نیمه اول حرف اول و نیمه آخر حرف دوم
و هر کوکبی چهار حرف آمد و بنگر که دلیل در کدام ربعست از برجی اگر در ربع اول
بود حرف اول بود و ربع دوم حرف دوم و ربع سوم حرف سوم و ربع چهارم
حرف چهارم از آن نام بود و باز صاحب مثلثه اول بنگر که در کدام ربع از برجی
بود حرف دوم از نام آخر حرف بود و حرف سوم از مثلثه دوم و از حرف چهارم
از حروف مثلثه سوم و حرف پنجم از برج هم برین قیاس کن تا تمام نام بیرون آید
حمل ابج **ثور** ده و **جوزا** زح ط **سرطان** ی ک ل **اسد** م ن **سنبله** س ع **میزان** ف ص **عقرب**
ق ر **قوس** ش ت **جدی** ث خ **دلو** ذ ض **حوت** ظ غ زحل مشتری مریخ شمس زهره عطارد
قمر **نوع** دیگر **حمل** ح م ل **ثور** ث و ر **جوزا** ج و ز ا **سرطان** س ر ط ا ن **اسد** ا س د **سنبله**

س ن ب ل ه **میزان** م ی ز ا ن **عقرب** ع ق ر ب **قوس** ق و س **جدی** ج د ی **دلو** د ل و **حوت**
ح و ت حروف **زحل** ز ح ل **مشتری** م ش ت ر ی **مریخ** م ر ی خ **شمس** ش م س **زهره**
ز ه ر ه **عطارد** ع ط ا ر د **قمر** ق م ر و ربع اول از برجی هفت درجه و نیم بود و ربع
دوم تا پانزده درجه بود و ربع سوم تا بیست و دو و نیم درجه بود و ربع چهارم تا
آخر برج بود این بود بیرون آوردن نامها بتحقیق نیک صورت کن تا فهم کنی **فصل سیم**
در نگریستن کار خصومت و دعوی و دانستن دلائل اسباب خصومت اگر پرسد از
خصومت و دعوی طالع و صاحب طالع و قمر و کوکب عارض در طالع دلیل سائلست و آن
کوکبکه قمر از وی منصرف و هفتم و صاحب هفتم و آن کوکبکه قمر بوی متصلست
و کوکبی که در هفتم است دلیل مسئول عنه بود و وسط السما و صاحبش و کوکبی در وسط
السما بود دلیل حاکم و قاضی و امیرست و چهارم و صاحب چهارم و کوکبی که در وی است
و صاحب برج قمر دلیل عاقبت کار خصومت است و صاحب برج دلیل عاقبت کار دهنده سائل
عاقبت سائلست و صاحب برج دلیل مسئول عنه دلیل عاقبت مسئول عنه است
و هر کوکبی که در میان سائل و مسئول عنه دلیل عاقبت مسئول عنه است و هر کوکبی
که در میان سائل و مسئول عنه است آن دلیل آنچیزست که خصومت از بهر ویست
قمر ماجراهای که خصومت است اگر قمر مقبول بود و مسعود و بنظر مودت ما
جراها که میان ایشان بود هم نیکوئی و خوشنودی یکدیگر باشد و اگر غیر مقبول
بود و منحوس و بنظر مخالفت بود هم تباهی و جنگ بود و برج دوم و صاحبش و کوکبی
که در دوم بود و فوق الارض باشد یاری کن و گواهان سائل باشند و برج هشتم
و صاحبش و انکه در هشتم یا تحت الارض یاری کن و گواهان مسئول عنه باشند
از دلیل سائل و مسئول عنه هر کدام سفلی تر بود آغاز کنند خصومت را و [illegible]

دلیل بود وان دلیل که وی آغاز کننده خصومت بود بنگر که از کدام کوکب منصرفست
بنات خصومت از طبع وگوهر آن برج وانکوکب کوی واز طبع جایگاه او از فلک
مثلا آغاز کننده خصومت دلیل سائل بود ومنصرف بود از زحل وزحل در خانه برادران
بود وخداوندان خانه مسئله کفتیم خصومت از سبب املاکات با برادران باید
دانستن سبب خصومت وهمچنین حکم کن از برج خاکی وآبی از جهت آب و زمین و
ومانند این از دوازده خانه قیاس کن تا حکم درست آید **فصل ما** در دانستن انکه خصومت
باکیست اگر پرسد که خصومت با که باشد بنگر بدلیل سفلی تربیعی بکوکبی که آغاز خصومت
از وی بود اگر متصل باشد بکوکبی یا کوکبی بوی متصل شود بتربیع یا مقابله غیر قبول
این خصومت با صاحب انکوکب بود واز جوهر برج وی واز جوهر جایگاه کوی و
اگر صاحب ثانی بود خصومت از جهت مال بود ویاری کران ووام روان واگر صاحب ثالث
بود خصومت با برادران بود واگر صاحب چهارم بود با پدران بود وهمچنین از دوازده
خانه حکم کن واگر هیچ کوکبی بوی اتصال نکند بنگر بدلیل سائل مسئول خصومت با ان کوکب
بود که بجوی قابل التدبیر بود وبنگر تا صاحب کدام برج هستاز ان برج قیاس کن وحکم
کن بجوهر کوکب وجوهر خانه وجوهر جایگاه قیاس کیر **فصل سب** در معرفت حال الخصومت
بر نیکی وبدی اگر طالع با آن برج که دلیل در ویست برج ثابت بود الخصومت دائم وقائم
ودراز کننده بود که روزکار دراز کشته شود واگر دلیل سائل در برج ثابت بود درازی
ودیری از جهت سایل بود واگر دلیل مسئول عنه در برج ثابت بود درازی ودیری از
جهت مسئول عنه بود واگر در برج منقلب بود قمر یا طالع یا دلیل الخصومت وزود کسسته شود
ویا زود انکیخته کردد چند کرت همچنین باشد هر باری آرمیده شود باز برانکیزد واگر
در برج ذو جسدین بود از حال بحال بکردد یا خصومت دوباره کرده شود یا یکبار کرده شود

شود سائل یاری کند واگر صاحب هفتم اتصال کند مسئول عنه را یاری کند وهر دلیلی که صاحب
وسط السما متصل باشد یا ناظر سلطان یار انکس بود که بدان دلیل منسوبست واگر صاحب
وسط السما را اتصال نباشد وکوکبی باشد غریب در وسط السما وی اتصال کند میان این دو
خصم متوسطی یا معدلی کر باشد بیکاری خیزد واگر نظر عداوت بود تباهی وشر انکیزد
واگر نظر مودت بود صلح کند میان ایشان واگر زحل صاحب وسط السما بود یا در وسط
السما بود حاکم بحق حکم نکند واگر بعضی بزحل ناظر بود یا مریخ سلطان یا حاکم را بدنامی
تباید رسد واگر مریخ در وسط السما بود یا صاحب او بود حاکم شتابنده وسبکسار بود
واگر مشتری بود عادل بود ونیکو طبع واگر زهره بود نرم وآهسته ونیکو خو بود و
اگر عطارد بود دوربین وسخن شناس بود واگر آفتاب بود با هیبت وسیاست بود واگر
برج وسط السما ذو جسدین بود بیک حاکم کسسته نشود بدیکری افتد واگر صاحب دوم
در دهم بود یا صاحب وسط السما در دوم بود یا صاحب دوم ناظر باشد این حاکم بمال
سائل طمع کند واگر این که کفتم صاحب هشتم بود یا در هشتم باشد بمال مسئول عنه طمع کند
واگر مقبول بود مال یابد واگر غیر مقبول بود نیابد **فصل سد** در معرفت انکه حال خصم
با کواهان چکونه بود اگر صاحب دوم صاحب طالع ناظر بود بمودت با یکدیگر متصل
باشد یاری کران سائل وکواهان با وی یار باشند واگر مقبول بود موافق او
باشند واگر نظر عداوت بود بر وی خصم کردند واگر مسعود بود ومقبول راست کار
هم زبان باشد واگر منحوس بود وغیر مقبول دروغ کوی باشند وباطل جوی و
سخنان ایشان نپذیرند واگر صاحب دوم صاحب هفتم متصل بود بمودت یاری کران
وکواهان سائل با مسئول عنه یار شوند واگر نظر عداوت بود خصم مسئول عنه
کردند واگر در میان دو دلیل عطارد را شهادت بود میان ایشان خط وصحبت بود وهم

دلیلی که عطارد مقبول بود خط با آنکس باشد و چون مسعود بود خط درست بود
واگر منحوس بود خط بدروغ بود واگر خداوند دوم در دهم باشد قوت سائل
بود بر بستدن یاری گران وهمچنین گیر از طالع واز صاحب طالع و صاحب دوم صفت کردم
از هفتم واز صاحب او واز هشتم و صاحب او ونیز حکم کن در باب یاری دادن و یاری
کواهان وگواهان مسئول عنه اگر نحس در طالع باشد سائل را غم و اندوهی پیش آید
واگر در دوم بود بمال نقصان افتد یا گواهان بدروغ آیند واگر در هفتم بود مسئول
عنه را تباهی و غم بود واگر در هشتم بود بمال و گواهان مسئول عنه را نقصان افتد
واگر صاحب وسط السما و صاحب طالع هر دو نیک کوکب باشد سائل بر مسئول عنه ظفر
یابد بیاری و عون سلطان واگر صاحب هفتم با صاحب وسط السما هر دو نیک کوکب باشد
مسئول عنه ظفر یابد بیاری و عون سلطان واگر صاحب هفتم با آنها وسط السما هر دو
نیک کوکب باشد مسئول عنه بر سائل ظفر یابد بیاری سلطان واگر سهم السعاده در طالع
بود یا در مانل طالع یعنی ناظر طالع دلیل کند بر ظفر یافتن سائل بر خصم در هفتم ونظر
هفتم دلیل کند بر ظفر یافتن مسئول عنه بر سائل وهمچنین هم سهم السعاده دلیل کار
ویاری گران است وهمچنین قمر صاحب طالع چون منحوس بود یا صاحب دوم در هفتم
بود یا صاحب طالع در هفتم بود دلیل کند بر ظفر یافتن مسئول عنه بر سائل و غم
ومکروهی سائل واگر صاحب هفتم منحوس بود در طالع بود یا صاحب هشتم منحوس بود
ودر طالع بود هر دو یا یکی دلیل کند بر تباهی حال مسئول عنه وظفر یافتن بر وی فصل
سه در دانستن آنکه آخر کار از هر خصومت بدست کیست اگر خداوند چهارم با آن
ستاره که در چهارم است پیوسته باشد بخداوند طالع یا خداوند دوم یا این هر دو
پیوسته باشد یا یکی بخداوند چهارم یا با آن ستاره که در چهارم است آخر کار دعوی

بود واین دو بار است اگر باول برج بود اول بار بود واگر باخر برج بود یکباره بود واین
دوم بار است وهمچنین حکم کن که ان بروج ثابت صفت کردم نسبت کر باشد بزودی ودیری
اگر سعدی ناظر بود از حال بحالی بگردد نیکوئی یابد و پایداری هم بر سعادت خیر بود
واگر نحسی ناظر بود بدی و تباهی بود واگر اتصال از مودت بود صلح و دوستی بود میان ایشان
واگر اتصال از عداوت بود میان ایشان خصومت و عداوت و مکاشفت بود و هر آن دلیلی
که نحسی ناظر بود یا نحسی در طالع سائل یا مسئول عنه آنکس خصومت بباطل کند و ناحق
بود و هر آن دلیلی که نحسی ناظر بود یا نحسی در طالع سائل یا مسئول عنه آنکس خصومت
بباطل کند و ناحق بود و بود که تباهی و مکروهی پیش وی آید و هر دلیلی که با سعدی بود
یا سعدی در طالع یکی بود آنکس حق جوی و طالب راستی و نیکوئی بود و داد دهنده
و بود که به نیکوئی پیش آید بیش واگر یکی دلیل منحوس بود یا محترق یا در وبال بود آنکس را
حادثه باز خورد که از خصومت باز ماند از مرگ و بیماری و غم و مکروهی واگر سعدی
اتصال کند آن مکروه و غم را کم کند واگر نحسی شعاع افکند بتر بود و آن سعد و نحس را
بنگر که صاحب کدام برجست خیر و سعادت و مکروه و غم از جوهر آنکوکب و آن خانه بود
ما جراهای که میان دو خصم بود از نیکی و بدی فصل پنج در معرفت آنکه ظفر کرا باشد
بر خصومت اگر صاحب طالع در هفتم بود سائل مقهور و فرمان بردار و زبون مسئول
عنه بود واگر صاحب هفتم در طالع بود مسئول عنه مقهور و فرمان و زبون سائل
بود واگر دلیل سائل متصل بود بدلیل مسئول عنه آغاز خصومت از سائل بود واگر
اتصال کند دلیل مسئول عنه بود آغاز کننده مسئول عنه بود و هر دلیلی که در وتد
بود حجت آنکس قوی تر بود و هر کدام دلیل که مقبول بود یا در مسعودی بیشتر
سخن تر و راست کارتر بود و داد دهنده تر بود و سخن پذیرنده تر بود و هر دلیلی که

نا مقبول یا منحوس یا ساقط بود بدزبان و بدخو و بدطبع و سخن ناشنونده بود
و باطل جوی و یاوه گوی بود و سخن وی ناپذیرفته بود و هر کوکبی که صاعد بود یا مستعلی
تر بود یا بفلک اوج بود وی قوی‌تر بود و هر دلیلی که در مراعم خویش بود و قوی‌تر
و از نحسین و از عیبها دور بود قوة ویرا باشد و هر دلیلی که مشرقی بود یا شمالی وی قوی
تر بود و هر دلیلی که زائد العدد و نور بود وی قوی‌تر بود از آن دلیل دیگر و اگر میان
این دو دلیل اتصال از مودت بود میان ایشان صلح و دوستی و الفت افتد و اگر اتصال
از مخالفت بود میان ایشان عداوت و مخاصمت و مکاشفت افتد و اگر اتصال قران بود
هم عداوت و مخالفت افتد و قوت مر آنکس را بود که جرم ویرا باشد و اگر این دو دلیل
یکی راجع بود دلیل کند بر ضعف و تباهی و دروغ آنکس که دلیل در ویست و اگر حظ
وسط السما بدلیل سائل یا بدلیل مسئول عنه ناظر بود از مودت سلطان یاری
آنکس کند که وی ناظر بود و اگر بنظر عداوت نگرد بر آنکس جور و عذاب و ظلم کند و اگر
همه نظری که باشد صاحب وسط السما راجع بود دلیل کند که سلطان جور و ظلم نماید
و خصومت دیر طرف شود و اگر پیش از آنکه این دو دلیل بیکدیگر نظر کنند کوکبی
وسط السما یا صاحبش بیکی از این دو دلیل اتصال کند یا نقل النور یا جمع النور
خصومت بریده شود یا بسلطان برونند و اگر حظ وسط السما سعد کننده هر دو
دلیل بود یا یکی از سلطان خیر و منفعت بینند و اگر نحس کننده بود آن بهتر که بسلطان
نروند که بیم تباهی باشد و اگر یکی از نحسین بدلیل متصل بود یا در خانه دلیل بود
دلیل کند بر قوت و نیکو حالی آنکس که بدان دلیل منسوبست و اگر حظ طالع
وسط السما متصل بود سائل بسلطان فریاد خواهد و اگر این حال صاحب هفتم را بود
مسئول عنه فریاد خواهد از سلطان و اگر حظ وسط السما بصاحب طالع متصل بود

بود یا راجع خواری و ذل پیش آید و از جاه و منزلت فرو افتد و عاقبت مذموم بود
و اگر آنکه یاد کردم صاحب وسط السما بود مسعود و مقبول یا در شرف یا در وتد یا
صاعد یا زائد عاقبت مسئول محمود بود و قدر و جاه و عز و منزلت را فزاید
و اگر هابط بود یا در هبوط و ناقص یا در وبال یا منحوس یا راجع یا محترق ذل و خواری
و مشقت و بدنامی بود مسئول را و از جاه و منزلت بیفتد و هر دلیلی که از آن سائل و
مسئول بود که بوی راجع بود آنکس که بدان دلیل منسوبست بگریزد تا تخلیط کند در
کار خصومت و رای و تدبیرش ناصواب آید و در کار خصومت متحیر و سرگشته بود
و از گفتار خویش و خصومت بگردد یا پشیمان شود **فصل سیم** در معرفت کار حرب
و اسباب آن اگر از کار حرب پرسد طالع و حظ طالع و کوکبی که قمر از او منصرف و کوکبی
مریخ از او منصرف دلیل اند بر سائل و آغاز کننده حرب و اگر قمر از اتصال او نحس
بود هفتم و صاحب هفتم و متصل بوی قمر یا متصل بوی مریخ دلیل مسئول عنه است اما
مریخ از هیچ کوکبی منصرف نشود و هیچ کوکبی متصل نشود بغیر از زحل و مشتری پس بگو
بدانید کوکب که مریخ با ایشان ناظر است یا نه با اتصال و انصراف با ایشان حکم کن دیگر دوم و
صاحب دوم و کوکبی که در دوم بود دلیل لشکر و خیل سائلست هم چنین وسط السما و
حظ و کوکبی که در وسط السما بود دلیل دیگران و لشکر و خیل سائل است یا آغاز کننده
اگر آغاز کننده سائل باشد و هشتم و کوکبی که در هشتم بود و حظ برج هشتم دلیل اعوان
و خیل و سپاه مسئول عنه است و وسط السما و صاحبش و موضع قمر دلیلست ما جرای
که میان این دو گروه بود یعنی سائل و مسئول از صلح و ظفر که چگونه بود و کرا بود و حظ
چهارم و صاحبش و صاحب برج قمر و حظ بیت مریخ دلیل عاقبت کار حربست و طبیعت
برج مریخ و طبیعت کوکبی که از مریخ منصرف باشد و صاحب برج مریخ و مکان مریخ از

از طالع دلیلست بر سبب خواستن حرب که از چه جهت خواسته است اما باید انکه چند کوکب بود که
بر یک چیز دلیل میکنند هر کدام را شهادت عالی تر و قوی تر و اولی تر حکم بران کن تا دانسته
باشی و هر مسئله را اقوال دلائل درست کن انگاه حکم کن **فصل سط** در معرفت ماجرای
که میان سائل و مسئول عنه بود بنگر بوسط السما اگر قمر در وی بود میان سائل و مسئول
آمد شدن رسولان بود و هم چنین اگر کوکبی میان این دو دلیل ناقل یا جامع بود
و اگر عطارد در وسط السما بود دلیل کند بر آمد شد نامه و کتب و اگر مریخ بود دلیل
باشد که حرب و فتنه ظاهر و آشکارا بود و اگر زحل بود دلیل کند بر درازی عداوت
و دوام حرب تا انگاه که زحل شکل بدل کند یا نقل کند یا تحویل ببرجی دیگر و تباه تر انگاه
بود که راجع بود که دلیل کند بر بودن کارزار و حرب چند کرت مگر که زحل با خروج
بود که زود کسته شود و اگر مشتری بود دلیل کند بر صلح یا بدر آمدن قومی از میان
و صلحا و فقها و امامان از جهت مال و عطاها و اگر زهره بود حرب میان آید از جهت عطا
و هدیه و از جهت زنان و اگر در وسط السما کوکبی نبود و هیچ وسط السما دلیل کند
بر کوکبی که در وسط السما بود و اگر عطارد به مریخ ناظر بود یا متصل بنگر به مریخ اگر متصل
سعدی یا ناظر بود بدانکه اینها که بحرب و کارزار بلخان و هیچ خویش بر دشمن دهند و اگر
عطارد به مریخ ناظر بود و سعدی متصل دشمن زمین خویش سبیل کند و بسائل سپارد
و اگر عطارد تحت الشعاع بود انکس که سبب حرب و کارزار کند و احتیال سازد کوفتار
آید و اگر عطارد به ربیع نحس بود اسیر میان کرده شود و اگر ان نحس مریخ بود در میان
کوفتار شود و اگر دلیل سائل و مسئول هر دو منحوس باشند دلیل کشتن میان و کارزار بود
و اگر هر دو دلیل ساقط باشند و مریخ با ایشان ناظر بود هر دو گروه حرب و کارزار را
حریصی نکنند و نخواهند و خواهند که انگاه بجای مانند و اگر سهم السعادة با مریخ بود

از بهر ولیت در دست سائل باشد و اگر خداوند هفتم با خداوند هشتم بود عجبا و نحس یا
یا با ستاره که در چهارم بود انچه در دست مسئول عنه بود و اگر خداوند دوم در هفتم بود
یا بخداوند هفتم نگرد یا بان ستاره که در هفتم بود مال سائل نزد مسئول عنه باشد و اگر
خداوند هشتم در طالع بود یا بخداوند طالع نگرد یا در دوم بود مال مسئول عنه بدست
سائل بود و اگر خداوند دوم بخداوند هشتم متصل شود بموزت مسئول عنه و سائل
انچه در دست دارند با یکدیگر عرض کنند و یا دیگران ایشان را صلح دهند و اگر بنظر
مخالفت بود بخلاف این باشد اما دار این باب بتربیع و مقابله باید نگریستن که تربیع
و مقابله با بر شر و بلا و عداوت و خصومت دلیل کند و هم چنین ان ستارگان قران
کنند هر کجا قران باشد از آن سبب و گوهران برج خصومت خیزد و هرچه که با شدت گاه
او را بود و اگر طالع ثابت بود در کار دعوی محکم باشد و اگر ذو جسدین بود هر دو
در مکر و حیله باشند و اگر منقلب بود دعوی تبر نبرند و هر ستاره که در شرف بود
یا در وبال فقر و بلا باشد و بان بنگر بعطارد به هر کدام دلیل که پیوسته بود احتیال و تحیر
بدستا و باشد که بدان دلیل منسوب و اگر خداوند یا ندیم عجبا و خداوند طالع متصل بود
بموزت انچه بر در سلطان باشد یاری کن سائل باشد و اگر بخداوند هفتم باشد یاری
کنان مسئول شوند و سلطان را از دهر نگردد و از صاحب وسط السما اگر بدان نظر دلیل
ساقط بود از ارباب مثلثات وسط السما بنگر دخداوند وجه وسط السما دلیل
حاجب پرده دار بود و اگر دلیل حاکم زحل باشد این حاکم رشوت خوار و مکار بود
حکم دیر کسته شود و اگر کسته شود بتهور و با خوشی هر دو خصم بود و اگر دلیل مشتری
بود عالم عادل و داد کر و نیک نام بود و اگر با راس باشد بجلالت و رادر راه باشد که عالم
همت بود و اگر با ذنب بود خائن و ستمکار و بی همت و بی دانش بود و اگر مریخ باشد دلیل

حاکم حکم وی بر جور و ستم بود و بی دانشی بود و اگر مریخ باشد عادل و راست کار و خداوند حمیت
بود و اگر زهره بود در آشکار و رشوت ستاننده بود و ایشان فصل کنند و هر دو خصم از او
خوشنود شوند و اگر دلیل حاکم عطارد بود حیله گر و دور و پیر و عالم باشد و اگر ماه بود
بیقرار و گردنده بود و خصمان او را ابله جای نتوانند یافتن و متلون بود فصل سو
در معرفت آنکه صلح افتد میان ایشان یا نه اگر دلیل خصم و دلیل سائل هر دو مشتری بود
یا صاحب چهارم باشند دلیل کند که میان ایشان صلح افتد و اگر هر دو در تحت الشعاع باشند
در خانه چهارم دلیل کند که میان ایشان صلح افتد و بر درازی خصومت میان ایشان و هیچ کینه
گسسته شود و اگر میان دو دلیل اتصال مودت بود و قبول میان ایشان صلح شود و اگر کوکبی
میان دو دلیل نور نقل کند یا جمع کند یا رد کند صلح میان ایشان از قبل متوسطی باشد
و بنگر که آن کوکب خداوند کدام برج است از طبع گوهران کوکب و آن برج و اغاز کسی دیگر
و صلح افکند میان ایشان اگر این کوکب ناقل یا جامع بود و از دلیل سائل منصرف شود و
بدلیل مسئول متصل گردد سائل صلح جوینده بود و این متوسط از رای و تدبیر سائل
خاسته بود و اگر از دلیل مسئول منصرف شود و بدلیل سائل متصل گردد آغاز صلح از رای
و تدبیر مسئول بود و اگر هر دو دلیل قرار کنند صلح میان ایشان از جهت یکدیگر باشد تا اگر کسی
در میان درآید و اگر صاحب وسط السما با ایشان نظر کند پس از آنکه ایشان قران کنند
صلح میان ایشان از جهت سلطان بود هم بر این قیاس حکم کن دیگر خانها فصل سن در معرفت
آنکه عاقبت کار ایشان چون بود اگر صاحب رابع یا برج رابع یا کوکبی که در برج رابعست
یا متنا برج قمر یا متنا برج صاحب طالع هر کدام را شهادت بیشتر بود در عاقبت مسعود بود
یا مقبول دلیل کند بر نیکوی عاقبت سائل و اگر در شرف بود یا صاعد یا در مکان تقع
عز و جاه و منزلت زیادت شود و اگر هابط بود یا در هبوط یا در وبال یا منحوس بود

بود در وسط السما چون ریش بزرگان نیک بود خاصه که قمر زائد بود و متصل بمریخ بود
و مشرقی و در وسط السما هر وقتی که شمس را با مریخ یا بی یا بتربیع وی دلیل حرکت
ملوک بود بکارزار و بیم و ترس باشد خاصه که برج شمس منقلب بود و بنگر بطالع
اجتماع و امتلا و طالع ارباع سال و طالع سال عالم اگر مریخ در رابع بود حرب دنبال
زیرا که رابع حرب بنشاند و فتنه خاموش کند خاصه که مقبول بود و اگر مریخ در طالع
و وسط السما بود حرب ظاهر شود و فتنه برانگیزد و در هفتم خارجیان و متغلبان بیرون
آیند و حربها باشد و اگر مریخ بمشتری مقبول بود و حرب بنشاند و بسیار آمد اما وقت
حرب بگیر از درجه مریخ تا بدرجه عطارد هر چه جمع شود با درجات طالع بیفزای و از طالع
بیفکن هر کجا برسد چون مریخ بدان درجه رسد حرب و خصومت و کارزار پیدا گردد
و صاحب حرب مشرقی زحلست و صاحب حرب مغربی مریخ اگر این دو جای حرب بود آنکوکب
مشرقی بود قوت وی را باشد فصل ع در معرفت آنکه سپاه نیک یا اندک است و صفتهم
یکی بگیر از درجه قمر تا درجه عطارد و میان ایشان از عدد بروج اگر جفت است سپاه
نیک بود و اگر طاق باشد سپاه اندک بود و هم عدد لشکر سائل اگر خواهی که بدانی
بدلیل نگر و بدلیل دوم که وی دلیلست بر سپاه تا در کدام برج بود و در آن برج از عدد سال
صغری چند دلیل کند و از کواکب یاده کننده و نقصان کننده هم چنانکه در باب نخیل یاد
کردم صفت و این آنگاه بود که کسی سوال کند یا سپاه سالاران یا ملک و اگر سپاهی بیرون آید
و خواهی که بدانی که چند مردست بدلیل طالع بنگر و از وی قیاس کن و اگر از سپاه خصم
پرسد و دشمن از صاحب هفتم نگر و اگر سپاهی پیدا آمده باشد که ملک در میان ایشان نبود
و از آن پرسد از هفتم و از دلیل هفتم قیاس کن فی الجمله بنگر در هم کارزارها که طالع دلیل
آغاز کننده حرب است با سائل اگر صاحب طالع علوی تر از صاحب هفتم بود دلیل آغاز کند

ودیت و دلیلست برانکه این حرب بحق است یا بباطل و دوم از طالع دلیلست برانکه کارزار ازین
یا نه منفعت بود یا مضرت و سوم از طالع دلیلست بر سلاح و انواع و آلات و انچه
در حرب بان حاجت بود و چهارم از طالع جایگاه کارزار و حرب است که صحراست یا کوه یا جز
آب یا مرغزار یا بر لب دریا یا وادی یا درخت زار یا بیابان و پنجم از طالع دلیلست بر لشکر
سپاه و کوچ و شجاعت ایشان و عجز ایشان و ششم از طالع دلیلست بر ستور و برده که زیر
ایشان حرب و منجنیق و مکر و حیلهای ایشان و هشتم دلیلست بر جراحت و هزیمت و
غارت و شکستن و سوختن و نهم دلیلست بر جاسوس و مانند آن و خبرهای
دشمن و آگاهی از کار وی و از حیلهای وی و دهم دلیلست بر سپاه سالاران و
سرهنگان و خداوند علم و یازدهم دلیلست بر تعبیه صفوف و مصافهای ایشان و حال
در آمدن بحرب و بیرون آمدن و دوازدهم دلیلست بر آن شهر که حصار کرده شود
و کشتن و گریختن اما صفت سوال سائلست اگر هم برین صفت از احوال دشمن سوال
کند هفتم طالع دشمن بود و از وی نیز همچنان شرح کن که از طالع گفتم و بنگر بدین
مواضع و خداوندان این برجها هر کجا سعدی یا خداوندان برج سعد بود نیکوئی
و قوة و سعادت بود بر آن جنس و هر کجا نحسی بینی یا صاحب برج منحوس بود تباهی
و ضعیفی بر آن جنس بود و هر کدام دلیل که زود رو و صاعد بود قوة و سبکی آنجا
و هر کجا هبوط و ناقص السیر و بطی السیر بود ضعیفی و هزیمت آنجا بود و هر کدام دلیل
که راجع بود هزیمت و پشیمانی آنجا بود و هر کدام مستقیم بود نیکوئی و تدبیر صواب
آنجا بود و همچنین حکم کن از نظر کواکب سعود و نحوس از نظر محبت و عداوت
بدان موضع و آنجایگاه آنچه واجب کند حکم کن اما دوری و نزدیکی دشمن بدان توان
دانستن که دلیل دشمن کجاست و از دلیل صاحب طالع چند دورست از ربع یا سدس یا

یا ثلث فلك حکم کن بدوری و نزدیکی چنانکه در باب گریخته گفتم **فصل عا** در معرفت آنکه
حرب از چه سبب خواسته بنگر مریخ اگر از سعدین منصرف بود سائل طلب کننده حق بود
و اگر از نحسی منصرف بود سائل باطل طلب کند و اگر بسعدی متصل باشد دشمن حق طلب کند
و بر حق بود و اگر متصل نحسی بود باطل طلب کند و بنا حق بود و اگر مریخ در دوم بود
این حرب از جهة مالست و از جهة نام و اگر در سوم بود از جهة دیانت و عبادت و از
جهة اقربا بود و اگر در چهارم بود از قبل زمین و ولایت و شهرها بود و اگر در پنجم
این کارزار جهة خراج و عشر و غلها و مال شهرها و ولایت بود و اگر در ششم بود از جهة
کارهای حقیر و دون بود یا از جهة بندگان و ستور و برده و اگر در هفتم بود این حرب جهة
عداوة قدیمی بود و مال طلب کند و اگر در هشتم بود از جهة خوف و مال میراث بود و اگر
در نهم بود از جهة دین و دیانت بود و اگر در دهم بود یا در وسط السما بود حرب از جهة
تغیر ملك بود و طلب سلطنت و اگر در یازدهم بود حرب از جهة خزینه و وزیران و دوستان
بود و اگر در دوازدهم بود از عداوة قدیمی بود و کارزار نبود لیکن بیم و طاعت کنند
مر آنکس را که با ایشان میروند و بنگر در آن موضع که باشد اگر مسعود یا مقبول یا بنظر
سعدی یا صاحب برج بوی متصل بود از نظر مودت و اتصال قبول آن مراد بر آید و مقصود
حاصل گردد پس از آنکه دلالت ظفر یافتن بود و اگر منحوس بود و غیر مقبول یا بنظر
نحسی یا صاحب برج از وی ساقط بود از نظر دلیل کند بر آنکه این امید بر نیاید و در نیابد
رسد **فصل عب** در دانستن حال یاری گران سائل و مسئول بنگر بر دلیل یاری گران
سائل و آن خداوند دوم است و آن کوکبی که بنظر تثلیث و تسدیس بود بطالع و نظر
دوم متصل بود از نظر قبول یا در دوم بود مقبول این همه دلیل سپاه سائل باشد
و هفتم و کوکبی که در او بود و صاحب هشتم و آن کوکبی که در هشتم بود و هر کوکبی که نصاب

هشتم و تصاحب هفتم و بهفتم بود از نظر مودت و اتصال قبول دلیل اشیاء دشمن بود و هر یکی را
نیکو که قرابت و صورت و صحبت تا معلوم شود هر کدام دلیل که مشرقی بود و قوی
و در حظوظ خویش بود دلیل کند بر شجاعت و نیکوئی و قوة آنکس و آن طائفه که بدین
دلیل منسوب‌اند و هر دلیلیکه مغربی و هابط و ساقط یا هابط یا در برج غریب بود یا که
هبوط دلیل کند بر ضعیفی و تباهی حال آنکس که بدان دلیل منسوب و اگر دلیل اعوان
سائل به دلیل طالع ناظر بود از نظر مودت دلیل کند بر نصیحت کردن اعوان بر سائل
و اگر نظر تربیع و مقابله بود مخالفان باشند و منازعت پیدا کنند و هم چنین حکم
کن دشمن را و اگر دلیل اعوان ساقط بود از طالع یا از صاحبش اعوان ناصح نباشند
دشمنی اندیشند خاصه که درد و از دهم یا در ششم باشد و هم چنین می نگر بدلیل
اعوان سائل و مسئول تا معلوم شود اگر با یکدیگر بنظر عداوت باشند میان
ایشان حرب بود و سعد در دوم دلیل کند بر سعادت اعوان سائل و سعد در
هشتم دلیل کند بر سعادت اعوان مسئول و هم چنین سعادت صاحب دوم یا هشتم
دلیل کند بر سعادة و قوة اعوان سائل یا مسئول و سهم السعاده با هر دلیلی که بود قوت
و سعادت و شجاعت مر آنکس را بود که بدان دلیل منسوبست و هر برج که کثیر الاولاد
یا کثیر الصور یا منقلب بود و سعدی در وی بود یا ذو جسدین بود دلیل کند بر بسیاری
و غلبه آن طائفه و هر دلیلیکه راجع بود آنکس دروغ گوی یا عاصی شود و هم چنین
اگر مریخ صاحب دوم بود یا در طالع یا در دوم بود دلیل کند بر تخلیط اعوان سائل
و معصیت و جدائی کردن ایشان با سائل و اگر ذنب و عطارد در دوم باشد یا در هشتم
رمود و تخلیط و دو گروهی و مضرت پدید آید در اعوان از جهت مردمان دون و
فرومایه و اگر صاحب طالع و صاحب دوم هر دو مشرقی باشد در جایگاه نیکو و هر دو

و هر دو با خداوند چهارم باشند دلیل کند بر ظفر یا فتح سائل و اگر اینها که گفتیم صاحب هفتم
را بود ظفر مسئول را بود و اگر قمر با ذنب بود و عطارد در دوم دلیل کند بر زیادتی خون
ریزش و کشش و تعب و هم چنین باشد در هشتم مر مسئول عنه را و اگر هر دو دلیل مشرقی باشند
یا مسعود و مقبول باشند از یکدیگر یا صاحب مر اعم یکدیگر باشند و مریخ خون ریزنده
یا زحل غم آرنده و یا عطارد تخلیط افکننده در میان ایشان نبود صلح کنند و آشتی و اگر
در ابتدا حرب شمس با ذنب بود یا با راس از هر دو فریق کشش بسیار و خون ریختن بزرگ
بود و اگر صاحب طالع یا صاحب هفتم هر دو با ذنب باشند از هر دو فریق کسی نماند الا
اندکی بلکه همه کشته شوند خاصه که در برج منقلب بوند بعضی هزیمت روند و اگر دلیل
که در برج ذو جسدین بود صاحبان حرب کننده بود و برج ثابت پس رونده بود و
نتباه تر در کار حرب آن بود که دلیل در هبوط بود یا در دبیر و بال خویش و صاحب حیز بوی
نظر نکند و بهتر آنگاه بود که دلیل در شرف بود یا در خانه خویش و صاحب برج وی ناظر
باشد که سخت نیک بود و هر دلیلی که صاحب برج ناظر نباشد صاحبان دلیل با خذلان و نکال
ناصح نبود و هر آن دلیلی که مشرقی بود با نشاط و سبک کار بود و هر دلیلی که مغربی بود
کاهل و روزکار شکننده بود و هر دلیل که صاحب مراعم از وی ساقط بود صاحبان دلیل
اعوان کمتر باشد و هر دلیلی که صاحب مراعم بوی ناظر بود صاحبان دلیل را اعوان
بسیار بود از طبقات آن دلیل و آن برج که ناظر باشد و اگر مریخ با ذنب بود یا راس
حرب و فتنه و آشوب بسیار بود و اگر مریخ در احتراق بود در اسرار حربها و فتنه
و غدر باشد و مریخ بمقابله آفتاب بعقب افتد و تربیع حبس و بند و غل و کشش
بود اما بدانکه کواکب علوی مر حرب را قوی تر از سفلی بود مگر که سفلی بغایت
سعادت بود و یا کوکب علوی بغایت نحوست و کوکب سفلی و صاعد فلک اوج

قوی تر بود از همه کواکب **فصل یج** در معرفت ثبات حرب و زود کستن اگر کوکب فیصر و
از او مریخ در برج منقلب بود دلیل کند بر زود برگشتن سائل یا بادی از معرکه حرب
و پایداری نباشد ش و اگر در برج ذو جسدین بود دلیل کند بر تغیر حال بحالی
و اگر در برج ثابت بود دلیل کند بر ثبات حرب و سختی کارزار و هم چنین حکم کن
از مسئول عنه از صاحب هفتم یا از کوکب متصل بوی مریخ هر وقتی که در کار حرب طالع
برج منقلب بود خاصه که حملی بود مردان سائل یا اغاز کننده بغایت جلد
و قوی باشند و سبک تاو سبک دست از خجس نباشد از حال بحالی و از کار بکاری
منکر دند و اگر دو جسدین بود دو دله و دو رای باشند بعضی از وی کار کو باشند
و بعضی بیکار و برج ثابت دلیل ثبات و پایداری بود مر حرب را **فصل ک** در
معرفت این دشمن از کدام جنس است اگر دلیل مسئول عنه در خانه خویش بود دشمن
از اهل بیت ملک بود و انکار که کند برای ملک کند و اگر در شرف ملک بود و اگر
در مثلثه بود از اولاد ملک بود یا از اولاد اشراف یا کسی که نزد ملک خاص و سخن
روا بود و اگر در حد بود از اولاد اشراف بود از مثلثه فروتر و اگر در وجه بود
از حاجبان یا پرده داران بود یا از فرزندان ایشان و هم چنین جواب کن از دلیل
سائل و اگر کوکبی از برجی که حد طالع متصل شود و مقبول بود مر سائل را مدد دسد
از سپاهی دیگر و هم چنین حکم کن از صاحب هفتم مر دشمن را از مدد لشکر دیگر و هر دلیلی
که در دوازدهم یا در ششم بود صاحب این دلیل بگریزد هر دلیل که مشرقی بود دشمن
آن دلیل جوان بود و هر دلیلی که مغربی بود دشمن آن پیر باشد و دانستن آنکه او را چه کس
در احکام طالع از آنجا که بیرون آوردن سال سائل یاد کردیم معلوم میشود **فصل**
کا در دانستن آنکه میان ایشان صلح افتد یا نه بنگر بدلیل سائل و مسئول اگر اتصال

بود میان ایشان از مودت و هر دو بجایگاه نیکو باشند و از یکدیگر مقبول بوند و صاحب
چهارم مسعود بود و ناظر بود با ایشان از مودت دلیل کند بر صلح و اغاز از کوکب
دافع بود و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود و مقبول از یکدیگر دلیل صلح بود پس
از منازعت و کارزار حرب و تباه تر مقابله باشد و اگر خداوند طالع در هفتم
بود یا با صاحب هفتم در یک برج باشد دلیل کند بر آنکه طالب در شهر و زمین مطلوب
در آید و استوارتر آنگاه بود که صاحب طالع مشرقی بود و در برج خویش یا در شرف
خویش بود و صاحب هفتم با تصال تربیع و مقابله بود و مقبول و اگر یکی از این دو
دلیل راجع بود و آن راجع قابل بود و یا بموضعی بود که قبول نبود ش و آن جای
وی را هبوط بود یا و بال یا خانه هشتم بود یا ششم یا دوم یا دوازدهم پس هر این بکار
خویش عذر کند و فعل وی هم چنین باشد بدان طبقه که وی در آن خانه بود و اگر در
دوم بود ایمن کند و مال شربت اند و اگر در هشتم بود ایمن کند و بان بکشد ش و اگر در
دوازدهم باشد یا ششم ایمن کند یا زحبس کند ش و شدت و محنت بیند و اگر سعدی
ستوده بود و در آن جایگاه وی را شهادت بود و هر دو بوی متصل باشند دلیل کند
بر صلح و آغاز صلح از کوکب دافع بود که سعد متصل شود از نظر مودت و اگر
کوکبی سعد نور رد کند بیکدیگر و هم بیکدیگر متصل باشند مردی در میان ایشان
در آید و صلح افکند میان ایشان و بنگر که جوهر کوکب رد النور چیست و طبع برج وی
که هم از آن جنس کسی در آید و صلح کند میان ایشان و هم چنین حکم کن از کوکب جامع
النور و از کوکب ناقل النور و اگر هر دو دلیل در برج عزیز باشند در وسط السماء
و هر دو سوت برابر باشند صلح کنند و اگر یکی از این دو دلیل راجع بود حرب تمام
نشود و اگر مقبول بود بجای باشد و اگر مقبول نبود عذر کنند ه و بنگر دبیهم صلح

که بکیری از قمر یا عطارد و از طالع بفکن هر کجا برسد سهم صلح آنجا بود پس بنکر بدین سهم
و صاحبش اکر در حد طالع افتد آغاز صلح از سائل بود و اکر در برج هفتم افتد مسئول افتد
آغاز صلح از مسئول بود و اکر سعدی با سهم صلح بود یا در خانه مریخ یا در مرتبه مریخ
مریخ دلیل کند بر انقطاع حرب بودن صلح میان ایشان و اکر در این جایکاه نحسی بود
و آن نحس در هبوط بود مقیم پس دلیل کند بر سختی و دشواری و حرب و عداوة
و بنکر مر حرب را از مریخ اکر در شرف خویش بود یا در شرف شمس حرب چنین سخت
بزرک بود و اکر با این همه در وسط السما بود سخت تر و بزرکتر شود اکار و زار
تا چنان شود که مشرق و مغرب آگاه شوند و اکر در طالع بود بدین صفت که
کفتم کارزار کمتر از اول بود و در وتد مغرب کمتر از طالع بود و در چهارم کارزار
با مخادعت بود و کشش بسیار بود و در وتد نبود قتال کمتر بود و اکر در برج دو جسد
بود قتال چند کرت بود با قومی بسیار و اکر در برج منقلب بود کارزار سخت بود
و میان ایشان جاسوس بود و اکر مریخ در درجه خویش بود کارزار رفیا بود و کمتر
از شرف و جا بس برج حمل و در حد و جه نیز کمتر بود از خانه و مثلثه و در
هبوط کارزار بزرکتر شود و بانک روز کاری کسسته شود و بنکر بقوت و ضعف
مریخ بدان قدر حکم کن و اکر مریخ مقیم بود یا بکوکبی مقارن یا متصل باشد که
مقیم بود این حرب چند کرت بیارامد و باز دیکر تازه شود و اکر مریخ مقیم نبود
و سریع بود یا با کوکبی سریع بود این حرب و کارزار یکبار بود و زود کسسته
شود و بنکر سهم الغیب که کجا است و خداوندش کیست اکر سعد بود در تربیع
تسدیس مریخ یا بنظر وی بود دلیل کند بر کمی حرب اکر نحس بود و تربیع و مقابله
با مریخ بود حرب دراز کشد خاصه که نحس در بیش یا هبوط بود پس آن شر

دراز کشد و هم چنین اکر آن سعد که با مریخ بود راجع بود دلیل کند بر حرب پراکنده و اکر مریخ
مشرقی بود اعزب باشکاره بود و اکر در تحت الشعاع بود آخرب در سر بود و پنهان باعذر بود و اکر
عطارد ناظر نحسی بود بتربیع یا مقابله میان ایشان کارزار و کشش و اسیر کرفتن بسیار بود و اکر نظر نحوس
نموده بود اسیر کرفتن و کشتن کمتر بود و اکر با نحوس سعد عطارد ناظر بود عاقبت اسرا همه راحت باشد
و اکر یکی از نیرین را کسوف افتد در باب حرب دلیل کند بر بسیاری حرب و کشتن بدان روی که کسوف افتد
بنکر بسهم حرب بکیر از مریخ تا قرابت و بر و از طالع بفکن و قیاس کیر از سهم السعاده نیز اکر
این سهم حرب با مریخ باشد دلیل کند بر انکیختن حرب و فتنها و اکر صاحبش قوی بود و مشرقی و
و تدی بود حرب قوی بود و اکر این سهم در حیز سائل افتد شهادت بود او را در طالع ظفر و
غلبه مر سائل را بود و اکر هفتم را بود مسئول را بود و حیز طالع از دو ربع مذکر است و حیز مسئول
عند آن دو ربع مونث فصل عو در معرفت حال کروهی که بجای روند چکونه بودند
بود یا بد اکر پرسند از حال کروهی از شما که بطلب قومی دیکر فرستند طالع مر رونده را کن و هفتم
مسئول عنه را اکر میان ایشان اتصال بود یکدیکر را ببینند و اکر اتصال نبود یکدیکر را نبینند
اکر اتصال مودت بود صلح و آشتی کنند یا خود یکدیکر را ببینند و چیزی بکویند و حرب هم
نکنند و اکر اتصال عداوة بود میان ایشان حرب و کارزار بود و اکر بنظر عداوة مقبول بود صلح
بود یا جنک زود کسسته شود پس از حرب و کارزار و اکر کوکبی میان ایشان ناقل بود یا جامع یا
رد النور بعضی از آن قوم دیده شود با ایشان و بعضی را از این قوم ببینند پس حربی و جنکی
بود بیشتر و اما در قوة و ظفر هم چنان حکم کن که در باب حرب و قتال کفتم هر دلیلی که قوی بود
و در وتد و مسعود و در حظوظ خویش بود و یا صاعد و یا مستعلی بود ظفر وی را بود و هر
دلیلی که ساقط بود یا راجع یا منحوس هزیمت و تباهی و نقص آن کروه را بود و اکر دلیل
روندکان راجع بینی یا بکوکبی راجع ناظر زود باز کردند و اکر دلیل مسئول راجع بود ایشان

بازکردند و اگر نگر دلیلان بیکدیگر اتصال کنند دلیلی محترق یا منحوس یا در هبوط شود
انقوم را بتباهی پیش آید و اگر مسعود شود و بسعدی متصل شود یا بجایگاه نیک در آید بسعادت
و نیکوئی پیش آید شان اینست احکام کارزار چون تفحص و تامل کنی بسیار فائده بینی **فصل** عزید
معرفت آنکه از این دو تن کدام را ظفر بود بنگر بدلیل طالع و مطلوب هر کدام قوی‌تر و بجایگاه
نیکوتر ظفر صاحب آن دلیل را بود اما بباید نگر کواکب علوی قوی‌تر از کواکب سفلی‌اند در باب حرب
و منازعت اگر دلیلی کوکب علوی باشد و درو تد بود یا مقبول بود ظفر حصنا و نداند دلیل را باشد
مگر که در احتراق بود یا در هبوط یا راجع یا بصاحب هشتم متصل بود یا بوی اتصال کند و اگر
حصنا طالع یا دلیل وی علوی بود و ساقط یا دلیل مطلوب در وتد بود حکم مکن بر هزیمت سائل
تا آنگاه که بنگری که صاحب هفتم بکه اتصال کند اگر بکوکبی متصل شود از وتد که مقبول بود خاصه
که قابل از کواکب علوی بود دلیل قوت مطلوب بود و ظفر یافتن بر سائل یا بدانکه قوة آنکوکب
و اگر دلیل مطلوب قوی بود و بساقطی متصل شود و منحوس کند مر مطلوب قوی بود تا آنگاه
کان حال قوة بضعف افتد آنگاه دلیل تباهی حال مطلوب بود و همیشه در باب حرب اگر کوکب
علوی یاری خواه و هر دلیلی که در وتد بود و قوی و مقبول و از نحوس پاک بود خاصه
که در برج ثابت بود و دلیل قوة حال حصنا و نداند دلیل بود و هر دلیلی را که حصنا وسط اسما
بوی متصل باشد از نظر هودت یا قمر مریخ از نظر هودت صاحب آن دلیل را قبول و ظفر و قوة
بود و هر وقتی که دلیل سائل و مسئول عنه هر دو بقوة برابر باشند بنگر بمریخ یا بعطارد
اگر از این دو یکی را شهادت بود در باب سائل یا مسئول عنه بهر کدام دلیل که شاهدتر بود
ظفر وی را بود بر دشمن و بهر کدام دلیل که سعدی ناظر بود قوت و ظفر وی را بود و اگر از
صاحب هفتم منصرف شود و بصاحب طالع متصل گردد دلیل کند بر ظفر یافتن طالب بر
مطلوب و اتصال قمر بصاحب هفتم بعد از انصراف از صاحب طالع ظفر دشمن را بود

و بنگر تمبر کواکب هر کدام کوکب که برتر ندر و خویشتن دیکتر بود از فلک اوج وی غالب‌تر و قوی
تر بود و هر کدام که تحت قمر بود هزیمت وی را بود و انصراف قمر از کوکب صاعد و اتصال
بکوکب هابط دلیل کند بر ظفر طالب بر مطلوب و انصراف قمر از کوکب هابط و اتصال بکوکب
صاعد دلیل کند بر ظفر یافتن مطلوب و بنگر در بنیای کشش اندران حرب و اگر از قمر
و حال وی و از جایگاه وی در حال ابتدا یا در حال سؤال تا چگونه یابی حکم کن و چنان باید
که طالع اساس انشهر بلادی یا طالع مولود حصنا و نداند ولایت یا امیران ولایت یا سران سپاه
کیت اگر مریخ یا زحل یا ذنب در جایگاه شمس یا قمر بود که در اصل بوده باشد شر و فتنه و خونریزی
و اگر سعدین باشد بدین جایگاه خیر و فلاح و صلاح باشد مرانکس را و آن شهر را **اما**
هرمس گوید یازده درجه ثور تا ده درجه اسد مشرقیت و یازده درجه اسد تا ده درجه
عقرب جنوبی و یازده درجه عقرب تا ده درجه دلو مغربیت و یازده درجه دلو تا ده درجه
ثور شمالی و بنگر بتحویل عالم که مریخ بکدام ربع اندرست بر دشمن ظفر از آن جهت یابد و این
اسرار قول هرمس است و بنگر بدلیل سال عالم یا دلیل قران یا هر کدام دلیلی که باشد
اندر دلائل عالمی یا یکی دلیل بود حصنا و نداند دلیل را ظفر و غلبه بود و قاهر بود و فتنه
او را بود و این قوی‌ترین نهادات است **اما** یعقوب کندی گوید بنگر که مریخ در کدام
ربع هست از این ارباع که هرمس گوید حرب و قتل آنجا بود و آغاز از آن جهت باشد و مصنف
کتاب را بر این قول اعتماد بیشترست پس احکام از اینجا بیشتر گوی و چنان باید که ملک
هر گه حرب کند با خارجی آنگاه که قمر مسعود بود و چون منحوس باشد آنگاه کند و
خارجی را چنان باید که خویشتن نگاه دارد از حرب بوقت سعادت قمر و اگر قران مریخ
منحوس بود از وتد بیم بود خارجی را از کشتن و هلاک خاصه که مریخ دشمن قمر بود
یا از طالع بدان وقت یا حصنا تا امن یا تامن قمر بود و با این همه اگر صاحب طالع مستقیم بود

بیم کشتن و هلاکت بود بوقت دیدار کردن و اگر راجع بود بوقت هزیمت کشتن و هلاکت بود
واگر در برج منقلب بود بیم کشتن بشب بود و اگر در برج روزی بود بیم کشتن بروز بود
واگر قمر منکسف بود از بیم بود و در خسف یا بریدن و بدون گذر بش بکیرند و هر کوکبی
اندلیل طالب و مطلوب که راجع یا هابط یا ساقط بود بیم هزیمت و گریختن صاحب
آن دلیل بود فصل عح در معرفت یافتن غنیمت و منفعت و مضرت در حرب و کار
مرسائل را یا آغاز کننده حرب را از برج دوم و از ارباب مثلثات وی بگو بدانکه صاحب
برج دوم مسعود بود یا سعد بود یا در دوم سعدی بود یا سهم السعادة دلیل سائل
یا آغاز کننده بود یا ناظر یا متصل او بود حکم کن مرسائل را ان یافتن منفعت و مال
و غنیمت و مطلوب را از هشتم و از صاحب هشتم بگو چنانکه از صاحب دوم طالع صفت
کردم اگر صاحب دوم سعد بود و نصیبا هفتم متصل شود دلیل فائده و منفعت بود
مطلوب را از طالب و این باب را هم چنان حکم کن که در باب یافتن مال الحکم کردی فصل
عط در معرفت انکه حرب کی تمام و سپری گردد و بگو به نیرین اگر هر دو بیکدیگر
از نظر تثلیث ناظر باشند و بطالع ناظر باشند حرب سپری شود زود و اگر نظر تربیع
تربیع بود زود سپری نشود و کارزار دائم بود از جای بجای نقل کنند خاصه نیرها
واگر نظر مقابله بود زود سپری نشود و اگر شمس بتربیع طالع مشغول بود با تربیع
قمر سپری شدن حرب بمر تعات بود و اگر نظر مقابله بود سپری شدنش بمقابلات
بود و اگر نظر تثلیث بود سپری شدنش بمثلثات بود و هم چنین حکم کن از قمر و
مشتری چنانکه از قمر و شمس صفت کردم و هم چنین حکم کن از سهم الغیب با مریخ چنانکه
از نیرین گفتم و اگر منحوس بود حرب و قتال ثابت بود و حال سخت دشوار شود
اما هرمس گوید بنگر بوقت انهزام حربها و همه چیزها نیرین و طالع و آخر در
و درجات ثانی ان سعود و نحوس تا بر تو معلوم شود وقت هر چیزی از سال و ماه
و روز و قولی دیگر از هرمس آنست که بنگر اندر دیری و زودی غلبه بموضع زحل
و مشتری اگر بوقت تحویل ببروج التیر باشند پس غلبه زود بود و اگر بطی التیر بوند
غلبه دیر بود و غلبه آنکس را بود که مریخ در قسمت اقلیم او بود و نیکوئی و ا
ستقامت کار آن بعد مریخ از زحل و مشتری باید نگریستن اگر در برج مجسده بود
کارزار دروزمین بود یا دو شنبار بود و اندر برج ثابت کمتر بود و اسان و در برج
منقلب سخت تر و تباه تر بود کار دنیا تباه شود و حال گردان شود و این از
قول هرمس است فصل ف در معرفت انکه ظفر کرا باشد و مصنف کتاب گوید
بنگر بدلیل سائل و مسئول هر دلیلی که علوی و مستقیم و نیکو موضع و فهم
بود ظفر ویرا بود و هر دلیلی که مشرقی یا شمالی بود ظفر ویرا بود و هر دلیلی که
مشرقی یا شمالی بود صاعد بود یا زائد و مستعلی بود ظفر ویرا بود و هر دلیلی
که بشمس یا بقمر مقبول بود یا بصاحب وسط السماء ظفر او را بود و اگر هر دو دلیل
مقارن باشند هر کدام را که قمر بود ظفر او را بود و هر دلیلی که سریع السیر بود ظفر او را بود و
هر دلیلی که مستقیم و مسعود بود و در شرف و خانه خویش ظفر او را بود و اگر در میان
در میان کسوف شمس و قمر بود چون در زمین پیدا شود و اگر مریخ با ذنب بود فتنه چون
و خون ریختن بود سخت ترین حالی در باب حربها اینست که زحل در وتد بود یا در برج
ثابت تا در باب حیا رم که حرب گسسته شود تا انگاه که وی از آن برج تحویل کند و چون
تحویل کرد گسسته شود و اگر سائل تحویل نکند بسال دوم را تحویل سال را طالع بنه
و از وی قیاس کن و بدترین انگاه بود که زحل راجع بود که این حرب چند گاه بود هر
وقتی بار دیگر حربی و کارزار بود و این فصل را بالا تر در میان سخنان گفته بودیم

لیکن اینجا یاد کرده تا معلوم شود **فصل فا** در آنکه بر کسی گمان عصیان برند عاصی هست یا نه
اگر از این پرسند طالع مسئول عنه را کن و وسط السما و شمس مر ملک را اگر دلیل طالع راجع
عاصی بود و اگر در اوتاد مریخ بود حرب پیدا کند و اگر در نهم بود یا در دوازدهم آفتاب
هم عاصی بود و اگر صاحب طالع با قمر زائل بود از وتد دلیل کند بر درستی خبر معصیت وی
و اگر سرهنگی بود یا بنده استوارتر آنگاه بود که قمر از نحس منصرف بود یا صاحب طالع راجع
یا منحوس بود و همچنین اگر ذنب با دلیل متفق بود در طالع یا در وتد دلیل کند بر عصیان
دونان و مردمان حقیر و سفله و گفتگوی و اگر در وتد مریخ بود از اسیران بود و اگر زحل
بود از عاصیان بود و اگر عطارد بود از دروغ گویان و شر انگیزان بود و همچنین
دیگر کواکب و کواکب راجع دلیل است بر دروغ و معصیت و تعقب و هر بابی بر این
قیاس حکم کن از عصیان **فصل فب** در معرفت آنکه دشمن بشهر ها نائل رسد یا نه اگر پرسد
از شهری یا زمینی که دشمن بدان شهر یا زمین رسد یا نه بنگر بطالع اگر نحسی در طالع
بود یا بوی ناظر بود از تربیع و مقابله آنشهر تمام کوفته شود یا دشمن بوی رسد و همچنین
اگر صاحب طالع با نحسی بود یا نحسی بوی ناظر بود همچنین دلیل کند بر آمدن
دشمن بدانشهر و اگر طالع میان دو نحس بود یکی در دوازدهم و یکی در دوم محصور
النحسین بود اهل آنشهر در بیم و تعب و ترس و رنج باشند از دشمن و دشمن بدانشهر
رسیده بود و اگر صاحب طالع در ثامن بود یا ثانی عشر دلیل بیم و ترس بود اهل آنشهر را
و سخت تر آنگاه بود که قمر منحوس بود یا با جوزهر بود یا تحت الشعاع بود یا صاحب طالع
محترق بود یا بجایگاه بد بود همچنین دلیل کند بر ضعیفی حال آنشهر و حال والی و اگر
خداوند هفتم در طالع بود یا در دوم دلیل بیم بود از در آمدن دشمن و همچنین اگر
صاحب هفتم در طالع بود و اگر نحوس در اوتاد باشند خاصه در طالع دشمن بدان

شهر در آید و اگر نحس زحل بود اسیران بیشتر گیرند از خون ریختن و اگر مریخ بود خون بود
و اگر مریخ صاحب هفتم بود کشتن و خون ریختن بیشتر از اسیر گرفتن بود و اگر هر دو با مشتری
اسیر گیرند و خون ریزند **فصل فج** در معرفت آنکه دشمن چند نزدیک است مصنف کتاب
گوید چون سؤال از حال شهری بود که دشمن بر آنشهر رسد یا نه طالع دلیل آنشهر است
و مائل وتد دلیل نزدیکیهای آنشهر است و ساقط وتد دلیل روستاها دور آنشهر است
پس هذا با دیهای طالع دروازه است که بمشرق گشاید و وسط السما دلیل جنوب آنشهر است
و هفتم دلیل مغرب آنشهر است و چهارم دلیل شمال آنشهر و آن جایگاه آنجا بنها که بطالع
نظر ندارند زمین دشمن است یعنی ششم و هشتم و دوازدهم و دوم زمین سلامت
و هر آن نحسی که بطالع آید یا بطالع متصل شود یا صاحب طالع متصل شود بنگر کی که
دشمن او بود و دشمن بدان شهر در آید و اگر در تربیع یا مقابله طالع بود همچنین
بود و اگر طالع محصور النحسین بود سخت بد بود جهة آمدن دشمن و اگر نحس در
زائل و ساقط بود و بطالع ناظر بود یا بصاحب طالع متصل شود و نحس کنند بوی
دشمن بر روستاهای دور که به بیابان پیوسته است آمده باشد و اگر در مائل وتد
بود در روستاهای نزدیک شهر بود و اگر در وتد بود خاصه طالع در شهر بود و اگر
در هفتم بود و خصوصا طالع ناظر بود و بدرجه طالع نزدیک بود بیاید و آمدن وی
بقدر درجات بود و اگر بصاحب طالع ناظر بود و از درجه طالع دور بود دشمن
بزمین خویش بود و نیاید و بنگر که این نحس کننده در کدام ربع است از مشرق
و مغرب و جنوب و شمال از آن طرف بیرون آید و در آن برج که بود در آن
نواحی منزل کند و بنگر تا از آفتاب مشرقی یا مغربیست بدان نواحی قرار کند
از آنشهر و بنگر که شمالیست یا جنوبی هم بدان نواحی قرار گیرد و بنگر که این نحس کنند

کدام کوکب آینده از پس آن قوم بدان صفت بود واگر این بحث که گفتیم در طالع حظی
دارد یا مقبول بود بصاحب طالع یا مسعود بود هیچ کس نیاید واگر آن بحث که دلیل
آمدن بود صاحب طالع یا قمر بوی نظر دارد از مودت اهل آن شهر با آن آینده بسازند
وصلح کنند واگر دلیل مال منحوس یا محترق بود مال غارت کنند واگر صاحب طالع بمریخ
مریخ منحوس بود غارت و سوختن و کشتن افتد واگر بمقابله زحل بود اسیر گرفتن و غارت
بود و ویران کردن ولایت واگر مریخ با ذنب بود یا قمر با صاحب طالع واین هر سه یکی
ناظر باشد و ذنب با یکی از ایشان بود یا با هر سه این دلیل بسیاری خون ریختن بود
و جور و غارت واگر احتراق بود سوختن و تباهی و ویرانی بود و بنگر بمیمنه طالع
و میسره طالع و میمنه و میسره صاحب طالع از سعدین اگر سعدی بود و تری و شرقی
و ناظر بود بطالع یا بصاحب طالع اهل آن شهر را یاری کران پدید آید و دلیل بود بر
ظفر یافتن بر دشمن از طبع و گوهر آن برج و آن خانه که سعد در ویست واگر آن شمس
بود در رحل بود یا در خطوط خویش یاری کننده از ملوک بود یا از رؤسا واگر
قمر بود از عامه مردمان بود یا از صدور و متقدمین واگر مشتری بود از وزرا
واشراف و فقها و ائمه بود اما بنگر حال آن شهر را از طالع و از قمر و جای ملک آن
شهر را از صاحب طالع و از صاحب برج قمر و مال آن شهر از دوم نگر و اباد انیها و نخیل
و کشت زارها و باغها از چهارم و علما و دخلهای آن صیغت از نجم نکو و حال آن
و برده از ستره نکو و دهها از سوم و هم چنین تا دوازده خانه هر کجا نحسی بینی
تباهی انجای بود و هر کجا سعدی بینی نیکوئی و سعادت انجا بود واگر خواهی که
بدانی که چگونه بود حال آن شهر و حال اهل آن شهر بنگر اگر سعدی در تثلیث اول
طالع بود و مریخ بطالع ناظر بود بر و متی مدد آید از سپاه و دشمن را براند واگر

واگر مشتری در طالع بود و قوی دلیل کند بر نیکوئی حال آن شهر و سلامتی از زیان
عدو خاصه که صاحب طالع از نحسین پاک بود و ناظر بود بطالع و نیرین بتثلیث
طالع و یا بتسدیس طالع بود بغایت نیک بود و سعادت باشد آن شهر را واگر بجای
مشتری زهره بود هم چنان حکم کن که از مشتری گفتم اهل آن شهر را طرب و شادی پدید
آید واگر هر دو سعدین در تحت الشعاع بوند در ابتدا و بیرون آمدن بودن و
بطالع ناظر از نظر مودت پس دلیل کند که بدان قوم که عدو شهر نکنند بیرون
آرند و از پس دشمنی کارش بستی گیرد واگر دشمن را گر انصراف قمر از عداوت بود
و اتصالش بمودت اهل آن شهر کسی فرستند بصلح و بدل عداوة اندیشند و عکس
و دشمنی بصلح رای کنند و بکشندش **فصل فی** در معرفت آنکه رسول چگونه
بود و شهر که گشاده شود اگر خواهی که بدانی که رسول بچه طبیعت آید چون خلقت
و از طبیعت صاحب برج قمر توان دانستن اما صورت رویش بجنوبی و زشتی
از برج قمر توان دانست و اما چگونگی وی که از کدام جنس مردم هست آن از رابع
توان دانست یعنی رابعه برج صاحب برج قمر آنچه واجب کند حکم کن واگر
خواهی که بدانی که این رسول ناصح هست یا نه بنگر بکوکب منصرف از او قمر یا
بکوکب متصل با قمر هر کدام که اولی تر بود بصبا انرا دلیل ناصح تر بود
و کوکب منصرف از او قمر آن مردمانند که رسول از ایشان بیرون آمده و کوکب
متصل و کوکب متصل با و قمر آن قوم باشند که رسول سوی ایشان میرود واگر
خواهی که بدانی که این شهر یا حصاری گشاده شود بنگر بدان بحثی که در وی بود
بود که بیت رحبة طالع کی رسد یا کی متصل شود هم بدان روز گشاده شود
یا بعد دهر درجه روزی یا ماهی یا سالی اگر دلیل اندر دلالت کند بر درازی

روزگار بدیری بعدد هر درجه دوازده روز و سدسی بکو بقهر و قتی که آن نحسی
منصرف شود یا صاحب هفتم و بدرجه طالع متصل شود از نظر عداوة اهل آن شهر را
در آن وقت غم و شدت رسد از دشمن و اگر قران زحل منصرف شود و بجزو رابع
متصل گردد شدت اهل آن شهر را از ویرانی منجنیق و عراده بود و اگر بجای زحل مریخ
بود فساد و تباهی آن شهر را از آتش و تیر و زوبین بود و اگر بجای مریخ عطارد بود بر طبیعت
زحل مکر و حیلتها بود و اگر بر طبیعت مریخ بود از حیلتها سوختن و تیر بود و ضیع
و تباهی و اگر انتهای طالع بذنب رسد یا ذنب بطالع رسد مردمان دون و
سفله بر ایشان شهر دست بود و مار انداختن و کژدم و پلیدیهای و چیزهای
تباه و اگر خواهی که بدانی که بکدام ناحیت آفت رسد مر آن شهر را نیک بنگر کدخدای
کننده مر طالع را که در کدام برجست اگر در برج مشرقی بود بناحیت مشرق بود
و اگر در برج شمالی بود بناحیت شمال و هم چنین در برج مغربی و جنوبی و هم چنین
حکم کن از نحسها در ربع فلک بمشرق و مغرب و جنوب و شمال و اگر خواهی که
بدانی که عاقبت این شهر کی گردد بنگر بصاحب طالع رابع اگر طالع را مسعود
کند یا طالع را از نظر مودت و صاحب طالع را خط بیشتر از صاحب رابع بود عاقبت
اعرب و آن شهر مر اهل آن شهر را باشد و اگر آنکه گفتیم از طالع و از صاحب طالع
یا صاحب رابع مر صاحب رابع را بود با صاحب رابع عاقبت آن شهر مر دشمن را
بود و اگر نحس کننده مر طالع را زحل بود در برج خاکی و صاحب برج زحل و صاحب
طالع هم در برج خاکی بود و مریخ بوی ناظر تنگی و گرسنگی بر اهل آن شهر
افتد و همه هلاک شوند و اگر آنکه گفتیم از برج خاکی برج آبی بود بیم غرق
شدن باشد و اگر صاحب رابع سعد بود و در حظوظ خویش بود و در برج

برج ثابت دشمن طالب حق بود و اگر نحس بود در برج منقلب ظالم و متعدی و اگر در برج
بود از حق و اگر در برج ذو جسدین بود و سعد بود و در برج آتشی بود دو
کار طلب کنند یکی ظاهر حق بود و دیگری بنهانی باطل و شر و اگر در برج آبی بود
آنچه طلب کند حق بود و باطنش خلاف آن بود متواضع و زهد و پارسائی
ظاهر کننده بود و اگر در برج هوائی بود این دشمن دو کس باشند هر دو بزرگ
خداوند تدبیر و رای و سیاست و اگر در برج خاکی بود مشهور بود بعدل و
حکیم و رحیم دل بود و پارسا و نیکو محضر و نیکو هیئات و نیکو امانت و اگر
خواهی که بدانی که اهل آن شهر جلد و قوی و خداوند رای و استقامت هستند
یا نی بنگر بصاحب طالع اگر مستقیم بود خداوند عزم صحیح و استقامت کار و کیش
رو باشند و اگر راجع بود خداوند غم و اندیشه و زود برگردنده باشند و بی
خداوند خویش عاصی شوند و اگر مشرقی بود جلد و قوی باشند و جوانان و اگر
مغربی بود ضعیفان باشند و بیشتر پیران و اگر در وتد بود با ثبات باشند و از
اجای ایشان نتوان برکندن و اگر در زوایل وتد بود میانه بود و در قوة و ضعف
و سختی و سستی و اگر ساقط بود از جای زود برکنده شوند و در اجای ایشان
را ثبات نبود و اگر خواهی که بدانی که شهر دشمن که بیاید از چه طبقه اند اگر دلیل
دشمن زحل بود از اهل هند و سند و مانند ایشان بود و اگر مریخ باشد اهل
ترکستان و ترک و مانند ایشان بود و اگر شمس بود از مردمان بابل و ایران شهر
باشند و اگر زهره بود مردمان عرب باشند هم چنین حکم کن هر هفت کوکب را که
اقلیم فی **فصل فه** در معرفت حال صید کردن و دلائل صید دانستن بنگر تا طالع
را از طالع و از صاحب طالع و از قمر و از صاحب عاشر هر کدام را شهادت

قوی‌تر وی دلیلست و هفتم و مریخ دلیل صید است صید خشکی و عطارد دلیل صید
مرغانست و زهره دلیل صید آبیست و دریایی و اندک صیدان و وسط السما انکر و از
صاحب وی **فصل فو** در معرفت انکه صید یابد یا نی بنگر بصاحب هفتم و بصاحب
طالع اگر میان ایشان اتصال بود دلیل کند بر یافتن صید و اگر اتصال نبود صید نیابد
و اگر اتصال صاحب هفتم را بود بصاحب طالع صید باسانی یابد و اگر صاحب طالع را بود
بصاحب هفتم برنج و تعب و مشقت یابد و اگر اتصال مودت بود باسانی و زودی
یابد و اگر اتصال از عداوة بود برنج و مشقت و الحاح یابد و اگر صاحب طالع مسعود
بود بیکبار یابد و اگر منحوس بود کمتر یابد و اگر بصاحب هفتم منحوس بود برج هفتم
ذو اربع قوایم بود و صاحبش نیز از شکل وی بود صید چهارپایان بیکبار یابد بخانه
برج خاکی و اگر برج هوائی و آتشی بود و عطارد بوی ناظر و کواکب بشکل وی بوی
ناظر صید از مرغان بود و توان دانستن که از کدام جنس بود و در آخر باب
یاد کردم و در صدر کتاب نیز و اگر برج هفتم آبی بود و زهره یا قمر بوی ناظر
صید از بهایم آبی بود یا ماهیان بود و اگر صاحب طالع و قمر در وتد بود صید
یافته شود و در مایل وتد میانه‌تر یابد و در ساقط وتد هیچ یافته نشود و
همیشه در کار صید بصعود و زاید و استعلا و قوة و صاحب طالع نگر
و صاحب هفتم صاحب هفتم را ناقص و هابط کن تا صید یافته شود و این باب چون
باب خصومت کردنست **فصل فز** در معرفت حال انبازی و نیکی و بدی آن و دانستن
دلائل انبازی بنگر سائل را از طالع و از صاحب طالع و از قمر و از منتهی و
و مسئول عنه را از هفتم و از صاحب وی و از متصل با وی و ماجراهای کیمیان
ایشان بود و سود کردن از وسط السما و از صاحبش و از موضع قمر نیز بنگر و

و عاقبت کار از چهارم نگر و از صاحبش **فصل فح** در معرفت انکه انبازی بسر آید یا نی
و عاقبت چگونه بود بنگر بدلیل سائل و مسئول عنه و بقمر اگر میان ایشان اتصال بود از مودت و قبول
الفت و موافقت بود و انبازی بر آید و اگر اتصال قبول بود از مخالفت میان ایشان پیوستن
بود لیکن گاه گاه با یکدیگر درشتی کنند و تعصب و اگر قبول نبود مخاصمت و منازعت
بود و بیکدیگر پیوستن دشوارتر بود و اگر اتصال نبود بکوکب ناقل یا جامع یا رد النور
نگر و از وی حکم کن از نظر مودت و عداوة و از قبول و غیر قبول چنانچه پیش ازین
گفتیم هم چنان حکم کن و هر دلیلی که وی دافع بود اغاز نیکی و بدی از وی بود و نگر
هر دلیلی که قوی‌تر و مشرق و در وتد بود یا مقبول یا مسعود یا مستقیم یا صاعد
یا مستعلی بود صاحب آن دلیل قوی‌تر و راست کارتر بود و با نصیحت و با امانت و
دستار و قوی‌تر باشد و هر دلیلی که هابط بود زبون بود و مغرب ضعیف و اگر
ساقط بود راست کار نباشد و بی برکت بود و اگر مقبول نبود ناتمام کار بود و سخن
ناروان و اگر منحوس بود خائن باشد و اگر راجع باشد دروغ زن و خلاف کننده
بود و مصنف کتاب گوید بنگر در باب انبازی بصاحب طالع و بصاحب هفتم و بمریخ
و مشتری که این دو کوکب از انبازی اند و بنگر بدلیل سائل یا دلیل مسئول هر کدام
حظ و شهادت بود بر آن چیز دلیل کن و خداوند دوم و انکوکب که در دوم بود دلیل مال
سائلست و هشتم و صاحب او و کوکب عارض در هشتم دلیل مال مسئول عنه است هر کدام
دلیل که مسعود و مقبول بود و نیکو حال و بدلیل صاحبش ناظر انکس خداوند مال
بود و مرزوق بود و هر کدام دلیل مال که راجع یا منحوس یا غیر مقبول بود و بدلیل
صاحبش ناظر نبود انکس کم مال و کم روزی بود و اگر در دوم یا هشتم کوکبی غریب بود
مال سائل یا مال مسئول از کسان باشد و اگر برج دوم ذو جسدین بود مال سائل یا

کشتن آمیخته بود و اگر در دوم و هشتم کوکبی نحس بود مال کمتر بود و بدتر آنگاه بود که خداوند
دوم و هشتم کوکبی نحس بود یا محترق یا در هبوط یا جای خویش ناظر نبود دلیل کند بر
سختی معیشت و کمی مال و اگر نحس در طالع بود سائل خائن بود و اگر نحس در هفتم بود مسئول
عنه خائن بود و اگر سعد و مسعود بود امین و ناصح باشد و هر کدام دلیل کند در و تدبیر
وی کار آینده بود و هر کدام که ساقط بود وی مجهول بود در کار راندن و اگر نحسی در چهارم
بود فرقتشان بخصومت و داوری بود و اگر صاحب چهارم منحوس بود فرقت بجفا و زشتی
بود و اگر سعد بود با خوشنودی و امانت و از یکدیگر خوشنودی جستن بود و اگر نحس
در وسط السما بود هر دو از یکدیگر بگله باشند و خصومت افتدشان بدانوقت که
بکار اندر آیند و آخر کارش پشیمان باشد و پشیمانی اما دلیل اندکی و بسیاری مال از صاحب
وسط السما توان دانستن و اگر کوکب در روی بود و اگر صاحب وسط السما یا آن کوکب
در روی بود صاعد بود و سودشان بسیار بود و اگر شمالی بود و هابط بر همان سود
نمایند و ایشان در زیان باشند و اگر جنوبی و صاعد بود مردمان ایشان را در زیان
پندارند و ایشان سود کنند و اگر جنوبی و هابط همیشه در زیان باشند و اگر ماه در
سیر و نور زاید بود دلیل کند بر زیادت مال و سود کردن در بازرگانی و اگر ناقص
بود در نور و سیر دلیل کند بر نقصان مال و زیان در بازرگانی و حکم ماه فزون
ترشان باید بیشتر زیرا که حکم ماه روز بروز پیدا آید از آن خبرهای که از و چاره نیست و
هم چنین خداوند دوم و خداوند هشتم دلیل سائل و مسئول اگر چون سریع السیر باشند
یا رو بشرف رونده باشند با سعدی پیوسته باشند خاصه که آن سعد صاحب حظ‌ها بود
سودشان بسیار بود چندانکه فرزندان فرزندان را بماند و عاقبت کار ایشان بصلاح
باز گردد و اگر سعدی نیز ناظر بود مال زیادت تر از آن گردد که گفتم و اگر نحسی ناظر بود

بود بکاهد آن مال بسبب دلیل آن برج که نحس در رویست باندازه قوت نحس و نیز بنگر که برج
وسط یا صاحب او یا کوکب عارض در روی علوی باشد ایشان در کاری بزرگ یا باخطر
باشند و اگر کوکب سفلی باشد بکارهای دون مشغول شوند مگر که در شرف
باشند و اگر کوکب علوی در برج سفلی بود یا بعکس حکم آمیخته باید گفتن و اگر وسط
السما برج ذوجسدین بود یا در روی کواکب بسیار باشد ایشان در هر گونه بازرگانی
کنند و اگر وسط السما برج منقلب بود بر یکی بازرگانی پایدار باشند که در بازرگانی گونه
گونه گردان باشند و اگر برج ثابت بود از اول یا آخر بیک گونه باشند و اگر طالع
یا قمر در برج منقلب بود آن انبازی را بقا نبود و اگر در برج مجسد بود انبازی ایشان
با سود و منفعت بود و صحبتشان با امانت و نفع باشند و از یکدیگر خوشنود باشند
و اگر در برج ثابت باشد بود انبازی ایشان با بقا و پایدار بود خاصه که آن برج ثابت اسد بود
پس دلیل کند بر انبازی نیکو و ستایش از جهت آنکه خانه آفتابست و روشنائی عالم است
و اگر وسط السما برج ذوجسدین بود صحبتشان دراز کشد و دیر خاصه که سعدی
در وی بود سعادت و خوبی بود و اگر منقلب بود و سعدی در وی بود صحبتشان
کم پایدار غیر از آنکه مالشان زیادت شود و اگر قران سعدی منصرف شود و بسعدی
متصل باشد آن انبازی ایشان نیکو شود و ثنا و مدح و تعظیم بود مگر که السعد در هبوط
بود و اگر در شرف حسن و ثنا و سود کرد و نیکوئی بود **فصل مط** در معرفت حال
دو دوست که میان ایشان دوستی چگونه بود و این دوستی تمام شود یانی و دوستی
حقیقی بود یا مجازی بنگر سائل را از طالع و صاحب طالع و قمر و مسئول عنه را از هفتم
نگر و حکم کن از نظر موافقت و عداوت و قبول و غیر قبول و سعادت و نحوست
چنانچه در باب انبازی گفتم و اگر اتصال از جهت ناقل یا جامع یا رد النور بود

بنکر که طبع وکوهر از کوکب آن برج چیست هم بدان طبع وکوهر حکم کن که بدانست تمام شود
بدست انکس که بدانکوکب بدانخانه منسوبست واکر خدا وند هفتم و یازدهم بود یا مثلا
یازدهم در هفتم بود ز هفتم مسؤول عنه بدل عاشق سائل بود دوست دارا و بود خاصه اکر
درین دو جای بصاحب طالع بنظر مودت بود و نیز بهتر که هر دو مسعود و مقبول باشند
وهمچنین حکم کن از صاحب طالع از یازدهم و پنجم باتصال صاحب هفتم واکر زهره با سهم
الحب والالفة یا صاحب سهم را درمیان دو دلیل اتصال بود یا مزاجمه یا اغنچه در طالع
بود بصاحب هفتم ناظر بود یا در طالع بود و صاحب طالع ناظر بود یا در هفتم بود صاحب
طالع یا بصاحب هفتم ناظر بود این همه دلیل کند بر تمامی دوستی و برآمدن مراد وهمچنین
حکم کن از نظر سعدین هرکدام دلیل که در وتد بود وی در صحبت آشکاره بود وهرکدام
که در برج منقلب بود زود سیر بود وهرکدام که در برج ثابت بود وی پایدار بود
وهرکدام که در برج ذوجسدین بود وی دودل بود وهرکدام که مسعود بود نیکو
خو بود وهرکدام که مقبول بود سخن وی پذیرفته بود وهرکدام که صاعد بود
دست قوی تر بود وهرکدام که مستعلی بود وی قوی تر بود وهرکدام مستقیم بود
وی نیکوخوی وخوش خلق و ناصح تر بود وهرکدام دلیل که بروی خلاف این
خاتما بود که یاد کردم وی خلاف این بود واز نظر سعدین ونحسین و شرف وخانه وهبوط
و وبال واحتراق بدین مانند حکم کن **فصل ص** در معرفت انکه سائلی سؤال کند که بنزدیک
کسی میروم انکس را انجا یابم یا نه اکر بنزدیک برادر رود از صاحب سیم نکرد واکر بنزد
پدر رود از صاحب چهارم واکر نزد فرزند رود از صاحب پنجم وهمچنین تا دوازدهم
واکر از مردی بیکانه پرسد یا آشنا بهفتم نکر واز صاحب وی بنکر که صاحب هفتم کجاست
اکر در وتد بود انکس بخانه بود واکر در مائل وتد بود نزدیک خانه وحوالی وی باشد

وی باشد واز ساقط بود از خانه دور رفته باشد وبجای دیکر بود واکر صاحب طالع در وتد
بود وصاحب هفتم در مائل وتد یا ساقط بود وبطالع خواهد آمدن یا بدرجه طالع یا
بصاحب طالع ناظر بود پس ازانکه سائل نزد انکس رود انکس خود بیاید واکر صاحب طالع
ساقط بود یا مایل وصاحب هفتم در وتد بود ناظر یکدیکر باشند سائل بنزد انکس
رود وانکس را انجا بیابد واکر دو دلیل ساقط بوند یا مایل بوند وبیکدیکر ناظر
باشند یکدیکر را در راه دریابند واکر ناظر نباشند بیکدیکر هر دو دلیل یکدیکر را
نیابند ونه بینند واکر پرسد که نزد انکس که بروم چکونه بود حال من با وی واز
وی منفعت باشد یا نی اکر خدا وند طالع در آن برج که هست مقبول بود یا موافق
طبع خویش یا بصاحب هفتم مقبول بود و مسعود بنزد انکس وی را قبول بود واز وی
منفعت ونیکوئی یابد و بدیدار وی شاد شود واکر غیر این بود قبول نباشد
ومقصود حاصل نشود و بدیدار وی شاد نکردد **البرج الثامن من الطالع**
فی المیراث فصل اول در معرفت انکه میراث یابد یا نه بنکر بخدا وند طالع وما
هرکدام قوی تر بود وبطالع ناظر بود وی دلیلست اکر دلیل بخدا وند هشتم
باشد این میراث بیابد بجهد وطلب اکر صاحب هشتم متصل بود بدلیل طالع
بیابد بجد رنج وتعب وباسانی یافته شود واکر اتصال مودت بود باسانی وبهتر
بود وبخوشی یافته شود واکر اتصال از تربیع ومقابله بود بیابد برنج وطلب
عنا ومشقت خاصه که قبول بود با اتصال نیز بهتر باشد واکر صاحب هشتم نحس بود
یا در وتد بود یا با خدا وند طالع بتربیع یا مقابله بود در جستن میراث وی را [illegible]
رسد وصول با فزع واکر بدین معنی خدا وند طالع نزدیک باشد باحتراق نحس
بمیرد پیش از میراث یافتن وبهتر انکاه بود که خدا وند طالع در وتد بود [illegible]

هفتم ساقط بود و نیز بهتر آنگاه بود که میان این دو کوکب اتصال از مودت بود و باز نگر
اگر خداوند چهارم با آن ستاره که در چهارم است پیوسته باشد بخداوند طالع یا بخداوند
دوم لی شك این میراث یافته شود و اگر خداوند طالع یا ماه پیوسته بود بسوی خداوند
چهارم بدست وی باسانی برسد و اگر خداوند طالع بمقابله بود با خداوند چهارم
سائل مال خویش نفقه کند در عمارت و اگر میان ایشان اتصال نبود بنگر بکوکبی که
نور رد کند یا جمع یا نقل کند و از وی حکم کن بر یافتن میراث بدست متوسطان
فصل دوم در معرفت آنکه غائب یا حاضر زنده است یا مرده اگر پرسد که فلان کس زنده است
یا مرده بنگر بخداوند طالع اگر در هشتم بود یا در چهارم و در این دو جایگاه اگر منحوس بود
یا در هبوط یا محترق این مرد مرده باشد خاصه که ماه منصرف بود از نحسی و اگر در نور نحسی
بود یا اتصال دارد بکوکبی که خواهد مردن یا ماه متصل باشد بصاحب موت یا بدان
کوکبی که در بیت الموت بود این مرد مرده است و اگر ماه بخداوند چهارم متصل بود
یا بآن ستاره که در چهارم بود و منحوس بود این مرد مرده باشد و بزیر زمین باشد بآن
جایگاه که طبع برج چهارم است و اگر در این میان خداوند طالع در هشتم بود و خداوند
هشتم نزدیک درجه طالع این مرد مرده باشد و با این دلیل نیز اگر صاحب ساعت
در هشتم بود یا در چهارم یا ماه در هشتم بود یا در چهارم یا ماه بکوکبی متصل شود
که زیر زمین است این کس مرده باشد و اگر خداوند طالع در دوازدهم بود و منحوس
بود و ماه بخداوند هشتم پیوندد یا بخداوند چهارم یا بدان ستاره که در هشتم است
پیوندد یا در چهارم و نور ستارگان سعد از خداوند طالع ساقط بود و نیز
بنحس پیوسته بود او را دشمنان کشته باشند و هم چنین اگر کوکب نحس در وتد
بود و ماه از نحس باز گردد و بنحسی پیوندد خاصه که آن نحس در چهارم بود یا هفتم

هفتم و هم چنین اگر خداوند چهارم منصرف شود و بخداوند هشتم متصل گردد یا از خداوند
هشتم باز گردد و بخداوند چهارم متصل گردد مرده باشند و اگر خداوند طالع
کوکبی بود نحس و آن کوکب با خداوند هشتم بود و ماه از او باز گردد و بدرجه طالع
پیوندد خبر مرگ وی آید و هم چنین اگر باز گردد از آن ستاره که در هشتم یا چهارم است و
بخداوند نهم متصل شود یا بآن ستاره که در نهم است خبر مرگ آنکس در راه باشد
و اگر صاحب در چهارم راجع بود یا در هشتم راجع بود یا منصرف بود از صاحب
موت برجعت زنده باشد و اگر با این همه رجعتش بدرجه احتراق بود یا بدرجه
هبوط یا بدرجه نحس دلیل مرگ بود و اگر دلیل در تحت الشعاع بود و صاحب هشتم
شمس بود پس مرده باشد و اگر دلیل عطارد بود و از آفتاب بتمامی دور بود و
نحسی بد و بنگرد دلیل کند بر مرگ و هم چنین از زهره و سهم السعاده چون در هشتم
طالع بوند و نحسها با ایشان بنگرند این نیز هم دلیل مرگ بود و خداوند طالع و ماه
چون مقابل یکدیگر باشند و ستارگان سعد با ایشان ننگرند این نیز دلیل کند
بر مرگ در غریبی و اگر خداوند سهم السعاده زیر نور آفتاب بود یا میان دو نحس
بود آن نیز هم دلیل مرگ بود اگر ماه بتمام نور بود و مریخ در برج دهم وی بود و
ستارگان سعد بد و ناظر نباشند این نیز دلیل مرگ است و چون ماه در درجه
چهارم بود با مریخ و خداوند طالع ساقط بود و سعدین بوی ناظر نباشند
یعنی بماه آن نیز دلیل مرگ بود و عطارد چون مقابل ماه بود و ستارگان نحس
بد و ناظر نباشد یا با او باشد آن نیز دلیل مرگ است و بنگر اندر درجه قمر تا در درجه
هشتم و حمل کن و از طالع بعکس هر کجا برسد اگر حد نحسی بود یا از حد مقابله
نحسی بود یا برج نحسی بود آنکس مرده بود و هم چنین اگر خداوند مقابله این سهم

نحس بود یا نحسی بد و بنکرد دلیل مرک بود **فصل سوم** در معرفت انکه بچه سبب مرده بت
بنکو بخدا و بند طالع وماه تا کدام دلیل مرک بود اکر دلیل تحت الشعاع بود مرک وی
از کرمی بود و از درد دهان و اکر دلیل منحوس بود از زحل و زحل در مثلثات آتشی بود
از جای بلند افتاده بود و مرده و اکر در مثلثه خاکی بود از سودا بوده باشد و اکر
در مثلثه بادی بود یا در وسط السما از دیواری بلند یا از بلندی افتاده و مرده
و اکر در وتدی بود از اوتاد طالع هم از جای بلند افتاده و اکر در سرطان بود یا در حوت
وی از غرق شدن آب مرده و بنکر اکر زحل صاعد بود از قولنج مرده و اکر دلیل مریخ
منحوس بود در مثلثه آتشی بود دلیل کند که زیر پای ستوران مرده باشد یا دارو
خورده باشد و یا از کرمی و علت صفرا مرده باشد و اکر در مثلثه خاکی بود از بلندی
افتاده باشد و اکر در مثلثات جوزا بود از خون و صرع مرده و یرقان مرده باشد
یا او را بشمشیر کشته باشند و اکر مریخ در وسط السما بود بدار کرده باشند و اکر در برج
آبی بود در آب مرده بود یا آن چیزهای که در آب می باشند او را خورده باشند یا از آب
کرفتکی مرده بود و اکر هرد و نحس بر دلیل کرد آمده باشد از خون و ریم و تباهی
مرده باشد و اکر خدا و بند طالع محترق بود و ماه با مریخ بود مرک وی از سوختن
بود یا بریدن اندام و اکر ماه بمقابلهٔ آفتاب بود و تربیع مریخ یا مقارنهٔ او بود
و آفتاب با راس یا با ذنب بدانکه در جنک کاه کشته شده یا با مردمان بنیا و اکر آن
نحس که دلیل مرک بود در طالع بود مرک وی از بیماری بوده باشد و اکر در دوم
بود از جهت مال کشته بود و اکر در سوم بود از جهت اقربا یا از سفر نزدیک و دین
و دیانت مرده بود و در چهارم بجهت آبا و اجداد و ضیاع مرده بود و در پنجم جهت
طعام و شراب و عشق و لذت و فرزندان مرده بود و در ششم جهت بندکان

و بیماری و معالجت مرده بود و در هفتم جهت زن و انباز و خصم و در هشتم جهت زهر
دادن و میراث و مانند آن و در نهم جهت سفر و علم و دین و دیانت و در دهم جهت کار و
پیشه و عمل سلطان مرده بود و در یازدهم جهت دوستان و عاشقی و امید و مال سلطان
و در دوازدهم جهت ستوران و آزموده و دشمنان مرده بود و بدانکه هر وقتی که نحسی
بپیوندد بدلیل اتصال کاروی خود بین خویش بود و اکر دلیل بکوکبی نحس بپیوندد هلاک
وی بدست وی بود بیت استبا مرک و از اتصال و نظر نیز حکم کن **فصل چهارم** در
معرفت حال سائل از مرک خویش پرسد بنکر بخدا و بند هشتم یا آن ستاره که در وی
نحس بت اکر در وتد بود و قمر و خدا و بند طالع سوی این دو کوکب بپیوندد و شعاع
ستارکان سعد از وی دور باشد این کس بمیرد آن وقت که خداوند طالع بدرجهٔ نحس
رسد یا آن نحس بدرجهٔ خدا و بند طالع یا بدرجهٔ طالع رسد بتیر هم بمیرد و اکر آن نحس
در برج چهارم بود مرک وی پنهانی بود و اکر در وسط السما بود مرک وی آشکار بود
و اکر در هفتم بود مرک در غربت بود از سبب حرب یا زن و اکر در طالع بود داغ
کنداده بود یا آن بیماری میرد که از شکم مادر آورده ست و اکر زحل در وسط بود در
برج آبی و خدا و بند طالع در چهارم بود یا در برج هفتم در آب غرقه کردد و بمیرد و
اکر زحل صاعد بود مستسقی بود و اکر خدا و بند هشتم بمریخ باشد یا در وسط السما بود
مرک وی بر سر دار بود خاصه که در برج جوزا و اکر خدا و بند طالع در تحت الشعاع
بود و ماه بدرجهٔ طالع نکرد یا صاحب موت بدرجهٔ طالع نکرد یا شعاع نحس
بدرجهٔ طالع رسد این کس بمیرد و هم چنین طالع ساقط بود از وتد یا از مثلثات
چهارم منصرف بود و بصاحب هشتم متصل شود و ماه در این میان بنحسی متصل باشد
این کس بمیرد و اکر خدا و بند طالع در میان دو نحس بود و از آن دو نحس یکی خدا و بند هشتم

بود یا چهارم یا هفتم خاصه این نحس که پیش خداوند طالع بود و مراورا بود و دلیل مرگ
سائل بود و اگر آفتاب و ماه با راس و ذنب باشند خاصه طالع بتربیع ایشان بود یا خداوند
طالع با راس و ذنب بود و ماه و آفتاب بمقابله طالع باشند در دست غرق کشته شود
و این دلیلها آنگاه درست آید که سعدین از وی ساقط بود بنظر و بشعاع و بجسد
و اگر خداوند طالع بوتر خویش نزدیک بود مثل وی چون عمر پیری شده بود و
هم چنین نیز اگر خداوند چهارم بوتر خویش رسیده باشد مرگ وی بسختی زشت بود
خاصه که بنحسی پیوسته بود و اگر خداوند دوم کوکب نحس بود در وتد و خداوند
طالع از صاحب هشتم منصرف بود و بتربیع و مقابله خداوند دوم اتصال کند
و هم چنین اگر خداوند دوم بخداوند هشتم بپیوندد مرگ این مرد از گرسنگی بود خاصه
که آن نحس زحل باشد و هم چنین اگر خداوند طالع در برجهای ساقط بود و این برجها
که گفتم مرگ وی در بیغولها و کنجها بود بطبع آن برج و اگر برج آبی بود مرگ وی نزدیک
آب بود و اگر خداوند طالع از تربیع مریخ باز گردد و بمقابله زحل رود و قمر مریخ را
بود اورا بمغاکی اندر آید خاصه که در برج خاکی بود و اگر از مقابله زحل باز گردد
و بمقارنه مریخ بپیوندد و مریخ را بود اورا در آتش اندازند خاصه که فوق
الارض بود و ماه نیز در برج منقلب بود و سوی آن کوکب بپیوندد که در وسط بود
و آن کوکب خداوند هشتم بود یا کوکبی بود نحس اورا از دیوار فرو اندازند
اگر ماه در برج ذوجسدین بود اورا بمنجنیق یا مانند آن بآتش اندازند و این
دلیلها باندازه طبع حکم کن و اگر از آفتاب باز گردد و بمریخ بپیوندد یا بعکس
دلیل مرگ وی سوختن بود خاصه بنحسی بپیوندد و اگر از آفتاب باز گردد و بمقابله
زحل بپیوندد و یا از برج خاکی بآبی پیوندد یا از آبی بخاکی بپیوندد مرگ وی

از سرها بپیوندد و اگر این دو نحس بیک جای بوند و خداوند طالع میان این دو نحس بود
مرگ وی از حبس بود خاصه که در چهارم بود یا دوازدهم یا ششم و اگر نحس در برج سباع
بود و خداوند طالع زیر وی بود و ماه بتربیع کوکب بود یا مقابله در برج سباع بود
و شعاع کواکب سعد و نظر ایشان ساقط بود مرگ وی از سبب نخجیران بود خاصه که نحس
در برج اسد بود و اگر این دلائل که گفتم در برج آبی بود سبب مرگ وی حیوان آبی بود و
هم چنین اگر برج چهارم آبی بود نزدیک خانهای نمناک میرد و اگر با این دلائل که گفتم
ماه در حمل یا جوزا بود سائل سر بزنند خاصه که خداوند طالع با دبران بود یا کوکبی
که مانند دبرانست چون راس الغول و سحابی سرطان و این آنگاه درست بود که مریخ
در جوزا بود و ماه در حمل و اگر خداوند طالع در دوم بود یا ذنب یا ماه در عقرب
بود یا ذنب و عطارد را در این میان شهادت بود و سعدین از ایشان ساقط بوند یا
مریخ با ذنب بود و عطارد با وی یار بود یا خداوند طالع با ذنب بود این کس بزهر کشته
شود و اگر خداوند هشتم مریخ بود و یا از برج هشتم عقرب بود و ماه از زحل باز گشته باشد
و بمریخ بپیوندد و یا بعکس مریخ در هشتم بود و زحل بر وی مستعلی مرگ وی از عصابه بود
یا خویشتن را بکشد و اگر زحل در دوازدهم بود یا اجتماع کواکب روی بود و خداوند
طالع نیز در وی بود یا خداوند طالع در وی سوی کواکب بتربیع یا مقابله بپیوندد
خویشتن را خبه کند و هر دلیلی که در دوازدهم بود و بنحسی پیوسته بود این دلیل از سبب دشمن
بود یا خویشتن را خبه کند که ماه و آفتاب در او اجتماع کرده باشند و اگر خداوند طالع
در شرف خویش بود و سعدین هم بشعاع و هم بنظر از وی ساقط بود و نحس بخداوند
طالع پیوسته بود یا سوی درجه طالع رونده بود مرگ وی بربخت بود یا در دولت و
اگر در هبوط بود مرگش در ذل و خواری بود و اگر در مثلثه بود مرگش نیز در میان اهل بیت

خویش بود واگر که خانه خویش بود مرکس در شهر خویش یا در خانه خویش بود وهرکو کجی
دلیل مرا بود اگر در برج آتشی بود سبب مرا از گرمی و خشکی بود واگر در برج بادی بود سبب
از گرمی و تری باشد واگر در برج خاکی بود سبب از سردی و خشکی و مالیخولیا بود واگر
در برج آبی بود سبب سردی و تری بلغم بود واگر دلیل مرا مریخ بود و وی محترق باشد
بود مت ملک کشته شود وهم چنین اگر آفتاب در حمل بود با مریخ و زحل بتربیع ایشان بجز
ملک را بکشند **اما** مصنف گوید اگر قمر تحت الارض بود یا بکوکبی متصل باشد در تحت الارض
و قمر یا کوکبی منحوس باشد در مسئله مرا دلیل مرا بود واگر متصل فوق الارض بود مرا
نباشد واگر نیرین بنحسی مقارن باشد بی نظری از سعدین دلیل مرا بود وهم چنین اگر قمر
با مریخ بود در تحت الارض دلیل هلاک باشد واگر سهم السعاده با نحوس بود در ششم یا ثم
یاد وازدهم و سعود ساقط باشند از نظر و شعاع دلیل مرا بود و بنگر بخانه هشتم و صاحب
و صاحب طالع و اتصالشان بیکدیگر اگر اتصالشان بود یا خداوند هشتم در طالع بود یا خداوند
طالع در هشتم بود و سعود ساقط بودند از نظر و شعاع دلیل کند بر کوتاهی عمر وزندگانی
و صاحب در اوتاد بهست خاصه در دهم واگر اتصالشان نبود و صاحب هشتم در طالع بود
و یا صاحب طالع در هشتم بود بزیر نور آفتاب دلیل کوتاهی زندگانی بود و انجام عمر و اتصال
صاحب هشتم بصاحب طالع ناستوده هست خاصه که صاحب طالع راعن در پیش بود که بدو
خواهد پیوستن انکه دلیل کرید بر کمی بقای او و زودی فنا و انجام عمر واگر خداوند طالع
متصل شود با ستاره راجع این دلیل بر کمی عمر بود خاصه بنحسی یا بصاحب ثامن منحوس بود
یا در ثامن بود یا صاحب ثامن در طالع بود **اما** بطلمیوس گوید اگر مسئله اندوتن باشد
که کدام زنده است و کدام مرده طالع اول ازکن و بنگر بصاحب هر دو برج هر کدام از ایشان که
بصاحب هشتم برج خویش متصل باشد حکم کن بر مرگ او واگر اتصال نبود و نه اجتماع هرکدام

هرکدام که در خانه هشتم بوند از برج خویش یا صاحب هشتم وی در طالعش بود یا در طالع
و خداوند خانه مرگ بود دلیل کند بر مرگ انکس **فصل پنجم** در وصیت کردن که پایدار بود
یا نی بنگر بطالع و قمر اگر در برج منقلب بود آن وصیت پایدار نبود و زود از حال خویش
بازگردد و بدان وصیت کار نکنند و تباه تر انگاه بود که خداوند طالع و خداوند برج
قمر منحوس بود و بجای خویش ناظر نباشد اگر قمر بتربیع یا مقابله یا مقارنه مریخ بود
یا مریخ در اوتاد باشد دلیل کند بر بطلان وصیت و دروغ وی یا آن وصیت نامه را
ببرند واگر زهره ناظر بود وصیت نامه باطل شود انجمه زندگانی وصیت کننده
واگر طالع برج ثابت بود و صاحب طالع و قمر نیز هم در برج ثابت باشند و قمر متصل
سعدی بود و بطی السیر بود در برج ثابت آن وصیت پایدار بود و ثابت واگر طالع و قمر
وی سلیم باشند از نحسین و صعود در وی بود خاصه در برج ثابت و صاحب طالع
دافع سعدی باشد مقبل و وتد بود بجز دوم و هشتم دلیل کند بر بقای آن وصیت کنند
واگر صاحب طالع در هفتم بود یا در وتد الارض دلیل کند بر کمی بقا و ثبات وصیت
البرج التاسع من الطالع و ما فیه من المسائل فصل اول در معرفت دلائل اسباب
سفر اگر آن سفر پرسد طالع و صاحب طالع دلیل سائل هست و برج نهم و صاحب مریخ
دلیل سفر هست و هم چنین سهم السعاده و صاحب ساعت و خانه نهم و صاحب این دلیل
سفر هست و خانه نهم دلیل سفر و راه و ولیت و جایگاه قمر منزل ولیت و هفتم یا
صاحب هفتم و آن کوکب که در هفتم هست دلیل آن زمین هست که قصد آن کرده و
هم چنین سهم السعاده و خداوند ش دلیل مقصد هست و طالع و صاحب طالع و آن
کوکب که در طالع هست دلیل آن زمین است که در وی هست و برج دوم و صاحب دوم دلیل
در آمدنست و بیان معقصد و دهم و صاحب دهم تا انکوکب که در دهم هست دلیل

حاجتمند و بیت و چهارم و صاحب چهارم و انکوکبی که در چهارم است یا صاحب برج قمر دلیل عاقبت
کارها است و انکوکبی که قمر از وی منصرف است دلیلست بر آنچه بروی گذشته است از این
حادثه که نیت سفر کرد و سفر از چه جهت است و از چه سبب تدبیر سفر کرد و انکوکبی که
قمر بوی متصل است دلیل است بر آنجای که وی را پیش خواهد آمدن از سفر و وقت آمدن
وی از سفر از شمس بگیر و از مرتبات او و محل قرار شمس بنگر بدین مواضع
و دلیلان هر کجا سعد بینی ناظر سعدی یا شعاع او دلیل سعادت بود بدان
جایگاه و هر کجا نحسی بینی شعاع یا نظر تباهی و فساد بدان جایگاه بود **فصل**
دوم در معرفت انکه سفر تمام شود یا نه و چگونه بود بنیکی یا بدی اگر از حال
سفر پرسد بنگر صاحب طالع و قمر اگر در نهم باشد یا صاحب نهم متصل بود یا کوکبی
در نهم باشد متصل شود دلیل کند بر سفر ولیکن بر مراد دل سائل باشد اگر خواهد
رود و اگر نخواهد نه و اگر صاحب نهم در طالع بود یا کوکبی که در نهم بود متصل
شود بصاحب طالع یا کوکبی که در طالع بود متصل شود سفر بود ناخواهان خواست
سائل و اگر اتصال بمودت بود سفر بآسانی بود و اگر اتصال از عداوة بود این سفر
به دشواری و رنج شود و اگر مسعود و مقبول بود این سفر مبارک بود و اگر نحس
و غیر مقبول بود سفر بد بود و اگر دلیلان بیکدیگر متصل نباشند و کوکبی نور
نقل یا جمع کند یا رد کند میان این دو دلیل کند بر سفر و سبب انکوکب نافل و
جامع و رد النور بود و اگر صاحب طالع و صاحب تاسع بکوکبی گران متصل باشند
و انکوکب بخانه نهم یا بطالع ناظر بود دلیل سفر باشد و اگر صاحب طالع یا قمر بکوکبی
متصل شود در وتد سفر نکند و اگر هر دو دلیل بیکدیگر اتصال کنند و نحسی
در طالع بود و صاحب طالع منحوس کند یا صاحب تاسع را آن سفر بماند و نتواند رفتن

رفتن و باز ماندن از جهت انکوکب غریب بود و طبع برج وی و اگر صاحب طالع بصاحب نهم
متصل شود و باز بمقارنه یا تربیع یا مقابله یعنی اتصال کند شری یا بلائی پیش آید
بعد از آن سفر و بنگر که کدام صاحب برج است از طبع و گوهر آن برج شر پیش آید و
اگر صاحب نهم در وتد بود سفر سخت نزدیک بود و هم چنین اگر صاحب هفتم طالع ساقط
بود یا حق برج بود سفر نزدیک بود و اگر قمر تدبیر خویش بکوکبی دهد در نهم
یا نهم در موضع خویش قمر غریب بود دلیل کند بر زودی سفر و اگر قمر در وتد بود
بیرون رفتن سخت زود بود و اگر صاحب هفتم یا صاحب سوم در موضع غریب بود
هم سفر بود باتصال قمر بایشان و اگر صاحب طالع و صاحب نهم در اوتاد بود دلیل
تعویق سفر بود و اگر صاحب طالع زحل بود و زحل در خانه خویش بود یا در وتد
بود سفر نکند و اگر در وتد نبود سفر بود بعنا و دشواری و اگر اتصال و انصراف قمر
از مودت بود دلیل سفر بود و اگر اتصال و انصراف از تربیع و مقابله بود دلیل مقام
بود و اتصال قمر بزحل و زحل در وتد بود یا ساقط بود دلیل کند خاصه بتربیع
که سفر نکند و اتصال قمر با مریخ و مریخ بطالع ناظر دلیل سفر بود لیکن بشتاب و
هول و اگر اتصال مودت بود سفر زود بود و اگر دو کوکب بود از در خبر وسط السماء
بدکشته بخانه نهم و قوی باشد سفر دلیل نکند تا آنگاه که از طالع ایشان را خطی نبود
یا خود قمر بود یا مریخ یا صاحب ساعت یا صاحب سهم السعاده بود دلیل کند بر سفر
و اگر صاحب طالع یا صاحب هفتم مقارن صاحب رابع بود مقام بود و سفر نکند و هم
چنین اگر قمر در چهارم بود یا با صاحب چهارم مقارن بود یا صاحب طالع در رابع یا در وسط
السماء بود یا در نهم بود یا در هفتم سفر نکند و اگر در چهارم کوکبی باشد و انکوکب
در طالع نصیب بود سفر نکند تا مادام که انکوکب از آن برج تحویل نکند و اگر قمر

باکوکب راجع متصل باشد سفر تمام نشود تا انگاه که حصّا طالع شاهد شود و هم
وقتی که کوکب دلیل سفر راجع بود دلیل باز ماندن بود واکر مقیم قول بود باز
ماند واکر مقیم ثانی بود باز ماند و باز رفودرات شود و سفر کرده شود واکر برج طالع
ثابت بود و در وسط السما کوکبی بود دلیل کند بر سفر کار راست کند سفر او بر
ماند و چون حذا وند طالع راجع بود سفر باز ماند مکر که شهادت قر قوی تر بود
کر انگاه سفر کرده شود واکر صاحب نهم راجع بود سفر باز ماند یا بجای دیکر سفر کند یا الا
نمیدراه باز کورد تا انگاه که حصّا طالع را دلالتی دیکر افتد از جهت سفر که انگاه دلیل کند
بر سفر **فصل سوم** در معرفت خطر در سفر اکر پرسد که مراد این سفر خطری باشد یا نی
بنکو تصا طالع و صاحب نهم اکر در طالع کوکبی بود محوس یا کوکبی بود که حصّا طالع و
حصّا هفتم را مخوس کند تباهی و خطر و شر بود از طبیعت و جوهر انکوکب و از خانه
مثلا اکر انکوکب نحس کنند صاحب ششم بود بیماری بود واکر صاحب دوازدهم بود بند
و زندان بود واکر صاحب هشتم بود مرک بود واکر سعدی شعاع افکند باز راحت
یابد واکر صاحب دوازدهم و صاحب هشتم بود بیم و ترس بود از دزدان و دشمنان
واکر ان طالع ناظر بود بیم کشتن بود واکر از دوم ناظر بود مال برود هم چنین حکم کن تا
دوازده خانه واکر این کوکب نحس کننده صاحب طالع را پیش از اتصال صاحب نهم بود
بیش از بودن سفر عارضه پیش آید که باز ماند واکر پس از اتصال دلائل سفر بود این
تباهی در راه رسد واکر نحس در طالع بود مشغولی از جهة تن و جان بود واکر در
وسط السما بود از سلطان یا ان کار و پیشه بود واکر در هفتم بود دل مشغولی
در آن زمین بود که قصد آن کرده واکر در چهارم بود حالی پیش آید که نتواند بسفر
رفتن واکر هم چنین کوکبی بود دلیل طالع را اندلیل سفر قطع کند اکر کوکب سعد قاطع

قاطع بود باز ماندن سفر خیر و نیکوئی بود واکر نحس باشد باز ماندن سفر تباهی
و مخاطرکی بود و بنکر که انکوکب قاطع صاحب کدام برج است از طبع و جوهر آن برج کوی
چنانچه صفت کردم **فصل چهارم** در معرفت انکه خطر کجا واقع شود اکر پرسد که دل مشغولی
و خطر در راه بود یا در منزل یا در مقصد بنکر اکر نحسین از درجه طالع بود تا چهارم مخاطره
نخستین منزل بود تا انجا که روی نهاده است و از چهارم یا هفتم هم چنین مخاطره در راه بود
نزدیک مقصد واکر نحس از درجه هفتم تا درجه وسط السما بود مخاطره بوقت بازگشتن بود
از نخستین منزل که از مقصد بیرون آید واکر از درجه وسط السما بود تا درجه طالع مخاطره
بوقت بازگشتن بود چون بنزدیک شهر خویش رسد و هم چنین حکم کن از درجه صاحب طالع
تا بود درجه نخستین به نخستین منزل خطر بود و تا صد و هشتاد درجه بنزدیک مقصد بود
خطر بود و از صد و هشتاد درجه تا دویست و هفتاد درجه اکر نحسی بود خطر در بازگشتن بود
بمنزل اول از مقصد و تا تمامی دور بنزدیک شهر خویش خطر بود و هم چنین قیاس کن
از درجه ماه تا درجه نحسی که صفت کردم بهر بهری واکر بجای نحس سعدی بود دولت بیند
شادی و منفعت **امّا** مصنف کتاب کوید بنکر تا سفر چند فرسنکست بر دوازده برج قسمت
کن و ببین که هر برجی را چند فرسنک رسد اکر دلیل سفر نحسی فاسد شود بنکر که از درجه
طالع تا درجه آن نحس چند برج بود و چند فرسنک میشود بانجا که برسد مخاطره بجا
بود واکر سعدی بود بدان فرسنک که برسد سعادت و شادی و منفعت بیند و هم
چنین دلیل کیر از درجه صاحب طالع و از درجه قمر تا نیکی و بدی راه دانسته باشی سعد
و نحس واکر این نحس در حمل بود و مثلثات و آفت در کوهها برسد واکر در مثلثه خاکی
بود آفت در ردهها و کشت زارها و کوه پایها و خاک تودها برسد واکر در مثلثه بادی بود
آفت در رودها و بیابان و صحرا و درختستان برد واکر در مثلثه آبی بود آفت در آبها رسد بلاد

دریا یا ابهای مرغزارها واگر آن نحس در خانهٔ یا شرف خویش بود آفت بدانجایگاه رسد که
بآن منسوب است از کوکب نحس واگر بجای نحس سعد بود منفعت وخیر وشادی رسد و
بدترین نحس آن بود که ماه در طالع بود یا بدرجهٔ طالع نزدیک بود وبدتر آنگاه بود
که طالع عقرب بود که این کس در راه شکسته وهلاک شود وهیچ گونه کار وی رواج
نه پذیرد زیرا که نحسها که ذکر کرده شد گفته بود **فصل پنجم** در معرفت آنکه این مسافر از چه سبب
بیرون رود واورا چه پیش آید اگر ماه یا صاحب طالع بزحل یا بعطارد مقابل بود وقصد سفر
کرده واگر سعدین با صاحب نهم بود این مرد با مال بسیار بیرون رفته و بنگر حصهٔ طالع
وقمر هر کدام که قوی تر باشد دلیل وی است اگر دلیل از زحل منصرف باشد از قوم کم بخت رود
یا پنهان واگر از مریخ منصرف بود کم بخته باشد یا بخواهد کم بخت واگر از شمس منصرف بود از
سبب سلطان رفته واگر از زهره منصرف بود از جهة زنان رفته واگر از مشتری منصرف بود از
جهة علما ووزرا وقضاه بیرون رفته واگر از عطارد منصرف بود از جهة علم وتجارت وعمل
بیرون رفته واگر انصراف از نظر مودت بود از دوستی بیرون رفته باشد واگر از عداوت
بود بتعصب یا استهزا بیرون رفته واگر اتصال قبول بود بخوشنودی بیرون آمده واگر
غیر مقبول بود بناخوشنودی بیرون آمده واگر صاحب طالع یا ماه منصرف شود از کوکبی که
صاحب برج ماه است یا صاحب برج یا صاحب طالع از شهر واز خانهٔ خویش بیرون رفته بود و
هم چنین چون ماه از زهره باز گردد که صاحب شرف ماه است از شهر وانجایگاه عز وولد
خویش بیرون رفته وهم چنین اگر از آنکوکب باز گردد که در شرف ماه است یا در شرف
خداوند طالع از خان ومان خویش بیرون رفته واز نیکوئی بیرون رفته واگر ماه از
صاحب هبوط خویش منصرف شود یعنی مریخ یا کوکبی که در هبوط ماه بود یا در هبوط
خداوند طالع این کس از بلا ومحنت وآفت ونحوست بیرون رفته بود تمام کواکب را

را بر این قیاس حکم کن واگر ماه یا خداوند طالع از صاحب نهم ونیم منصرف باشد یا از کوکبی
که در این دو خانه بود یا از کوکبی راجع از نیمهٔ راه باز گشته باشد وپیوستن ماه وخداوند
طالع بکوکب راجع از نیمه راه باز گردد وباز بنگر که خداوند طالع یا ماه بکدام کوکب متصل
است بچه بخواهد بودن از وی حکم کن اگر آنکوکب در خانهٔ قمر بود یا در خانهٔ صاحب طالع یا در
شرف قمر یا در شرف صاحب طالع بگوی که بزمین وشهر خویش میرود یا بخانهٔ خویش واگر در
مثلثه باشد بجای که وقتی آنجا بوده باشد یا بدان جای ویرا معرفتی بود واگر بزحل متصل
باشد با مشایخ دهاقین بود سروکارش واگر با مشتری بود با وزرا وفقها وعلما باشد واگر
با مریخ بود صحبت یا کارش با لشکریان بود واگر با آفتاب متصل بود شغل وی با ملوک
بود واگر بزهره بود بزنان وبزازان بود واگر بعطارد بود بکتاب وعمال بود شغل وی
واگر آن کوکب متصل باو قمر یا صاحب طالع بوی متصل بود در خانه وشرف خویش بود
مسافر نزدیک اهل آن شهر رود ونزدیک ایشان معروف بود واگر در مثلثه بود غریب بود
لیکن متوطن آنجا باشد آنجا آنکس که مسافر نزد وی رود واگر در برج غریب بود وبرج
ثابت بود آنکس آنجا که برود متوطن گردد واگر برج منقلب بود آنکس که مسافر نزد وی رود
غریب بود وآمد شد دارد وآینده ورونده بود بهرجای واگر برج ذوجسدین بود
نه وجای باشنده بود واگر راجع بود آنجا متوطن نشود واز آنجا باز گردد واگر مستقیم
بود پایدار بود واگر در وتد بود معروف بود واگر ساقط بود مجهول باشد واگر در وسط
السما بود سلطان بود واگر در دوازدهم یا ششم بود از نزدیکان وفرومایگان بود و
هم چنین حکم کن از شخصی که مسافر نزد او میرود از نده خانه تا آنکدام قوم است
اگر بدلیل مقصود صاحب برجش ناظر بود در آن شهر معروف بود واگر ناظر نبود مجهول
بود واگر بنظر مودت بود در آن شهر محمود بود واگر بنظر عداوت بود مذموم باشد

واکر بنظر مقابله بود دشمن وکینه وخلاف وخصومت ومنازعت بود واکر بمقارنه بود
همیشه ستم کننده بود که حقهای مردمان غصب کند وهم چنین حکم کن هر کاری را از اتصالات

وانفصالات **فصل ششم** در معرفت انکه درین سفر خیر ونیکوئی یا بد یابی وچکونه بود
نیکو اکر کوکبی سعد صاحب طالع یا صاحب طنم یا صاحب تیم یا ماه را مسعود کند یا در طالع یا
در نهم بود یا بدین مواضع ناظر باشد از نظر سعادت ومودة وقبول دلیل سعادت بود
وخیر وشادی ونیکوئی اکر تمام دلائل مسعود بود سعادت بزرك بود واکر بعضی دلائل
مسعود بود هم نیکوئی وسعادت بود وهم چنین قیاس کن از نحسین واز دوازده برج
وانانرباع فلك وانماه وانطالع وانظر سعدین از زهره ومشتری وشمس وسهم
السعاده تا نظرشان بطالع وبصاحب طالع وبماه وبخانه نهم وبصاحب نهم چکونه بود
از ایشان حکم کن بر نیکوئی ومنفعت ودولت وشادی واقبال خاصه از اتصال قوی

ومسعود **فصل هفتم** در معرفت انکه مردی بشهری در آید وبپرسد که من چند کاه درین
شهرها نم نیکو بدان ساعت که در آید اکر صاحب ثانی در طالع راجع بود دلیل کند بر زود باز
کشتن بی قضای حاجت وهیچ چیزی او را نبود واکر در مقام اول بود دیر ماند وباز
کردد بی قضای حاجت واکر در مقام ثانی بود باز کردد میان زودی ودیری وحاجتش
بر آید پیش ان نومیدی واکر صاحب ثانی در طالع بود ومنحوس نبود ونه راجع ونه
محترق بود ان سفر درست باشد با قضاء حاجت وهم چنین اکر در دهم بود یا در یازدهم
واکر صاحب دوم در هفتم بود درین سفر او را خصومت ومنازعت بود واکر در
هشتم بود یا سوم دران زمین قرار نکند بجای دیکر سفر کند واکر در چهارم بود ونحسی
بوی ناظر بود یا با وی بود اخرین سفری باشد او را یا بیم مرکش بود دران کاه
وهیچ کونه باز کشتن نبود او را واکر صاحب ثانی با قمر بود مجتمع یا ناظر بود یا بعطارد

یا بعطارد ناظر بود ویا مقارن وبا زمریخ بوی ناظر بود جراحتی یا شکستکی یا مکروهی
بوی پیش آید واکر با این همه قمر در چهارم بود بمیرد ازان واکر در وتد دیکری بود ازان شکستکی
وشکستکی نیکو شود لیکن اثر وی بماند واکر قمر ومریخ بعمر ناظر بود بی نظری از سعدین
جراحت رسد بر طبع وجوهر ان برج که در وبیت اکر سعدین ناظر باشند راحت بیند
آید وان جراحت وبیماری بد ورد وبه شود واکر سعدی ناظر نباشد دران جراحت
بمیرد **فصل ح** در دانستن عاقبت کار مسافر دران سفر بنکر برابع وبصاحب رابع و
بصاحب برج قمر هر کدام قوی تر بود وشهادت بیشتر دلیل وبیت وهر دلیل که قوی بود
وشهادت دارد ومقبول ومسعود در جایکاه نیکو بود دلیل کند بر سلامتی ونیکی
عاقبت سفر بر جوهر وطبع ان خانه واکر این باشد بد بود **اما** بطلمیوس کوید بنکر
بتاسیثیا قمر اکر سعدی در وی بود یا شعاع سعدی دلیل کند بر خیر وخوبی وسلامت
ومنفعت عاقبت واکر نحسی در وی بود یا شعاع نحسی شر وبلا ومضرت بود **فصل**
ط در معرفت وقت باز آمدن مسافر از سفر بنکر به نیرین اکر در وقت منزل یا بوقت
سفر سعدین بوی ناظر باشند انجایکاه خوب هر دو سعد مستقیم باشد دلیل کند
بر سلامتی مسافر وزود باز کشتن وهم چنین نیز از شمس قیاس کن بروز واکر مشتری
بوی ناظر بود چنان بود واکر به نیرین نحسین ناظر باشند دلیل کند بر کرانی ودرازی
سفر ودیر ماندن واکر صاحب طالع در چهارم بود ونحسی بوی ناظر بود وی هلاك
شود دران سفر واکر بتربیع ومقابله نحسی بود بی نظری از سعدها یکی از نحسین متصل
بود ونحسی دیکر بوی ناظر بود از تربیع دلیل کند بر دشواری باز آمدن وشاید که باز
نکردد زیرا که این دلیل کند بر بلا ومضرت خاصه که مشتری بوی ناظر نبود واکر هر دو
نحس در یك برج باشد با قمر ازان شر کمتر نتواند کردن مشتری وهر وقتی که با بتدا

سفر یا بوقت مثلا سعدین به نیرین ناظر باشند دلیل کند بر آسانی و بازگشتن بقضا
حاجت بزودی و هر وقتی که نیرین بطالع ناظر باشند هر دو یا یکی دلیل کند بزودی باز
آمدن مسافر و اگر ناظر نباشند دیرتر آید و بنگر هر دو تربیع شمس و مقابله وی
اگر زهره یا مشتری در این مواضع بود دلیل باز آمدن باشد بصلاح عاقبت و اگر نحسی
در این مواضع بود دیر باز آید و آمدن از آن جایگاه بود که آن نحس از آن موضع بیرون آید یا
سعدی بدان موضع رسد که با ابتدا مثلا یا بوقت سفر نحس اغا بود و با این همه اگر قمر
بتربیع یا مقابله اغا رسد که در ابتدا سفر یا وقت مثلا اغا بود بنظر سعدی دلیل کند
بر بازگشتن اما معرفت انکه مسافر بشب بیرون آمد یا بروز بنگر اگر دلیل و برج دلیل و طالع
و صاحب طالع برج و کوکب لیلی بود بشب بیرون آمده و اگر روزی بود بروز اما معرفت
انکه کدام ساعت بیرون آمده بنگر حصه طالع که از ساعت او در کدام ساعت است و بر آن
روز که بیرون آمده بساعت آن کوکب بیرون آمده باشد اما معرفت انکه کدام روز بیرون
آمده است بنگر حصه صاحب شمس بروز مثلا بدو را آن کوکب سفر کرده باشد و بنگر حصه طالع اگر
با اول برج بود با اول روز بیرون آمده و اگر باخر برج بود باخر روز بیرون آمده اما
یعقوب کندی گوید بنگر حصه سابع و درجات طالع هفتم بدین مقام کردن مسافر
در آن شهر که رفته است اگر برج ثابت بود دیر ماند و اگر ذو جسدین بود از آن سفر بسفر دیگر
رود و اگر منقلب بود زود باز آید از آنجای و هرگاه که دلیل سفر راجع بود یا متصل شود
حصه سابع و صاحب سابع راجع بود یا قمر بکوکب راجع متصل بود دلیل کند بر انکه مسافر را
در سفر نقصان افتد و از نیمه راه باز گردد یا پیش از انکه بمقصود رسد یا پشیمان شود و
سفر نکند و اگر انکوکبه دلیل باز نماندن بود سعد باشد دلیل کند بر انکه باز نماندن خیر
و سلامت و منفعت بود و اگر نحس باشد خلاف این بود بر طبع کوکب نحس و برج وی

وی و اگر صاحب سابع سعد بود و حصه طالع را قبول کند دلیل کند بر انکه خیر و منفعت یابد
از آن شهر که قصد کرده و اگر غیر این بود هیچ منفعت نبود و بنگر بخانه نهم اگر برج ذو جسدین
بود آن سفر دو سفر شود خاصه که صاحب تاسع در مائل وتد بود و اگر ساقط بود پیش
از آن سفری دیگر مانند این کرده اما مصنف کتاب گوید اگر قمر در طالع بود و نحس در
خانه سفر باشد با ابتداء سفر یا بوقت مثلا دیر ماند در سفر آن سفر محنت مبارک نبود
اگر خداوند ثانی در سابع سفر آرد و خداوند ثانی در خانه سفر سفر تمام نشود و بجای دیگر
افتد و اگر قمر در دوازدهم بود سفر کردن بد بود و شدت و سختی بیند و خداوند قمر در
دوازدهم بود هم بد باشد و قمر در طالع هم سفر آرد و سفر بد باشد و چون منحوس بود
بیماری آرد و در سفر و اگر قمر در طالع بود و مریخ در رابع و بیکدیگر متصل باشند با اول
منزل دزدان پیش آیند و پشیمانی و بیم هلاک بود و خداوند طالع در طالع یا در دیگر وتدها
سفر نکند و اگر برج ثابت بود هم چنین و قمر در وتد سفر نکند و اگر خداوند طالع با قمر بکوکبی
متصل باشد که بوتد بود سفر نکند و اگر صاحب ثانی فوق الارض بود و مسعود و بکوکبی
ناظر بود و منصرف از نحوس و متصل بود بسعود یا سعدین در وتد باشد سفر کردن بسخت
مبارک و مسعود بود و اگر شمس بتربیع نحسها بود یا بمقابله آن باز آمدن از سفر محنت دیر
باشد و اگر بتربیع و مقابله سعدها بود باز آمدن سخت زود بود و هم چنین اگر قمر بتربیع
و مقابله بنگر و جواب کن باز آمدن شهر صاحب ثانی و سفر کردن صاحب سابع و اگر
منحوس بود یا محترق یا هابط یا بهبوط یا راجع بود یا از سعدین باز گشته و بنحسین پیوسته
سفر و دخول در آن البته البته و هر وقتی که سعدی در وسط السما بود یا در طالع
مقبول بود بشهر خویش بودن بهتر بود و اگر سعد در هفتم بود سفر کردن خوبتر بود
و اگر سعد در تاسع بود سفر و راه رفتن مبارک بود و اگر قمر از نحسی بازگشته بود سفر

بود واگر آن سعدی بازگشته بود بودن بهتر بود واگر سعدی صاحب طالع بود بودن بهتر بود
واگر سعدی صاحب سابع بود رفتن بهتر بود وزحل و مشتری و شمس هر یکی در خانه سفر
تدبیر سفر آرد چون مشرقی باشد زود باز آید و چون مغربی بود تدبیر ماند و در باب
سفر جایگاه شرور و بلا و احکام هست اگر صاحبش نحس بود یا کوکبی نحس در وی بود و اگر کوکب
عطارد است چون منحوس بود که در تحت الشعاع بود و صاحب وم در احکام بود و نحسی
بد و ناظر بود یا با وی بود بیم بود که در سفر بمیرد و اگر قمر با خداوند ثانی بود یا عطارد
یا مریخ بود یا بد و نظر کند در سفر او را جراحت رسد و غم و محنت و اگر قمر در وتد بود
و منحوس در آن سفر بمیرد و باز نیاید و اگر خانه دهم ستوده خانه سفر افتد این مسافر بکار
رود کارکنان تا مقصد و اگر خانه نهم بهم افتد کارهای بجای ماند و چون سلطان
کسی را از شهر بیرون کند و پرسد که حال وی چگونه بود بنگر به برج دوم بوقت ورود سوال
یا بوقت شخوص اگر نحسی در وی بود و غریب بود بگو پس از بیرون رفتنش تباهی و فنا
بیند و اگر آن نحس مریخ بود منازعت و خصومت و قتال افتد یا با آتش سوزد و اگر زحل
بود از دزدان و غرق آب و بجای بیم بود و اگر آن نحس مقبول بود هیچ زیان نکند و اگر
در هبوط بود سخت بد بود و تباه تر آنگاه بود که نیز راجع بود و اگر بجای نحس سعدی
بود سلامتی و خیر و خوبی بود و هم چنین صفت کن از برج و شرف و مثلثه که باز آید
و نیکوئی یا بد و اگر بکوکبی راجع اتصال کند یا صاحب دوم بطالع آید باز آید اگر مسعود
بود یا مقبول نیکوئی و منفعت یابد و اگر غیر این بود تباهی باشد **فصل دهم** در معرفت
حال غائبان و دلائل و اسباب آن چون ضمیر سائل از غائب بود بنگر بطالع و صاحب وی
و اگر برادرش پرسد از سوم و از صاحبش بنگر و اگر از پدر پرسد از چهارم و اگر از فرزند
بد پرسد از پنجم و اگر از سلطان پرسد از صاحب وسط السما بنگر و با این همه احوال این برج

را با دلیل طالع و قمر مزاج ده و یار کن و حکم کن آمیخته و حال عاقبت را از چهارم و صاحبش
و قمر با برج قمر بنگر **فصل یا** در معرفت حال غائبان نیکوئی و بدی بنگر بدلیل غائب اگر از کوکبی
سعد منصرف باشد نیکوئی بود و اگر از سعد صاحب ثانی بود یا در ثانی بود با وی مالی
باشد خاصه که سهم السعاده و خداوندش با وی متصل باشد و اگر صاحب سوم بود
یا در سوم خویشان و بندی و پیوند کرده باشد و اگر صاحب چهارم بود یا در چهارم سرای
و ضیعت و عقار ساخته باشد هم چنین تا دوازده خانه حکم کن و اگر از کوکب نحسی باز گشته
بود زیان و مضرت و رنج و تعب دیده باشد و بنگر که صاحب کدام برج است و در کدام
موضع است بر جوهر و طبع آن خانه حکم کن و اگر دلیل در هبوط بود حبس بود و بند و
زندان و اگر در تحت الشعاع بود و شمس صاحب رابع بود یا صاحب وسط السما از غائب
بلا و غم و حبس بیند و اگر انفصال و انصراف شود بنگر که دلیل در کدام برج است بر طبع
آن برج حکم کن اگر مقبول و مسعود بود خیر و صلاح و منفعت بود و اگر منحوس و غیر
مقبول بود غم و محنت و ذل بود و اگر در دوم بود مال کسب کرده بود و اگر منحوس بود مال
تباه کرده بود و در ششم بیماری بود و چون مسعود بود بندگان و حیوان خریده
بود و اگر در هفتم بود تزویج بود و اگر در دهم بود عمل گرفته بود و چون مسعود
بود خیر بود و منحوس زیان و مضرت بود و اگر دلیل غائب در برج منقلب بود تدبیر
باز آمدن زود کند و اگر برج ثابت بود تدبیر باز آمدنش بود یا دیر آید یا بدان نظر و
سرعت و انتظار و اگر در برج ذو جسدین بود میانه زودی و دیری باز آید و اگر قمر در
وتد بود مقیم باشد و در زائل وتد زود باز آمدن ابتدا باشد و در ساقط زود
با نیاید آنگاه که این برجها فوق الارض بود چون تحت الارض شود بیاید و هم چنین
قیاس کن از برج هفتم و از صاحب وی و از بیرون از آن زمین **فصل یب** در معرفت

انکه این غایب بروز آید یا بشب بنکر بقمر و بدلیل غایب هر کدام قوی تر باشد وی دلیل بود
اکر دلیل را انصراف از کوکبی لیلی بود بشب بیرون آمده بود و اکر از کوکبی نهاری بود انصراف
دلیل بیرون آمدنش بروز بود و بنکر که دلیل غایب باول برج است یا بمیانه یا باخر اکر باول
برج بود باول روز بیرون آمده بود و اکر بوجه دوم بود بمیانه روز بیرون آمده و اکر
بوجه سوم بود باخر روز و اکر دلیل مثنی بود از دو حکم کن و اکر پرسد که غایب زنده است
یا مرده بنکر بدلیل و از وی حکم کن چنانکه در خانه هشتم کفتیم اکر پرسد که تن درست آید
یا بیمار بنکر بدلیل غایب و چنانچه در خانه ششم در باب بیمار کفتم حکم کن **فصل یج** در معرفت
انکه این غایب آنجا مقام کند یا بجای دیکر نقل کند بنکر بدلیل غایب و قمر هر کدام از
ایشان که اولیتر باشد بدلالت از آن حکم کن اکر در حظوظ خویش باشد یا در برج ثابت
اکر چنان باشد و از آن برج که هست تحویل کند ببرجی که وی را حظوظ باشد این غایب از
آنجای بجای دیکر رود که وی را بدان جای معرفت بود و اکر ببرجی رود که وی را از آنجا هیچ حظ
و شهادت نبود این غایب از آنجای بجای رود که وی را بآنجا معرفت نباشد و همچنین
اکر دلیل غایب با صاحب طالع در برج ذو جسدین بود دلیل کند بر انتقال کردن غایب
از شهر بشهری و همچنین اکر دلیل از برج تحویل کند و همچنین اکر دلیل غایب در هفتم
بود با اتصال دلیل کند بر دور افتادن از آن سفر بسفری دیکر و همچنین اکر دلیل غایب
بصاحب تاسع بود اتصال کند غایب را سفری پدید آید از آنجای بجای دیکر و اکر دلیل غایب
و قمر در اوتاد بود خاصه در چهارم و هفتم غایب مقیم باشد در آن شهر که باشد و اکر
زایل بود بهر جائی کردنده باشد بهیچ جای قرار نتواند کرد الا قمر چون متصل بود بکوکبی
در برج ذو جسدین که این غایب از آن شهر بیرون آمدنی باشد بشهری دیکر و اکر قمر در
وتد بود با آخر وتد و از نحسی باز کردد و بسعدی بپیوندد این غایب بجای دیکر رود است

است نبودی و اکر نحسی متصل بود دل مشغولی و مکروهی بود و اکر آن نحس زحل بود بند
و زندان باشد **فصل یب** در معرفت آنکه این غایب بکدام ناحیت است بنکر بدلیل و بقمر اکر
دلیل غایب در ربع شرقی بود بمشرق باشد و اکر در ربع جنوبی بود بجنوب و در ربع
غربی بمغرب و در ربع شمالی بشمال و همچنین از قمر قیاس کیر و با وی یار کن و بنکر بدلیل
که از آفتاب بکدام ناحیت است از تشریق و تغریب و از عرض شمالی و جنوبی و برج واقع
فلان و همچنین بنکر از قمر بهر کدام جهت که شهادت بیشتر بود بدان ناحیت باشد غایب
و این باب را نیک متفحص کن بهر کدام ناحیت که دلیل بود و قمر با وی موافق بطول یا بعرض
یا بمزاج یا بربع هم بدان ناحیت بود **فصل یه** در معرفت آنکه این غایب باز آید یا نه دیر آید
یا زود بنکر اکر سؤال از پدر بود یا از فرزند یا از زن یا از برادران یا از سلطان بنکر بدلیل
غایب و دلیل سائل اکر میان ایشان اتصال بود یا نقل النور یا جمع النور یا رد النور دلیل
کند بر آمدن غایب از سفر و اکر غایب منسوب نباشد بسائل و یا ضمیر سائل از نقل احوال
غایب بود بنکر بطالع و حصه او و قمر اکر صاحب طالع یا قمر در طالع بود یا در وسط السما
و یا نه بنکر بکوکبی که در وسط السما بود یا در طالع دلیل کند بر آمدن غایب خاصه
که کوکب صاحب وسط السما بود و اکر در طالع کوکبی بود که حصه وسط السما متصل
شود دلیل کند بر آمدن غایب لیکن دیرتر و اکر صاحب طالع در هفتم بود یا در چهارم
دلیل کند بر دیر ماندن و مقام کردن و اکر صاحب طالع در هفتم یا در چهارم بکوکبی اتصال کند که
در طالع بود یا وسط السما یا قمر بکوکبی اتصال کند در طالع یا در دهم دلیل کند بر آمدن غایب
مکر که قابل نه بیند قمر منحوس بود و قمر را قبول نکند آنکاه دلیل دیر ماندن بود و اکر دلیل
صاحب سفر در تحت الشعاع بود یا بنحسین یا بتربیع نحسین بود در برج ثابت مرک غایب
هم در آن زمین بود مکر که سعدی قوی ناظر باشد از تربیع آن بیم را بشکند و امید قوی

بود و اکر حصة طالع در طالع بود یا نزدیک طالع دلیل کند بر آمدن غایب بزودی و اکر در هفتم
بود دیر ماند تا انکاه که در وسط السما یا در طالع و اکر صاحب طالع ساقط بود و متصل باشد
بنیکوکبی که در وتد بود دلیل کند بدیر ماندن غایب و اکر قمر از کوکبی منصرف شود که در حد صاحب
طالع بود و بکوکبی متصل کردد که در درجات طالع بود دلیل کند بر آمدن غایب و اکر قمر منصرف
بود و بکوکبی اتصال کند از درجات طالع و آن کوکب در وسط السما بود دلیل کند بر آمدن غایب
و اکر اتصال قمر بکوکبی بود راجع غایب باز نیاید و اکر مقیم اول بود در تدبیر آمدن بود و
اکر در مقیم ثانی بود آنجا مقیم شود لیکن تدبیر سفر افتدش و اکر قمر و حصة ساعت در چهارم طالع
بوند و صاحب طالع در طالع بود دلیل کند بر آمدن غایب و حصة طالع اکر مقبول بود دلیل
کند بر آمدن غایب و قمر چون مقبول بود و حصة طالع در وتد دلیل کند بر آمدن غایب و حصة
طالع اکر راجع بود در دوم و یازدهم بنکر اکر برجعتش بدرجه طالع یا بوسط السما رسد
غایب باز آید کوفته یا بیم زده و اکر در طالع بود یا در وسط السما راجع بود یا مقیم
بنکر اکر برجعتش از طالع یا از دهم بیرون آید پس از آنکه تدبیر آمدن کرده باشد آنجا مقیم
کردد و باز نیاید و اکر بیرون نیاید نه از طالع و نه از دهم دیر ماند و آخر باز آید و اکر
حصة طالع اتصال نبود متحیر باشد بآمدن و ماندن و اکر در وتد بود و در برج خویش یا
شرف خویش زود باز آید در آن روز یا روز دیکر و اکر در دهم بود آمدنی بود و اکر در یازدهم
بود نزدیک رسیده باشد بآمدن یا روی بتاب آمدن بود و اکر در دوازدهم بود آمدن نبود که
و در سوم دلیل آمدن بود و در پنجم باز کردد از آنجا که بوده است و پس تر رود و در ششم
شود و در ششم آمدن نبود بیماری و غم بودش و در هفتم نامه فرستد آمدن نبود
لیکن جای دور تر رود و در هشتم چنان اندیشد که تا مرکز هرکز باز نیاید و اکر در
دوازدهم بود و طالع خواهد آمدن آمدن غایب زود بود و اکر صاحب طالع بقمر

با قمر متصل شود بکوکبی راجع یا صاحب طالع راجع بود و بطالع ناظر دلیل کند بر آمدن غایب
و اکر صاحب طالع منحوس بود دلیل کند بر دشواری آمدن غایب و درازی و اکر قمر از حصة
هفتم یا صاحب چهارم یا صاحب نهم و سوم منصرف شود و بحصة طالع اتصال کند دلیل
کند بر آمدن غایب بزودی و اکر صاحب برج قمر منحوس بود دلیل کند بر تعویق و دیر
ماندن در سفر و هر وقتی که سعدی در طالع بود دلیل کند بر سلامتی غایب و امید
آمدن وی بود و اکر نحسی در طالع بود دلیل کند بر درازی روزکار وی آنجا که هست
و بوقت میل شود از آمدن وی و هم آنجا تباه شود خاصة که آن نحس صاحب هشتم بود
و مصنف کتاب کوید بنکر بدلیل یا بقمر هر کدام از ایشان که شاهدتر بود و اکر بشرف
یا ببرج خویش تحویل کند و چنانکه فوق الارض بود و از ساقط بوتد رود دلیل کند
بر آمدن غایب و اکر دلیل در چهارم بود یا در هفتم یا بکوکبی که در این مواضع بود اتصال
کند یا حذاء و نداین دو برج در وتد باشد دلیل کند که غایب باز نیاید و حذاء وند آن
اوتاد چون در خانهای نیکو یکی باشد باز نیاید و اکر حذاء و ندد دوم در چهارم بود در آن
سفر بمیرد اما بدانکه از درجه طالع تا درجه چهارم راه سفر است رونده و نکه بود اکر سفر
نزدیک چهارم مقصد بود یا نیمه راه بود راست و از درجه چهارم تا هفتم از نیمه راه سوی
آن راه باشد و هفتم مقصد بود و از درجه هفتم تا درجه وسط السما راه باز کشتن
بود از سفر و بخانه آمدن و از درجه وسط تا درجه طالع از نیمه راه سوی خانه بود
و اکر دلیل را اتصال بیشتر در ربع دوم بود یا خود در ربع دوم بود در تدبیر آمدن
آمدن بود و اکر در نهم بود که بدرجه وسط السما خواهد رسیدن در راه بود و اکر
در وسط السما بود و نزدیک طالع بود و حصة طالع در وتد بود خاصة فوق الارض با قمر
آن روز که بدرجه وسط باشد آن روز در رسد و آن درجه وسط السما طالع بود

بروز یا ساعت بساعت امید آمدن ورسیدن باشد واکر صاحب ساعت یا ماه در ربع
بود آمدن وی را در یک روز بود یا ساعتی واکر برج منقلب بود آمدن وی بساعت کشد بود و
اکر دلیل ماه بود بکیر از درجهٔ ماه تا درجهٔ طالع هر هیزده را این روز کیر یا این ساعت واکر دلیل
صاحب طالع بود بنکر که سیر یکشبانروز وی چند است بکو از درجهٔ دلیل تا درجهٔ طالع چند درجه است
باندازه سیر دلیل هر یکی روزی بود یا ساعتی چنانکه از ماه کفتم اکر برج منقلب بود ساعات
بود واکر برج ذوجسدین بود روز بود واکر ثابت بود ماه باشد واکر دلیل در ربع دوم
بود برج منقلب روز بود وذوجسدین ماه بود وثابت سال (اما) بعضی حکما کویند بنکر بخداوند
طالع اکر در برج منقلب بود غایب باز آید واکر بخداوند خانه خویش بکردد باز آید واکر ماه
از مریخ منصرف بود بشتاب آید واکر از زحل منصرف بود شکسته ورنج کشیده باز آید واکر
خداوند طالع یا ماه از کوکب مستقیم منصرف بود وبکوکبی راجع اتصال کند یا بعکس باز آید
بزودی زود واکر از کوکبی باز کردد وبصاحب برج خویش اتصال کند باز آید واکر برج [illegible]
منقلب بود یا زایل وتد بود غائب از آنجا که هست تحویل کند وهم چنین اکر برج هفتم منقلب بود
در آن شهر که بود درنک نکند واکر ماه یا صاحب طالع از کوکبی منصرف شود از تحت الارض و
بکوکبی متصل شود بفوق الارض غائب باز آید واکر در سوم یا در نهم بود یا خداوند این
دو برج اتصال کند غائب در راه باشد بآمدن واکر آن ستاره که در نهم بود صاحب طالع یا صاحب
سابع یا صاحب ثانی عشر بود غایب در راه بماند ونتواند آمدن واکر صاحب دوازدهم بود
از سبب زندان یا از سبب بیماری مانده باشد واکر صاحب هفتم بود ماندن وی از سبب ایشان
بان بود که آنجا بوده است واکر صاحب دهم بود از جهت سلطان بود یا از جهت شغل وکار دهم
چنین از دوازده خانه بدین قیاس حکم (فصل) طالع با آن برج که دلیل در وی است اکر لیلی بود
بشب آید واکر نهاری بود بروز واکر خواهی که بدانی که بکدام روز آید بنکر که آفتاب در حد

حال کدام کوکب است خداوند بخت دلیل از روز بهت یعنی بروز انکو کب آید (فصل) اکر صاحب نهم زحل
بود سفر وی دور بود وبا رنج واکر مشتری بود سفر وی در طلب علم ودین وپارسایی بود
واکر مریخ بود از قبیل حیوان یا دزدی ولشکرکشی بود وبدین در فاحش بود واکر شمس بود
سفر وی از قبیل سلطان بود واکر زهره بود سفر وی از قبیل طرب وشادی وزنان بود
واکر عطارد بود سفر وی از قبیل آموختن وتجارت بود واکر ماه بود از قبیل جاسوسی بود
واکر خداوند نهم مستقیم بود هر چه اندیشد صواب آید (فصل یو) در آمدن نامه وخبر که
کی خواهد آمدن هر وقتی که عطارد از دلیل غایب منصرف شود وبدلیل طالع پیوندد
کوید نامه وخبر آید واکر قمر از عطارد منصرف شود وبصاحب طالع متصل کردد نامه وخبر
آید وهر وقتی که عطارد بدرجهٔ طالع رسد خبر ونامه آید وهر وقتی که عطارد بدرجهٔ
آید وبطالع ناظر شود نامه آید (فصل یز) در معرفت حال عاقبت غائب بنکر عاقبت کار غائب
از حمیام واز صاحبش اکر شمس یا عطارد یا قمر موافقت کند زود باز آید واکر سعدی
حمیام بود یا مستقیم بود ونظر کند زود باز آید واکر حمیام خانه زحل بود دیر ودراز ماند
واکر خانه مشتری بود کمتر از زحل باشد بدرازی ودیری وهمچنین دوازده برج را
باندازه سیر صاحبش حکم کن وبنکر نیز اکر کوکبی در حمیام بود اکر آن زحل بود هرکز باز
نیاید اکر صاحب حمیام بود وراجع بود هرکز باز نیاید وبنکر بصاحب هفتم اکر زحل بود
بمیرد یا بکیا باشد واکر مشتری بود سلامت وتن درست بود هم چنین از هفت کوکب
سرعت وبنظائر مقام غائب وباندازه سعد ونحس ونیکی وبدی حکم کن (فصل یح)
در معرفت وقت آمدن غائب بنکر بهفتم اکر از این پنج کوکب یکی در وی بود یا بوی ناظر
بود از تربیع بیرون آمدن غائب نزدیک بود که آن کوکب راجع شود واکر اندر وی قمر در
برج منقلب بود کارش شکسته شود ومقیم شود واکر بجده یا ثابت بود بیهوده

آید و سفرش بتمام شود سعادت شمس از تربیع مشتری دلیل کند بر آمدن غایب هر وقتی که
آفتاب از مربعی تحویل کند در آن روز غایب را نیز تحویل افتد مگر که نحسی ناظر باشد کار
شکسته شود کارش و هم چنین شهادت خواه از سهم الغیب و از صاحب مثلثه برجش اگر تربیع
یا ناظر بود از وقت آمدن غایب بود هر درجه از طالع از برج روزی بود یا ساعتی یا
ماهی یا سالی اما مصنف کتاب گوید بنگر بدلیل غایب و بدلیل طالع اگر آمدن غایب
از جهت اتصال بود هر درجه که میان ایشان بود سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی بود اگر
قبل دخول دلیل بود به بروج بنگر از درجه دلیل تا درجه خانه اگر از قبیل رجوع بود بگیر از
درجه دلیل تا درجه رجعت هر چه بیاید از درجات هر درجه روزی یا ساعتی یا ماهی
یا سالی بود و این در صدر کتاب مفاتیح القضا بیرون آوردم اما بطلمیوس گوید اگر شمس
با سعدی بود یا بتربیع یا بمقابله سعدی بود یا منصرف باشد از سعدی دلیل کند بر باز
گشتن غایب خاصه که در برج منقلب بود و بنگر بسهم السعاده اگر با سعدی بود یا بتربیع
یا بمقابله سعدی بود و صاحبش بسعود ناظر بود دلیل کند بر بازگشتن غایب بشتاب و زودی
با نیکوئی و فایدها و بنگر بقمر اگر بتربیع نحسی بود و سعدی بوی ناظر بود یا بعکس
بود به نظری از سعدی دلیل کند و دیر باز آمدن و ما شاء الله گوید بنگر بقمر و صاحب ساعت
اگر صاحب ساعت قوی تر بود آنچه بیرون آید از درجات ساعتها بود و اگر قمر قوی تر بود هر
سیزده درجه روزی بود و اگر در آن دو ربع دیگر بود اگر قوی صاحب ساعت بود بنگر
تا مابین وی و مابین درجه چند است هر درجه روزی بود و اگر قمر قوی تر بود بگیر از
قمر تا درجه طالع هر سیزده درجه روزی بود و اگر این هم دلیل نکند و صاحب طالع قوی تر
بود چون بوسط السما آید یا راجع شود صاحب طالع غایب آن روز باز آید و اگر قمر با شمس
بیکجا بود و قوی بود و صاحب طالع بطالع ناظر بود و بر صاحب خانه ناظر بود از قمر کر تا

بدرجه صاحب جایش پس باز گشتن غایب بدان اندازه بود و اگر صاحب خانه قمر در جای نیکو بود
و قمر در موضع نیک بود از طالع و بجایش ناظر بود بگیر از درجه قمر تا درجه جایش از درجات
ان وقت آمدن غایب بود و بیشتر وقت از صاحب ساعت بود و در طالع و وسط السما دلیل
ساعات بود در برج منقلب در ثابت روزها و در هفتم و چهارم بر ماه و سال دلیل کند
تا دانسته باشی **فصل یط** در معرفت حال کسی که وی از شهر رانده و بیرون کرده باشند باز
آید یا نی بنگر بقمر با ساعت که بیرون کرده باشند یا بوقت مسئله اگر نیکو حال بود یا
از سعود منصرف باشد یا در طالع سعود بود یا بوی ناظر و اتصال قمر با سعود بود
خاصه که متصل با قمر راجع بود آن رانده بسلامت بود و کارش ساخته شود و بجای
خویش باز آید و اگر منصرف باشد از نحسی و آن نحس در طالع بود یا ناظر بود حالش
تباه بود و بجای خویش باز نیاید و اگر انصراف قمر از زهره بود یا از زحل و خانه زهره با
آمدنش زود بود خاصه که قمر بشمس ناظر بود از مودت دلیل کند بر دوستی خداوند
و دل خوشی و هر وقتی که قمر از کوکب سعد منصرف بود و انکوکب نیکو حال بود باز گشتن
بود از جهت آنکس که منصرف از او قمر در خانه وبیت و هر وقتی که ماه از عقده جوزهر یا
از عقده اجتماع یا امتلا بیرون آید و سعدی ناظر بود دلیل کند باز آمدن بود اگر ماه
یا صاحب طالع بود یا با صاحبش هم باز گشتن زود بود هم بر این قیاس حکم کن **فصل**
ک در معرفت آنکه کسی نزد تو آید و از تو علمی طلب کند و خواهی بدانی که تعلیم وی باید کرد
یا نی بنگر بقمر اگر بزحل یا بمریخ متصل بود یا در دهم یا در طالع بود و عطارد در تحت الشعاع
بود هیچ چیز وی را نشاید آموختن و با وی سخن نباید کردن خاصه که عطارد بنظر مریخ بود
و بنگر بطالع و عطارد که بکدام موضع است و مریخ کجاست اگر بمریخ ناظر باشد از تربیع
با وی سخن نباید گفتن و اگر قمر چنین باشد که عطارد گفتم سخن نباید گفتن و طالع تر بود

وهفتم وی را اگر نحسی ناظر بود بعطارد نشاید آمیختن و اگر سعود ناظر بود آمیختن صواب بود
هم بدین باب چنانکه در فصل برکت دیگفتم سخن باید گفتن **فصل یا** در معرفت آنکه بود
فلان کس از علم یا کیمیا چیزی هست یا نه طالع سائل بود و صاحبش و هفتم و صاحب هفتم دلیل
علم مسئول عنه است اگر صاحب هفتم در نهم بود و یا بصاحب نهم اتصالش بود یا صاحب هفتم در
بود یا حصتا هفتم متصل بود بدانکه نزد مسئول عنه از آن علم چیزی هست و اگر صاحب نهم مسعود
بود یا مقبول یا مشرقی آن علم حق بود خاصه که در وتد بود و اگر منحوس بود و غیر مقبول یا مغرب
بود یا ساقط هیچ چیز از علم با وی نبود و اگر بود دروغ بود و اگر نظر تربیع و مقابله بود
و حصتا نهم مسعود و مقبول بود نزد وی علم سخت قوی لیکن دشوار توان از وی یافتن و اگر
نظر مودت بود باسانی توان یافتن و اگر سائل از علم خویش پرسد که آن حق است یا دروغ
طالع سائل را بود و نهم و صاحب نهم و آنکوکبی که در وتد علم را بود اگر صاحب نهم یا کوکبی
که در نهم بود مسعود بود و مقبول یا مشرقی و بطالع یا بحصتا طالع ناظر بود آن علم درست و
قوی بود و اگر منحوس بود و غیر مقبول آن دروغ و ناحق بود **فصل یب** در دانستن خوابی که
کرده باشد چگونه بود و چیست بنگر حصتا نهم و برج نهم و سوم و حصتا او و طالع و حصتا
طالع هر کدام قوی بود و بر جواب و سؤال سائل شاهدتر بود وی دلیلست اگر دلیل زحل بود
یا ذنب یا هر دو یا یکی یکی باشد چیزی دیده باشد هایل بیمناک و باران و مانند وی
و ویرانها و بیابانها و کوهها و جایها صعب تاریکیها و بلندیها و ستوربانیم و آنچه بدین
ماند و اگر مشتری بود زاهدان و عباد و ابدالان و علما و فقها و مسجدها دیده باشد
و اگر مریخ بود صید و حرب جنگ و سلاح دیده باشد یا گوشت و خون و آهن و تیغ
و سپاه و آنچه بدین ماند و اگر شمس بود سرای و کوشک و تخت و ملوک و الات ملوک
دیده باشد اندر هوا و آنچه بدین ماند و اگر زهره بود چیزهای نیکو دیده بود یا گو

گوهر و پیرایه و عروسی و لهو و طرب و زنان و فرش و جامها و گلزارها و آنچه بدین
ماند و اگر عطارد بود کودکان و زنان و کتاب و خواندن و نوشتن و درم و صناعتها
و صورتها دیده بود و اگر قمر بود جوی آب و چشمه و چاه و حوض دیده بود و سرابها
و آنچه بدین ماند **فصل یج** در احکام سفر از قول ابو معشر و یکو بیا نذار موالید بنگر
حصتا طالع و صاحب نهم که میان ایشان اتصال بود مولود خداوند سفرها بود و باز
آید بخانه و اگر ناظر طالع نبود باز نیاید و نه کانی هم آنجا گذارد و در آن سفر بماند
و اگر صاحب طالع حصتا سفر منحوس بود یا بنظر نحسها بود از نظر عداوت یا بمقارنه و
صاحب طالع ناظر او بود در سفرها بلا و سختی بیند و اگر مسعود بود حصتا سفر یا
ناظر سعدها بود و صاحب طالع نیز مسعود بود مولود در سفرها مسعود و تن
آسا بود و چون بدین حال بود و زهره را ببیند یا صاحب هفتم را ظن کنند در غربی و
اگر مشتری را ببیند یا حصتا پنجم در غربی فرزندش آید و اگر زحل را ببیند یا صاحب چهارم ضیاع
و املاک و سرای و آب زمین و کدخدائی بودش در غربی و اگر صاحب ادس ببیند بیماری
بودش و اگر صاحب هشتم را ببیند مرگ وی در غربی بود و اگر خداوند طالع در وتد بود
یا ناظر زحل بود مولود کم سفر بود و اگر زایل بود و صاحب سفر در وتد بود مولود
صاحب سفرها بود خاصه که ناظر مریخ بود و صاحب سفر در وتد و ناظر مشتری و نیز
مولود خداوند علم و ادب بود و اگر خداوند نهم در خانهای زایل نیکو حال بود
مولود راجع و غزا و کار طاعت تمام شود اگر پرسد که سفر بکدام وقت بود بگو
بهر وقتی که صاحب طالع با حصتا سفر اتصال کند چون درجه بدرجه رسد یا بموضع
یکی یکی یا بنور و جسد مریخ و دلیل و قوت سفر بود در آن روز یا ماه یا سال و
اگر دلیل سفر در هبوط یا در وبال یا در موضع بد بود دلیل تباهی سفر بود و تا

که بیرون کند بس از شهر و اگر صاحب نهم هم چنین بود این سفر بکی دل بود و رجعت صاحب طالع
یا صاحب تاسع یا کوکبی عزیمت طالع یا در نهم یا بعضی از این دلیلان سفر دلیل کند بر
بیرون کردن از شهر و اگر دلیل سفر یا کوکبی که قابل بوی دلیل سفر نزدیک باشد رجعت
را دلیل کند بر آنکه این مسافر از راه باز گردد **البرج العاشر من الطالع فصل اول** در
معرفت آنکه حال عمل سلطان اگر سائلی بپرسد از عملی یا سلطانی یا از مواجب و خلعتی که امید
دارد از سلطان یا از کار و شغلی که تمام شود یا نه بنگر صاحب طالع و قمر اگر صاحب طالع یا
قمر صاحب وسط السما یا بکوکبی که در وسط السما بود متصل شود یا با آفتاب متصل بود
و آفتاب روند بود و قوی بود یا قمر در دهم بود صاحب طالع آنچه گوید تمام شود بطلب
و حریصی و الحاح و اگر صاحب دهم در طالع بود یا بنظر صاحب طالع بود سلطان
وی را طلب کند و شغل خویش بوی سپارد و اگر نظر ایشان مقبول بود بهتر باشد و نیکوتر
با ستایش و حمد و ثنا بود و اگر غیر مقبول بود خیر و منفعت کمتر بود و مراد بتمامی بر نبود
و اگر بیکدیگر ایشان اتصال نبود و نیز در مواضع حاجت باشد دلیلان چنانکه
صفت کردم بنگر بکوکب ناقل النور یا رد النور و اگر میان ایشان اتصال بود آنچه
بجوید تمام شود بدست رسولان و متوسطان و مردمانی که میان وی آمد شد
دارند اگر قبول بود بهتر و نیکوتر بود و اگر قبول نبود نقصان افتد در آن حاجت
اگر اتصال از مودت بود با سانی و نیکوئی بر آید و اگر اتصال از عداوة بود برنج
و دشواری و مشقت انکار بر آید و اگر مقبول نبود بر نیاید و اگر قمر صاحب وسط
السما متصل بود از طالع انکار بر آید و اگر قمر از وتد صاحب طالع متصل شود انکار
بر آید هر وقتی که یکی از این دلائل که گفتم منحوس بود یا بجایگاه بد از جنس انکوکب
و اغاز کند در رویت بتاهی و نقصی پدید آید و اگر مسعود بود یا بجایگاه نیکو عون

عون و تیمار کردن از جنس بود که بر آن دلیل مسعود منسوب و برج وی و اگر صاحب طالع
متصل شود بعدی که در وسط السما بود یا در یازدهم یا در طالع یا در اوتاد دلیل کند
بر تمامی بر آمدن حاجت و سلطنت و اگر قمر مقبول بود بکوکبی که آن کوکب پاکیزه بود از احتراق
و رجعت و هبوط و وبال و نحوست دلیل کند بر تمامی بر آمدن کار و اگر قابل قمر منحوس بود
یا احتراق یا رجعت یا هبوط یا وبال انکار بر نیاید مگر که صاحب طالع را با دلیل سلطان
اتصال قبول بود یا رد النور یا جمع النور یا نقل النور آنگاه دلیل کند بر تمامی بر آمدن شغل
و عمل و اگر صاحب طالع در خانه خود بود آن عمل در شهر و زمین خویش کار سند و اگر در شرف بود
آن عمل بجای راند که وی را در آن زمین معروفی بود و به نیک جا بجای عمل راند و عامل بزرگ
و با منزلت بود و اگر در مثلثه بود عملش نیکو بود سخت با آب و جاه و منزلت نباشد چنانکه
در شرف بود لیکن بکستر از وی بود و بجای راند عمل که وی را آنجا معتاری و معروفی بود و اگر
صاحب طالع در حظوظ خویش نباشد عملش در زمینی بود که وی را آنجا معروفی نبود و آنجا
مجهول بود و آن عملش سخت با آب و جاه و منزلت نبود هم برین قیاس حکم کن **اما** و الیس
گوید بنگر بسهم سلطان اگر صاحب برجش یا صاحب شرفش یا صاحب حدش یا صاحب مثلثه
یا صاحب وجه برجش بوی متصل بود یا ناظر یا این هر پنج دلیل بوی ناظر یا متصل باشند و همه
مستقیم السیر باشند آن عمل و سلطانی یا انکار که بجوید یافته شود **فصل دوم** در معرفت
وقت یافتن عمل و سلطانی والیس گوید چون معلوم شد که عمل یا سلطانی یافته شود
بنگر از درجه سهم سلطان تا شمس تا درجه مشتری هر کدام که قوی تر و نیکو جایگاه تر
بود آنچه جمع شود از درجات درجه طالع بروی افزا و از طالع بفکن هر کجا برسد
اگر شمس بدان درجه برسد و از نحوس و فساد پاکیزه بود آن روز عمل یا سلطانی یافته
شود و نیکو بوقت یافتن عمل و سلطانی از اتصال صاحب طالع و صاحب وسط السما

یا از اتصال دلائل که دلالت کند بر یافتن عمل یا از اجتماع دلیلان در طالع یا در وسط السما
بگیرها بین درجات ایشان در برج منقلب در ربع شرقی خاصه که قابل التدبیر هر برج شهر باشد
هر درجه یکساعت بود و باز در ربع جنوب هر درجه روزی بود و در ربع غربی ماهی بود
و در ربع شمالی سالی و در برج ثابت در ربع شرقی هر درجه هفته بود و در ربع جنوبی
درجه ماهی و در ربع غربی هر درجه فصلی بود از سال و در ربع شمالی هر درجه سالی بود خاصه
که قابل بطی السیر بود و اگر در برجهای مجسد بود در ربع شرقی هر درجه ربع ماهی بود و
در ربع جنوبی هر درجه فصلی از سال و در ربع غربی هر درجه سالی و در ربع شمالی هر درجه
یک دو رق بل بود خاصه که قابل التدبیر بطی السیر بود و دیگر بنگر مشتری هر وقتی که بدرجه سهم
العمل و السلطان مقارن شود یا متصل و مشتری قوی بود آن عمل و سلطانی بیابد و مراد
حاصل شود **فصل سوم** در معرفت یافتن و ملک و مهتری و دولت بنگر در این باب همچنانکه
بموالید صفت کردم اگر بوقت سوال شمس در وسط السما بود در خانه خویش یا در شرف
خویش و مشتری بود و یا زهره در وتد و نحس از این احرام دور باشد از نظر تربیع و مقابله
و مقارنه پس دلیل کند بر آنکه سائل یا مولود عالم بگیرد یا ویرا ملک شود و اگر شمس در
شرف نباشد و نه در خانه خویش لیکن در خانه دهم بود ملک یابد لیکن بکترا از آن اول که از اهل
مملکت بود آنگاه ملک گردد بشهری یا ببعضی ز اقلیم و اگر عطارد یا مشتری در خانه خویش
باشد و مشتری در وسط السما بود و زهره با وی مقارن بود و نحس بوی ناظر نباشد
نه از تربیع و مقابله و نه از مقارنه پس دلیل کند بر آنکه وزیر ملک گردد یا کاتب و اگر طالع
میزان بود و زحل در طالع بود و زهره در نهم و مشتری در دهم و شمس با وی بود در
دهم پس دلیل کند بر آنکه این سائل قبلات و خانه و کدخدای ملک گردد و رفعت
و توانگری ملک بدست وی بود و اگر طالع سرطان بود و مشتری در طالع بود یا

یا شمس در دهم یا زهره و مشتری مقارن باشد پس دلیل کند بر آنکه شیا سالاری یابد
و امارت بلشکر خاصه که قمر در وتد الارض بود و اگر شمس در طالع حمل بود و مشتری در
وسط السما و زهره در طالع و قمر در وتد الارض و نحس از تربیع و مقابله و مقارنه
ناظر نباشد پس دلیل کند بر آنکه ملکی گردد قوی و اگر خداوند طالع در شرف بود و در وتد
دلالت کند بر مملکت اگر سعدین در اوتاد باشند بر آنکه جوهر کوکبان طالع اسد بود
و شمس در شرف و زهره و مشتری در دهم و نحس بوی ناظر نباشد از تربیع و مقابله و
مقارنه دلالت کند بر ملک و سلطانی و اگر نیرین متصل شوند بصاحب طالع از وتد
و صاحب طالع در وتد بود خاصه وتد وسط السما هر چه سائل طلب کند از کار سلطنت
بیابد بتمامی و اگر یکی از نیرین صاحب وسط السما بود و بصاحب طالع متصل شود در
وتد خاصه وسط السما پس دلالت کند بر بزرگی قدر و منزلت و اگر متصل شود بصاحب
بعضی اوتاد طالع بصاحب طالع بوتد خاصه وسط السما پس دلیل کند بر یافتن ملک
و اگر قمر متصل شود بکوکبی که در شرف وی بود بجایگاه محمود از طالع خاصه در وتد یا
خانه یازدهم یا پنجم یا سوم دلیل کند که شرف و ریاست یافته شود در اوتاد سلطانی
یابد و در یازدهم و پنجم ریاست و سعادت و دولت یابد و در سوم ریاست در علم
و دین یابد و در هر خانه بقدر جوهر آن خانه دولت و سعادت بود **فصل در** معرفت
اسرار بنگر در سائل بحال دلیل طالع و نیرین اندر میمنه اند یا میسره در میسره از جهة آنکه
هر کوکبی را دو میمنه و دو میسره بود و آن چنان بود که دلیل در وسط السما بود
شعاع تسدیس و تربیع وی هر دو در فوق الارض باشد ایرا ذو یمینین خوانند
و این کار نیک بود بیرون آمده اند درجه عوام نه درجه خواص اگر دلیل سائل چنین
باشد و اگر چنانکه این سائل از مردمان سفله و دون و عامه بود و از مردمان بقدر

پس هر آینه منزلتش برداشته شود و کارش بزرگ گردد تا چنانکه از شمار بزرگان و
خداوندان نصرت و عزت گردد و اگر دلیل در وتد الارض بود پس هر دو نشستن و هر دو تربیع
تحت الارض بود گفتند این را ذو نیادین خوانند و این بد باشد پس چنانکه این طالع اگر ملک باشد
از درجه با مدعت شود و انعر دمان دفن وفی قدر گردد فصل م در معرفت حال
مولود یا سائل که ملک یابد یا نه بنگر بدرجات طالع انتقال قمر اگر درجات طالع انتقال
قمر قران از مثلثه مبتکره یا درجه طالع مولود یا سائل هر دو یکی بود و دلیل طالع نیّرین
در اوتاد بود پس این مولود یا سائل ملکی گردد با هیبت و قدرت اگر سوال یا ولادت
بروز باشد درجات شمس بوقت انتقال قران با درجه طالع یکی بود و برج یکی و حصة
این طالع هم مملکت بدست آرد و با قدر و منزلت گردد و اگر ولادت یا سوال بشب بود برج
و درجه قمر بوقت انتقال قران درجه طالع بود هم و صاحب این طالع ملکی گردد با هیبت
و قدرت و اگر درجات طالع آن برج و آن درجه بود که زحل و مشتری بوقت انتقال قران
انجا بوده باشد هم صاحب این طالع ملکی ملک گردد با قدر و منزلت بود و اگر درجات
طالع ولادت یا سوال با آن درجات و بروج وقت طالع انتقال قران بود و یا درجات
وتدی باشد از اوتاد نیّرین بوقت انتقال قران و یا از اوتاد دلیل طالع قران بوجهی
ملکی گردد با قدر و قدرت و اگر طالع مولود یا سائل برج وسط السما طالع انتقال
قران باشد و صاحبش شرقی بود و قوی و در مراعم خویش بود دلیل کند بر آنکه این مولود
یا سائل ملکی گردد بعید الصوت با عز و قدرت و قهر اعدا و دست چیره باشد بر بکیا
ان ملوک زمانه و بکیا شهرها و ولایتها بگیرد و غالب شود بر اندازه برج طالع ولادت
یا طالع سوال و قوت و ضعف و نظر کواکب و مواضع دلائل و اندازه اهل بیت سائل
یا مولود فصل بنگر حصة طالع مولود اهل بیت مملکت یا بطالع سوال اهل بیت مملکت اگر

اگر شمس در شرف بود یا در خانهٔ خویش یا در وتد وسط السما یا در وتد دیگر و حصة طالع بدین
ناظر بود از موضع محمود و شمس مقبول بود خاصه از اوتاد پس دلیل کند بر آنکه صاحب طالع
ملکی گردد بزرگ و اگر شمس بدین صفت نبود که گفتیم بنگر بزحل اگر حال زحل هم چنان بود که
از شمس گفتم دلیل کند بر مملکت قوی و اگر از شمس و زحل این شهادت نیابی که گفتم
بنگر بصاحب وسط السما هم چنانکه از شمس و زحل گفتم اگر شهادت بود دلیل کند بر ملکت
و پادشاهی و اگر قمر بموالید شبی بدرجه شرف بود دلیل کند بر ولادت ملوک خاصه
که در وسط السما بود بدرجه شرف مملکت بزرگ یابد و اگر قمر مستنیر شود از عقده
و متصل شود بکوکب شرقی در وسط السما بدرجه شرف دلیل کند بر موالید ملوک
خاصه که قمر در شرف کوکبی باشد و متصل شود قمر بدان کوکب و آن کوکب در شرف قمر
بود دلیل کند بر موالید ملوک و اگر از کواکب ابتدا انکه بعدد اوتاد و دوم بدرجه
و دقیقه طالع باشد یا بدرجه و دقیقه وسط السما دلیل کند بر موالید ملوک و اگر
نیرین در دستوریت کوکبی باشد هم دلیل کند بر موالید ملوک و اگر نیرین بدرجات
شرف خویش باشند و هر دو در وسط السما بسهم السعاده باشند و سهم السعادة
در وسط طالع باشد خاصه که یکی از نیرین صاحب سهم السعاده بود دلیل کند بر موالید
ملوک و اگر صاحب اقلیم صاحب وسط السما طالع مولود بود و حصة طالع متصل باشد
و هر یکی در شرف خویش باشند و مشرقی باشند دلیل کند بر آنکه این مولود ملک
گردد بدان اقلیم و زحل دلیل اقلیم هندست و مشتری دلیل اقلیم عراق و مریخ دلیل
اقلیم ترک و شمس دلیل اقلیم روم و ایران شهر و زهره دلیل اقلیم عرب و عطارد
دلیل اقلیم مصر و قمر دلیل اقلیم چین و اگر صاحب وسط السما در طالع بود و قمر و
سهم السعاده مسعود باشند و خداوندان ایشان در مراعم خویش باشند دلالت

کند بر موالید سلطان اعظم و اگر شمس در دقیقه طالع باشد و طالع اسد یا حمل و یا قمر در
دقیقه طالع باشد و طالع ثور بود دلیل کند بر موالید ملوک و اگر هر دو نیّرین بدرجه شرف
خویش باشند دلالت کند بر موالید ملوک و این باب در موالید و مسائل اهل بیت ملک
و سلاطین دلالت کند بر مملکت و سلطانی اعظم و در اهل بیت رؤسا دلالت کند بر
بزرگی دیانت و بر اهل بیت عوام و سفله دلالت کند بر سعادت و مهتری و دولت یا نکاه
درجه و مرتبه هر کسی و بود نیز که از عوام بدرجه بزرگ برسد مثل وزارت و امارت فصل
ششم در معرفت وقت یافتن دولت و مملکت و بزرگی بنگر حصه طالع اگر متصل شود
بنیکی از این شه دلیل یعنی زحل و شمس و حصه وسط السما باتصال اشد پس بوقت کودکی
مملکت رسد و اگر اتصال المقارنه بود بوقت طفولیت بمملکت رسد و اگر اتصال بتربیع
بود بوقت جوانی رسد و اگر به تثلیث رسد بوقت کهولت رسد و اگر اتصال المقابله
بود بوقت پیری و کلانی و مستحق حسب مملکت رسد و اگر حصه طالع متصل شود بکوکبی
دیگر بغیر از زحل و شمس و صاحب وسط السما دلالت مملکت بود و انکوکب متصل نبود بشمس
و نه بزحل و نه بحصه عاشره بمیانه عمر دولت یابد و اگر میان صاحب طالع و میان این شخص که گفتیم
یک کوکب دیگر بود هم بمیانه عمر دولت و مملکت یابد و اگر دو کوکب بود بآخر عمر مملکت یابد
و هر وقتیکه تسییر درجه طالع برسد به برجی از برجهای که دلالت مملکت کند خاصه برج
وسط السما و انتهاء از طالع مملکت نیز هم بدان برج رسد دلیل کند بر آنکه دولت و مملکت
هم بدان وقت یافته شود و اگر همه بالیان باشد که چون وی و مانند وی دیگران بر خواهند
باشند و مملکت کرفته باشند آخر دولت و مملکت بوی برسد و اگر این هم چنین بجند
موالید متفق شوند هر یکی از ایشان مملکت و دولت رسد و اگر خواهیم تا بدانیم که
کدام زودتر رسد بمملکت و دولت هر کدام را صاحب طالع عش نزدیکتر باشد باتصال

یا اول اتصال وی را باشد زودتر بمملکت رسد و معرفت دیگر وقت اصابت ملکت و دولت را
بنگر بصاحب سهم الملک اگر مقارن سهم الملک بود بوقت خردی و کودکی بملکت رسد و اگر
تسدیس بود بوقت برنائی و جوانی رسد و اگر بتربیع بود هم جوانی و میانه عمر برسد
و اگر به تثلیث بود بوقت کهلی رسد و اگر مقابله بود بوقت پیری و آخر عمر برسد فصل
هفتم در معرفت حال قائم یا صاحبقران یا ملک اگر پرسد که حال ملکی یا صاحبقرانی
که بیرون آید چگونه بود و این بیرون آینده را قائم خوانند بتحویل سال عالم در آن
سال که دلالت کند بر قیام انقائم بطالع سال عالم و بنگر بحصه سهم اول یعنی زحل
اگر مقبول بود و از نحسین پاک و ناظر باشد بوی دلیل کند بر نیکوئی حال قائم و
صلاحش و عدل و نیکوئی حال رعیت و نیکوئی طاعت داشتن وی هم چنین اگر زحل
بموضعی محمود بود و اگر غیر مقبول بود یا بجایگاهی بود غیر موافق دلیل کند بر شر نفس
و جور و فساد و اگر صاحبش فی سد بود دلیل کند بر فساد رعیت و دشمن داشتن
وی را و کران کردن بروی و اگر صاحبش مقارن بود یعنی بوقت تحویل قیام قائم
پس دلیل کند بر نیکوئی حال با بتدا قیام و فساد و تباهی بعاقبت قیام و اگر
النحسین بود اول و آخرش تباه و فاسد بود و اگر محصور السعدین بود اول و آخر کار
مبارک و صلاح و نیکوئی بود و اگر صاحب بیتش متصل بود بنظر مودت دلیل کند بر
نیکوئی حال طاعت رعیت وی را و اگر منصرف بود دلیل کند که نیتهای نیکو و وعدهای
نیکو و عهدات کوید او را بزبان لیکن کمتر وفا کند و اگر انصراف از مقابله بود رعیت را
از وی هیچ منفعت نبود و اگر صاحب برج زحل مقارن زحل بود دلالت کند
بر افکار کردن بر رعیت و ظفر یافتن وی بر دشمنان و اگر منصرف بود دلیل کند
بر ضعف کارش و ظفر یافتن اعدا بروی و اگر باوی باشد در یک برج و کوکبی

دیگر متصل بود و باز پس از آنکه از آن برج بیرون آید بزحل اتصال کند دلیل کند بر بلای
بیرون آمدن خوارج بروی از اهل بیت وی و سلامت یابد پس آید بس و آخر ظفر
یابد بر ایشان و اگر بزحل متصل نشود و از آن برج بیرون آید بیم بود که ملک از دست وی
بیرون آید و کارش سخت ضعیف شود و اگر صاحب طالع برج زحل تدبیر خویش بکوکبی
دهد و آن کوکب در تحت الشعاع بود دلیل کند بر هلاک شدن اعداء وی بر دست
کسی دیگر و اگر آن کوکب از تحت الشعاع بیرون آمده عدو را کار قوی تر بود بر مخارد بیت
اگر آن کوکب که متصل باشد بکوکبی شرقی و موضعی نیکو دلیل کند بر بلای خوارج و بدایت
آغاز کار و گرد آمدن شان هم از ناحیت مشرق بود و اگر صاحب زحل بزحل متصل بود از
مودة دلیل کند بر کمی دشمنان و حرب و کارزار نبود و اعدا بوی حاجتمند شوند و گا
شان ست بود و قائم عفو کننده باشد کارزار را و اگر صاحب طالع برج زحل بموضع
قوی بود و کواکب تدبیر بوی دهند دلیل کند بر بلای بیرون آمدن خوارج بوی و
منازعان و غلبه کنندگان بسیار جمع شوند بروی و استمالت بسیار کنند بیاری کردن
و اعوان قائم و بیم هلاک قائم بود و اگر صاحب طالع برج زحل یکی از نیرین باشد
یا صاحب عاشر دلیل کند بر آنکه خوارج بر قائم از اهل بیت وی بود و هم چنین نیز شهادت
کند سهم الملک چنانکه از زحل گفتیم و اگر صاحب سهم الملک به تدبیر و تثلیث زحل بود
یا یکدیگر را قبول کنند دلیل کند بر دوست داشتن رعیت مر قائم را و دشمنی داشتن
و هر کسی منازع او شود فصل دیگر اگر مشتری بتحویل سالی قایم بیرون آید و متصل
بود بر شمس یا قمر یا بر طالع تحویل سال عالم از بروج ملوکی خاصه که در برج
دلیل کند بر جمع کردن مال بسیار و حریصی بر آن و اگر در برج ذو جسدین بود بر جمع کردن
مال حریص تر باشد و اگر در برج ثابت بود دلیل کند بر ثبات و درازی مدت وی

در مملکت و بعید الصوت گردد و مملکت را استوار دارد و سلطنتش پایدار بود و اگر
مشتری ساقط بود از نظر نیرین و طالع سخت دراز نکشد و باندک مایه روزگار را
دهد و اگر مشتری بتحویل سالی که قیام قائم بود در تحت الشعاع بود دلیل کند بر بسیاری
جمع کردن مال و دوستی آن و اگر مریخ بوی متصل بود یا شمس جمع کننده بود و بیم پراکنده
خاصه که در هفتم بود و اگر مشتری زایل و مریخ بوی متصل دلیل کند بر آنکه مال نفقه
کننده بود بروی حق و باطل و مال را نزد وی هیچ قدر نبود و اگر مشتری با این همه در
خانه خویش بود دلیل کند به بیرون کردن مال بروی که صلاح رعیت بود و اگر مشتری
در برجی بود که آن برج موافق وی بود و موضع قوی بود از طالع و پاک باشد
از نحوس دلیل کند بر بسیاری جمع کردن اموال و طلب بحرص و اگر بخلاف این بود مال
پراکنده باشد و اگر زحل در تحویلهای فاری در شرفش بود و مشتری ناظر دلیل کند
بر عمارت کردن قائم شهرها را و ظفر یافتن و قهر بر اعدا و اگر مریخ بجایگاه نیکو بود
و در خانه مشتری و مشتری در خانه وی بود دلیل کند بر دلاوری و طاعت داشتن
اهل مملکت وی را سلطانی و بعید الصوت بود و توانا بر دشمنان و شهرهای ایشان
خاصه که تحویل روزی بود و شمس ناظر بود بمریخ و مشتری از وتد یا از مواضع محمود
و هم چنین اگر مریخ در خانه یا شرف خویش بود یا در خانه مشتری بود بنظر مشتری
بتحویل لیلی دلیل کند بر عز و بعید الصوت و معروفی وی در میان عالم و
اگر مریخ مقارن بود مر سهم السعادة و سهم ابجراه را دلیل کند بر آنکه خونخواره و
خونریز بود و بلای از امرا بکشد و بسیار استعمال کننده بود آلت سلیح و حرب
و سفر را و اگر بطالع سال عالم که قیام قائم بود رأس مقارن سعود بود دلیل کند
بر قوة حال قائم و توانائی وی بر تمام رؤسا و رعیت و هر وقتی که شمس به برج

متصل شود بنزد قیام قائم و مریخ خالی السیر بود و بزحل ناظر نبود دلیل بر بکیای حشمتی
سپاه و لشکر بروی و تباهی حال قائم و فرهی کردن بروی و کردن کشی و فرو دستی
سپاه مر قائم را و بکیای بیرون آمدن خوارج و خوردن غم بکیا قائم را و اگر مریخ متصل بود
بزحل دلیل کند بر آرامیدگی لشکر و سپاه بر قایم و طاعت داشتن مر ویرا و ضعف حال
خوارج و کمی رونق کار ایشان خاصه که زحل پاکیزه بود و در خانه خویش و اگر مشتری
ناظر بود نظری از زحل دلیل کند بر بکیای خوارج بر قائم خاصه از رعیت و از اهل
بیت قائم و بدین سبب غمها خورد و اگر مشتری بزحل ناظر بود دلیل کند بر خاموشی
خوارج و ضعف حال شان و ظفر یافتن قائم بر ایشان خاصه که زحل پاکیزه بود در
برج خویش و اگر شمس بزحل متصل بود دلیل کند بر سلامتی قائم و ظفر یافتن بر اعدا
و قوت وی و هم چنین اگر زحل از نحوس پاکیزه بود و اگر شمس از مشتری منصرف شود
و متصل گردد بمریخ و باز متصل شود بزحل پس از انکه از ان بروج بیرون آید دلیل
کند بر خروج خارجی بر قائم از اهل بیت وی یا کسی که هم بمنزلت وی بود و غم بسیار
بقائم برسد و باخر کار ظفر یابد بخاصه مسعود بود در برج خویش و اگر شمس متصل
شود بزحل و از ان برج بیرون آید دلیل کند بر فوق حال خوارج و شدت کردن ایشان
آید از خوارج و بیم و ملکش و اگر مریخ از مشتری منصرف شود و بزحل اتصال کند
داعی بیرون آید بر قائم از اهل بیت نبوت و اگر مشتری متصل بود بزحل دلیل کند
بر کردن نهادن و فرمان برداری مر قائم را و اگر مریخ از زحل منصرف شود و بمشتری
متصل گردد دلیل کند بر تغییر وی و بعضی از اهل بیت خویش را و بیرون آمدن بکار
سبب و عاصی شدن مر ویرا و اگر مشتری بزحل متصل شود ظفر یابد بر خواسته کردد
خانه خویش بود و اگر مشتری خالی السیر و پاکیزه بود بنور خویش کار خارجی قوی کردد

و اگر یکی از کواکب بر خانه هفتم بود از طالع در شرف خویش دلیل کند بر سختی کار رعیت
و تباهی حال شان از ملک و زمانه وی و اگر در هفتم در هبوط خویش بود دلیل کند
بر ضعف حال قائم و خوبی حال رعیت و قوت ایشان و بنگر نیز بخانه دهم از طالع
و دهم از شمس اگر بروج ثابت بود و سعود در این بروج باشد دلیل کند بر سعادت
قائم و بکیای فضل و طول زمان وی و اگر کواکب را این مواضع که صفت کردم شرقی
باشند یا در شرف خویش یا در خیر خویش یا در ناحیت شمالی باشند و بعرض زاید
السیر باشند دلیل کند بر بهترین سعادت و قوی ترین کار و اگر صاحب رابع یا صاحب
سابع در طالع یا در وسط السما بود دلیل کند بر فرمان برداری اعدا و کردن نهادن
بطاعت وی را و اگر صاحب طالع یا صاحب وسط السما در رابع بود دلیل کند بر خضوع
وی مر اعدا را و بنگر بسهم الملک اگر بجد سعدی بود دلیل کند بر کار بستن عدل و
راستی و اگر بجد نحسی بود ظلم و جور کند و اگر سهم الملک منصرف باشد از صاحب بیت
المال دلیل کند بر تدبیر کردن اموال و اگر متصل باشد دلیل بود بر جمع کردن اموال
و اگر ناظر نباشد دلیل بود بر انکه مال را بنزد هیچ قدر و قیمت نبود **فصل هشتم**
در معرفت طبیعت و سیر قائم و صاحبقران بنگر بسهم اول و سهم ثانی و این دو سهم
همیشه در خانه یک کوکب فتد و بنگر بوقت قیام قائم تا شمس بکدام برج است و
بکدام درجه بگیر از همیشه تا پانزده درجه اسد و انچه جمع شود از درجه قمر بفکن
بعد از انکه درجات قمر بروی افزوده باشی هر کجا برسد سهم اول انجا باشد
و سهم ثانی را بگیر از درجه قمر تا پانزده درجه سرطان و درجات شمس بروی افزای
و از برج شمس بفکن هر کجا برسد سهم ثانی انجا بود و اگر هر دو سهم بخانه زحل افتد
دلیل بود بر استعمال کردن قائم بر کارهای چاه و جوی و کاریز و عمارتها و مانند

آن واکر هر دو در خانه مشتری افتد دلیل بود بر آنکه قائم تیمار کننده باشد بر خلق
با نسائی و دین و دیانت و علم و آنچه بدین ماند واکر هر دو در خانه مریخ افتد دلیل
بود بر نکوستن وی در کار حرب و سپاه و سلاح و مانند این واکر بخانه زهره
افتد دلیل بود بر نکوستن در کار لهو و طرب و عطر و زینت و تمتع و مانند این
واکر بخانهای عطارد افتد دلیل بود بر نکوستن وی بکار علوم و حساب و خراج
و کتاب و مانند این و آن هر آید که با دلالت سهمین دلیل قائم یار کنی تا درست
تر آید و دلیل قائم آنست که بنکری بقران ملت و قران دولت تا وی بکدام برج
بود آن برج و صاحبان برج دلیل قائم هست واکر انکو که فرو تر از دلیل قائم است
بفلك دلیل قائم دوم هست هم چنین تا آخر قران دولت و مثال وی چنانکه
بقران ملت اسما در برج جوزا بود و دلیل پیغمبر عطارد بود و دلیل ابو بکر قمر و
و دلیل عمر زحل
و دلیل عثمان مشتری و دلیل علی مریخ هم چنین میدانی تا بتمام قران ملت **فصل
ط** در معرفت عمر قائم و کیفیت دولت او تا چند بود بنکر بوقت قیام قائم بطالع انتقال
که عهد لوا بسته اند و یا تاج بر سر نهاده و یا بمستقر عز خویش نشست بنکر بطالع انتقال و
و وسط السما طالع و بیرون آر هیلاج و کدخدا چنانکه موالید را بیرون آری
انکاه تسییر درجهٔ طالع میزان مر احوال تن را و تسییر درجه وسط السما میزان مر دستور
احوال سلطنت و پادشاهی را و تسییرات و انتهاات هر دو خانه میزان اکر انتها و تسییر
هر دو بتربیع و مقابله یا مقارنه نحسی رسد دلیل قطع کند و اکر فساد از یکی بود
از انتها یا تسییر دلیل بود بر فساد و اکر انتهاء درجه طالع بنحسی رسد و آن نحس سخت
قوی بود دلیل کند بر قطع و اکر نحوست سخت قوی نبود دلیل بود بر بیماری اکر تسییر درجه
وسط السما نیکو حال بود و اکر این تسییر فاسد بود تباهی در سلطنت باشد و اکر

و اکر هر دو تباه باشد حکم کن بر قطع و هم چنین شهادت خواه بدین باب از انتها و
تسییرات طالع ملت و قران دولت هر وقتی که بتربیع منحوس رسد یا بجسد نحوس و انتها
و تسییرات طالع و وسط السما نیز منحوس باشد دلیل کند بر قطع و اکر سعدین نور
افکنند و قوة سعادت بیش از قوة نحسین بود پس نکبت بود و باز بکذرد و انچه
یاد کردیم از فصل چهارم تا بدین فصل دلیل هست بر احکام صاحب قران و ملوك اهل
دولت و بر پادشاهان پس نیك تفحص کن و بدان **فصل ی** در معرفت ثبات عمال و
سلطان و هلاك یا عزل و اکر پرسد که این عمل و سلطنت ثابت بود یا نی بنکر بصاحب
طالع و صاحب وسط السما اکر هر دو متصل باشند بیکدیکر و قبل التدبیر در وسط
بود پس این سلطان و عمل ثابت بود و پای دارد خاصه که برج ثابت بود و اکر قبل التدبیر
در تیما طالع بود از آن عمل و ملك بیرون آید و باز بدو بازکردد که قابل التدبیر نیك
بود و دلیل بود بر زودی بازکشتن بملك و عمل خویش بکرامت و بنکر با این همه
بشهادت قمر اکر در برج منقلب بود و بیش از وی هیچ کوکبی و تدبیری نباشد و مقبول
نباشد و منحوس بود دلیل بود بر زودی عزل و اکر صاحب طالع متصل شود
بصاحب هبوط خویش عملی بدست آرد و اندر وی هلاك شود و دشمنی بر زوال سعی
کند بدان عمل تا صاحب هلاك را هلاك کند و اکر صاحب وسط السما بصاحب هبوط
خویش متصل شود در آن عمل هلاك شود و اکر دوازده درجه مشرف شود امید خلاص
و راحت بود و اکر قمر در برجی بود که راس یا ذنب با غا بود در آن عمل هیچ خیر و نیکوئی
نبود خاصه که میان جوزهر و قمر کمتر از سیزده درجه بعد بود و قمر بنحسی متصل باشد
و اکر در خانه هفتم سعدی بود کشته نشود بدان عمل و بمیرد لیکن معزول شود و در آن
عمل زیان بزرگ کند و عزلش بکرامت و سلامت بود اما یعقوب کندی کوید بنکرد

باب سلطان بمبتز طالع و مبتز وسط السما اگر میان ایشان مواصلت بود یا اصحاب بروج
هر دو دلیل با ایشان ناظر باشند یا نیرین بوی ناظر بود آن نیز که وی را نوبت هست
دلیل بود بر تمامی یافتن سلطانی و ملك و عمل و اگر بخلاف این بود تمام نشود و
اگر دیدی که کار تمام شود بنگر بقوة وسط السما و صاحبش و ضعف و استقامت
و رجعت و ظهور و غیوب وی و تشریق و تغریب و سعادت و نحوست بدان قیاس
حکم کن و اگر سعد کننده مر صاحب وسط السما شمس بود خیر و عمل و سلطانی از ملك
اعظم یابد و اگر زحل بود از مشایخ و رؤسا و اگر مشتری بود از قضاة و وزرا و علما
و هم چنین تا هر هفت کوکب و اگر اسعد کننده صاحب طالع بود بجهد خویش یابد و اگر
صاحب ثانی بود از جهة مال و اعوان و اگر صاحب سوم بود از جهة قربا و سفر نزدیك
یابد و هم چنین تا تمامی دوازده خانه و اگر خواهی تا بدانی اغبه عمل یا سلطان چند سال
انسنك و بدانی درجه طالع و قمر بتسییر میان تا بدرجات کواکب که بنحسی رسد تباهی
و نکبت آرد و اگر بدرجات کواکب سعد رسد سعادت بود یا بدانی اندر جات منقلبه
و ذو جسدین و ثوابت سالها و ماهها و روزها و هم چنین میان تسییر درجه وسط
السما مر دانستن صلاح و فساد عمل و سلطانی را چون بسعدی رسد سعادت آرد
و چون بنحسی نکبت آرد بر جوهر کوکب و انجا نه که در وی بود چنانکه صفت کردیم و
مثال وی نمودیم **فصل یا** در معرفت عزل از عمل و سلطنت بکدام وقت بود بنگر در
طالع یا در وسط السما که هیچ کوکبی هست که وی را شهادت هر وقتی که آن کوکب محترق بود
در اوتاد طالع آن وقت معزول شود و اگر در طالع کوکبی نبود و در وسط کوکبی بود
که وی را شهادت بود هر وقتی که بنحسی یا صاحب هبوط آن برج بوی متصل شود دلیل
کند بر عزل و هر وقتی که بنحسی یا صاحب هبوط آن برج بوی متصل نشود دلیل کند بر عزل

که صاحب طالع یا صاحب عاشر محترق شوند در اوتاد دلیل بود بر عزل و بنگر بدلیل اگر منحوس
بود یا محترق یا راجع یا باخر وتد خویش بود ناگهان معزول شود و بنگر بدرجه
وسط السما اگر کوکبی منحوس کند و صاحبش نیز منحوس بود چون ان نحس کند یا صاحب
وسط السما برسد یا بدرجات نحس کننده صاحب وسط السما و بکید درجه مقارن شود
چون قمر بدان درجه رسد معزول شود یا ملك و ولایت را خراب کند و اگر صاحب
هبوط او در وتد بود کارش تباه شود و شکایت پیش آید یا بمیرد در آن و این باب
نیز هم دلیل بود بر عزل خاصه که صاحب طالع مقبول نبود بکوکبی از وتد و اگر صاحب
هبوط وسط السما بصاحب وسط السما متصل شود دلیل بود بر خرابی و تباهی
آن ولایت و اگر صاحب وسط متصل شود بصاحب وتد الارض و قمر و صاحب طالع ساقط
باشد دلیل بود بر عزل و اگر صاحب طالع تدبیر خویش بکوکبی دهد و آن کوکب در
وتد بود دلیل کند بر ثبات عمل و سلطنت خاصه که قابل التدبیر در اوتاد باشد بغیر
از وتد تحت الارض که اعجاب گاه معزولیت و نیکوترین جایگاه وتدها طالع هست و و
سط و اگر در هفتم بود و فاسد عمل بدست خصم افتد خاصه که صاحب هفتم ناظر باشد
ان نظر موافقت انگاه دلیل کند که عمل بدست خصم رسد و اگر آن کوکب قمر را قبول کند
منحوس بود و در وتد باشد انکس در عمل و سلطنت قوی باشد لیکن نکوهیده بود
نزد خلق و اگر آن نحس را قبول نکند ضعیف بود در سلطانی و عمل بدین سبب هلاك
شود خاصه که نحس در چهارم بود و اگر در هفتم بود اهل آن ولایت بروی کوشند و از
پیش آیدش و اگر با این همه صاحب طالع در وتد بود بر ایشان ظفر یابد و اگر ساقط
بود ظفر نیابد بر ایشان و ایشان بروی ظفر یابند و اگر اتصال قمر بصاحب طالع بنحسی
و زائل باشد از وتد بنگر که هیچ نحس بصاحب طالع نظر دارد پیش از آنکه قمر از وی منصرف

شود اگر نظر بود معز و له بود و اگر حصا ثانی عشر بحصا طالع متصل شود بقبول ابتدا
کنند و تباه تر انگاه بود که صاحب طالع در اوتاد بود اگر در وسط السما بود بند برکنند
سلطانی و عمل بر سر ملا بپای کنندش و اگر در طالع بود کمتر از آن باشد و اگر در هفتم
بود کسی بروی مسلط کنند در آن تبیا تباهی و شدت ببینند و تباه تر انگاه بود که از
مقارنه و تربیع و مقابله باشد و اما از نظر مودت مهل تر و اندانه تر باشد و اگر در
چهارم بود بند و زندان و تاریکی و شدت ببیند و اگر صاحب طالع زایل بود او و تردد
میمنه طالع بود و حصا ثانی عشر متصل شد و زندان نباشد انگاه که بوتد الارض برسد
و اگر در میسره طالع بود در راه بند کنندش و بدانکه مریخ دلیل غل و بند است چنانکه حصا
ثانی عشر دلیل بند و چوب و زندان است خاصه که مریخ عدو صاحب طالع بود **وجه طالع**
اما بدانکه وجه طالع دلیل حاجب و دربانانست و اگر صاحب وجه طالع مشرقی بود یا در
اوتاد دلیل بود بر قوت حال حاجب سلطان و اگر در هبوط بود یا بموضعی ساقط
یا بروج منقلب کم هیبت و ذلیل بود و محتشمت باشد نزد اهل آنشهر و بر نیکوئی و
فساد حجاب از صاحب وجه حکم کن چنانکه گفتم **جهة** طالع و صاحب طالع دلیل کند
بر حال معیشت ملک یا عامل با بدانه صلاح و فساد وی حکم کن و بنگر عز و نصرت ملک
را یا عامل و از طالع عقد لوا و مقدار ندرازی قوت وی و ثبات و زوال وی از
دلیل طالع و از دلیل وسط السما **اما** والیس گویند بنگر والی یا عامل را از طالع و صاحب
طالع و مر عمل را و انچه باشد از مدح و مذمت و خیر و شر و مجراهای عمل از
وسط السما و صاحبش بنگر و هر کوکبی که بوسط السما یا بصاحبش ناظر بنا شد اهل
ان ولایت و ان طبقه مردمان با آن ملک یا عامل نسازند و طاعت ندارند و هم چنین
هر کوکبی که در دوازدهم وی بود یعنی دوازدهم دلیل والی و بنگر مر خلیفت کی

وی را از طالع و از صاحبش و از کوکبی که در طالع بود و مر دبیر را از دوم طالع بنگر و از
صاحبش و انعامل که پیش از وی بوده است از نهم بنگر و از صاحب نهم و ان عامل یا [illegible]
که پیش از وی خواهد بود ان یازدهم بنگر و از صاحبش هر یکی را علیحده بنگر بصلاح
و فساد و خیر و شر انچه بباید حکم کن **فصل** اگر خواهی که بدانی ان والی که پیش از وی بود
باشد چند گاه بود بر عمل بگیر اندر جه شمس تا درجه وسط السما انچه بر سد ازدرج
چندان سال یا ماه یا روز بوده باشد و هر چه اندر جات جمع شود ان مشتری بهر کی هر
کجا بر سد سهم سلطان انجا بود بنگر تا بحد کدام کوکب است اگر صاحب حد در خانه
یا شرف خویش بود پس سالهای بگیا ملک خورد بعدد هر درجه سالی و اگر صاحب حد
راجع یا محترق یا تحت الشعاع یا منحوس یا عبد و منحوس بود یا بخانه نحسین بعدد
هر درجه ماهی یا روزی ملک خورد و اگر خواهی که بدانی که در کدام جهت است
بنگر حصا وجه طالع تا بکدام برج است اگر در برج آتشی بود ان ناحیت مشرق بود
و اگر به برج هوائی بود از ناحیت مغرب و ببرج خاکی از ناحیت جنوب و به برج
آبی از ناحیت شمال و اگر صاحب وجه طالع زحل بود از دهقانان یا هند و از نبطی
و اگر مشتری بود از عراقیان و وزرا و قضاة بود و اگر مریخ بود از [illegible] یا از لشکری
بود و اگر شمس بود از خراسانیان و هم چنین میگوئی تا تمامی هفت کوکب که گفتم
نعت بدانی و بنگر حصا هفتم و صلاح و فساد و اتصال و نظر وی حصا [illegible]
و از اعدا حکم کن چنانکه بباید و اگر خواهی که حال زاده انشهر بدانی از پنجم بنگر
و از صاحب پنجم و از سعد و نحس و نظر و اتصال سخن گوی اگر صاحب طالع سعد
بود حمل و ثنا و نیکوئی بود و اگر نحس بود نکوهش و ثنائی بد بود و بوقت امارت
و عقد لوا اگر قمر بیکی از نحسین منحوس بود دلیل کند بر شکایت و اگر قمر زایل

بود و با مریخ زود بکویند و اکر مریخ در هفتم بود خاصه که در طالع سعدی بود
در آن عمل کشته شود و اکر بجای مریخ زحل بود بمیرد در آن و اکر بوقت نشستن بجایگاه
امارت قمر با راس بود یا ذنب دلیل بسیاری تباهی مکر کار انحس از آن مواضع حمل
زائل شده باشد و مشتری و زهره بدان موضع شعاع افکنند معزول نشود لیکن
غم و اندوه پیش آیدش دیگر استخراج حکما اوتاد را بثبوت و بگیرند درجه وسط
السما تا درجه نحس و بشمارند هر درجه سالی یا ماهی یا روزی بدرجات مطالع فلک
مستقیم تا هر ساعتی مستوی از وی سالی بود و هر ده ساعت دو سال یا دو ماه
یا دو روز باندازه برج ثابت و منقلب و جسدین و این آزموده است و بعضی حکما
گویند بگیرند درجه وسط السما تا درجه نحس به درجات مطالع فلک مستقیم آنچه
برسد بر اجزای ساعات وسط السما قسمت کن آنچه برسد هر ساعتی سالی یا
ماهی یا روزی بود باندازه برج وسط السما اگر ثابت بود یا جسد یا منقلب
فصل یب در معرفت معزولی عامل یا سلطان و پایداری او بنگر خداوند وسط
السما اگر در وتد بود یا مائل الوتد بدان که این سلطان پایدار است و بهتر آنگاه بود
که آن برج ثابت بود و نیز سعدی بوی پیوسته باشد و نیز بهتر آنگاه بود که در
شرف خویش بود و اگر خداوند وسط السما از افتاده معزولی بود یا در برج جنوبی
یا در برجهای زائل و ساقط و یا هابط باشد در فلک یا از سریع السیری بطی السیر
گردد یا راجع شود یا بدرجه هبوط رود این همه چیزها دلیل ضعف سلطنت بود
و قطع عملی و اگر در این میان منحوس یا محترق شود از عمل و سلطنت معزول شود
خاصه که در برج منقلب بود و همچنین اگر خداوند وسط السما بکوکبی پیوندد
که آن کوکب را حال و صفت چنین بود که صاحب وسط السما را گفتم حکم وی هم چنین بود

بود خاصه آن کوکب که علو وسط السما بود دلیل کند بر ضعف و سستی امر سلطانی و در وی
معزولی نهادن وی و اگر قمر در این حال چون خداوند وسط السما بود بنگی و بدی
حکم وی نیز قوی تر بود از قوت سلطان و ضعیفی وی و اگر سلطان معزول شده باشد
و خداوند وسط السما در زائل وتد بود یا ساقط بود از وتد لیکن بکوکبی متصل بود
که در شرف بود یا در وتد یا مائل وتد آن سلطان را امید بود که باز بعمل خویش رسد
و اگر برج وسط السما منقلب بود یا صاحب وی در برج منقلب بود این سلطان بشتاب
معزول شونده بود و اگر در برج ذوجسدین بود با اول برج معزول شود و اگر با آخر
برج بود چند بار معزول شده باشد و اگر سائل پرسد که این معزولی تا چند گاه بود
بنگر کن درجه وسط السما را تا کوکب نحس یا شعاع نحس و باز بنگر اگر درجه وسط السما
برج ثابت بود یا برج صاحب وسط السما ثابت بود هر درجه سالی گیر و اگر ذوجسدین
بود هر درجه ماهی گیر و اگر منقلب بود هر درجه روزی گیر یا ساعتی و اگر بجای نحس سعدی بود
دولت و سعادت یابد بچندان سال یا ماه یا روز و اگر پرسد که از پس این سلطان اینجا که
سلطان بود بنگر به برج یازدهم که در وی چه کوکب است و صاحبش کیست از وی آن نشید
و اگر پرسد که پیش از او سلطان که بود به برج نهم بنگر و آن کوکب که در وی بود و صاحب او و اگر
از رعیت و اهل بیت پرسد بنگر که خداوند وسط السما یا قمر در کدام برج است خداوند
آن برج دلیل رعیت و اهل بیت سلطان بود بر اندازه نظر ایشان از دوستی و دشمنی
حکم کن اگر خداوند وسط السما یا آن کوکب که دلیل سلطنت مستعلی بود بر آن کوکب
که دلیل رعیت است دلیل بود که سلطان بر رعیت خویش قادر است و اگر بعکس این بود
دلیل کند که رعیت سلطان را مطیع نباشد و اگر صاحب وسط السما یا آن دلیل که
با راس یا ذنب بود و یا این نیز آن دو ستاره که دلیل رعیت است مقابله باشند کر دلیل

سلطان را دلیل کند که این سلطان بدست غوغا کشته شود و بدتر آنگاه بود که این دو دلیل
رعیت یکی زحل بود و یکی مریخ یکی بتربیع نگرد و یکی بمقابله مر دلیل سلطان را که این
بدترین نحوستها و هلاکت بود و اگر دلیل سلطان مقابله باشد مر اجتماع آفتاب و ماه را
خاصه که راس و ذنب نزدیک بود بدرجه اجتماع که این هلاکت را دلیل بود و بغوغا کشته
شدن و اگر دلیل سلطان میان دو نحس بود سلطان در حبس هلاک شود و اگر نحسی قوی
در برج دوم بود یا ببرج یازدهم یا خداوند دوم یا خداوند یازدهم هبوط صاحب
وسط السما باشد یا هبوط دلیل سلطان بود دلیل هلاک سلطان و شکسته شدن
خزینه بود و اگر سلطان از ترس خویش بپرسد از طالع حکم کن چنانکه از وسط السما گفتم
و خصم سلطان را از هفتم نگر و یاری دهان سائل را از دوم و یاری دهان خصم را
از هشتم نگر و اگر صاحب هفتم علوی بود و صاحب طالع سفلی دست خصم قوی تر بود و
اگر بخلاف این بود سائل را دست قوی تر بود و هم چنان حکم کن که در باب خصومت و دعوی
گفتم **فصل سیزدهم** در معرفت حال سلطان که غایب بود باز سلطنت و عمل باز رسد یا نه
نگر باتصال صاحب طالع و صاحب وسط السما اگر میان ایشان قبول بود و قابل التدبیر
بوسط السما ناظر بود از سلطان بعمل خویش باز آید و اگر قابل التدبیر بوسط السما ناظر
نبود و قمر نور وی بکوکب وسط السما رد کند دلیل بود بر باز آمدن بسلطانی خویش
و همچنین اگر کوکبی نور دلیل را جمع کند و بوسط السما ناظر بود هم بدان سلطانی باز آید
و اگر این که گفتم هیچ چیز نباشد صاحب طالع نگر اگر راجع بود باز آید و اگر قمر صاحب وسط
السما ناظر بود و صاحب وسط السما بموضع خویش ناظر باشد باز آید بسلطانی خویش
خاصه که قمر در برج منقلب بود و اگر صاحب طالع راجع نباشد نگر هم اگر صاحب طالع متصل
بود یا بکوکبی که در طالع بود یا بکوکبی که در وسط السما بود باز آید بسلطانی خویش

و اگر صاحب وسط السما صاحب هبوط خویش اتصال کند دلیل معزولی بود و هم چنین صاحب
طالع نیز و اگر دلیل عاقبت بدلیل سلطان متصل بود سلطانیت ثابت باشد و اگر
معزول شود دلیل سلطان از دلیل عاقبت بعمل خویش باز آید و اگر دلیل سلطان بدلیل
عاقبت متصل شود معزول شود و اگر دلیل سلطان بدلیل سفر متصل شود معزول
شود و اگر صاحب عاقبت بدلیل طالع متصل شود معزول نشود **فصل ید** در معرفت
آنکه میان سائل یا سلطان صحبت چگونه بود از دوستی و دشمنی نگر اگر صاحب طالع بجایگاه قوی
بود و متصل بود صاحب وسط السما و هر دو سعد باشند و میان ایشان قبول بود
و اتصال از مودت دلیل بود بر دوستی میان وی و میان سلطان و نیکویی صحبت میان
و منفعت بسیار یابد و اگر اتصال و مناظره از اوتاد بود دلیل کند بر منفعت عظیم خاصه
که در حظوظ باشند و قمر اگر متصل بود صاحب طالع و صاحب طالع سعد بود و میان
قطع نکند نحسی هم دلیل دوستی و صحبت و نیکویی بود و اگر قمر منحوس بود و صاحب
بیت القمر در طالع بود یا بصاحب طالع یکجا باشند و سعد باشد بجای که از نحوست
قمر و اعتماد بر این سعدین کن و اگر دلائل که گفتم منحوس بود آن صحبت تمام نشود
و اگر کوکبی صاحب طالع را یا صاحب قمر را منحوس کند عناد از جوهر وی بود و اگر
جوهر آغاز کند در وی بود و فصل دیگر هست بنه طالع مولود آن ملک یا طالع
عقد لوا و بنه طالع خویش و بنگر اگر دلائل طالع ملک با دلائل طالع تو بنظر
اتصال مودت و قبول بود و موافق یکدیگر باشند میان تو و میان ملک دوستی و
صحبت بود و منفعت و اگر بخلاف این بود خویشتن از وی دور باید داشت **فصل
یه** در معرفت آنکه سائل را از سلطان چیزی و منفعتی رسد یا نه بنگر اگر قمر متصل
بود بسهم السعاده و هر دو مسعود باشند و مریخ بسهم ناظر بود دلیل کند بر نیل

مال سلطان واگر همچنین بود بدست آید و بکریزد و بنکر حصتها یازدهم و یا در کوکبی که در
وی بود اگر دلیل طالع بوی متصل بود و یا قمر و یا هر دو دلیل در یازدهم باشد بیابد
آن مال سلطان بطلب و حرص و عنا واگر صاحب یازدهم بصاحب طالع متصل بود و یا در
طالع باشد مال سلطان بیابد با سانی حرص و طلب واگر از نظر مودت بود بموافقت
یابد واگر مخالفت بود برنج و تعب و نبرد سختی و بیم و ترس یافته شود واگر میان
ایشان کوکبی جمع النور باشد پس بجوهر آن کوکب و جوهر آن خانه که در وی باشد که
جامع از آن جهت یافته شود واگر ناقل النور بود بشفاعت و متوسطی یافته شود
خاصه که میان ایشان قبول بود فصل نو در معرفت عمل و صناعت و فضل دیگر دیدن با
عمل و سلطانی از قول ابو معشر بنکر با فتاب و حصتها طالع اگر میان ایشان اتصالی بود
مولود را از کار سلطان روزی بود واگر اتصال از صاحب طالع را بود یا افتاب
یا بصاحب وسط السما مولود جوینده کار سلطان بود واگر اتصال افتاب را
بود یا صاحب عاشر را حصتها طالع سلطان جوینده کار او بود واگر میان ایشان
قبول بود آن بهتر بود زیرا که مولود با سائل شادان کار بود و آن کار او بود تا زنده
بود و از او مال کیرد و شادی بیند و کامرانی و مقام رنیز دستا و بوند واگر افتاب
قوی حال بود یا صاحب عاشر هر خداوند کارش قوی بود واگر قمر با طالع قوی حال
بود مولود در کار خویش قوی بود واگر صاحب خانه عاشر بود یا مشتری و
صاحب طالع قوی و مسعود بود و مولود در صنایع و حرف دانا بود واگر نحس
حال بود بد و در آن کار باند و نام کیرد واگر بود از او مال کود کند واگر مقبل
نبود مال دشوار کرد کند واگر از حال مادر پرسد بنکر بهره و حصتها وسط
السما که هر دو دلیل مادر است و میانه دلیل طالع و دلیل مادر بنکر از نظر و اتصال

موافقت و مخالفت همچنان حکم کن که از حال پدر و شمس تراصفت کردم بخانه چهارم
واگر ماه یا صاحب این خانه در برج جفت بود مولود را مادری دیگر بود و دایه
و دیگری بود واگر صاحب این خانه زهره بود و زهره نیکو حال بود و صاحب طالع
بد و مسعود بود مولود را کار بکار زنان و مغنیان و خداوندان لهو و
طرب بود واگر مریخ بود و صاحب طالع نر و مسعود بود کارش بکار سلیح و
خداوندان حرف آهنکران بود واگر زحل بود سخت و با رنج بود بر کوهر آن
خانه که صاحب طالع در او بود و از انجا بنحل مسعود بود واگر افتاب بود کارش
کار سلطانی بود پس اگر منحوس بود بنکو کبی از این کواکب که کفتم حذر باید کردن
از آن کار واگر در این خانه نحس بود مولود را کار و کسب و لقب بد بود که از او حذر
باید و صاحب چهارم که در طالع بود مولود را از کار سلطان بهره بود خاصه
که حصتها طالع را و افتاب را به بیند واگر این کوکب مشتری بود یا عطارد و نیکو حال
بود مولود را از تجارت و علم بهره بود و خداوند صنعت و حرفت کردد و
بدین نام خوانندش امّا دلیلی دیگر بر کار و پیشه از قول حکما اوایل و اواخر
اگر قمر در وسط السما بود یا خود خانه قمر بود کار وی کاری بود و زهره هر زمانی
با بدکی درن و با آبی پیوسته بود یا رسولی یا طوافی یا مردی میانجی کر بود
و باز بنکر بقمر اگر بزحل متصل بود کار وی پالیزبانی بود یا راوندی یا اسیابانی
و آنچه بدین ماند واگر بمشتری متصل بود کار وی سخت نیکو بود از روی صرافی
و خرید و فروخت و جوهر فروشی باز بنکر بمشتری که بکدام برج است و آن برج
دلیل کدام پیشه است مشتری را بدان منسوب کن مثلا اگر مشتری در خانه دوم
بود یا برده فروش بود یا نخاس حیوانات و همچنین اتصال قمر با کواکب دیگر

داهم براین قیاس بگو و اگر قمر بمریخ پیوندد معیشت وی در سفر بود یا در غمازی و عوانی
باندازه طبع برج و طبع مریخ و اگر بشمس پیوندد کار وی با سلطانان بود و اگر بزهره
پیوندد کار وی بزنان و مطربان و عطاران پیوسته بود و اگر بعطارد پیوندد کار
وی بدبیران و بازرگانان و جلد نشستن و کارهای مستوفیان و کارهای باریک بود چون
مطرزی و مثلان و اگر اینخانه عاشر خانه عطارد بود چون بخانه وی و نحس بدین بپیوندی
در این کار تمام شود و اگر عطارد با زحل پیوسته بود این مرد کار کرد رود و دوکی بود یا کاری
کند که با چوب و خاک بود و با وکیل و صندل خوار بادها و اگر بمشتری پیوندد کار وی
بعلم و قلم بود و صنعتهای وی پاکیزه بود یا انجمن با عالمان و حاکمان پیوسته بود و
اگر بمریخ پیوندد کارهای آتشین کند چون زرگری و زرکوبی و آنچه بدین ماند لیکن
کارش با احتیال و با خیانت بود و اگر بزهره پیوندد کار وی بزازی بود یا عطر و
پیرایه فروشی بود یا مطرب و قوال و شاعر بود و اگر خداوند وسط السماء زهره
بود شغل وی بکار زنان پیوسته بود و اگر بزحل پیوندد این مرد کهنه فروش بود
یا چیزهای بی قیمت فروشد و اگر زحل در برج خاکی بود چیزها فروشد که در زمین
بکارد و چون آهن و تبر و سرش یا صنعت وی ساختن این چیزها بود و اگر بمشتری
پیوندد شغل وی دزدی بود و مانند آن و اگر وسط السماء خانه آفتاب بود شغل
وی بکارهای سلطان پیوسته بود و اگر آفتاب بزحل پیوندد کار سلطان بود لیکن
کار عمارت و آوردن دیوارها و بناها و اگر بمشتری پیوندد شغل وی کارهای انبه بود
چون حاکمی و خزینه داری و مانند آن و فروشنده جواهر قیمتی بود که ملوک را بکار آید
و اگر صاحب وسط السماء مریخ بود صنعت وی عوانی و نخاسی و کارهای آتش و سلیح
بود و اگر مریخ بزحل پیوسته باشد صنعت وی چیزهای بود که گلخن و تنور و کوره کدازی

کدازی را شاید و سازهای تنور چون بیل و مانند آن و اگر بمشتری پیوندد شغل
وی فروختن سلیحها بود که غازیان و ملوک را بکار آید یا خود این شغلها کند
و اگر با آفتاب پیوندد کارهای آتشی کند که بسلطانان پیوسته بود چون خود و جوشن
و زره و مانند این و اگر بزهره پیوندد صنعت وی رنگرزی بود و پیرایه زنان
و اگر بعطارد پیوندد نقاش درم یا درم زن بود یا آئینه کر و تیره کر و اگر از اینها
چیزی نبود معتقالی و دبود یا سپر و شمشیر بازی کند و اگر با ماه پیوسته بود ایلغی کر
بود یا طواف یا بکینه بود یا چیزی سبک و شکسته و سقط یا کنده این چنین چیزها بخرد
و اگر صاحب وسط السماء مشتری بود بیشتر وی عدل و راستی بود چون حاکم و معدلی
و بیدار و خزینه دار و امانت دار و اگر برج وسط السماء حوت بود و ماه در شرف
مشتری بود یا مشتری در شرف خویش بود یا ماه در حوت و متصل بیکدیگر مروارید
فروش بود و اگر مشتری مغربی بود از آفتاب یا از هفتم طالع یا وسط السماء این مرد
غواص بود و اگر مشتری بزحل پیوسته بود دهقان بود یا ضیاع سلطانی در دست
وی بود لیکن هرچه کرد کند از دست وی برود مگر که طالع حوت بود که هرچه ورزد
او را بود و هر کاری که کند بکار زود برآید و نیکو و با نصیحت بود و دران ستایش یابد
و اگر مغربی بود ضد این بود و اگر راجع بود کار وی همه عیبناک بود و اگر در هفتم
بود از سبب آن کار وی را بلا رسد و اگر در شرف بود در آن کار ستایش یابد و دولت
و آفرین کنند بر وی و در آن کار معروف گردد خاصه که سریع السیر بود و هم
پیوسته و اگر در هبوط راجع بود بلاء وی بر وی پیوسته گردد یا بعقوبت
افتد و اگر خداوند طالع کوکب علوی بود و خداوند وسط السماء سفلی سائل
کار عزمانی بود و همچنین اگر خداوند یازدهم کوکب سفلی بود و خداوند و

السما علوی وعطارد را در این میان شهادت بود انکار بردست دشمنان ساکوران
ویاری کران برآید واکر خدا وند وسط السما کوکب علوی بود وخدا وند طالع نحس
سایل خود کار کی باشد واینکه کفتم بیک یاد کیر وباتصال یکدیکر مزاج ده هر یکی
علی حده تا بر تو معلوم شود اکنون یاد کیم خانهای که با این دوازده برج هفت
کوکب منسوبست تا ترا فهم کردن اسان تر بود حمل قصابی وطباخی وبریان کری وشبانی
وسیاحی ثور درزی وحلاجی ونانی وکفش کری وروغن کری وجو پز کری وکشاورزی
وکارخانه جوزا سراجی بریشم زنی جوالبافی بارحواجی نه تابی دوردکری دبیری
صیادی سرطان پالیزه بانی تره فروشی فقاع کری کوبج کاری کرمابه بانی اسد
کار سلطان وکیلی بریان کری قصابی رواسی پیله وری برده فروشی وستورخربیدن وفرختن
مهتری سنبله کشاورزی دارو فروشی بارز کانی دستادست معلمی میزان بارتازو
وپیمانکری بزازی سنک درم فروشی موذنی اماحی دوری کری درودکری عقرب
وکیلی بارحواجی دزدی عیاری دروغ زنی بواکی درن مغتعلی پالیز بانی فقاع کری
کشتی بانی عواصی قصابی حزاری دولت تراشی مدید کری قوس وکیلی حاکمی
رایضی نخاسی زرادی کمانکری جدی شبانی هیزم کشی حنبندکی پوست کری بیاد کی
درزی کلیم بافی فالکوئی مسخرکی دلو کاراسیا وکرمابه وحاه وکارین بیرون آوردن
وخوبندکی حوت کار دریا ورود وصید ماهی وصدف وکیلی سرای داوری حزی
وعزجه کرفتن بود بایافی پالان کری کرمابه بانی اما دلالت کواکب زحل بپیشهای که
به پوست وچرم وموی وپشم تعلق دارد چون غربیل بافی وکفش کری وبمد
مالی وپالان کری وکیمخت کری سفال کری پلاس وکلیم بافی جوی وکاریز کنی کهنه
ملاحی صیادی کشاورزی حمالی سک ویوزواستر ویوزبنه واستر ودروازه بانی

بانی وهرکه بارنج وکند کی ودرشتی وزشتی بود هم نصیب زحل است مشتری وزیری
حاکمی معدلی موذنی اماحی منبرداری معلمی محدثی قصص کوی تعویذ فروشی بازرکانی
ابدالی خزینه داری محتسبی حاجی امر معروف ونهی از منکر فرمودن وراست کاری جلو
وشکر وشیرینی فروشی هم نصیب مشتریست مریخ سرهنکی لشکری مستخرجی عوانی
جلادی دزدی مقامری راه زنی مردم کشی قصابی خوانی بنید فروشی روی کری
آهنکری شمشیر وتیر وکارد ورسوزن کری حنبندکی استرداری بیطاری حجامی رزی
زنی ختنه زنی طباخی بانداری سپر بانی دارو کری غمازی بالایه کاری شمس امیری
خلیفتی سالاری متصرفی بنداری حاجبی دیوان بانی نقیبی وعرض لشکر عوانی
برده فروشی مهتری خزینه داری سراجی سپاه سالاری طباخی بریان کری کوهر جوی
نعل فروشی کشتن وغارت وغضب شورش وعتاب وقماری ومنازعت ودیدن
جوهران هم فعل شمس است زهره شاعری مطربی مزاح کری رود زنی کنده کری قرابی
روغن کرزانی نانی بافندکی رنک رزی مرواریدی وعطر وپیرایه وجامه فروشی
بزازی هر پیشه کری موی وکلاه دوزی دست زدن وپای کوفتن ودیبا بافی هم
نصیب زهره است عطارد متصرفی بنداری حکیمی محاسبی معلمی کاتبی منجمی کوهر کدازی
وکیلی کتاب داری رشته تابی مطرزی رفو کری زرادی سوزن کری کنده کری
درودکری خراطی صندوق سازی قفل وکارد وآهنکری سیم پالائی سیم دودی
دبیری هنکامه کیری فالکیری اسطرلاب کری زرکری پیله وری طبیبی کاعذ کری
دست کاری وزاقی بافندکی خیش وحله ودیبا هرچه در دنیا پیشه نغز وباریک است
هم نصیب عطاردست اما قمر پیکی جاسوسی صاحب خبری پای کار میانجی کری
دلالی حزینه کی حمالی فقاع کری سقائی مویز آب فروشی کارزی کشتی بانی

عواصی مرغ وماهی ونمک فروشی ماهیها کی کامه کری طوافی باغ بانی رباط بانی
سرای بانی کاو بانی خادمی جاکری سیل کادهمه نصیب قمر است فصل ین در معرفت انکه
بقای سلطان تا چند سال باشد مصنف کتاب کوید بنکر بوقت بستن لوا تا بوقت کتابت
منشور ویا بوقت خلعت دادن ویا بوقت بمستقر عز خویش نشستن بطالع اشاعت
ویا بطالع انزمان که سوال کند صاحب شرف آن برج که قمر در ویست اگر صاحب شرف
برج قمر پاکیزه باشد از نحوست واز نحسین دور بود پس این سلطان با ثبات بود
ویا بیار فزون تر از یک سال واگر آن برج که قمر در وی بود وی را صاحب شرف
نبود بنکر بدان کوکب که قمر بوی متصل بود اگر مقبول بود وپاکیزه باشد از نحوست
ومسعود بود هم دلیل بود بر ثبات عمل وسلطانی واگر اتصال قمر بکوکب نحس بود
یا بکوکب محترق بنکر تا میان درجه قمر ومیان آن نحس یا احتراق چند درجه است هر
درجه ماهی باشد چندانکه بیاید آن ماهها بچندان ماه معزول شود واگر آن کوکب
نیز که قمر بوی متصل بود یا احتراق کند یا منحنت در هبوط بود یا در وبال وقمر نیز غیر مقبول
بود ومنحوس هر درجه ماهی بود بچندان ماه را معزول شود وبنکر ببرج وسط
السما اگر هیچ کوکبی نبود در وی هر درجه را دوازده روز میزان هر کوکبه بر سد کوکبی سعد
یا بجسد بسد دولت زیاده شود ودر سلطنت عز وجاه ومنفعتها یابد واگر نحسی بان
سعد متصل شود مقداری از آن سعادت کم کند ویا از قبل اسعادت غمی ومکروهی
پیش آید واگر آن نحس قوی تر از سعد بود خیر ونیکوئی نماند ونکبت ومحنتی بزرگ
پیش آید لیکن معزول نشود واگر انتهاء درجه وسط بشعاع یا بجسد نحسی رسد معزول
شود واگر سعدی بدان نحس متصل باشد معزول نشود لیکن غم واندوه پیش
آید ومکروهی وزود بگذرد واگر اسعد قوی تر بود از عقب غم وحزن شادی

شادی وعز ودولت یابد واگر نحس قوی تر بود معزول شود بسلامت واگر نحسی
بدان شعاع افکند شر وبلا پیش آید ومکروهی بر مکروهی واین شر وبلا از جنس
انخانه بود که نحس در انخانه بود وخیر ومنفعت ودولت از جنس انخانه بود که
سعد در وی باشد واگر در طالع یا در وسط السما کوکبی بود مستولی وی بود هر که
کدانکوکب محترق شود در اوقات طالع انوقت معزول شود وبدانکه اگر شمس یا قمر
در طالع باشد یا در وسط السما بوقت عمل یا سلطنت استدن یا بملکت نشستن یا
بوقت سوال یا بوقت عهد وبیعت کردن یا بوقت عقد لوا چون نحسی بدان غایت
برسد که شمس یا قمر بود بابتدا احال دلیل کند بر معزولی واگر زحل بوسط السما بود
یا بطالع وکوکب سعد بوی متصل بود یا خود زحل مقبول ومسعود بود دلیل
بود بر انکه سی سال بران عمل سلطانی بماند واگر انکوکب منحوس بود ویا زحل خود
غیر مقبول بود وبد اموضع یا منحوس بود سی ماه بیش نماند واگر یا منحوس بهبوط
بود ویا محترق ووبال این جمع بجمها بود دلیل بود بر سی روز واگر مشتری در طالع بود
ویا در وسط السما وپاکیزه بود از عیوب دلیل کند بر انکه دوازده سال بماند بر
سلطنت واگر در هبوط یا احتراق بود دلیل کند بر دوازده ماه واگر جمع منحسها
بود چون هبوط واحتراق ووبال دلیل کند بر دوازده روز واگر مریخ در طالع
بود یا بوسط السما ومسعود بود یا سعدی بوی ناظر دلیل کند بر پانزده سال
واگر مریخ در هبوط بود یا محترق یا در وبال یا منحوس دلیل بود بر پانزده ماه
واگر با محترق نیز در هبوط یا در وبال یا منحوس پانزده روز بود واگر این که گفتم
شمس بود ونیکو حال بود نوزده سال بماند واگر منحوس یا در هبوط یا در وبال
بود نوزده ماه بود واگر جمع منحسات بود چون هبوط ووبال ونظر نحسی یا محاسه

یا مجامع نحسی نوزده روز بود و اگر زهره بود هشت سال دلالت کند و اگر منحوس
بود ازان معنی که گفتیم از دیگران هشت ماه بود و اگر جمع منحت بود هشت روز
بود و اگر عطارد بود بیست سال بود و اگر منحوس بود بیست ماه و اگر جمع منحت
بود بیست روز و اگر در طالع یا بوسط السما و نیکو حال بود و یا دلیل ملک و عمل
وی بود و بطالع ناظر بود و در شرف بود بیست و پنج سال بود و اگر بد حال
بود بیست و پنج ماه و اگر جمع منحت بود بیست و پنج روز و با این همه نیز نیکو نگر
اگر نیکو حال بود و دلالت او بر سالها بود یا ماهها و سعدی بوی ناظر بود
از نظر مودت از جایگاه قوی و نیکو حال سال صغری خویش نیز بران برافزاید
چنان چون مستولی مشتری بود در طالع یا در وسط السما و زهره بوی ناظر بود
از جایگاه مزاعم خویش از نظر تثلیث یا تسدیس مشتری دلالت کند بر دوازده سال
و زهره نیز زیادت کند هشت سال تا تمامی بیست سال بود و اگر مشتری دلالت کند
بر دوازده سال و زهره بوی ناظر بود هشت سال زیادت کند و اگر زهره بد حال
بود هشت ماه زیادت کند و اگر جمع منحت بود زهره را از هشت روز زیادت
کند و اگر نحسی ناظر بود نکاهد چنانکه زحل از مقابله و یا مریخ از تربیع بمشتری
ناظر بود باندازه سال صغری ماه کم کنند و اگر جمع منحت بود باندازه سال
صغری روز کم کند و اگر مستولی با راس باشد چندانکه سال صغری مستولی
دلالت کند بر سال یا ماه یا روز یک ربع آن زیادت کند و اگر با ذنب بود ربع آن
کم کند فصل ۷ در معرفت حال حصار که گشاده شود یا نه طالع بنه بوقت سؤال
یا بوقت رسیدن دشمن نزدیک شهر یا حصار یا بوقت افتادن جرو اوتاد را
کن و بدانکه چهار اوتاد دلیل چهار دیوار حصار است و وتد طالع دلیل دیوار و دروازه

شرقی آن شهر است و وتد وسط السما دلیل دروازه و دیوار جنوبی آن شهر است و وتد غربی
دیوار و دروازه مغربی آن شهر است و وتد چهارم دلیل دیوار و دروازه شمالی آن شهر است
و هر وقتی که نحسی در اوتاد در آید حصار گشاده شود و اگر پرسند که دشمن بدین شهر
یا بدین حصار در آید یا نه چون تو در حصار باشی و ناگاه خصمی پدید آید بنگر اگر ماه که
منازل بیخلون بود دشمن بشهر و حصار در آید و اگر در منازل بخرجون بود در نتوانند
آمد و منازل و منازل بخرجون اینست شرطین بطین هقعه ذراع غفر زبانا بلده ذابح
بلع رشا و منازل بیخلون اینست ثریا دبران هقعه نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا
سماک اکلیل قلب شوله نعایم سعود اخبیه مقدم موخر و اگر نحسی در اوتاد بود
و حصنا اوتاد باشد گشادن حصار بسبب اهل حصار بود و اگر در اوتاد سعدی باشد
حصار گشاده نشود مگر بصلح و اگر ماه بطالع نظر دارد انموقت از رسولی مر اهل آن
شارستان را نیکوئی باشد و دلخوشی با آن جاسوس و اگر ماه بطالع در آید
ستاره نحس پیوندد مر آن شارستان را بلائی رسد از جاسوسی یا از رسولی و اگر
سعدی متصل بود این رسول مر اهل آن شارستان را نیکوئی خواهد و اگر قلب الاسد
یا قلب العقرب بدرجه طالع باشد در آن شارستان مردان مبارز و بزنده باشند و
دشمن از ایشان ترسد و بنگر کزین دو کوکب یا مشتری کدام قوی تر باشد عیاران و
عیاران بدان ناحیت باشند و اگر طالع برج اسد بود آن شهر از مردمان بزدل باشد
و اگر عقرب بود ایزد مبارز بود بلاشک و معروف بود بکشتن و اگر ماه انحراف از
طالع باز کرد و از نظر مودت و بصاحب هفتم متصل شود بعد او بتاین رسول
مر دشمن را بد خواه بود و از اهل آن شهر بفتنان نیکو را بیمار کننده بود و با دشمن
مخالف بود و اهل شهر صلح خواهند و عذر کنند و اگر بصاحب هفتم بنظر مودت

بود میانجی کی باشد بخیر و صلاح و نیکوئی هر دو کو و خواهد و اگر از صاحب هفتم
عداوة منصرف شود و بصاحب طالع بنظر مودت بود ان رسول اهل آنشهر را نیکوی
خواهد و از دشمن آنچه بدی شود با اهل شهر نیکوئی کوید و اگر زهره دلیل اعدا و فی
بود رنك آمیزی کند و دو روی و اگر قمر از صاحب هفتم منصرف شود رسول از اهل
آنشهر آید و اگر قمر بهره و دلیل بنظر مودت بود خصم بر اهل آنشهر رحیم کردد و
رسول فرستد بصلح و قمر از هر دلیلی که منصرف شود از نظر عداوة علی داران
کروه باشد و بهر دلیلی که متصل شود بمودت بدان کروه صلح جویند و اگر هر دو
دلیل بیکدیگر متصل باشند بنظر مودت میان ایشان صلح باشد و اگر قمر نیز بنظر
مودت بود این صلح باتفاق رسول بود و اگر قمر بنظر عداوة بود رسول کمرو
بیشها بپا کند و تعصب انگیزد و اگر کوکبی دیگر بود که بدین دو دلیل بنظر عداوة بود
از جنس آن کوکب کروهی باشند که صلح نخواهند و تخلیط افکنند و اگر قمر منحوس بود
رسول خیانت کند و اگر منحوس کننده زحل بود رسول را اسیر کنند و اگر مریخ بود
رسول را بکشند و اگر پرسد که حصار کی کشاده شود بگو هر وقتی که آن نحس بدرجه
طالع رسد یا بدرجه وتد ان روز کشاده شود هر درجه دوازده روز و اگر آن نحس
زحل بود کشادن حصار از جهت فرو آوردن حصار بود یا آسیب زدن یا غارت
و اگر مریخ بود از آتش باشد یا از تیر و اگر عطارد بود از مکر بود یا حیلت یا
نامه و کتابت و اگر شمس بود از سلطان با هیبت و سپاه و اگر ذنب بود بیم باشد که بلا
شهر سخت برسد از جنبش های کزنده و پلیدیها و کژدم و مار انداختن هر کدام برج
که آن نحس بود بناحیتی بدان ناحیت بود اگر نحس در برج مشرقی بود بلاد شرق
و اگر در برج بادی بود بناحیت مغرب و هم چنین بدان برجها برین قیاس حکم

اما دانستن حال شهر به نیکی و بدی اگر طالع اساس آنشهر بدانی بهتر باشد و احکام از وی
درست تر توان کفت و اگر طالع شهر معلوم نبود بنکر تا امیر یا والی آن شهر را طالع هست
و از آن حکم کن که همه صواب آید اما و الیس کوید اگر تو طالع اساس آن شهر ندانی وقتی که
والی یا امیر آنشهر از احوال آنشهر ضمیر کند و از تو سوال کند بنکر تا سهم السعادة بکدام
برج است آن برج طالع آنشهر بود و یا آن برج اولیتر بود بطالع آنشهر که هر حکمی که از آن
برج کنی چون طالع آنشهر آید یعنی آن برج بود که از او تاد طالع آنشهر بود چون این معلوم
شد درجه طالع را یعنی درجه سهم السعادة را تسییر کن و انتها میران هم چنانکه مولود را
کنی هر وقتی که بشعاع یا بجسد نحسی رسد یا نحسی بجان درجه شعاع افکند آنشهر
و اهل آن را نکبت رسد و اگر بشعاع و جسد سعدی رسد سعادت و دولت و فراخی
و نعمت و نیکوئیها یابند و هر وقتی که نحسی با وتاد طالع آنشهر درآید بمربعات او
در آن شهر آشوب و فتنه و مشغولیها خیزد و اگر نحس بمسدسه و مثلثات طالع بود
خیرها و مشغولیها پدید آید و تباهی غلات و اگر سعود بمربعات طالع درآید
مژدها و سعادت و دولت و فراخی و امن و صلاح بود و اگر سعود بمسدسات
یا بمثلثات آن طالع درآید نیکوئی غلها و بپای عیش و طرب بود و آمد شد قافلها
و نیکوی حال تجار و سلامتی راهها و بنکر تا آسعد یا آن نحس خداوند کدام خانه است
و بکدام جایگاه است خیر و شر هم از آن نوع بود و از جوهر آن برج و خانه فصل یط
در معرفت حال کمیت و کیفیت و سعادت و نحوست اکنون یاد کنیم حال صاحب هم در
دوازده خانه و پیش از آن فصلی چند از سعادت و نحوست بکوییم بدانکه سعادت
و نحوست بر پنج روی است اما سعادت بر دو روی است و نحوست نیز بر دو روی و پنجم
مشترکست اما وجه اول از سعادت سعادت مفرد و انچنانست که مردی کنج یابد

یا مال مدفون که خداوندش پیدا نبود البته یا بر یا مروارید یا عنبر یا چیزی که آن را
مایه نباید یا در معادن زر و سیم و یا جواهر یابد و این چیزها و مانند این اگر کسی را
یافته شود این سعادتی باشد که از کسی نشده باشد بوی رسیده شود و اصل این
از آن بود که صاحب طالع در مزاعم خویش بود و بغایت سعادت تاند بود و سعادتی
که هم صاحب مزاعم او باشد با وی متصل باشند و یا حصا طالع و حصا وسط السما یا کوکب
بود و مسعود بود و یا سهم السعاده و یا سهم الغیب در طالع بود یا در وسط السما یا در
دوم و اما وجه دوم آنست که سعادتی بود باضافت و آن چنانست که مردی مزدور کاری
کار کردن و انکار تمام کند و مزد بستاند یا متاعی فروشد و بها بستاند یا پیشه وری پیشه
خود کند و دست رنج بستاند این و مانند این سعادتی بود باضافت و اصل آن از آن باشد
که حصا طالع و یا صاحب وسط السماء در مزاعم صاحب هفتم بود و بوی متصل و از صاحب هفتم
و صاحب هفتم مسعود بود و مقبول اما وجه سوم النحوست مفرد آنست که مردی را
مال غرقه شود یا باتش بسوزد یا بجایگاهی افتد که هیچ کس را بروی دست نرسد و این مال
از وی جدا شده بود و نکبتی فتنه نرسد و اصل اینچنان بود که حصا ثانی در برج غربت یا در
هبوط و وبال یا محترق شود یا در آن برج که باشد نکبتی اتصالش نبود و یا نحسی قاطع
و یا جمع نحسها صاحب دوم یا در دوم بود و اما وجه چهارم از نحوست آنست که باضافت
بود و اینچنان بود که دو یار باشند و هر دو کشته شوند یا هر یکی مال یکدیگر را تباه کنند
این نحوستی باشد باضافت دیگر آنکه یکی از ایشان را منفعت بود البته و اما وجه این
بود که اد لاهرد و منحوس باشد بیکدیگر یا در هبوط و احتراق باشند و هر دو برج
باشند جمع نحسها و بیکدیگر از نظر تربیع و مقابله و قران فاسد باشند و اما وجه
پنجم سعادت و نحوست باضافت و آن چنانست که کسی مال کسی بستاند بر سبیل قهر

و غلبه و ستم ستاننده مال را سعادت بود و خداوند مال را نحوست بود از رفتن مال
و زیان و آن از جهت آن بود که نحسی که در مزاعم خویش بود و صاحب ثانی طالع کسی را قاصد
و منحوس کند و این نحس کنند از آن منحوس شده مقبول بود یا مسعود شود و این چنان
بود که زحل در جدی بود و بمشتری متصل و مشتری راجع بود یا محترق یا در وبال یا
ساقط زحل از مشتری مسعود شود و مشتری از زحل منحوس اما شدید الوتد و مشرقی
الوتد آن بود که کوکبی باشد که دلالت کند بر صناعت و باخر وتد خویش باشد که راجع
خواهد گشت این کس بصناعت خویش بجایگاهی رسد و بغایتی که از سعادت و نیکوئی
سخت قوی بود و باز زود تباه شود و نقصان گیرد و از آن سعادت و نیکوئی و قت
رسیدن بغایت و نقصان باندازه سال صغری آن کوکب باشد و هم چنین و هم چنین دلالت
کند بر همه سعادتها و اگر مسئله از سلطان و عمل بود و یا از خصومت و کوکب نیز در آخر
وتد بود یعنی نزدیک مقیم اول بود دلیل کند بر آنکه سائل بدان عمل برسد و یا بر
خصم ظفر یابد و باز زود نقص در آید و حاجت تباه شود و اگر کوکبی در آخر وتد بود
و باخر وتد رسیده باشد و خواهد که مستقیم شود پس دلالت کند بر دوام سعادت در
صناعتش بتمامی و در آن صناعت باول عمر رنجور بود و کم مال و بی روزی اول و از
از آن صناعت مکروه بیشتر پیش آید و باز زود حالش بر گردد انتهای و نیکوئی و
نهایت و سعادت و دوام نیکوئی بتمامی عمر و هم چنین بود حال در همه چیزها اگر دلیل
بدین صفت بود که گفتم و اگر مسئله از منازعت و خصومت بود یا از طلب عمل و سلطان
پس بود بر آنکه این کس هزیمت گیرد از خصم و مغلوب شود و عمل از دست او بیرون
شد و باز حال بر گردد بر خصم ظفر یابد و عمل بدست آرد و کارش قوی شود تا
بتمامی عمر اما زیادت و نقصان در سعادت اگر صاحب ثانی یا صاحب سهم السعادة

یا صاحب طالع صاعد بود بشمال المال ثبیا کسب کند از مردمان با جاه و حشمت یا بخود توانگر
بود و اگر صاعد بود بفلک اوج مال از رؤسا و ملوک کسب کند و اگر هم بفلک اوج
و هم بشمال الصاعد بود مال از ملوک بزرگ و عظیم الخطر کسب کند و هم چنین نظر باید
کردن بهمه ادلاء مال و ادلاء خانهای دیگر برین قیاس و حکم کن و اگر بعضی ادلاء
خانها برین صفت بود بدان دلیل ریاست و بزرگی واجب کند اما تفضیل سعادت و
نحوست بدانکه احوال الموالید و مسائل بر سه گونه است گروهی مردمانند که سعادت
ایشان پایدار بود تا فنای عمرهاشان و گروهی مردمانند که سعادت و بدبختی ایشان
ملازم گرفته باشد تا فنای عمرشان و گروهی مردمانند که از زمان اول هر روز روز
بروز همی افزون شود و کارش قوی تر گردد و گروهی آنند که از درجات و منازل برترین
و بزرگترین روز بروز فروتر همی شوند و کارشان ضعیف تر همی شود و اما آن گروه
که سعادتشان ثابت است از جمله آن بود که ادلاء سعادتشان در اوتاد بود و هیچ
ساقطی بایشان نظر ندارد و اما آنها که شقاوتشان ثابت است از جمله آن بود که ادلاء
شقاوتشان در اوتاد بود و هیچ کوکبی ساقط بوی نظر ندارد و نیز ایشان بکوکبی
ساقط متصل بود یا ساقط بود و اما آنها که از منازل فروتر روز بروز بهتر و بزرگتر همی شوند
آنست که ادلاء طالعشان صاعد بود بفلک هر روز برتر همی شود و درجات برتر همی
رسانند و کار او هر روز قوی تر شود و سعادت همی افزاید و اما آنها که منازل
ایشان بلند و نیک بخت باشد و درجاتشان روز بروز فروتر شود و کار ضعیف تر
همی گردد و آن از جمله آنست که ادلاء ایشان هابط بود و ساقط و از اوتاد نظر نکند
بود و اما آنها که گاه برتر باشند و گاه فروتر این مردمان هیتا باشند و آن از جمله آن بود
که ادلاء ایشان بسقوط متصل بود بعضی و بعضی از سقوط بارتفاع بود این گروه مردم

گاه با دولت باشند و گاه بمحنت اما صفت حدود و احوال خانها بدانکه حال این همه بر
سه وجه است ماضی و مستقبل و حالی که در وی باشی اما احوال الماضی از انصراف کواکب
توان دانست و از خانهای زائل و احوال مستقبل را از اتصال کواکب و از خانهای مایل
توان دانست و حال وقت را از مواضع کواکب و ذات ایشان توان دانست و از اوتاد
اما حدود و اتصال بدانکه هر دلیلی را از مولود یا از مسئله سه حالت است انصراف دلیل راه نماید
بر آنچه گذشته و موضع دلیل راه نماید بحالی که در وی است و اتصال دلیل راه نماید
بر آنچه خواهد بودن و حال الصلاح و فساد از سعادت و نحوست از دلیل و اتصال توان
دانستن   معرفت کیفیت نحوست فلک بدانکه نحوستهای فلک باضطرار بر سه وجه است
دو نحس بجوهر است چون زحل و مریخ و دو نحس بعرض است چون عطارد که با زحل
و مریخ بود یا بطبیعت ایشان بود بنظر یا باتصال و دیگری شمس است که با مریخ بود خاصه
بتربیع یا مقابله یا مقارنه یا تسدیس وی نحس بود هم چنین نیز اگر با زحل بود و بدین جهت
که گفتم شمس و عطارد را نحس دانند لیکن نحوست عرضی نه جوهری و دو نحس دیگر است
با ماکن و موانع و آن راس و ذنب است و اگر این شش حال جمع شود بر زهره یا مشتری
از سعدین مولود یا سائل حصنی باشد و اگر صاحب مثلثه اول از زهره نیکو حال بود
با این همه منفعتها و نیکو نیما یا بد و اگر بدحال بود با همه که حصنی بود بدبخت بود و
حاجتمند باشد بیک شکم نان که دشوار یابد اما معرفت تاکید دلالت هر وقتی که دو دلیل
که دلالت کنند بر این چیز هر دو بیکدیگر متصل شوند پس دلیل بود بر تاکید آن چیز چنانکه
عطارد صاحب سهم سلطان و مشتری صاحب وسط السماء و هر دو بیکدیگر ناظر باشند
یا متصل و بوسط السماء ناظر باشند پس دلالت کند بر آنکه عمل و سلطانی بدست
آرد و عزیز و قوی گردد و اگر در اوتاد باشند پس دلالت کند بدرازی مدت

سلطانی تا تمام عمر خویش بسلطنت گذراند و اگر کوکبی که دلالت کند بر سعادت وی زائد
السیر بود یا زائد العدد یا زائد النور یا هر روز صاعدتر بود بفلک اوج یا صاعد بود
بعرض خاصه بشمال دلیل کند بر آنکه این مولود یا این سائل را حال روز بروز بهتر و نیکو
تر بود و سعادتش فزون گردد روز بروز و اگر این کوکب هابط بود یا در حضیض هابط
بود یا با قمر بود بر آنچه گفتم دلیل کند بر تباهی حال او روز بروز و هر روز تباه تر و ادبار
زده تر بود و حالش سخت شوریده شود **اما** معرفت بقای سلطنت اگر آن کوکب که دلالت کند
بر سلطانی صاحب هشتم بود یا صاحب ایام دلیل بود بر آنکه وی در سلطانی بمیرد
چنانچه هرگز معزول نشود و اگر کسی معزول شود از عمل و صاحب طالع در وسط السما
بود متصل بوی از معزول باز بعمل خویش آید **اما** مرتبت سلطنت بدانکه ملوک عالم را
موالید هست که هیچ چیز را نیست و اگر صاحب طالع شمس قبول کند یا جایگاه شمس برتر
از صاحب طالع بود بفلک این مولود یا سائل ملک گردد و اگر زحل شمس را قبول کند
و موضع زحل برتر بود از شمس بفلک یا صاحب وسط السما صاحب طالع را قبول کند یا
شمس را قبول کند یا قمر را شمس قبول کند یا زحل قبول کند یا صاحب وسط السما و مولد
روزی بود این همه دلالت کند بر آنکه ملک گردد و عالم بگیرد و اما در موالید شبی
اگر قمر صاحب طالع را قبول کند یا صاحب وسط السما قبول چو کند صاحب طالع را یا
یا قمر قبول کند این موالید دلیل کند بر ملک و پادشاهی اگر مولود از اهل بیت ملک
بود و اگر غیر این بود ملک نگردد ولیکن کارش سخت بزرگ شود و چون قبول دیگر
چنانکه صفت کردم بعناد کوکبگاه ممکن زیرا که ملک بزرگ بر مردی حکم کند
بفرمانی که بفرماید هیچ زیان ندارد و اگر در رعیت کسی وی را مخالف بود و بود
که کسی بمثابه عمر ملک بگیرد از قبل استشهاد چنانکه صفت کردم و باشد که مولودی

موالید ملوک بود و ملک نگیرد و آن از جهت قبول شعاع نحوس بود بیش از آن
که قبول که گفته شد و اگر قبول از اتصال اول بود و با قول عمر ملک بگیرد و اگر قبول
با اتصال دوم بود بمیانه عمر ملک بگیرد و اگر قبول با اتصال سوم بود با آخر عمر ملک
بگیرد و این اتصال آنگاه بود که مادام در آن برج بود و بدانکه چون نیز کن تدبیر
حصه طالع دهند چه قبول هم ملک بگیرد و اگر قمر بوسط السما بود مولود در شرف
بود و طالع از بروج ملوک بود و صاحب قمر در طالع بود و صاحب طالع در حادی
عشر بمنزله ملوک برسد و باشد که عالم نیز بگیرد **البرج الحادی عشر** من الطالع

فصل اول در معرفت آنکه کسی امیدی دارد از ملک یا منزلت یابد یا نه بنگر
بخداوند طالع و خداوند یازدهم و بقمر و مشتری اگر میان ایشان مواصلت بود
و آن مواصلت از مودت بود آن سعادت و امید و منزلت بیابد باسانی و اگر
اتصال از تربیع و مقابله بود امید سعادت و منزلت یابد لیکن برنج و تعب و
دشواری و اگر مشتری یا صاحب یازدهم در طالع بود بزودی و آسانی یابد و
اگر مقبول بود بتمامی حاجت ظفر یابد و اگر غیر مقبول بود بعضی از آن امید ظفر
یابد و اگر قمر در یازدهم بود یا صاحب طالع در یازدهم بود و مقبول حاجت بر آید
و اگر صاحب یازدهم در وتد و قمر مقبول آن امید تمام شود و اگر قابل تدبیر
قمر در برج ذوجسدین بود ظفر یابد با بعضی امید دارد یا بدلک چیزی یعنی بعضی
از آن امید ظفر یابد و اگر در برج منقلب بود محقق بود و اگر در برج ثابت بود
ظفر یابد بتمامی و اگر قابل تدبیر قمر منحوس بود تمام شود کار بیش از آنکه ظفر یافته
بود و اگر قابل تدبیر قمر مقبول بود ظفر یابد بیشتر از آنکه امید دارد و اگر خداوند
طالع مقبول بود ظفر یابد بهر چه امید بود دارد و اگر عکس در یازدهم بود از آن امیدی

کرتا امید سود و فرزندان را آفتی رسد و اگر این نحس زحل بود در امید خویش سخت
دیر بماند و آخر وفا نیابد و اگر مریخ بود امید خویش بجنگ جوید و بجهد برنیاید
و اگر مشتری در یازدهم بود بمراد برسد و بحجت و ستایش یابد و آن امید بسزا
یابد که امید دارد و اگر آفتاب در وی بود آن امید برآید بسبب سلطان و اگر
و اگر زهره بود امید برآید بخوشی و شادی و بیاری زنان و اگر عطارد بود و قلم
برآید یا بسبب نایان و بازرگانان و اگر در یازدهم بود بنگر که بکه اتصال میکند
طبع آنکوکب بوی و اگر خالی السیر بود بدست میانجی برآید **فصل دوم** در معرفت
الکر حال دوستی معلوم کند اگر پرسد از جهت دوستی میان دو تن بنگر بصاحب سوم
و پنجم و نهم و یازدهم هر کدام از ایشان که بطالع شاهد تر یا قوی تر یا ناظر تر
بود وی دلیل بدان دوستی اگر میان دلیل و میان صاحب طالع یا قمر اتصال مودت
بود میان ایشان دوستی بود و اگر قبول بود دوستی با منفعت باشد و اگر زهره با
مریخ را شرکت بود اندوستی بی مجامعت نبود و اگر اتصال از مخالفت بود میان
ایشان علاقه بود و بیکاری و اگر اصحاب این هر چهار خانه بصاحب طالع ناظر بود
ان دوستی بغایت نیک و محکم بود و اگر بعضی نظر موافقت بود و بعضی مخالفت
گاه دوستی بود و گاه دشمنی و اگر اتصال از برج ثابت بود دوستی شان پاینده
پایدار بود و اگر در برج منقلب بود دوستی و عداوتشان بر یک حال نبود هر انتقالی
و نظری حالشان بگردد و اگر در برج ذو جسدین بود دورویه و دو دله باشند
و اگر صاحب یازدهم زحل بود دوستان او پیران و دهقانان باشند و اگر مشتری
بود اشراف و قضاة باشند و اگر مریخ بود سرهنگان و صاحبان و اهل صلاح باشند
و نیز دزدان باشند و اگر شمس بود سلطان باشد یا عمل دار سلطان یا مهتران

باشند و اگر عطارد بود دبیران و اهل دواوین و حکما باشند و اگر قمر بود
پیکان و جاسوسان و وکیلان باشند و اگر صاحب یازدهم بصاحب طالع تربیع
و مقابله بود میان ایشان آزار باشد و از یکدیگر ناخشنود باشند و اگر هر دو
بود دوست سرها شند باز بنگر بجای او بدین دو جایگاه هر کدام از این دو دلیل که
بود یا علوی یا امرا و ابود یا مشرقی یا شمالی بود و بمذید ستبود و کار فرمانی
بان بنگر هر کدام کوکب که در وتد بود دوستی وی قوی تر بود خاصه که در برج ثابت
بود و اگر در برج منقلب بود یا زائل و تدانه دوست حقیقی نبود و اگر در برج ذو جسدین
بود دوست یکدل نبود دورویه باشد و هر کدام از این دلائل که راجع بود ازان
دوست در دوستی خلاف آید و عصیان این است آنچه در بیان دوستی بود از نظر
فصل سوم در معرفت امید اگر پرسد از کاری و تفسیر نکند و گوید که از کاری امید
میدارم بنگر بخداوند طالع و قمر اگر پیوسته بود بسعدی در او تاد و مائل الاوتاد
ظفر یابد و اگر پیوسته نبود ظفر نیابد و اگر صاحب طالع خود نام بر بدان خانه که هم شکل
سوال وی بود از آنجا حکم کن تا درست آید **فصل چهارم** در معرفت حال مهمانی
بنگر بطالع که وی دلیلست بر آنکار و خانه دوم دلیلست بر طعام و شراب و سوم
بر اهل انجلس و چهارم بر جایگاه نشستن و پنجم بر شراب و ششم بر خادمان مجلس
و هفتم بر عزیزی و خواری مهمانان و هشتم مردم و حوالی و طباخان و نهم
آنکس که با وی در مجلس قرین بود و هم حذاوند خانه را و یازدهم لهو و طرب
و دوازدهم ماجراها که دران مجلس بود هر کجا نحسی بینی حکم کن بر تباهی و فساد
آنخانه هر کجا سعدی بینی حکم کن بر نیکویی و منفعت آنخانه و صاحب هر خانه که مقبول یا
مسعود یا قوی بود نیکویی بود آنکس را که بدانخانه منسوبست و صاحب هر خانه

که غیر مقبول یا راجع یا منحوس بود غم و خواری و تباهی بود آنکس را و هر کدام دلیل
که اتصال مودت دارد انکوه را موافقت بود و هر کدام را نظر مخالفت بود انکوه را
متفاوت بود و هر کدام دلیل که خالی بود ببا انکوه کسی التفات نکند و اگر طالع
برج منقلب بود الوان طعام خورده شود و اگر ثابت بود یک لون بود و اگر ذو
جسدین بود دو لون و اگر قمر در طالع بود طعام شور و سرد مزاج بود و اگر
مریخ بود بیشتر مزه تلخی دهد یا طعام بیشتر سوخته بود و اگر مشتری بود خوش و شیرین
بود و اگر شمس بود طعام ملوکانه بود لیکن بیشتر سوخته و صفرا انگیز بود و اگر زهره
بود چرب بود و اگر عطارد بود ترش بود و بهم امیخته و زحل طعام تند بود پس بنگر
بانصراف قمر و با اتصال او و اگر بازگشته بود از نحسی و پیوند دیگری از تربیع و
مقابله پس البته اندوهی تخته شود بود و عروسی یا کسی از سفر آمده باشد و
مانند این و اگر از تثلیث یا تسدیس بود ان مهمانی محدثی بود یا بدوستی و پیوستن
و اگر انکوکبه قمر بوی متصل است در روید بود یا برج ثابت مجلس نیکو روز بود و اگر
برج ذو جسدین بود نیکو و زبیشتر بود و اگر منقلب بود نیم روز بود یا کمتر و اگر صاحب
برج قمر بوی ناظر بود مجلس خوش و سبک بود و اگر ناظر نبود مجلس برنج و کلفت
انجا بوند و باز کردند بی پشیمانی و اگر قمر بمشتری پیوسته بود دلیل کند بر نیکویی مجلس
و طعامهای گوناگون و اگر بشمس متصل بود دلیل کند بر پاکیزگی طعام و نیکویی مهمان داری
اگر بزهره متصل بود دلیل کند بر پاکیزگی طعام و نیکویی آن و لهو و طرب و سماع
و خنده و طیب و اگر بعطارد متصل بود دلیل کند بر نیکویی طعام و در انجا کسی بود
که سخن حکمت گوید و انجا حدیث کلام نیکو بود و در طعام ایشان گوشت مرغ بود
و اگر بزحل متصل بود طعام سرد بود و ناپاک و سرد مزاج و کهنه و ماهی و هرچه

از آب بیرون آید در بود و اگر بمریخ متصل بود دلیل کند بر شر و آشوب و فتنه و اگر مریخ
بوسط السما بود و قمر بتربیع او بود زینهار حذر کن تا انجا نروی که خون ریزش
بود و کارد و زخم و جراحت و دزدی و طعام گرم بود پس بنگر بحسب ساعت اگر طالع
بود یا بوسط السما دران حال طعام آرند که بر طعام نشسته باشند و اگر در هفتم یا چهارم
بود طعام سخت دیر آرند تا غمگین شوند انجا یا هیچ طعام نیاورند تا وقتی که صاحب ساعت
بود که بطالع بود یا بوسط السما و اگر صاحب ساعت زایل بود یا ساقط طعامشان
گذشته باشد و اگر در مایل بود نزدیک بود بطعام آوردن و اگر در برج آبی بود
و ناظر بود بزحل از تثلیث طعام ماهی بود و اگر قمر در میزان بود حبوب بود و
اگر بجوزا یا دلو بود گوشت مرغ بود و اگر بزحل بود از تربیع و مقابله گوشت سرد
خورده باشد و اگر بمریخ بود طعامهاشان سوخته بود و اگر قمر در میزان بود و
تربیع او از برهانه پخته و نه خام چنانچه نشاید خوردن و در سنبله و میزان بجوزد
انگورها   و اگر در آخر عقرب بود یا ذنب هیچ چیز مخور که در ان طعام زهر بود و
اگر در اسد بود هیچ گوشت مخور و در قوس گوشت و حوت نشاید خوردن و در حوت
ماهی شور و تان محور و اگر بین خانها نحسی بود زیان و فساد بیشتر بود و اگر بدرج
برجها نحسی ناظر بود همه تباه بود و اگر سعود ناظر بود و مقبول زیان کم رسد
و اگر قمر بخانه زهره بود عروسی بود و اگر بخانه عطارد بود کودک زادن بود یا حق
عمل یا شادی کودک بود و اگر بخانه مشتری بود طعام دوستان و مهتری و دیانت بود
و اگر بخانه مریخ بود طعام از جهت شکفتگی بوده باشد و اگر بخانه زحل بود طعام
ماتم گذشته بود و اگر بخانه شمس بود طعام از جهت خلعت و مهتری و حشمت بود و اگر قمر
بخانه خویش باشد طعام از جهت حریفان و برمانی و هوائی دل خویش بود و بر

کوکبی که نظر دارد نیکو تا بکدام خانه هست یا صاحب کدام خانه هست از انجمت کوده باشد
وخانه دوم از طالع دلیلست بر شراب جامها وقدح وجامه خانه اگر این خانه زو
حسدین بود جامهای کوناکون بود واکر مریخ انجا بود یا ناظر یا صاحبش بود جامهای
مسین بود واکر زهره بود شمس بود ومشتری زرینه وسیمینه وقمر آبکینه وزحل چوبی
وسفال وشمس جامهای پر جواهر وملوکانه وعطارد جامهای منقش ومکتوب واکر
سعدی در دوم انچه از انخانه بود واکر سعد غریب بود عاریتی بود وهم چنین
اکر صاحب ثانی بنا بی ناظر بود یا در مزاعم حوبش بود کالا خانه بود واکر ناظر نبود
یا غریب بود عاریتی باشد واکر صاحب سوم مسعود بود یا سعدی در سوم بود
امردمان که بدان طعام حاضر باشند مردمان نیکو ومعروف باشند واکر بجایگاه
غریب بود مردمان غریب بوند واکر منحوس بود مردمان سقط وبدخو باشند
واکر خانه چهارم مسعود بود مجلس کاه نیکو بود واکر منحوس بود مجلس کاه سخت
تباه بود واکر خانه زحل بود جایگاه ویرانی بود و بلندی واکر خانه مشتری بود جایگاه نظیف
وخرم باشد یا بوستان بود واکر خانه مریخ بود سلیح خانه یا مطبخ بود واکر خانه شمس
بود مجلس بساحت سرای وتخت بود واکر خانه زهره بود کلزار وعطر خانه وخانه زنان
بود واکر خانه عطارد بود مجلس کاه کتابخانه یا مرغ خانه یا خانه منقش بود واکر قمر
بود بر لب حوض بود وپنجم خانه دلیل کند بر شراب واکر برج ذو جسدین بود شراب
اندولون بود واکر ثابت بود یک لون بود واکر منقلب بود شرابها زهر لون بود
وهر خانه را هم بدین صفت حکم کن زحل شراب ترش وکنده وصبیا مشتری شراب خوش
وشیرین وهم چنین بباقی کواکب صفت کن وخانه انکسان باشند که بر سر طعام نشیند
وهفتم اطبا باشند که پیش نوابند ودهم صاحب طعام بود که بتو شاد بود یا

یا نه اگر سعدی در انجا بود بتو شاد بود واکر نحسی بود دشمن کیرد وکرانی آید از مهمانان
وخانه یازدهم مغنیان ومطربان باشند ودوازدهم حسدا وبدخانه بود پس نیکو بنگر سعود
ونحوس واز صاحب خانها بجایگاه واز این دوازده برج نخست انچه بیابی از نظرها
اتصال وجایگاه سعود ونحوس حکم کن بهر خانه که سعدی بود ویا سعدا وبدان نحسی
بود حکم کن بر انچه منسوبست بکوهر آن برج بخیر وشادی ونیکوئی وهر برجی که در او
نحسی بود ویا صاحبش منحوس بود بر تباهی انچه منسوبست بدان برج وبنکر که نحس
بدام ربع اند چون بمجلس روی هم بدان جانب نبین وبهر کدام ربع که نحوس باشد
بدان نواحی منشین چنانکه ربع اول مشرق هست ودوم جنوب وسوم مغرب و
چهارم شمال اندیوار که بسوی مشرق هست ربع اول بود وانکه بسوی نصف النهار
ربع دوم وانکه بسوی قبله هست مغرب وانکه بسوی قطب شمالی وبنات النعش بود
ربع چهارم هست البرج الثانی عشر من الطالع فصل اول در معرفت حال سائل
با دشمنان بنکر برج هفتم وصاحبش واز انجا حکم کن واکر از نیای دشمنان پرسید
بنکر بصبا دوازدهم وخانه دوازدهم واکر صاحب دوازدهم در طالع بود ومنحوس
مولی دیا سائل را دشمنان بسیار بود وهمه زبردست ومقهور وی باشند وسائل
را از غم خوردن ودل مشغولی چاره نبود واکر میان دلیل طالع وصاحب دوازدهم
اتصال بود مولو در را دشمن بود اکر آن اتصال از موقت بود اندشمنی بکرند
وایشان را مخالفت بود وبسیار دشمنی نکنند واکر اتصال از عداوة بود میان
ایشان دشمنی وخصومت بسیار بود واکر کوکبی در دوازدهم بود وصاحب طالع
را به تربیع ومقابله نکرد دشمن از جوهر انکوکب بود واکر هر خانه انکوکب
پس اکر در دوازدهم زحل بود یا خود صاحب دوازدهم وی بود دشمن وی از

پیران وکلانان وبندکان وطبقات زحل بود وشهر روی بود شیا وجرده وود
چشم او عیبی بود واز مردمان سفله وخداوندان مکر وحیله وبداندیشی ومشورتکوی
بود وبدشمنی فخر کنند وشادی کننده بود یا انموذیان وزندانبانان وحمالان
بود وامثال این مانند واگر مشتری بود دشمن وی مردی دوموییه یا عالم یا قاضی یا
اهل تجارت واشراف وقاضی باشد ودیگر ستارکان را هم برین قیاس حکم کن
واگر قمر بود بنگر که بکه میپیوندد دشمن بر طبع کوهر آن ستاره بود واگر قمر خالی السیر بود
پیکان وجاسوسان ووکیلان ونمامان وغمازان دشمن وی باشند ودشمن نیز
طبع آن خانه بود که صاحب ثانی عشر در وی بود خاصه در وتد اگر ساقط بود کم زیان
کند واگر صاحب اعدا در طالع بود دشمن از اهل بیت وی بود واگر در وسط السما
بود دشمن از سلطانیان ومهتران وهم کاران بود واگر در هفتم بود دشمن زن و
انباز ومانند این بود واگر در چهارم بود دشمن پدر بود یا کسان پدر وهم چنین نیز بنگر
در دوازدهم که کدام کوکبست وصاحب کدام خانه است دشمن از آن جنس بود واگر صاحب طالع
در دوازدهم بود مولود یا سائل کارهای کند که دشمن برانگیزد واگر صاحب رابع بود
دشمن از پدران بود واگر صاحب سوم بود دشمن از اقربا بود واگر صاحب پنجم بود دشمن
از فرزندان بود وهم چنین بگوی باقی خانها را باز بنگر خداوند طالع اگر در طالع
خویش یا شرف خویش بود ومسعود باشد یا زائد یا مستعلی یا مشرقی یا سریع السیر
یا شمالی یا صاعد یا کوکبی علوی بود سائل یا مولود قوی تر از دشمن بود واگر
این حالها خداوند دوازدهم را بود این قوت دشمن را بود ودشمن ظفر یابد بر
سائل یا مولود واگر بتربیع ومقابله نکرد عداوت ایشان زیادت کردد واگر بهم نظر
نکرد نکاه کن بجای ایشان را هر کرا شهادت بیشتر بود قوت او را بود واگر هر دو

در وتد بود بنگر که شهادت کرا بیشتر بود قوت او را بود وهم چنین هر کرا قران باشد
قوت او را بود واگر اتصال بمودت بود میان ایشان صلح وصلاحی بود واگر نه
در این خانه شهادت بود وقوت زیادتی دشمنی بود **فصل دوم** در معرفت
ترس وبیم اگر پرسد از بیم وترس بنگر بصاحب طالع وقمر اگر صاحب طالع منحوس بود
ودر دوازدهم بود ویا قمر نیز با وی بود این دلیل کند بر بیم وترس سخت وعجز
وبیرون نیاید وهم چنین نیز اگر ببعضی جایگاه بد بود چون هشتم وششم
بیم وترس بود از آن روی که صاحب طالع در آن خانه بود واگر نحوس بصاحب طالع
یا بقمر ناظر بود از اوتاد این بیم وترس سخت تر بود وصعبتر وباکی بدتر واگر
نحوس ناظر نباشد تباهی نیفتد وزود زوال آید وبسلامت بگذرد واگر سعود
ناظر باشد سلامتی بود واگر صاحب طالع پاکیزه بود از نحوس وبطالع ناظر بود
هیچ مکروهی بوی نرسد وآن خبری آید از بیم وترس آن خبر دروغ بود واگر صاحب
طالع در وتد بود ونحسی از اوتاد بوی ناظر بود مخاطره سخت بود وترس وبیم قوی
باشد ونکبت خاصه که صاحب ثامن بود آن نحس این دلیل کند بر هلاک ومرگ
واگر این کوکب صاحب ثامن نبود او را مصیبتی پیش آید باز بسلامت بگذرد واگر
شهادت کواکب از بروج منقلب بود دلیل کند بر زودی برگشتن بلاها وزود
برگشتن وگذشتن آن ترس وبیم واگر در برج ذو جسدین بود وثابت دلیل کند بر ثبات
آن شر واگر آن نحس در دوم بود مالش بستانند واگر صاحب طالع در دوازدهم
بود ونحسا هفتم ناظر نبود ونه بصاحب ثانی عشر دلیل کند بر کریختن و
یافتن نجات وانکه بروی قادر نشوند واگر با این همه قمر متصل بود بنحسی
دلیل کند بر پیش آمدن مکروه از آن کریختن مکر که آن نحس صاحب برج قمر بود

یا حصه طالع و اینچنین مکروهی کمتر بود و امید سلامتی باشد و اگر حصه طالع در ثانی
عشر نبود لیکن قمر در ثانی عشر مسعود بود ان بیم و ترس بسلامت بگذرد و بروی
ظفر نیابد بعد انوقت راحت یابد از این بیم که قمر بعد رجات سعود رسد بروز یا ساعت
یا ماه یا سال و اگر خواهی تا بدانی که سائل از این بیم و ترس بسلامت رهد یا هلاک
شود یا دیر بماند در حبس بنگر بدان نحسی که مستعلی بود بر قمر و اگر قوی بود بنگر بدان
حد که قمر در رویت اگر حد ان نحس بود که قمر بوی ناظر بود و ان نحس مریخ بود پس کشته
شود باهن یا بتازیانه و از ان بیم و ترس رهائی نبود و اگر ان زحل بود دیر بماند
تا بوقت مرگ باندازه قوة زحل و جایگاه او و اگر ان نحس نبود و قمر بعد سعدی
بود این سائل گرفتار شود لیکن بسلامت بود از الم و عذاب حبس لیکن در حبس چندان
بماند که ما بین درجات قمر و نحس هست بروز یا سال و ماه و اگر ان نحس که قمر بوی ناظر است
ضعیف بود و قمر از ان خانه که وی بود مزاحمت بود و سعدی بعقمر ناظر بود و مقبول
بیکدیگر این سلامت بعد و بصلح و امان لیکن اندک مایه بیم و ترس رسد پس
امّا بطلیموس گوید بنگر بقمر و حصه برج قمر و طالع اگر بیکدیگر ایشان اتصال بود و
حصه طالع مسعود بود و پاکیزه از نحسین ایمنی بود از ان بیم و ترس بزودی و نیز از ان
بیم و ترس و یرا زیان نرسد و اگر صاحب طالع سعد بود و نحسی به قمر ناظر بود و نصاب
از تربیع و مقابله بنگر د حصه برج قمر اگر قوی بود و در شرف قمر بود یا مثلثه وی پس این
ندارد نظر نحوس بقمر این بیم و ترس متداری بود و باز بسلامت رهائی یابد و اگر
نحسین قوی بود و حد قمر نیز منحوس بود پس گرفتار شود و از ان حبس رهائی نیابد
تا بوقت مرگ مگر که سعدی قوی از جایگاه قوی بقمر ناظر شود یا مشترک باشد
ان شرو بلا را دفع و امن و سلامتی بود و بیرون آید از ان بیم و ترس و حبس

فصل سوم در دانستن حال کسی که پرسد که خصم خویش را چون قصاص تواند
کرد یا نه بدانکه خونی را مطلوب دم خوانند و سائل را طالب و نگرستن در این
باب بردو روایت و بنگر هم که این طالب سلطان هست یا بجز سلطان اگر طالب سلطان
بود طالع سائل را بود و وسط السماء سلطان را که طالب دم هست و برج سابع
مران سبب راست که خون ریخته شد و چهارم عاقبت کار راست و اگر صاحب وسط
السماء حصه طالع ناظر بود یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند یا جمع کند یا رد کند نوع
یکی بدیگری این طالب مطلوب ظفر یابد و اگر طالب بجز سلطان بود طالع سائل
را کن و هفتم طالب دم را و بنگر بصاحب طالع و صاحب سابع اگر هر دو بیکدیگر
ناظر باشند یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند یا جمع کند طالب بر مطلوب ظفر یابد
و اگر این بود ظفر نیابد و اگر نظر بتربیع و مقابله و مقارنه بود و مریخ ناظر بود
بصاحب طالع و حصه وسط السماء خون مطلوب ریخته شود و اگر اتصال از مودت
بود و قبول و یا سعدی ان سر اکشاده شود و خونش ریخته شود و ظفر مطلوب
بود و نیز بنگر بطالع و بچهارم اگر این دو برج منقلب بود وی قادر شود بر قصاص
و اگر هر دو ثابت بود قادر شود و اگر هر دو ذو جسدین بود حال میانه بود و قادر
شود بر قصاص لیکن بمدت خون شود و نیز باشد که کشنده تنها کس
باشد بلکه تن بکشند و دیگران رهائی یابند و همچنین اگر قمر در برج منقلب بود
همچنین قادر شود و اگر ماه حصه خانه خویش نگرد و حصه طالع سوی
طالع نگرد و حصه چهارم بچهارم نگرد خون آن کشنده ریخته شود مگر که قمر
بود سعدی و یا آن سعد حالی الشر بود این دلیل دیت ستدن بود و خون شود
ستدن خصم و اگر ان سعد باز گردد و نحس سوی بدان پس صلح کنند شود مگر که

اتصال بموذرت بود به سبب وی زندان افتد واکر آن نحس در برج ثابت بود وی در
زندان بمیرد واکر در برج منقلب بود زود بیرون آید واکر قمر در برج منقلب بود
دلیل کند که بیرون آمدن از زندان بآسانی بود واکر نظرشان بتثلیث وتسدیس بود
بود بکو بزداز زندان و بسبب چنانکه واکر مقارنه بود در سرا و را بکنند وپای
بکو بند که اکر نکو دند واکر زحل در طالع بود خصم وی کینه دارنده ودم دار
بود واکر مریخ بود جز کشتن او روا نکند واکر مشتری بود خصم رحیم دل وخصم
مزو خورنده بود واکر شمس بود خصم قاهر بود بسیار واکر زهره بود بدبت
خوش شود شوند واکر عطارد بود خصم نارسیده بود بباید تا وی رسیده شود
تا او چه فرماید با این حال از سبب کودکی افتاده بود وهر کسی در این باب سخنی کوید
وتدبیر کند وهر دمان دوکروه کردند واکر قمر بود زود کشته شود یا زود … کنند
یا بذانه سعد ونحس واکر خداوند طالع منحوس شود یا بهبوط رود یا محترق شود
خصم را بیش از دعوی آفت رسد واکر خداوند هشتم در اینجا یا عجز اوند طالع …
سائل را خود بکشند واکر در طالع سعدی بود ولیان کشته باشند …
واکر قمر متصل بود بنحسی بیرون از ولیان کشته شود خصم دیکر خیزند وآن کینه
کذارنده سلطان بود واکر در طالع نحسی بود وقمر بسعدی پیوسته بود اولیا
استوار بود بکار خصومت لیکن باز سلطان نیکولی کند واکر خداوند طالع …
بطالع نصرت اولیا را بود واکر نکرد از سوی طالع قمر بسوی صاحب خانه …
ناظر بود سلطان را بیرون آرد جهت رضای خصمان و بدانکه هم عذابها را دلیل …
با آهن وچوب زحل دلیل بر داشتن در زندان و برکو … ومشتری دلیل
خوش شودی و راحت یافتن وامانت و شمس دلیل سیاست و زهره دلیل خوشنودی

وعطارد دلیل شغب وقمر با بذانه اتصال دلالت کند **فصل حمّام** در دانستن
حال محبوس با زندانی که راحت یابد یا نه بکو شستن در آن چون نکرستن …
اکر ماه بوقت مسئله در برج ثابت بود وبکوکبی پیوندد که آنکوکب در وتد بود
در حبس دیر ماند واکر ماه زائل وتد بود وبکوکبی متصل بود که در وتد بود
هم دیر ماند وچون ماه در برج منقلب بود وبکوکبی متصل شود که در برج بود
یا در زائل وتد بود چون سوم ونهم زود راحت یابد وبیرون آید واکر ماه با
کوردار کوکبی که در وتد بود ومتصل شود بکوکبی که زائل بود از زندان بیرون
آید وراحت یابد واکر ماه در برج ذو جسدین بود وبکوکبی متصل شود که در
برج ذو جسدین بود از آن بن زندان دیکر برندش واکر ماه در سرطان بود …
که برج منقلب بود دیر ماند مکر بکوکبی متصل شود که زائل بود آنگاه دلیل بود بر
زود راحت یافتن واکر در برج قوس بود نیز دیر ماند و برج عطارد از این
فروتر است واکر بوقت سؤال طالع برج ثابت بود واوتاد قائم بود دلیل کند
که دیر ماند مکر که اوتاد زائل باشد که آنگاه امیدوار بود بزودی راحت
یافتن واکر خداوند آن وتد در وتد باشد دیر ماند وهمچنین اکر خداوند
دوازدهم وششم در نهم بود در جبر دارند و بدتر آنگاه بود که زحل در خانه
حمّام بود خاصه در برج ثابت که هیچ بیرون نیاید واکر خداوند نهم در
حمّام بود وخداوند حمّام در نهم آن زندانی ومحبوس زود بیرون آید
با یاران خاصه که ماه در آن وقت بکوکبی متصل شود که زائل بود یا برج منقلب
واکر خداوند طالع در برج حمّام بود یا وتدهای دیکر دیر ماند خاصه
که با صحاب اوتاد ناظر بود واکر خداوند طالع محترق شود یا در وتد یا …

شود و صاحب هشتم در حبس و زندان بمیرد دلیل بند و غل مریخ است و خداوند
دوازدهم و اگر خداوند دوازدهم با مریخ در وتد بود دلیل کند که زندانی
در بند و غل بود و اگر خداوند طالع و ماه بدین دو دلیل یا بیکی متصل بود
دلیل بند و غل بود و اگر خداوند طالع بکوکبی متصل شود بمودّة زندانی
یا محبوس باحتیال حیلتی باشد و اگر کوکبی بخداوند طالع متصل شود بمودّت
در حیله بیرون آمدن از زندان باشد و چون کوکبی بخداوند طالع پیوندد
بباید نگریستن که وی خداوند طالع را چه باشد اگر خداوند خانه یا خداوند شرف یا خداوند
حد بود این حیلت کننده از معارف محبوس بود و اگر کوکبی غریب بود مردی مجهول این حیله
سازد و اگر این اتصال صاحب طالع را بصاحب وسط السما بود در حالی وی بدست سلطان
بود و اگر این اتصال بصاحب هفتم بود در راحت وی هم از سبب خصم بود و اما در این باب
که خداوند طالع در شرف بود و از هیچ چیزی نبود و اگر در هبوط بود سخت زیان دارد
و اگر سعد در چهارم بود محبوس بود در راحت و اگر در طالع بود بیش بسلامت بود و اگر سعد
هفتم بود خصم رحیم دل بود و او را عفو کند و اگر در برج دهم بود آن نیکویی هم از سلطان
بود و اگر در دوم بود مال شرزیان نگردد و اگر بجای سعد نحس بود بر تباهی و دشواری
حکم و اگر قمر صاحب طالع متصل شود دلیل کند بر دشواری بیرون آمدن بدان سبب
خاصه که صاحب طالع در وتد بود یا برج ثابت آنگاه دلیل کند بر درازی روزگار حبس و
بدترین او تا دهم و چهارم است خاصه که برج ثابت بود و اگر صاحب طالع مقبول بود
و قمر مسعود دلیل کند بر زودی راحت یافتن **فصل پنجم** در دانستن حال کسی که از خشم
سلطان محبوس بود بنگر بصاحب طالع و صاحب وسط السما اگر میان ایشان اتصال
قبول بود و صاحب طالع مسعود بود از صاحب وسط السما دلیل کند بر راحت یافتن

یافتن و خوشنودی سلطان و اگر صاحب طالع محترق بود از صاحب وسط السما یا منحوس
از وی دلیل هلاکت وی بود بر دست سلطان و اگر دلیل طالع راجع بود از حال وی عاجز
دیگر بیندش و اگر صاحب طالع منصرف بود از صاحب وسط السما این محبوس از دست
این سلطان بگریزد و اگر صاحب طالع یا قمر از صاحب رابع منصرف بود یا از صاحب ثانی
عشر از آن حبس و زندان بجهد و اگر میان دلیل طالع و دلیل سلطان اتصال تربیع و
مقابله بود از اوتاد یا بروج ثابت کار دشوار شود و در حبس دیر بماند **فصل ششم**
در معرفت حال محبوس از جهت خصم بنگر بصاحب هفتم و صاحب طالع اگر میان ایشان اتصال
مودّت بود و قبول دلیل کند بر خوشنود شدن خصم و راحت یافتن محبوس و اگر
اتصال از تربیع و مقابله بود کار سخت دشوار شود و هم چنان که از سلطان گفتیم
اینجا حکم کن و اگر محبوس سالی بهیئتی بماند و بر تحویل سال بیرون از او و از نظر سعود
و نحوس چنانکه در باب زندانی حکم کردم هم چنان حکم کن بخلاص یافتن یا در ماندن
و نیز از قمر شهادت خواه **فصل هفتم** در نگریستن حال چوب و زخم و عذاب یافتن
محبوس گفته بودم که دلیل عذاب و چوب و زخم مریخ است و صاحب ثانی عشر اگر صاحب طالع
یا قمر با مریخ یا صاحب ثانی عشر اتصال بود دلیل کند بر عذاب و رنج و اگر اتصال از
تربیع و مقابله و مقارنه بود عقوبت و رنج سخت بود خاصه که در اوتاد باشد
و اگر اتصال از مودّت بود سهل تر باشد و عذاب کمتر بیند و اگر اتصال قبول بود
بیم کنند لیکن بر تنش المی نرسد و امید سلامتی بود و اگر دلیل طالع بمریخ متصل
بود از حمل و عقرب دلیل شمشیر بود و کشتن و اگر نحوست دلیل را از مریخ یا از
صاحب ثانی عشر از برج اسد و قوس بود دلیل کند بر تازیانه زدن و اگر بجای مریخ
زحل بود و در خانه خویش بود دلیل کند بر عذاب و چوب و زخم نهادن خشت

وسنگ بر پشت وکردن وی وآویختن چیزهای گران از وی واگر سعدی بر زحل یا مریخ
ناظر بود آن شر وتباهی را کم کند باندازه قوت وضعف آن سعد واگر قمر یا صاحب طالع
یا انکوکبی که قمر یا بصاحب طالع ناظر بود بتربیع یا مقابله یا مقارنه مریخ بود یا سهم القتل
یا بصاحبش ودر وسط السما بود یعنی قابل این دلیلان وان برج جوزا بود یا مثلثات
وی دلیل کند بر انکه محبوس را بر دار برند واگر اتصال از نظر مودت بود پس از انکه رها
کرده باشند باز بر سر دار برند اما سهم العذاب بگیر از قمر تا زحل ودرجات خانه ششم
بر وی برافزای واز برج ششم طرح کن هر کجا برسد سهم عذاب انجا بود واگر قمر یا صاحب
طالع بدین سهم یا بصاحبش متصل بود از تربیع ومقابله ومقارنه دلیل کند بر عذاب
اما سهم القتل والصلب بگیر از قمر تا مریخ ودرجات خانه هشتم بر وی افزای واز
خانه هشتم طرح کن هر کجا که برسد سهم انجا بود واگر صاحب طالع یا قمر بدین سهم
یا بصاحبش متصل شود دلیل کند بر کشتن وبدار کردن واگر اتصال نبود هیچ چیز
نباشد وراحت یابد اما یعقوب کندی گوید بنگر بدان کسی که ویرا از شهر بیرون کرده
باشند همچنانکه محبوس را نگری واگر دلیل منفی یعنی از شهر بیرون کرده راجع شود یا
براعم خویش متصل شود یا ببرج خویش تحویل کند باز بدان جای خویش باز آید وان
سعد ونحس حال وی صفت کن اما نگریستن در حال بیماری محبوس اگر صاحب طالع یا
قمر بصاحب سادس یا بسهم المرض یا بصاحبش متصل بود دلیل کند بر بیماری که
این اتصال از تربیع ومقابله ومقارنه بود واگر اتصال از مودت بود دلیل کند بر
بیماری پس از انکه بیرون آید وهمچنین اگر دلیل در هبوط یا وبال بود یا محبوس
بود در ششم یا بصاحب ششم یا ناقص بود دلیل کند بر بیماری محبوس اما نگریستن
در حال مرگ محبوس اگر قمر یا صاحب طالع متصل بود بصاحب هشتم از تربیع ومقابله

ومقارنه دلیل کند بر مرگ اندر حبس واگر اتصال از نظر مودت بود دلیل کند بر مرگ
بعد از بیرون آمدن از حبس واگر دلیل بصاحب هشتم متصل بود یا بکوکبی منحوس وانکوکب
در چهارم بود محبوس بیرون نیاید الا مرده واگر دلیل منحوس بود یا محترق یا در
هبوط یا در هشتم خانه خویش دلیل کند بر مرگ محبوس فصل هشتم در معرفت
ستور خریدن اگر ضمیر سائل از جهت خرید ستور بود وچگونگی آن از نیکی وبدی
بدانکه طالع دلیل سر است وچهارم دلیل شکم وهفتم دنبال وست وهشتم پشت ونیکو
هر کجا سعدی بود یا صاحبان برج مسعود ومقبول بود سلامتی ونیکوئی بود و
در اندام وهر کجا نحسی بود یا صاحبش منحوس بود عیب وتباهی وریش در آن
اندام بود واگر پرسد که این ستور که در بیع دارم خواهم خریدن یا نه بنگر بصاحب
طالع یا بقمر هر کدام قوی‌تر بود یا بطالع ناظر باشد وی دلیل است واگر دلیل بصاحب
هشتم یا بمریخ یا بصاحب سهم الدواب متصل بود یا نقل النور یا جمع النور باشد
دلیل کند بر تمام شدن آن بیع ویافتن از ستور انچه بخواهد واگر قمر یا صاحب طالع
متصل شود بکوکبی که در برج چهارپایان باشد ومقبول بود دلیل کند بر یافتن
ستور وبمراد رسیدن واگر مریخ در برج بهائم بود ومشرقی باشد خاصه که در
بروج ملوکی بود ودر وسط السما بود ویا موضع قوی وهم دلیل را قابل
التدبیر باشد دلیل کند که سائل مرزوق باشد از ستور وحیوان خاصه که سهم السعادة
با وی باشد یا صاحبش پس دلیل کند بر یافتن منفعت وفائده از ستور وحیوان
واورا از این مر سود بسیار بود وهمچنین اگر صاحب ثانی عشر مقبول بود وصاحب
طالع از صاحب ثانی عشر مقبول بود ویا در ثانی عشر بود ومقبول بود ومسعود دلیل
بود بر یافتن سود ومنفعت وفائده از ستوران واگر مریخ در برج بهائم بود

و بمشتری متصل و مقبول و مسعود بود سائل مرزوق باشد از جنس و جوهر آن
ستور کران برج دلالت کند بروی اما سهم الدواب بگیر از مریخ تا درجات ثانی
عشر و در درجات طالع بروی افزای و از طالع طرح کن هر کجا برسد سهم انجا بود
اما معرفت لون ستور و بهایم اگر پرسد که آن ستوری که بخرم چه لون باشد بنگر
بصاحب ثانی عشر یا بکوکبی که در ثانی عشر بود ستور بر لون آن کوکب بود و اگر زحل بود
این ستور عفور بود سرخی که بسیاهی زند و اگر مشتری بود زردی بود که بسبزی زند
و اگر مریخ بود سرخی باشد که باشقری تابد و اگر شمس بود کمیت بود بلون
زردی یا تاریک لون بود یا چون شیا یا شیا بود و اگر زهره بود سفیدی بود
که اندک مایه بسرخی زند و اگر عطارد بود ابلق باشد یا هم رنگ کبوتر و اگر قمر
بود بنگر بکوکب متصل از وی و صفت کن و اگر قمر خالی السیر بود سبز خنگ باشد
و اگر دلیل از کوکبی منصرف بود و آن کوکب زهره باشد و زهره در وسط السما بود
پشتش سفید بود و اگر زهره در هفتم بود دمش سفید بود و اگر زهره در طالع
بود سرش سفید بود و هم چنین دلیل گیر از همه کواکب بر این قیاس که گفتم از خانهای
دیگر اما معرفت ستور که از کدام جنس است بنگر اگر طالع از بروج بهایم بود و شمس
بوی ناظر این چهارپای بی شاخ بود و اگر قمر بوی ناظر بود چهارپا شاخ بود و
قمر و زهره در بروج بهایم دلیل گاوان بود و زحل دلیل کند بر گاومیش و [illegible]
و اگر بروج بهایم بود و زهره بوی ناظر بود از حیوان خوردنی باشد و اگر شمس بوی
ناظر بود از اسبان بود و اگر عطارد بوی ناظر بود از خران باشد و اگر مشتری
بوی ناظر بود گاوان حلبی باشد و زحل و مریخ در برج حمل گوسفندان باشد
و اگر سائل از ستوری پرسد که از چه جنس است بنگر بخانه دوازدهم اگر صاحب

حبس شمس بود یا مشتری یا شمس یا مشتری در وی بود و این برج از بروج بهایم بود
آن اسب باشد و اگر قمر بود یا زهره و بزحل ناظر بود گاو بود و اگر عطارد بود و زحل
ناظر خر باشد و اگر مریخ بود کلاسب باشد و اگر زهره بود گوسفند فصل نهم در دانستن
حال اسب بتاختن اگر پرسد ترا از اسب تاختن که کدام اسب [illegible] بود و این شیا خواهند
بنگر بخداوند ساعت اگر در طالع بود آن اسب او را مرادهت از همه اسبان پیشتر رود
و اگر کوکبی دیگر بود در طالع بنگر که کدام اسب بر لون آن کوکب یا بر لون صاحب
ساعت سبقت مر آن اسب را بود و اگر بوسط السما بود یا بحادی عشر هم چنین بود
که گفتم و اگر دلیل سابق در خانه خود خویش بود یا در شرف خویش یا حد و مثلثه
یا وجه خویش بود آن اسب سباق او را بود معروف و منسوب اصل باشد و اگر
غیر این باشد که گفتم مجهول بود و اگر در هبوط بود یا در وبال یا منحوس یا بدخو
و زشت بود و اگر صاحب ساعت یا کوکبی دیگر در وسط السما بود سبقت مر دوم اسب را بود
که بر لون آن کوکب بود یا بر صاحب ساعت و اگر صاحب ساعت در هفتم بود سبقت
مر اسب سوم را بود و اگر صاحب ساعت در چهارم بود سبقت مر آخرین را بود
و اگر صاحب ساعت در هبوط بود آن رایض را بیم رسد از آن رو بیفتد آن اسب
و اگر با این نحسی بوی ناظر بود اندامی از آن وی شکسته شود اجزئها این برج منسوب
که صاحب ساعت در رویت و اگر نظر از تربیع و مقابله یا مقارنه بود و آن نحس
صاحب هشتم بود بمیرد همان وقت و بدترین آن بود که زحل و ذنب برج قمر منحوس بود و اما
دانستن لون اسبان از کواکب گوی و از دلیل و از اتصال بین دیگر و از مواضع کوکب
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب تمام شد عجب الغرمود ه عالیجناب
معتبر القاب صاحبی م ملا غلامعلی در یوم دوشنبه بیست و چهارم شهر ربیع الاخری سنه ۱۳۲۸ و کتبه العبد الراجی
رضا ابن محمد علی بابا فروشی

√ ٧٢٤٨٧٣١ | ٢٦٩٢
٤ | ٤٦
٣٢٢ | ٦
٢٧٦ | ٥٢٩
٤٨٨٧ | ٩
٤٧٦١ | ٥٣٨٢
١٢٦٣١ | ٢
١٠٧٦٤
١٨٦٧
باقی ... است

بسم الله ... (جذر و مجذور) جذر ... عبارت است
از قوهٔ ... عدد ... که قوهٔ ... جذر در مجذور ...
یا مربع ... و حق ... جذر یا دیشه ...
... مجذور ... ٤ مجذور ٢ ... جذر یا
... است (و ... ٩ مجذور ٣ و ...
جذر یا دیشه ... ٩ ... مجذور ٦ است
... جذر یا دیشه ... است) ...
و مجذورات ... ده ...

جذر	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
مجذور	١	٤	٩	١٦	٢٥	٣٦	٤٩	٦٤	٨١	١٠٠

حمل ... ثور ... جوزا ... سرطان ... اسد ... سنبله ... میزان ... عقرب ... قوس ... جدی ... دلو ... حوت ...

... استخراج جذر ... حالت اتفاق ... که ... دیگر ...
... قاعده ... جدول مجذورات ...
... استخراج جذر ... عدد ... مجذور ... جدول ...
... جدول ... چون ٨١ ... مجذور کامل آن ٩ است ...
... عدد ... مجذور کامل ... جذر ...
... تقریب ... چون ٧٥ ... تقریب ٨ است و ٨ جذر ...
... ٦٤ است ... ٧٥ ... ١١ که ... ٧٥ و ٦٤ است ...
... قاعده ... استخراج جذر ... است ...
قطعات ... قطعه ... (قطعه) ...
... در قطعه ... حالت اول ... در قاعده اول ... تعیین ...
... عدد ... خط عمودی ... مجذور ... قطعه ...
... رقم ... قطعه ...
... رقم ... رقم ...
... قطعه ... اول ...
... قطعات ... عدد ...
... مجذور ... است

۱۷۵

حمل ... ثور ... جوزا ...
سرطان ... اسد ...
سنبله ... میزان ...
عقرب ... قوس ...
جدی ... دلو ... حوت ...

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
البروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
البروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت

۲۶۵۷

شرکات ... [illegible]

شرف ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

No 28 - 19/8/3

200

[illegible]